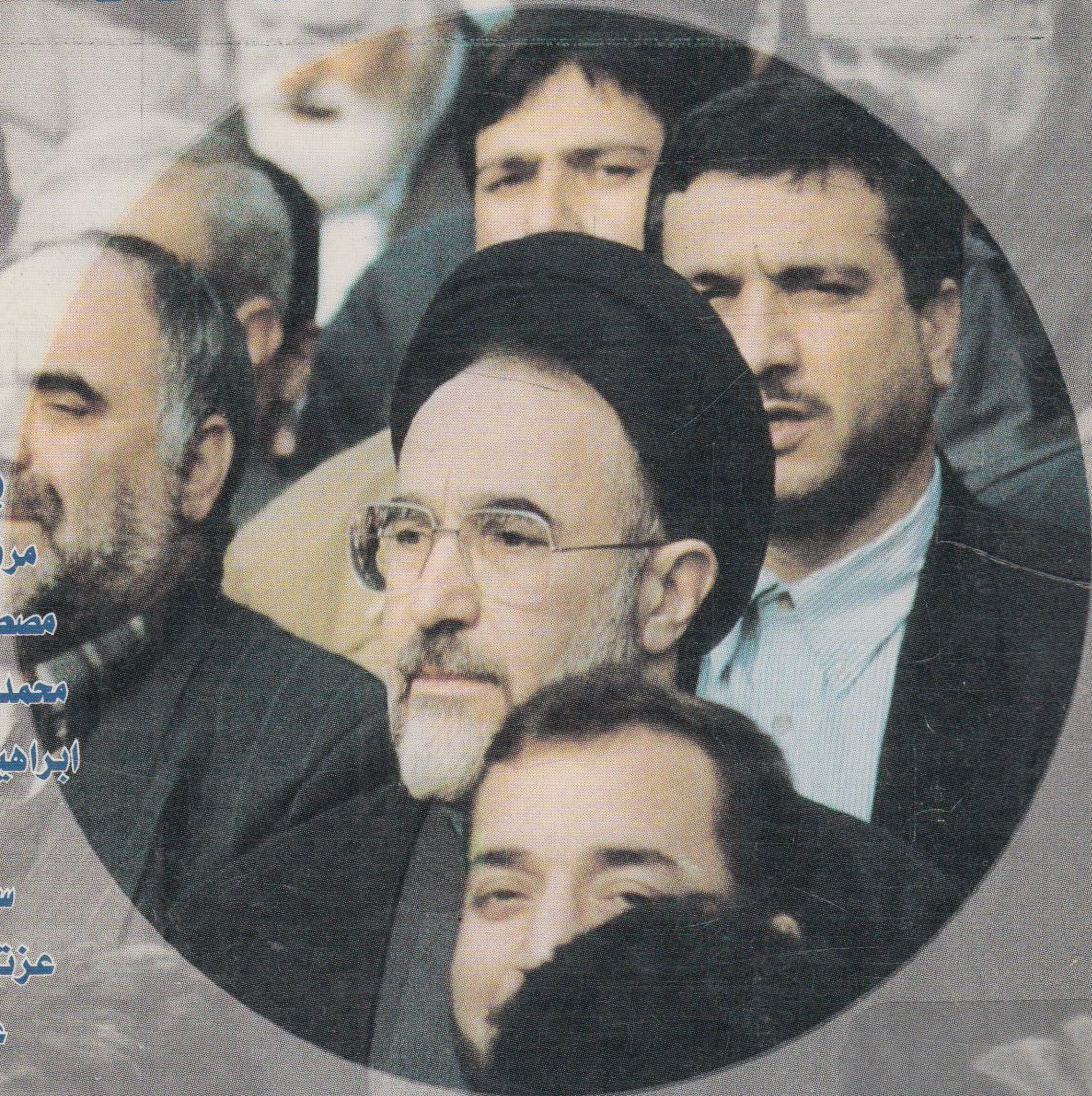
همشهری

بیم ها و امیدها

دولت خاتمی از دیدگاه صاحبنظران



بهروز افخمی
مرتضی الویری
مصطفی تاج‌زاده
محمدرضا تاجیک
ابراهیم حاتمی‌کیا
رضا داوری
سهراب رزاقی
عزت‌الله سحابی
عباس عبدی
محسن کدیور
غلامحسین کرباسچی
عبدالواحد موسوی لاری
فرشاد مومنی
حسین مهرپور
بهزاد نبوی
احمد نقیب‌زاده
محسن نوربخش
فریدون وردی‌نژاد
محمد هاشمی

گردآورندگان : محسن آرمین - حجت رزاقی

بسم الله الرحمن الرحیم

بیم‌ها و امیدها

«دولت خاتمی از دیدگاه صاحبنظران»

گردآورندگان:

محسن آرمین و حجت رزاقی

انتشارات همشهری

بهار ۱۳۷۸

همشهری

نام کتاب: بیم‌ها و امیدها «دولت خاتمی از دیدگاه صاحبنظران»

گردآورندگان: محسن آرمین و حجت رزاقی

ناشر: انتشارات همشهری

چاپ: افست

چاپ اول: بهار ۱۳۷۸

تیراژ: ۵۰۰۰ نسخه

بها: ۱۲۰۰۰ ریال

شابک: ۷ - ۱۳ - ۶۲۷۴ - ۹۶۴ ISBN: 964 - 6274 - 13 - 7

فهرست‌نویسی پیش از انتشار کتابخانهٔ همشهری

آرمین، محسن
بیم‌ها و امیدها: «دولت خاتمی از دیدگاه صاحبنظران» / گردآورندگان محسن آرمین و حجت رزاقی. - تهران: انتشارات همشهری، ۱۳۷۷.
۳۲۰ ص.
۱. ایران - تاریخ - جمهوری اسلامی، ۱۳۷۶ - .۲. خاتمی، محمد، ۱۳۲۲ - کارنامه دولت - نقد و بررسی. الف. رزاقی، حجت، گردآورنده. ب. عنوان. ج. عنوان: دولت خاتمی از دیدگاه صاحبنظران.

DSR	۹۵۵
۱۶۹۲	۰۸۴۴/
۹ب ۴ آ	ب ۴۱۹ آ

فهرست مطالب

عنوان | صفحه

یادداشت

تداوم انقلاب ازجمله مفاهیمی است که به دلیل بدفهمی مخالفان و موافقان سخت مظلوم مانده است. این هر دو دسته در معنای آن وحدت نظر دارند و تداوم انقلاب را تداوم بی‌قانونی، تلاطم اجتماعی و اجتناب از پذیرش نظم و قرار و صورت معقول می‌دانند. با این تفاوت که موافقان این همه را برای حفظ ارزشها و دست‌آوردهای انقلاب ضروری می‌بینند و معتقدند گرفتار آمدن در حصار تنگ قانون در تنظیم و تمشیت امور جامعه لامحاله به استحاله و کم‌فروغی ارزشها خواهد انجامید و مخالفان براین نکته پای می‌فشارند که انقلاب در بهمن ۵۷ با سرنگونی رژیم سلطنتی و حاکمیت نظام جمهوری اسلامی به‌پایان رسید واز آن پس باید قانون ملاک و مدار رفتار و مناسبات اجتماعی باشد.

اما نه آن آنارشیسم ضابطه‌گریزی که خود را در پس شعارها و ارزشهای انقلاب پنهان کرده و نه این لیبرالیسم تعهدستیزی که نقاب قانون بر چهره زده هیچ‌یک نسبتی با مضمون و جوهره تداوم انقلاب ندارند.

انقلابی که به انقلاب نوار (بخوانید سخن و گفت‌وگو) شهرت یافت و در اولین سال پس از پیروزی، تدوین قانون اساسی را به منزله مبنای نظم اجتماعی درصدر اهتمامات خود قرار داد با هرج و مرج‌طلبی و قانون‌شکنی چه هماوازی و همسویی می‌تواند داشته باشد؟

و نیز انقلابی که فراتر از اهداف و خواستهای حزبی و صنفی و طبقاتی قلب و جان تک‌تک مردمان این مرز و بوم را مخاطب خود داشته است چگونه می‌تواند درحد یک کودتا و تغییر ساخت سیاسی نظام حاکم تقلیل یابد؟

واقع این است که آن انرژی عظیم که در بهمن ۵۷ در جامعه ایران آزاد شد آغازگر جریانی تحول‌خیز با ظرفیتهای نامکشوفی است که در بستر زمان و در هر مقطع متناسب با شرایط، بروز و ظهور می‌کند و صورتهای متعین می‌یابد. و معنای تداوم انقلاب تحقق همین ظرفیتهای نامکشوف است و وظیفه ما تلاش برای تولد صورتهای نو و متناسب با نیازهای جدید از دل این جریان اجتماعی عمیق است. براساس چنین درکی از تداوم انقلاب، دوم خرداد تجلی یکی از ظرفیتهای نامکشوف انقلاب است که سودای نهادینه کردن بخشی از اصیل‌ترین شعارهای انقلاب یعنی آزادی و حاکمیت قانون را در سر دارد. و درست به همین دلیل است که می‌توان عطر گل و نوار را از فضای انتخابات دوم خرداد استشمام کرد.

گذشت بیش از یک‌سال از این تحول مبارک و تلاش و فعالیت آقای خاتمی و کابینه وی در اجرای عهدی که با مردم بسته است فرصت مناسبی است تا به ارزیابی واقع‌بینانه‌ای از مضمون و ماهیت دوم خرداد و عملکرد دولت جدید بنشینیم و در پرتو آن چشم‌انداز آینده را روشنتر ببینیم. برای این مقصود پس از تنظیم پرسشها به‌سراغ شخصیتها، متفکران و صاحبنظران در حوزه‌های علم و فرهنگ و سیاست و اقتصاد رفتیم و نظر آنها را در این زمینه جویا شدیم. از همین رو مجموعه حاضر گلچینی از آراء و نظریات مختلف در محدوده وسیعی از گرایشهای فکری سیاسی جامعه ما درباره پدیده دوم خرداد و عملکرد دولت جدید و چشم‌انداز آینده است. امید آن داریم که مقبول طبع خوانندگان محترم قرار گیرد.

در پایان وظیفه خود می‌دانیم از مدیر عامل محترم مؤسسه همشهری جناب آقای محمد مهدی کرباسچی و نیز مدیر محترم انتشارات همشهری جناب آقای سیدرضا حسینی که زمینه چنین اقدامی را فراهم آوردند و در تهیه این مجموعه ما را یاری کردند تشکر کنیم.

۱

❑ مصاحبه با:

بهروز افخمی*

دربارهٔ تجربه دوم خرداد در یک سال اخیر، تحلیلها و تفسیرهای مختلفی ارائه شده و دیدگاههای متعددی از آن بیان شده است. دیدگاه شما از دوم خرداد به مثابه یک پدیده چیست؛ به دیگر سخن، تجربه دوم خرداد را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

واقعه دوم خرداد، مرحله دوم تحولات کلان اجتماعی و سیاسی جامعهٔ ایران است که با انقلاب اسلامی آغاز شد. مرحله اول انقلاب اسلامی، به مثابه یک تحول سیاسی که با فروپاشی نظام سلطنتی در ایران همراه بود هیجده سال به طول انجامید؛ یعنی با آشوبهای نظامی، سیاسی، مقابله با گروهکهای مختلف، جنگ با عراق و دوران بازسازی سپری شد و به همین دلیل کار سامان دادن به توسعه سیاسی، انطباق حکومت دینی با ضرورتهای روزگار نو، در این هیجده سال کم و بیش دچار وقفه شد. در این مدت، نیروی انقلاب و نظام

---

* کارگردان سینما.

انقلابی برای تثبیت آن به کار گرفته شد. مرحله تطبیق حکومت دینی با ضرورتهای عصر جدید که لازمه تحکیم پایه‌ها و استمرار و بقای آن بود دیگر شایسته تعویق نبود. درضمن به نظر می‌رسد که تحقق این طرح به تأخیر افتاده بود و می‌بایست در دوره دوم ریاست‌جمهوری آقای هاشمی به اجرا درمی‌آمد. در طول سالهای یادشده ضرورت ایجاد چنین تحولی کاملاً احساس می‌شد. خلاصه، دوم خرداد یک نقطه عطف یا یک مرحله مهم در مسیر انقلاب اسلامی است و از برخی جهات با خود انقلاب قابل مقایسه است. درحقیقت دوم خرداد مرحله دوم حرکت انقلابی است که از سال ۵۷ مرحله اول آن شروع شده بود. این مرحله در طول ۱۸ سال بعد از سال ۵۷ کم و بیش به انتهای ظرفیت خود رسیده بود. دوم خرداد درواقع نقطه عطفی در تاریخ انقلاب اسلامی است و باید آن را آغاز مرحله جدیدی برای اتکا به شعارها و آرمانهای اصیل انقلاب به‌حساب آورد.

شما دوم خرداد را نقطه عطف یا مرحله دوم حرکتی ارزیابی کردید که با انقلاب اسلامی آغاز شده است و میان واقعه دوم خرداد و انقلاب نوعی خویشاوندی قائل هستید، آیا می‌توانیم نشانی از دوم خرداد در آرمانها و ارزشهای اولیه و اصیل انقلاب پیدا کنیم؟ آیا می‌توان در شعارها و خواسته‌های اولیه انقلاب، آرمانهای دوم خرداد را سراغ گرفت؟

به نظر من یکی از آرمانها و شعارهای انقلاب، عدالت اجتماعی و دست یافتن به یک وضعیت متعادل در رابطه بین طبقات مختلف اجتماع بود. تقریباً همه کسانی که در انقلاب شرکت داشتند، حتی گروههایی که در طول زمان به‌تدریج از انقلاب فاصله گرفتند با آن موافق بودند. یعنی انقلاب را در یک سطح کلان، کوششی برای دست یافتن به عدالت و نزدیک‌شدن به وضعیتی

می‌دانستند که بیشتر با شأن و کمالات انسان هماهنگی داشته باشد. من آزادی را نیز در مفهوم عدالت اجتماعی می‌بینم. تلقی صحیح از آزادی به گونه‌ای همان گسترش عدالت اجتماعی است و آزادی بیان نیز به معنای گستراندن حق فکرکردن، گفت‌وگو کردن و ابراز نظر کردن، یا دادن فرصت کم و بیش برابر به همه مردم است تا در مورد سرنوشت خود اظهارنظر کنند که این خود نوعی عدالت است. آزادی سیاسی و آزادی اندیشه و بیان را می‌توان در مقوله عدالت اجتماعی دید. اشکالی از آزادی را نیز می‌توان تصور کرد که نسبتی با مقوله عدالت ندارند و درواقع صورتی از آزادی را می‌توان تصور کرد که چیزی جز افسارگسیختگی و هرج و مرج نیست.

به نظر بنده تمام ارزشهایی که بعد از حرکت دوم خرداد موردتوجه قرار گرفت به جنبه‌هایی از اصیل و ماندنی بودن، درخور دفاع بودن، کوشش برای به‌دست آوردن عدالت اجتماعی و دستیابی به عدالت بیشتر مربوط می‌شود. شکل توزیع فرصت اظهار عقیده نیز یکی دیگر از اشکال عدالت است. به‌طورکلی عدالت را می‌توان توزیع اشکال وصور مختلف قدرت، اعم از قدرت اقتصادی، سیاسی،فرهنگی و اجتماعی تعریف کرد. بنابراین چیزی که در حرکت دوم خرداد احیاء شده همان اندیشه عدالت اجتماعی است.

می‌پذیریم که دوم خرداد یک نقطه عطف در انقلاب اسلامی و یک نوع بازگشت به آرمانهای اساسی انقلاب مانند آزادی و عدالت بود. در عین حال با دوم خرداد شاهد پدیده‌ای هستیم که پیش از آن وجود نداشت و آن دگرگونی در روشهاست. این تحول را می‌توان در نیروهای داخل و خارج نظام یا داخل و خارج کشور- به‌استثنای مخالفان برانداز- مشاهده کرد. به نظر شما چه عواملی باعث این تحول شده است؟

آنچه شما می‌گویید تغییر در روشهاست، نه تغییر در آرمانها و شعارها. یکی از دستاوردها و نتایج دوم خرداد تغییر روشها در سطح حکومت و در حوزه سیاست و اجتماع است. حاکمیت قانون و احترام به حقوق افراد از این جمله است. پیش از این بخشهای عمده‌ای از نیروهای سیاسی و اجتماعی هدفها و آرمانها را با روشهایی غیر از روشهای قانونمند پی می‌گرفتند. اکنون شعار قانون و قانون‌گرایی به صورت یک شعار محوری هم در جامعه و هم در برنامه‌های آقای خاتمی مطرح است. مسئلهٔ عمل سیاسی در قالب تشکلها و احزاب نیز اینگونه است؛ در حالی که پیش از این مورد توجه نبود. این تحول در روش ناشی از دو عامل متفاوت است. همان‌طور که گفتید، چه هواداران انقلاب چه نیروهای مخالف داخل و خارج از کشور به این یقین رسیده‌اند که انقلاب اسلامی و نظام حکومتی فعلی تثبیت شده و یک حکومت ماندنی است. درنتیجه یک تغییری در نحوه دفاع و اداره و نیز برخورد با این حکومت به‌وجود آمده است و مخالفان قانونی به این نتیجه رسیده‌اند که برای رشد و بقای خود باید روشهای سابق را کنار بگذارند. برخی موافقان نیز احساس می‌کنند برای تقویت نظام روشهای جدیدی را باید به کار گیرند. درحقیقت، چه در داخل نظام و نیروهای هوادار انقلاب و چه در نیروهای مخالف انقلاب، آنان که ضرورت تغییر روشها را احساس نکرده‌اند در حال نابودی و از دست دادن قدرت خود هستند. بنابراین، ضرورتهای عملی، بسیاری را به این نتیجه رسانده است.

از سوی دیگر، در داخلِ نیروهای اجتماعی هم که در حال حاضر فاقد سازمان و تشکل مشخصی هستند این تغییر رفتار به چشم می‌خورد. در توده‌های مردم که شاید قبلاً تا این حد علاقه‌ای به شرکت در انتخابات از خود نشان نمی‌دادند این تحول دیده می‌شود. این تغییر رفتار و مشارکت، تنها براساس ضرورتهای تشکیلاتی یا حرص دستیابی به قدرت نیست، علت دیگری هم وجود دارد؛ بدین معنا که حکومت اسلامی در عین این که تثبیت

شده و قابلیت خود را برای بقاء نشان داده مانند هر حکومت دیگری درپی تحولات وسیع دهه‌های اخیر است. تحولاتی که از نظر تکنولوژی، ضرورت اصلاح و تجدید نظر در شیوه‌های گذشته، صورت گرفته است. در روزگار حاضر ماشین کهنه حکومت، قابلیت حفظ قدرت و سازماندهی قدرت و تقسیم قدرت را از دست داده است، بنابراین طراحی ماشینهای جدید و تغییر در نظامهای حکومتی در همه جای دنیا یک ضرورت به نظر می‌رسد.

پیشرفت وسایل ارتباطی، در حقیقت مهارناپذیر شدن انتقال اطلاعات و پخش اطلاعات از درون حکومت که بلافاصله مورد استفاده و تحلیل مخالفان دولت قرار می‌گیرد نشان از بی‌تأثیری امکانات سخت‌افزاری دارد. دیگر نمی‌توان به راهکارها و شیوه‌های گذشته تکیه کرد، زیرا این ابزار روز به روز پیچیده می‌شود و تحلیل اطلاعات و تغییر روشها در هر لحظه- با توجه به اقتضائات متفاوتی که پیدا می‌شود- به توانایی فراوانی احتیاج دارد؛ بنابراین، تحول در روشها نیاز اساسی حکومت، همچنین نیاز کسانی است که به آن مرتبط هستند.

در بخش نیروها و مناسبات درون نظام به تغییر روش معتقدید و آن را ناشی از ضرورت تحقق آن‌دسته از آرمانها و ارزشهای انقلاب دانستید که روشهای گذشته برای تحقق آنها مناسب نبوده است و نیز تأکید کردید مخالفان نظام- البته به‌استثنای مخالفان برانداز که از بحث ما خارج است- نیز دست‌کم برای حفظ و بقای خود به همین‌نتیجه رسیده‌اند. آیا به‌وجود آمدن این وضعیت در نیروهای وفادار درون نظام و مخالفان نظام، عرصه گفت‌وگو و تفاهم بین نیروهای سیاسی درون و بیرون نظام را فراهم آورده است؟ آیا پس از دوم خرداد به‌سوی یک همگرایی میان این دو بخش حرکت می‌کنیم؟

فکر نمی‌کنم به سمت همگرایی حرکت کنیم. به‌خاطر این که به‌هرحال، عرصه تحولات سیاسی و اجتماعی عرصه جنگ است. جنگی که نیروهای مختلف باتوجه به قدرتی که دراختیار دارند، برای به‌دست آوردن قدرت و تسلط بیشتر به آن متوسل شده‌اند. مگر این که درک ملموسی از میزان قدرتشان پیدا کنند و دریابند که قدرتشان آن‌چنان که فکر می‌کردند، نیست. اما به‌محض این که بتوانند دوباره سازماندهی بکنند و قدرت بیشتری به‌دست بیاورند، باز برای به‌دست آوردن عرصه‌های وسیعتری از قدرت به نیروهای حریف حمله‌ور می‌شوند. بنابراین نمی‌توان از همگرایی صحبت کرد. و این درگیری بین نیروهای مختلف ادامه خواهد داشت. به نظر من در هر شرایطی در هر جای دنیا دموکراسی یا توسعه سیاسی نوعی «صلح مسلح» است، یعنی تعادل بین نیروهایی که همه آنها برای حفظ محدوده قدرت خودشان مسلح و آماده هستند.

آیا برنامه‌ها و سیاستهای دولت آقای خاتمی توانسته است مطالبات و توقعات نیروهای اجتماعی را در خود بازتاب دهد و پاسخی مناسب ارائه نماید؟

فکر می‌کنم برای مردم هنگامی که در انتخابات شرکت می‌کردند تصور روشنی از آنچه می‌خواستند وجود نداشت بلکه به آنچه نمی‌خواستند واقف بودند. یعنی مردم می‌دانستند آن روش سیاسی و نحوه اداره حکومت که به‌وسیله جناح رقیب آقای خاتمی اعمال شده برآورنده خواستها و آرمانهای آنها نیست. یک چیز دیگر هم احساس می‌شد این که خواسته‌های اقتصادی مردم در اولویت نبود. چیزی که از آقای خاتمی انتظار می‌رفت بیشتر ایجاد تحول در نحوه ارتباط فرهنگی، اجتماعی و سیاسی با مردم بود و نه تحولات اقتصادی. دست‌کم تحولات اقتصادی در اولویت قرار نداشت درنتیجه می‌توان گفت تحولات یک ساله اخیر به منظور تحقق همین خواست بوده است. در طول این

یک سال شاهد گسترش فضای سیاسی و طرح آزادانه افکار و نظریات و گرایشهای مختلف فکری و سیاسی هستیم. شاید بتوان گفت ایشان برای اداره اجتماع و مسؤولیتهای کلانی که برای حفظ اساس نظام پذیرفته‌اند، سعی دارند این تحول را آرام سازند و از سرعت غیرقابل کنترل آن جلوگیری کنند. به‌هرحال حرکت دولت آقای خاتمی در این یک ساله درحد مطلوبی بوده است. اکنون مردم وارد عرصه فعالیت سیاسی شده‌اند و نسبت به مسائل سیاسی حساسیت نشان می‌دهند. این امر تاحدودی بیان‌کننده توسعه سیاسی است.

از پاسخی که شما دادید می‌توان چنین نتیجه گرفت که برای نهادینه کردن دو گزینهٔ «گسترش دستاوردها» و «مطالبات»، آقای خاتمی کوشیده است ابتدا دستاوردهای دوم خرداد را تثبیت کند و در مرحله بعد به سمت گسترش قدم بردارد. به این ترتیب می‌توان اذعان نمود که آقای خاتمی به نوعی احتیاط معتقدند که شرط لازم حرکت اصلاحی است. آیا شما بااین تحلیل موافق‌اید؟

من معتقدم فرایند تثبیت و نهادینه شدن دستاوردهای دوم خرداد احتیاج به زمان دارد. آنچه قبلاً اشاره کردم این بود که مردم در دوم خرداد از آنچه می‌خواستند تصور روشنی نداشتند. این تصور در طول زمان باید شفافتر شود. تبیین خواسته‌های واقعی مردم و راهکارهای مناسب برای تحقق آنها به فکر کردن و گوش دادن نظریات نیروهای مختلف اجتماعی و گروههای مختلف سیاسی نیاز دارد. این امر مستلزم سازماندهی و تشکیلات است این هم مرحله مهمی است که زمان می‌برد.

پاسخ شما سؤال دیگری را در ذهن تداعی می‌کند. همان‌گونه که گفتید براین اساس تعمیق دستاوردهای دوم خرداد نیازمند نهادسازی و ایجاد سازمانهایی است که بتواند آنها را به درون جامعه و در

لایه‌های عمیق‌تر جامعه جای دهد. اما برخی معتقدند اجرای این روند با سرعت لازم همراه نبوده است. درنتیجه این نگرانی وجود دارد که اگر آقای خاتمی در فرصت کوتاه باقیمانده نتواند برای تثبیت دستاوردهای دوم خرداد و خارج کردن آن از مرحله شعار و سمبل، موفق شود، فرصتهای طلایی از دست خواهند رفت و خاتمی در نمایندگی حرکت دوم خرداد شکست خواهد خورد. به نظر می‌رسد برای حل این معضل باید نهادها و سازمانهای اجتماعی و سیاسی ایجاد گردد. آیا شما نیز چنین نظری دارید؟

احساس نمی‌کنم که فرصت در حال ازدست رفتن باشد، زیرا در جامعه درک عمومی امیدوارکننده‌ای نسبت به زمان‌مند بودن و تدریجی بودن حرکتی که از دوم خرداد شروع شده است، وجود دارد. مردم بیشتر از اینها برای دولت آقای خاتمی فرصت قائل‌اند و به این سرعت ناامید نمی‌شوند، چون می‌دانند این حرکت یک حرکت انقلابی نیست؛ حرکتی در داخل نظام است و مردم به دنبال انقلاب نیستند. آنان انقلاب را تجربه کرده‌اند و اکنون به‌اصلاح در بستر انقلاب می‌اندیشند و درک خوبی از این حرکت دارند. به تعبیری در حرکت اصلاحی دو گام به جلو یک‌گام به عقب، امری عادی و قابل تحمل است. با این همه، فرصت برای همیشه تمدید نخواهد شد. به‌نظر می‌رسد ساده‌ترین جوابی که می‌شود داد این است که امر نهادسازی نمی‌تواند از بالا باشد، زیرا جنبه تحمیلی و رسمی پیدا کرده و به‌نتایج مورد نظر نخواهد رسید. واقعیت این است که برای مردم ضرورت تشکیل احزاب، هنوز مفهوم و ملموس نیست؛ یعنی همین مفهوم شفاف شدن مواضع نیروهای سیاسی هنوز در جامعه خوب درک نشده است و این یکی از اموری است که باید به‌خوبی تبیین شود و به‌دلایل و علل مختلف هنوز «حزب» از نظر مردم کوچه و بازار، نهادی خوب و جذاب تلقی نمی‌شود

فهماندن این نکته که حزب چندان خوب نیست، اما شرط لازم است، نیازمند یک دوره تدریجی آموزش سیاسی است. وجود حزب باعث جلوگیری از تشکیل شبکه‌های مافیایی سیاست می‌شود، یا شبکه‌های مافیایی سیاست را تضعیف می‌کند. باید مردم دریابند حزب فی‌نفسه خوب نیست، اما فقدانش سبب ایجاد احزاب پنهانی در صحنه سیاست می‌شود.

درست است که ایجاد احزاب و تشکل‌های حزبی سیاسی، ابزاری مناسب برای توسعه سیاسی است، اما راه توسعه سیاسی منحصر به تأسیس حزب نیست، برای مثال شوراها نیز بستری مناسب برای توسعه سیاسی، یعنی تحقق جامعه مدنی، حاکمیت قانون و مشارکت عمومی هستند. اگر در بخش احزاب، این سخن شما را بپذیریم که مردم تصوری مثبت و شفاهی از تحزب ندارند و تحقق نظام حزبی نیازمند تربیت سیاسی جامعه است و تا آن‌زمان کاری از دولت ساخته نیست؛ در بخش شوراها، دست‌کم اجرای قانون شوراها به‌عهده دولت است و دولت باید آن‌را اجرا کند و بستر مناسبی برای آن فراهم نماید. آیا فکر نمی‌کنید که در این زمینه، کوتاهی شده و فرصتهای خوبی از دست رفته است؟

شوراها باعث توزیع قدرت و مشارکت مردم در اداره امور جامعه می‌شود. فکر می‌کنم شوراها جانشین ملموسی برای احزاب در ذهن مردم باشند. به‌ویژه آن که حزب هم جزو ابزارهایی است که در دهه‌های اخیر روبه فرسودگی و کهنگی گذارده است. دولت در این یک سال، انتخابات میان‌دوره‌ای مجلس را برگزار کرده و انتخابات خبرگان را نیز چند ماه دیگر در پیش دارد و اعلام کرده است انتخابات شوراها را نیز تا پایان امسال برگزار می‌کند.

به واقعه دوم خرداد برگردیم. شما گفتید مردم نسبت به آن چیزی که «نمی‌خواستند» آگاهی داشتند، ولی نسبت به آن چیزی که «می‌خواستند» آگاهی نداشتند. این امر ویژگی همه جنبشهای اجتماعی است، معمولاً این نخبگان هستند که خواسته‌ها و مطالبات مردم را تدوین، طبقه‌بندی و تبیین می‌کنند. هنر آقای خاتمی این بود که توانست این مطالبات و خواسته‌های ناخودآگاه توده‌های اجتماعی را در قانون‌گرایی و جامعه مدنی مطرح کند، همان کاری که حضرت امام(ره) در انقلاب اسلامی کردند، یعنی توده‌های مردم از شعار «مرگ بر شاه» آگاهی داشتند، اما به آنچه می‌خواستند چندان آگاه نبودند. این حضرت امام بود که به خواستهای غیرشفاف، مجمل و نامتعین مردم، شفافیت، روشنی و تعین بخشید. حال سؤال ما این است که دولت آقای خاتمی در طول یک سال گذشته تاچه حد در پاسخگویی به این خواستها و مطالبات توفیق داشته است؟

به نظر من روش و رفتار آقای خاتمی و دولت ایشان در مردم تأثیر بسزایی داشته است. مردم در عمل، آموزش می‌بینند و پخته می‌شوند؛ برای مثال کوشش مخالفان ایشان برای درگیر شدن با دولت با خشونت محدودی همراه بوده است. مخالفان با تکیه به ابزارهای قدرتی که در دست دارند، برای محدود کردن و تضعیف دولت خاتمی تلاش می‌کنند، اما این کشمکش به این حقیقت انجامیده است که ابزارها و اهرمهای سنتی حکومت فرسوده شده است و مردم در این مدت نسبت به مسائل کشور بسیار حساس شده‌اند. اکنون این افکار عمومی مردم است که آینده مملکت و وضعیت و جهت‌گیری قدرت سیاسی را تعیین می‌کند. برای مثال، اگر گروهی فکر می‌کند، مجلس یا قوه قضاییه یا ابزارهای دیگر قدرت را در اختیار دارد و می‌تواند جامعه را به هر سو که

می‌خواهد ببرد، اشتباه می‌کند. این ابزارها یک زمانی تعیین‌کننده همه چیز بودند، اما الآن ای‌بسا به‌عکس خود تبدیل شود و تأثیر ویران‌کننده‌ای برای صاحبان آن ابزار داشته باشد. یک نمونه مشخص دادگاه شهردار تهران است که در عمل به عامل مهمی در تضعیف هرچه بیشتر جناح محافظه‌کار تبدیل شد.

مقدورات و امکانات آقای خاتمی در تحقق برنامه‌ها و اهدافش چیست؟

به‌نظر من نگرش سنتی به ابزارهای قدرت- همان‌گونه که باعث شکست جناح محافظه‌کار شده است- ممکن است در داخل دولت آقای خاتمی و در بین حامیان وی هم سبب فرسودگی قدرت سیاسی شود و صدماتی به موقعیت سیاسی ایشان وارد آورد. برخی سیاستمداران و حامیان آقای خاتمی همچنان به استفاده از روشهای کهنه پنهان‌کاری و غیرشفاف در عرصه سیاست و اداره کشور چشم دارند. البته نمی‌خواهم به گروه خاصی اشاره کنم.

از محدودیتها و امکانات آقای خاتمی سخن گفتید. بهتر است مختصری نیز درباره آینده صحبت کنیم. با توجه به روندهای موجود درعرصه‌فرهنگ و سیاست چه بیم‌ها و امیدهایی وجود دارد؟ آیا طی یک‌سال اخیر در بخش فرهنگ تحولی مشاهده می‌کنید؟

در یک‌سال اخیر، سینما تحول چندانی نداشته است و انتظار نمی‌رود بتوان به‌سرعت در بخش فرهنگ، تحولات بنیادی ایجاد کرد. شاید بتوان گفت جنبه‌هایی مثل فعالیت مطبوعاتی متحول شده است. هرچند تحولی که در این زمینه به‌وجود آمده تحول چندان عمیقی نیست. زیادشدن عناوین نشریات و حتی گسترش یافتن چندان حائز اهمیت نیست، اما اگر تحولی در عرصه سینما صورت بگیرد، تحول عمیقی خواهد بود. کسانی که در کار فیلم هستند هم‌به‌لحاظ اقتصادی محافظه‌کارند و هم این‌که بیشتر اهل‌تأمل هستند، چون

نوشتن یک فیلمنامه به‌راحتی نوشتن یک مقاله نیست؛ بنابراین تحول در سینما بسیار کند اتفاق می‌افتد. امیدوارم که در جشنواره امسال فیلم فجر، شاهد فیلمهایی باشیم که رنگ و بویی از رویداد دوم خرداد داشته باشند.

در این‌که تحولات فرهنگی به‌طور کلی و تحول در عرصه سینما به‌طور مشخص نیازمند زمان است تردیدی وجود ندارد. اما سمت و سوی فعالیتهای کنونی ممکن است به یک تحول مثبت یا سیر به‌سوی قهقرا منجر شود. آیا روند کنونی را امیدوارکننده می‌بینید؟

افراد فعال در عرصه صنعت فیلم‌سازی ایران مسن هستند. بسیاری از آنان در سن و سالی هستند که با محافظه‌کاری بیشتر هماهنگ‌اند تا با یک حرکت تند و خطرآفرین. آنچه از عرصه فیلم انتظارش می‌رود، انعکاس تغییر سیاستهای دولت نیست؛ بلکه ساختن یک یا دو فیلم خط‌شکن است تا با این سنت‌شکنی امکان عملی ساختن فیلمهای متفاوت فراهم آید و باعث شکستن کلیشه‌های سابق و به‌وجود آمدن الگوهای جدید شود و عرصه را برای فعالیت استعدادهای جوانتر میسر سازد.

شما در مقام نیروهای جوانی که بعد از انقلاب وارد عرصه سینما شده‌اید آیا خود را در میان خط‌شکن‌ها می‌بینید؟

البته سن جوانترین این افراد الآن از ۳۰ سال گذشته است. امیدوارم بین ما کسی باشد که بتواند خط‌شکنی کند و ترس دیگران را از بین ببرد. برای من بیشتر خوشایند است که بعد از این خط‌شکنی، از جانب تهیه‌کنندگان، تولیدکنندگان و مردم، به جوانترها امکان فعالیت داده شود. آنان ایام انقلاب را ندیده‌اند. امیدواریم از آنان حرفهای تازه، فضای تازه و تعریفهای تازه‌ای از سینما، انقلاب و ایران ببینیم. در تمام دنیا تحولات دوران مختلف تاریخ سینما را نیروهای بسیار جوان پدید آورده‌اند. گاه یک فیلم‌ساز ۲۴- ۲۵ ساله فیلمی «دوران‌ساز» ساخته است.

۲

□ مصاحبه با:

مرتضی الویری*

پیرامون پدیده دوم خرداد تاکنون سه قرائت مطرح شده است:

قرائت اول، دوم خرداد را یک نقطه گسست در تاریخ انقلاب اسلامی ارزیابی می‌کند و آن را یک جنبش جدید اجتماعی با گفتمانی متفاوت با گفتمان رایج در دو دهه اخیر می‌داند.

قرائت دوم، پدیده دوم خرداد را یک نقطه عطف در تاریخ انقلاب اسلامی ارزیابی نموده و آن را بازگشت به شعارها وآرمانهای اصلی انقلاب اسلامی می‌داند که به دلایل مختلف به محاق فراموشی سپرده شده بود.

قرائت سوم، دوم خرداد را نه یک تحول و نقطه عطف بلکه حادثه‌ای گذرا می‌داند که تأثیری بر روند موجود وگفتمان حاکم

---

* مشاور ریاست‌جمهوری، سرپرست مناطق آزاد.

نداشته است. تحلیل جنابعالی از پدیده دوم خرداد چیست؟ ویژگیها ومشخصه‌های بارز تحول دوم خرداد کدام‌اند؟ و چه عواملی موجب پیدایش دوم خرداد شد؟

اگر بحث «اقتصاد» را از دیدگاه سه‌گانه فوق منتزع نماییم، به اعتقاد من پدیده دوم خرداد از نظر سیاسی- فرهنگی بازگشت به شعارها و آرمانهای اصلی انقلاب است. اما در زمینه اقتصادی، دوم خرداد پیام خاصی نداشت. فقط فروپاشی بلوک شرق، تحولات تکنولوژیک و تجربیات دو دهه اخیر، دیدگاههای اقتصادی جدیدی را به سیاستمداران کشور تحمیل کرده است که با آنچه در اوایل انقلاب مطرح بود متفاوت است. توضیحات زیر می‌تواند مطلب را روشن نماید.

اگر یادمان باشد اولین نظرگاه حکومتی انقلاب در قالب مصاحبه امام خمینی(ره) با روزنامه «لوموند» مطرح شد، در آن‌جا تکثر سیاسی و آزادی اندیشه و اجتناب از انحصارگرایی و دیکتاتوری به‌خوبی نمایان است. در بخشی از مصاحبه ایشان می‌فرمایند: «در جامعه‌ای که ما به فکر استقرارآن هستیم مارکسیست‌ها در بیان مطلب خود آزاد خواهند بود، زیرا ما اطمینان داریم که اسلام در بردارنده پاسخ به نیازهای مردم است. ایمان و اعتقاد ما قادر است که با ایدئولوژی آنها مقابله کند. در فلسفه اسلامی از همان ابتدا مسئله کسانی مطرح شده است که وجود خدا را انکار می‌کرده‌اند.ما هیچ‌گاه آزادی آنها راسلب نکرده و بدان لطمه وارد نیاورده‌ایم، هر کس آزاد است اظهار عقیده کند ولی برای توطئه کردن آزاد نیست.»

فضای سیاسی آن قدر باز ترسیم می‌شود که حتی به کمونیستها نیز اجازه فعالیت سیاسی می‌دهد. در زمینه‌های فرهنگی نیز قضیه همین‌گونه است. هرگز

امام و اطرافیان او مانع کف زدن و سوت زدن مردم نمی‌شدند. در مجلس خبرگان اول چپی‌ها، نهضت آزادی، خلق مسلمان و گروههای دیگر کاندیدا معرفی می‌کنند. در مجلس اول، حتی منافقین اجازه کاندیدا شدن می‌یابند، اما به تدریج فضا محدود و تنگ می‌شود. اول، جمعیتی تحت عنوان نهضت آزادی و لیبرالها به بیرون رانده می‌شوند. پس ازچندی نیروهای خط امامی و صادق کنار زده می‌شوند. افرادی مثل بیات و بهزاد نبوی، برای مجلس شورای اسلامی رد صلاحیت می‌شوند و برای مجلس خبرگان نیز کسانی همچون کروبی و خلخالی.

در زمینه‌های فرهنگی نیز همان روند ادامه می‌یابد، نشریات محدود و کلیشه‌ای می‌شوند، کتابفروشی آتش‌زده می‌شود، به سینماها حمله می‌شود و نظایر آن. انحصارگرایی و تنگ‌نظری در زمینه‌های سیاسی و فرهنگی اوج می‌گیرد و در عین حال حامیان اینگونه حرکتها بر این‌باور بودند که برای حفظ ارزشهای اسلامی چنین حرکتهایی باید ادامه یابد. دوم خرداد نقطه پایانی بر اینگونه نظرگاهها و دیدگاههای تنگ‌نظرانه بود. پرچمدار دوم خرداد یک جریان لائیک و ضدانقلابی‌نبود تا در اعتراض به فضای بسته موجود بخواهدارزشهای اسلامی را ذبح نماید وجامعه‌ای بی‌قید و بند بنیان گذارد.

پرچمدار دوم خرداد یک جریان انقلاب اسلامی را عمیقاً باور داشت اما احساس می‌کرد ارزشهای اسلامی و انقلابی بازیچه تنگ‌نظری و انحصار طلبی‌ها و خود محوریهای عده‌ای شده است. اگر به جریانها و گروههایی که به‌صورت تشکیلاتی از خاتمی پشتیبانی کردند نیک نظر کنیم (روحانیون مبارز، مجاهدین انقلاب اسلامی، کارگزاران سازندگی و...) در می‌یابیم همگی گروههایی بودند که قبل از انقلاب در جریان پیروزی انقلاب سهیم بودند و بعد از انقلاب نیز هیچ گاه به نظام جمهوری اسلامی پشت نکردند. البته باید اذعان کرد

که در ماجرای دوم خرداد، جمعیتهای بی‌تفاوت، لاقید و غیرانقلابی نیز به کمک خاتمی آمدند، زیرا احساس می‌کردند تداوم موضع موجود فضای سخت‌تری را برای زندگی روزمره آنان پدید می‌آورد.

خلاصه آن که دوم خرداد بازگشتی بود به ارزشهای اصیل انقلاب نظیرآزادی، حرمت اندیشه، تکیه برجمهوریت نظام، مخالفت با تشنج آفرینی و همانند آن.

اما دوم خرداد در زمینه اقتصادی حاوی هیچ پیامی نبود. اولاً، کلیه رقبای انتخاباتی تقریباً حرفهای مشابه زدند. همه از مهار تورم و گرانی، ایجاد اشتغال، توسعه تولید و صادرات و نظایر آن سخن گفتند؛ حتی تکیه رقبای آقای‌خاتمی بر مسائل اقتصادی بیشتر از خود ایشان بود.

من یادم هست بسیاری از دوستان به آقای خاتمی تذکر می‌دادند به‌جای این که این‌قدر در مورد جامعه مدنی و قانون‌گرایی و همانند آن حرف بزنید، درباره آب و نان مردم صحبت کنید. در عین اینکه دوم خرداد پیام اقتصادی نداشت، اما جامعه ما در دوم خرداد ۱۳۷۶ از نظر تفکر اقتصادی جایگاهی کاملاً متفاوت با سال ۱۳۵۶ داشت. در سالهای ۵۷ و ۵۸ همه گردانندگان انقلاب بیشتر گرایش به اقتصاد دولتی داشتند. با این که امام خمینی قدری آن فضا را تعدیل کردند، همه ما براین باور بودیم که باید تجارت خارجی در انحصار دولت باشد، سرمایه‌گذاران را باید از کشور راند و کارخانجات و شرکتهای بزرگ را باید به‌صورت دولتی اداره کرد. گمان می‌کردیم باید همه چیز را خودمان تولید کنیم و واردات را به حداقل برسانیم و به تدریج در همه چیز به سوی خودکفایی کامل برویم. فکر می‌کردیم باید برای درآمد و ثروتهای مردم سقف بگذاریم و مازاد آن را مصادره نماییم. می‌توان گفت اغلب دوستان‌دیدگاه خود را در این زمینه‌ها تغییر داده‌اند. الآن بسیاری براین باورند که نه تنها با تمهیداتی باید جلوی خروج

سرمایه‌گذاران را بگیریم، بلکه باید سرمایه‌های خارجی را نیزجذب کنیم. براین باوریم که باید بار دولت را سبک کنیم و تا جایی که میسر است کارها را به بخش خصوصی و تعاونی واگذار کنیم. دیگر در فکر خودکفایی (جایگزینی واردات) نیستیم، بلکه سیاست توسعه صادرات را منطقی‌تر می‌دانیم. احساس می‌کنیم اقتصاد کشور نمی‌تواند با جدایی و انفکاک از مبادلات جهانی رشد نماید.

یکی از شعارهای مهم و محوری برنامه آقای خاتمی جامعه مدنی بود، ضمن بیان تلقی خودتان از جامعه مدنی، امکان تحقق این شعار و همچنین موضوعیت آن را در وضعیت سیاسی موجود چگونه ارزیابی می‌کنید؟

به نظر من جامعه مدنی‌ای که آقای خاتمی مطرح کرد دارای دو مشخصه بارز بود که این دو مشخصه با مخالفت و اعتراض جدی جریانهای مقابل روبه‌رو شد.

یکی این که جامعه باید قانونمند شود. دیگر اینکه این قانونمندی باید از جمهور مردم برآید، نه اینکه تحقق آن ناشی از تحمیل و زور باشد. در جامعه مدنی «تکثر سیاسی» پذیرفته شده و هر کس که حق حیات دارد حق ابراز نظر و مشارکت درامور جامعه را هم دارد. در جامعه مدنی انحصارات شکسته می‌شود؛ چه در بعد سیاسی و چه در بعد اقتصادی. در جامعه مدنی دولت نوکر مردم است و پاسخگو، نه ارباب و مطلق العنان. در جامعه مدنی ولایت فقیه اصلی است مترقی در قانون اساسی و نه فوق قانون اساسی. در جامعه مدنی صحبت از گفت‌وگوی تمدنهاست، نه تخاصم و پرخاش.

در مورد امکان تحقق شعار جامعه مدنی باید بگویم چهار پیش نیاز جامعه مدنی عبارت است از:

۱- خواست مردم؛

۲- هماهنگی مجلس برای تدوین قوانین مورد نیاز؛

۳- هماهنگی نیروی انتظامی برای حراست از آزادیهای مردم؛

۴- هماهنگی قوه قضاییه برای مجازات متخلفان؛

به‌نظر می‌رسد که این عوامل چهارگانه که پیش نیازهای جامعه مدنی محسوب می‌شود در کشور ما به‌خوبی فراهم نیست. البته خواست‌مردم در حد اعلای خود وجود دارد، اما متأسفانه سه عامل دیگر در این زمینه فاقد هماهنگی و همسویی لازم است.

قانون‌گرایی یکی از محورهای عمده برنامه آقای خاتمی است. از طرفی می‌دانیم‌قانون و قانون‌گرایی یکی ازمحورها و اهداف انقلاب مشروطیت بوده است. به نظر شما چه عواملی باعث عدم تحقق قانون و قانون‌گرایی در جامعه شده که پس از یکصد سال مجدداً به‌صورت گفتمان مسلط مطرح می‌شود؟

مسئله قانون‌گریزی درجامعه ما پدیده‌ای عمیق و ریشه‌دار است. مهمترین عوامل قانون‌گریزی را می‌توان به شرح زیر خلاصه کرد:

۱- اعتراض به حکام جور: متأسفانه تاریخ ۲۵۰۰ ساله ایران پر است از زورگویی سلاطین و پادشاهان. این زورگویان نیز برای تحقق اهداف خود از قانون استفاده می‌کردند. به‌عبارت دیگر، قانون وسیله‌ای بود برای تضییع حقوق مردم. طبیعی است درچنین حالتی قانون شکنی مقدس می‌شود. این پدیده‌طی قرون و اعصار تکرار شده و به صورت عادت ثانویه مردم درآمده است. بنابر این افراد حتی در یک نظام مردمی نیز به طور ناخودآگاه تمایل به قانون‌شکنی دارند.

۲- ضعف قانون: قانون ضعیف، قانون‌شکنی را در بطن خود پدید می‌آورد.

بسیار اتفاق می‌افتد که عدم جامعیت قانون و نارساییهای موجود در آن، مجری قانون را وادار به قانون شکنی می‌کند. گاه اتفاق می‌افتد برای رفع اشکال یک قانون ناقص، در مقاطع زمانی مختلف، چند الحاقیه و تبصره به آن اضافه می‌شود. درک و فهم چنین قانونی، دشوار و مشقت بار است تا چه رسد به‌اجرای آن. اینجاست که برای سرعت درکار و اجتناب از فراز و نشیبهای قانونی، مدیران اجرایی ترجیح می‌دهند از قانون فرار نمایند.

۳- بی‌عدالتی در اجرای قانون: حرمت امامزاده را در درجه اول باید متولی آن نگاه دارد. اگر مردم ببینند نمایندگان مجلس یا مسؤولین مملکتی برای حل مشکل، خود قانون را زیر پا می‌گذارند نمی‌توان از آنها انتظار داشت قانون را رعایت کنند. متأسفانه مشاهده می‌شود برخی برای گریز از قانون به برخی از دولتمردان متوسل می‌شوند. مستثنی کردن عده‌ای از تبعیت از قانون و حاکم کردن «روابط» به جای مسیرهای قانونی زمینه را برای فساد اداری، رشوه و همانند آن را فراهم می‌آورد.

۴- انفکاک تکلیف شرعی و قانونی: در جامعه اسلامی، گریز از قانون، تخلف شرعی به حساب نمی‌آید. بسیار دیده می‌شود که افراد متدین حتی در مستحبات و مکروهات دقت می‌کنند، اما اگر توانستند چراغ قرمزی را عبور کنند ۵۰۰۰ تومان پیش افتاده‌اند! این از شگفتی‌های جامعه پس از انقلاب است که به‌رغم شعار «عدم تفکیک دیانت از سیاست» نتوانسته است بین تکلیف شرعی و قانونی آشتی و وحدت برقرار کند.

در یک جمع‌بندی باید بگویم برای تحقق شعار قانون گرایی باید با عوامل چهارگانه فوق که موجب قانون‌گریزی شده است مقابله کرد.

مقابله با عامل اول وچهارم دشوار است واحتیاج به زمان دارد، اما عوامل

دوم و سوم یعنی «دقت در تدوین قوانین» و «جلوگیری از تخلفات قانونی مسؤولین» کاری است که می‌تواند هر چه زودتر تمهیدات لازم را فراهم آورد.

آیا برنامه و سیاستهای دولت خاتمی توانسته است مطالبات و توقعات نیروهای اجتماعی را به نوعی مطرح و برآورده سازد؟

برنامه‌های دولت خاتمی در زمینه سیاسی- اجتماعی بسیار خوب جلو رفته و مردم از این بابت بسیار خرسندند. مردم احساس می‌کنند در سطح جهانی موقعیت کشور ارتقاء پیدا کرده است. مصاحبه‌آقای خاتمی با «سی.ان.ان» نظرگاه بسیاری از خارجیان را دربارهٔ ایران و انقلاب اسلامی عوض کرد. سیاستهای تشنج‌زدایی در سطح بین‌المللی توانسته اعتماد بسیاری از کشورها را جلب نماید؛ به نحوی که پوشش بیمه صادراتی را از سر گرفته‌اند و پیشرفتهایی از این قبیل حاصل شده است.

در سیاست داخلی نیز فضای جامعه به‌کلی تغییر کرده است. بسیاری از گروهها و جمعیتها اعلان موجودیت کرده‌اند. مطبوعات تنوع بیشتری پیدا کرده‌اند و در زمینه درج مطالب آزادی بیشتری احساس می‌کنند.

در زمینه فرهنگی نیز حال و هوای جامعه از دوم خرداد به بعد بسیار متحول شده است.

گفتنی است برخی جریانهای تندرو مخالف حرکتهای سیاسی و فرهنگی سر مخالفت خود را نه در قالب قانون، بلکه به‌صورت ضرب و شتم و اهانت نشان می‌دهند، اما وجدان مردم، خاتمی را در این مسئله تبرئه می‌نماید، زیرا می‌دانند که ابزارهای لازم برای جلوگیری از کارهای غیرقانونی در دست او نیست. نه نیروی انتظامی دراختیار اوست و نه قوه قضاییه.

اما در زمینه اقتصادی باید گفت کاری صورت نگرفته است و مردم به‌شدت

متوقع هستند. من قبول دارم که بسیاری از مردم عدم انجام کارهای اقتصادی را به گردن عوامل دیگری می‌اندازند. بعضیها در مقابل مشکلات اقتصادی می‌گویند: «این سید می‌خواهد کار کند، اما نمی‌گذارند!» برخی که قدری تخصصی و علمی به مسئله می‌نگرند کاهش قیمت نفت را عامل اصلی عدم تحقق برنامه‌های اقتصادی می‌دانند.

به اعتقاد من، توقع مردم بر جای خود باقی است و می‌خواهند دولت حرفهای روشنی در مورد مسائل اقتصادی با آنها مطرح کند. مخصوصاً صاحبان سرمایه و تولیدکنندگان می‌خواهند سمت و سوی اقتصادی کشور را بدانند.

سیاستهای اقتصادی در دوران آقای خاتمی هنوز به طور کامل اعلان نشده است. توضیح اینکه در دوران آقای هاشمی از سال ۱۳۶۸ تا سال ۱۳۷۴ سیاستهای تعدیل اقتصادی اجرا می‌شد. از اردیبهشت ۱۳۷۴ به بعد سیاستهای اقتصادی جدیدی تحت عنوان «تثبیت اقتصادی» به اجرا درآمد.

دولت آقای خاتمی هنوز مشخص نکرده است که می‌خواهد سیاستهای تعدیل را ادامه بدهد یا سیاستهای تثبیت اقتصادی را دنبال کند.

محدودیتها ومقدورات دولت خاتمی کدام‌اند؟

محدودیتهای دولت خاتمی به قرار زیر است:

۱- ناهماهنگی در رأس هرم اقتصادی کشور: ارابه اقتصاد کشور که توسط چهار چرخ برنامه و بودجه، اقتصاد و دارایی، بانک مرکزی و وزارت بازرگانی به حرکت در می‌آید با یکدیگر هماهنگ نیستند و هر یک در خصوص مسائل اقتصادی راه‌حلهای متفاوت ارائه می‌دهند. آقای رئیس‌جمهور و معاون اول وی چهره‌های فرهنگی هستند نه اقتصادی این مسئله یکی از مهمترین محدودیتها در دولت فعلی است.

۲- کاهش قیمت نفت: در کشوری که ۸۵ درصد درآمدهای ارزی و ۷۰ درصد بودجه دولت را نفت تشکیل می‌دهد و حتی درآمدهای مالیاتی نیز متأثر از نفت است، کاهش قیمت نفت بر رشد اقتصادی، اشتغال، شاخص قیمت‌ها، و سایر عوامل اقتصادی، تأثیر بسیاری می‌گذارد.

۳- ناهماهنگی مجلس و دولت: نحوهٔ بررسی و تصویب بودجه سال ۱۳۷۷، استیضاح وزیر کشور و مطرح نمودن طرحهایی نظیر جداسازی بیمارستانها، همچنین طرح سؤالات مکرر از وزراء نمونه‌هایی از ناهماهنگی مجلس و دولت است.

به هر حال اکثریت مجلس در اختیار جریاناتی است که در نقطه مقابل حرکت دوم خرداد قرار دارند و انتظاری جز این نمی‌رود.

۴- ناهماهنگی قوه قضاییه و مجریه: انتظار این است که قوه قضاییه در زمینه برخورد با قانون شکنان، حامی و یاور دولت باشد، اما قضیه شهرداری تهران و همچنین جریان قم نشان داد که عملاً قوه قضاییه تحت تأثیر شدیدجریانات سیاسی عمل می‌کند.

۵- ناهماهنگی نیروی انتظامی: پلیس و نیروی انتظامی که وظیفه‌اش حفظ نظم و ایجاد امنیت است و باید دور از سلیقه‌های سیاسی وجناحی حافظ اشخاص حقیقی وحقوقی باشد در برخی موارد سلیقه‌ای عمل می‌کند و اصولاً به هیچ مرجع ومقامی پاسخگو نیست. دولت خاتمی از یک سو مسؤولیت اداره امور کشور را به‌عهده دارد، اما از سوی دیگر ابزار حفظ نظم و امنیت کشور را در اختیار ندارد.

حال می‌پردازیم به مقدورات و تواناییهای دولت خاتمی:

۱- حمایت گسترده مردمی: علی‌رغم مشکلات‌اقتصادی و آشوب‌طلبی‌ها،

محبوبیت خاتمی از ابتدا تاکنون نه تنها کاهش نیافته، بلکه به طور چشمگیری افزایش‌یافته است. کسی را پیدا نمی‌کنید که از رأی دادن به خاتمی پشیمان باشد. به کرات دیده‌ایم افرادی را که تحت تأثیر تبلیغات زهرآگین ایام‌انتخابات، به خاتمی رأی ندادند، اما الآن حامی او هستند. محبوبیت عظیم خاتمی بزرگترین سرمایه برای تحول و توسعه در کشور است.

۲- موقعیت ژئوپولیتکی ایران: وضعیت جغرافیایی ایران و نحوهٔ آرایش شبکه‌های راه آهن و راههای شوسه به نحوی است که ایران را قادر می‌سازد پلی بین شرق وغرب و شمال و جنوب باشد. ایران در واقع چهار راه ارتباطی شمال و جنوب و شرق و غرب است. ارزانترین، آسانترین و امن‌ترین راه دسترسی آسیای میانه به دنیای آزاد از ایران می‌گذرد. تکمیل راه آهن کرمان به زاهدان که ایران را از طریق راه‌آهن به پاکستان و هندوستان متصل می‌کند این امکان را برای شرق و غرب فراهم می‌سازد که برای حمل و نقل‌های زمینی از دو راه‌آهن موازی ایرانی یکی در شمال و یکی در مرکز ایران بهره گیرند.

به‌طور خلاصه، ترانزیت کالا از طریق ایران یکی از امکانات مهم کشور و مقدورات دولت به حساب می‌آید.

۳- منابع زیرزمینی: وجود ذخایر گاز ونفت که از این نظر ایران رادرجایگاه دوم و پنجم قرار داده، همچنین وجود انواع معادن با کیفیت مطلوب، امکان تأمین انرژی‌ومواد اولیه را به قیمت ارزان برای کلیه فعالیتهای تولیدی فراهم می‌آورد.

۴- نیروی انسانی: بسیاری از کشورهای در حال توسعه مجبورند نیروهای متخصص از کشورهای توسعه یافته بیاورند. ملاحظه می‌کنید در عربستان یا امارات متحده حتی تکنسین‌ها و مهندسان معمولی از هند و پاکستان به کار

گرفته می‌شوند. در ایران تنوع نیروی انسانی با تخصصهای مختلف در اختیار است، هر چند هنراستفاده و بهره‌برداری از این نیروها کاملاً وجود ندارد و بسیاری درکارهای غیرتخصصی خود مشغول‌اند- بسیاری از کرسی‌های تخصصی دانشگاههای معتبر دنیا در اختیار دانشمندان و استادان ایرانی است. برخورد عاقلانه ومعقول با این سرمایه‌های انسانی می‌تواند کلیه نیازمندیهای ما را در زمینه نیروی انسانی برآورده سازد.

۵- اسلام انقلابی: در بسیاری از جوامع می‌بینیم مذهب نقش بازدارنده دارد، اما مذهب درکشور ما انقلاب بهمن ۱۳۵۷ را پدید آورد. این مذهب منشأ بسیاری از حرکتهای آزادیبخش و عدالتخواهانه در طول حاکمیت سلاطین بوده است. این فرهنگ دینی با انگیزه‌های ملی گرایانه جایگاهی استوار در کشور ما دارد و برخلاف برخی کشورها که به دلیل ترکیب جمعیتی بی‌ملیت هستند می‌تواند از مقدورات و توانهای بالقوه دولت به شمار آید.

آقای خاتمی در اجرای برنامه‌های خود با مخالفتهای جدی در بخش نیروهای درون نظام و نیروهای اپوزیسیون مواجه است. علل وعوامل این مخالفتها کدام‌اند؟ آیا می‌توان، میان این مخالفتها وجوه اشتراکی یافت؟

مهمترین دلایل مخالفت بخشی از نیروهای درون نظام با آقای خاتمی را می‌توان به این شرح خلاصه کرد:

۱- عده‌ای ولایت فقیه را فوق قانون اساسی می‌دانند و حد و مرزی نیز برای اختیارات او قائل نیستند، اما خاتمی ولایت‌فقیه را در چارچوب قانون اساسی و در حد اختیارات اصل ۱۱۰ می‌پذیرد.

۲- آنها آزادی سیاسی را صرفاً برای گروههایی می‌پذیرند که مانندخودشان

فکر می‌کنند، اما خاتمی به تکثر سیاسی معتقد بوده دولت را به تأمین و حراست از این آزادی موظف می‌داند.

۳- آنها در زمینه فرهنگی نیز خاتمی را لیبرال می‌دانند و معتقدند تساهل و تسامحی که خاتمی و طرفدارانش مطرح می‌کنند زمینه را برای تهاجم فرهنگی غرب آماده می‌نماید.

اما در مورد نیروهای اپوزیسیون، باید گفت که پس از دوم خرداد ۱۳۷۶ و پیروزی خاتمی اختلاف گسترده‌ای بین این گروهها بروز کرده است. می‌توان گفت جدی‌ترین گروه اپوزیسیون که مخالفت خود را مجدانه ادامه می‌دهد سازمان مجاهدین خلق است.

این گروه حتی خاتمی را برای خود مضرتر و خطرناکتر از آیت‌الله خامنه‌ای می‌داند. درجریان مسابقات فوتبال منافقین پس از دادن دو سه شعار علیه مقام رهبری به‌طور گسترده ومفصل «مرگ بر خاتمی» گفتند. یکی از آنها پرسید مخالفت شما با آقای خامنه‌ای - علی القاعده- باید خیلی بیشتر از خاتمی باشد چرا این قدر علیه خاتمی شعار می‌دهید؟ او گفت: «خاتمی کمر ما را شکسته، از زمانی که خاتمی رئیس‌جمهور شده بسیاری از گروههای اپوزیسیون به تردید افتاده‌اند و بریده‌اند!! خاتمی با شعارهای آزادیخواهانه وتکثر سیاسی وعدالت اجتماعی وغیره بسیاری از نیروهای اپوزیسیون را درمخالفت با نظام جمهوری اسلامی متزلزل ساخته و به ما ضربه زده است.»

به اجمال می‌توان گفت مجاهدین خلق که در انحصارگرایی و قدرت‌طلبی شهره همه احزاب و گروههاست خاتمی را به دلیل تکیه‌بر تکثر سیاسی و آزادیخواهی برنمی‌تابد، زیرا این امر، اغلب گروههای سیاسی را در مخالفت با نظام بی‌انگیزه می‌کند.

از اینجا می‌توان برای مخالفت نیروهای درون نظام وگروههای اپوزیسیون (مخالفان برانداز) وجه اشتراکی یافت که همانا روحیه انحصارگرایی و مطلق‌نگری است. هر گروه وجریان چه در درون نظام وچه بیرون آن اگر به تکثر سیاسی و تعداد احزاب اعتقاد نداشته باشد، یقیناً مقابل خاتمی قرار می‌گیرد و با اومخالفت می‌کند.

با توجه به تجربیات تاریخی، عدم نهادینه شدن اهداف و شعارهای دوم خرداد، یکی از نگرانیهای نیروی طرفدار دولت خاتمی است. شما برای نهادینه شدن این اهداف و شعارها چه کارهایی را پیشنهاد می‌کنید؟

برای نهادینه شدن اهداف وشعارهای دوم خرداد این اقدامات باید صورت گیرد:

۱- **تشکیل احزاب سیاسی:** باید به سرعت گروههای سیاسی و صنفی تشکیل شوند تا مردم را در درون خود ساماندهی نمایند. هنگامی قدرت سیاسی بیست میلیون رأی آشکار می‌شود که سازماندهی شده باشد. این سازماندهی فقط در قالب احزاب و جمعیت‌های سیاسی میسر است.

۲- **انتشار روزنامه‌ها و مجلات غیر دولتی و غیروابسته:** مردم ما در این دوران انتقالی نیازمند تحلیلهای «روزآمد» و مداوم از جریانات داخلی وجهانی هستند. روزنامه‌ها و نشریات می‌توانند این مهم را برآورده نمایند.

۳- **برگزاری انتخابات آزاد:** باید نمایندگان واقعی مردم در انتخابات خبرگان، انتخابات شوراها و نهایتاً انتخابات مجلس شورای اسلامی به مراکز تقنینی و تصمیم‌گیری کشور راه یابند. در چنین شرایطی است که اراده ملت از جانب نمایندگانشان به سرنوشت کشور اعمال می‌شود. نظارت استصوابی و

دست‌چین کردن کاندیداها از سوی هیأتهای نظارت و شورای نگهبان، آفتی برای تحقق انتخابات آزاد است که باید از کلیه ابزارها برای مقابله با آن بهره جست.

چشم‌انداز آینده چگونه است، بیم‌ها و امیدها کدام‌اند؟

چشم‌انداز آینده از درون بیم‌ها و امیدها ظاهر می‌شود؛ بیم از جابه جایی قدرت و شکل‌گیری بلوک بندیهای جدید در جهان. این جابه جایی قدرت نه بر مبنای جمعیت، منابع زیرزمینی و نظایر آن، بلکه بر مبنای دستیابی به تکنولوژی و فن آوری صورت می‌گیرد. ما در این صحنه وضع مناسبی نداریم.

- بیم از کاهش و نهایتاً حذف درآمدهای نفتی از اقتصاد کشور. ایران سالها با اقتصاد تک پایه نفتی خوگرفته و دلارهای نفتی به ستون اصلی ضمیمه حیات اقتصادی او بدل شده و متأسفانه برای جایگزینی این ستون با ستونهای دیگر کاری اصولی صورت نگرفته است.

بیم از دست دادن فرصتهای طلایی برای حل و فصل مسائل سیاسی و تشنج‌زدایی خارجی (همان‌گونه که در جریان گروگان‌گیری، جنگ یا نظایر آن اتفاق افتاد.)

- بیم سقوط ارزشهای انقلاب و بیگانگی نسل جدید با این مفاهیم که می‌بایستی نسل ما آن را پاس می‌داشت، اما عملکرد نامطلوب و حرکتهای طالبان مآبانه و انحصارگرایانه موجب رانش نسل جوان گردید.

- بیم توسعه فرهنگ مصرف در مقابل فرهنگ قناعت.

- بیم از دست دادن استوانه‌های انقلاب و «السابقون -السابقون.»

و اما امیدها

- امید به نیروی انسانی کارآمد؛ نیرویی که اگر وضعیتی مناسب فراهم آیدو احترام ومنزلتش محفوظ باشد معجزه‌می‌کند. این همان نیروی انسانی‌ای است

که در جبهه‌های جنگ، آن خاطرات جاودانه را به‌جای می‌گذارد و در مجامع علمی جهانی افتخار می‌آفریند.

- امید به موقعیت استراتژیک ایران؛ کشوری که درچهار راه ارتباطی شمال و جنوب، شرق و غرب و منطقه استراتژیک خلیج فارس قرار گرفته است و ۶۵ درصد انرژی فسیلی جهان از این منطقه تأمین می‌شود.

- امید به دولتی مردمی؛ رئیس‌جمهوری که بیش از دو سوم آرای مردم را در اختیار دارد و با این احتساب می‌تواند به مشارکت و حمایت عظیم مردمی دلگرم باشد.

امید به منابع عظیم زیرزمینی که سرمایه‌ای مهم در فرایند توسعه به‌شمار می‌رود.

- امید به ایدئولوژی تشیع انقلابی که همواره حرکت آفرین بوده است.

افزون بر آن، با مدیریت صحیح و کارآمد می‌توان از درون این بیم و امیدها، جامعه آرمانی اسلام را بنا نهاد. تجربیات جهانی بیانگر آن است که با مدیریت صحیح و به‌کارگیری مشارکت مردمی- حتی با وضعیتی بسیار دشوارتر از ایران- توسعه و تحول اجتماعی اقتصادی اتفاق افتاده است. امیدواریم با به‌کارگیری امکانات وتوانمندیها و نعمات الهی، کشوری توسعه یافته و با ارزش در این منطقه از زمین پدید آید و زمینه‌ساز تحولات کشورهای دیگر در قرن آینده شود.

۳

مصاحبه با:

مصطفی تاج‌زاده*

در یک سال اخیر، تحلیلها و تفسیرهای بسیار متفاوتی را دربارهٔ حادثه دوم خرداد شاهد بوده‌ایم. این تحلیلها را می‌توان در سه دسته جمع‌بندی کرد.

بر اساس دیدگاه نخستین، دوم خرداد، یک نقطه گسست در تاریخ انقلاب اسلامی به شمار می‌آید. صاحبان دیدگاه حاضر بر این باورند که کشور با دوم خرداد وارد دوران جدیدی شده است و به همین سبب دارای نوعی گفتمان ویژه و متفاوت با گفتمان حاکم در دو دههٔ اخیر است. دیدگاه دوم مبتنی بر این فرضیه است که دوم خرداد، یک نقطه عطف در تاریخ انقلاب اسلامی است و به گونه‌ای با آرمانهای اولیه انقلاب پیوند دارد. از نظر این دیدگاه، دوم خرداد معطوف به ارزشهای اصیل انقلاب بوده و هدفش تحقق آن بخش از آرمانهای انقلاب است که در طول سالهای گذشته به علل

---

* معاون سیاسی و اجتماعی وزارت کشور

گوناگون محقق نشده و یا تحققی کامل نداشته است.

سرانجام، دیدگاه دیگری نیز مطرح است که بر اساس آن، دوم خرداد همچون سایر حوادث انقلاب اسلامی یک حادثهٔ گذرا تلقی می‌شود و از این رو هیچ تغییری در شرایط و ویژگیهای جامعه ایجاد نشده است. با این اوصاف، ارزیابی شما از دوم خرداد و ویژگیها و مشخصه‌های بارز این پدیده چیست و اساساً چه عواملی منجر به پدیده دوم خرداد شد؟

به نظر من دوم خرداد طرح مجدد آرمانهای اولیه انقلاب متناسب با شرایط اجتماعی، سیاسی و فرهنگی روز و با ادبیات و شعارهای نو و ویژه بود. دوم خرداد به معنای نفی انقلاب اسلامی نبود برای اینکه مردم درچارچوب نظام سیاسی موجود بدون طرد اصول و آرمانهای انقلاب و البته به امید فردایی بهتر برای ایران اسلامی وارد عرصه تعیین سرنوشت شدند ورای خود را به رئیس‌جمهور منتخبشان دادندکه نه تنها با این نظام بیگانه و یا مخالف نبود بلکه سمبل روحانیت نواندیش محسوب می‌شد و حداقل یک دهه مسؤولیت بالای اجرایی داشت. برنامه وشعارهای انتخاباتی وی نیز نفی بسیاری از سیاستها و دستاوردهای دو دهه گذشته انقلاب نبود بلکه بر عکس در جهت تعمیق و تکامل تجربیات و پیشرفتهای نظام اسلامی طرحی نو درانداخت. حامیان وی نیز ازنیروهای شناخته شده و وفادار به انقلاب بودند. در عین حال دوم خرداد با تمام‌پیوستگی‌هایی که با اصول و اهداف انقلاب داشت حرکتی نو و منحصر به فرد محسوب می‌شود. چراکه شعارها، نوع نگاه به مسایل، سبک تبلیغات، منش و روش و گفتار آقای خاتمی‌همه بیانگر نگرش و گفتمانی جدید بود. همین امر هم عده‌ای را به این شبهه انداخته است که دوم خرداد را نوعی گسست و انقلاب در انقلاب تلقی کنند. به ویژه آنکه دوم خرداد در واقع انتخاباتی معمولی مانند انتخاباتهای گذشته نبود. یعنی هم از نظر کمی و میزان شرکت‌کنندگان و هم از

نظر نتیجه انتخابات آنچه حاصل شد برای اکثر قریب به‌اتفاق ناظران سیاسی غیرمنتظره بود. رأی بیست میلیونی مردم و به خصوص جوانان و زنان به‌آقای خاتمی بسیاری از ناظران و تحلیلگران داخلی و خارجی را غافلگیر کرد و اعجابشان را برانگیخت. به همین دلایل دوم خرداد حماسه نام گرفت و در تاریخ ایران زمین به عنوان نقطه عطفی ثبت شد.

آقای خاتمی پرچمدار دوم خرداد بود و مهر و نشان خود را بر آن زد در عین حال من معتقدم دوم خرداد تکامل انقلاب بود، چون همچنانکه گفتم یکی از فرزندان امام (ره)، یک شخصیت فرهنگی و متفکری اصیل با حامیان شناخته شده‌ای که تجربه و کارایی خودرا چه در زمان انقلاب و چه در دوران جنگ و چه در هنگام بازسازی به اثبات رسانیده بودند پا به عرصه رقابتهای انتخاباتی گذاشت ضمن اینکه‌شعارهای ویژه‌ای سر داد مانند دفاع از حقوق، آزادیها و کرامت انسان، حرکت به‌سوی جامعه مدنی و توسعه متوازن و پایدار که یکی از ابعاد مهم آن توسعه سیاسی بود.

اساساً یکی از دلایلی که نسل اول انقلاب همچون نسل دوم از برنامه و شعارهای آقای خاتمی استقبال کرد شباهت و نزدیکی بین اندیشه و عمل آقای خاتمی با افکار و رفتار انقلابیون اولیه و در رأس همه حضرت امام(ره) می‌دید.

اگر بخواهم جمع‌بندی کوتاهی از حماسه دوم خرداد ارائه کنم باید بگویم:

حماسه دوم خرداد مثل خود انقلاب انتخابی استراتژیک و به نظر من بدون بازگشت توسط مردم می‌باشد. یعنی احیای شرایط قبل از دوم خرداد به هیچ وجه امکان‌پذیر نیست. اتفاقاً یکی از بزرگترین مشکلات فعلی ما این است که برخی افراد و باندهای سیاسی، دوم خرداد را انتخابی و اقدامی تاکتیکی از سوی مردم ارزیابی می‌کنند و بنابراین در فکر احیای شرایط قبل از آن هستند. وضعیت این نیروها مشابه حالت برخی گروههای سیاسی در اوایل انقلاب است که بر خلاف مردم فکر می‌کردند اوضاع دیر یا زود به حالت اول برمی‌گردد. حتی

برخی از دلبستگان نظام پیشین هر شب به امید برگشتن اوضاع، سر به بالین می‌گذاشتند اما روز بعد حرکت کوبنده مردم به صورت روزافزونی آنان را ناامید می‌کرد. اکنون نیز وضع این نیروها چنین است. و به همین دلایل موانع زیادی در مقابل‌آقای خاتمی ایجاد می‌کنند اما خوشبختانه آرمانهای دوم خرداد به تدریج در حال محقق شدن‌است.

یکی دیگر از خصوصیات دوم خرداد این است که تا حدود زیادی با استفاده ازهمان شیوه‌های انقلاب پیروز شد. یک حرکت صددرصد مردمی که حزبی سراسری آن را هدایت نمی‌کرد بلکه عمدتاً با ابتکارها و ایثارگریهای خود مردم پیش رفت. دوم خرداد همچنین پیروزی رسانه‌های مردمی بر رسانه‌های دولتی به ویژه صدا و سیما بود.

ویژگی دیگر دوم خرداد این است که قرائت خاصی از اسلام را دوباره طرح کرد؛ قرائتی که برخی از بزرگان ما نظیر شهید مطهری پیش از این بیان‌کرده بودند. افکار مرحوم مطهری، بخصوص سلسله مباحثی که ایشان در مورد حقوق و آزادی شهروندان و نگرش دین به تمدن جدید و پیشرفت و نیز به فرهنگ و به طور کلی اجتماع مطرح کرده بود با حال و هوای دوم خرداد و نگاه آقای خاتمی سنخیت زیادی دارد.

ویژگی چهارم دوم خرداد این بود که جوانها و نسل دوم انقلاب را به صحنه کشاند و آقای خاتمی سمبل این حضور شد. با دوم خرداد نسل دوم انقلاب پا به عرصه تعیین سرنوشت گذاشت و اظهار وجود و هویت کرد. در مجموع به همین دلایل حماسه مزبور بازگشت ناپذیر است و ان‌شاءالله تداوم پیدا خواهد کرد.

البته دوم خرداد بر خلاف اصل انقلاب، حرکتی اصلاحی در بستر نظام موجود است. در عین حال دوم خرداد اعلام شکست و به بن‌بست رسیدن روشهایی است که در عرصه فرهنگ گرفتار سطحی‌نگری و شکل‌گرایی بودند و غیر سیاسی کردن جوانان و انحصاری کردن قلمرو سیاست و تنگ کردن فضای

سیاسی را هدف قرار داده بودند و در یک کلام، حقوق و آزادی شهروندی را به رسمیت نمی‌شناختند و شهروندان را عملاً و حتی بعضاً قولاً تحقیر می‌کردند.

نقش نیروهای اجتماعی را در دوم خرداد چگونه ارزیابی می‌کنید چون اساساً دو دیدگاه وجود دارد یک دیدگاه معتقد است که نیروهای اجتماعی و آقای خاتمی خالق دوم خرداد بودند. دیدگاه دوم معتقد است که آقای خاتمی و نیروهای حامی وی نقش منفعلی داشتند و این امر ثمره سیاستهایی است که از سال ۶۸ تا سال ۷۶ اجرا شد و پیامدش ظهور آقای خاتمی و نیروهای هوادار آن به شمار می‌آیند. ارزیابی شما در این‌باره چیست؟ آیا آقای خاتمی خالق پدیده دوم خرداد است یا دوم خرداد نتیجهٔ سیاستهای گذشته است؟

هر مصلحی که در جامعه ظاهر شود و مورد اقبال وسیع مردم قرار می‌گیرد حتماً قبلاً زمینه‌هایش فراهم شده است برای اینکه ما نخبگان زیادی دیده‌ایم که در جوامع خود حرکتی اصلاحی آغاز و شعارهای زیبا و عمیقی طرح کردند اما مورد اقبال وسیع توده‌ها واقع نشدند و این نشان می‌دهد که به هر دلیل زمینه اجتماعی مناسبی وجود نداشته است. بنابراین اگر در ایران اسلامی زمینه اجتماعی مناسب نمی‌بود آقای خاتمی نمی‌توانست چنین مورد توجه قرار گیرد کما اینکه به نظر من اگر ایشان ده سال پیش با همین شعارها وارد صحنه می‌شد جواب نمی‌گرفت. این موضوع در مورد همهٔ حرکتهای اصلاحی و اجتماعی درست است. در مورد خود انقلاب هم صدق می‌کند. امام اگر ده سال زودتر قیام می‌کردند احتمالاً پاسخ مورد انتظار خود را دریافت نمی‌کردند. باید خیلی زمینه‌ها فراهم بشود. منتها اگر منظور این است که قبلاً کسانی آگاهانه زمینه را فراهم کرده بودند برای اینکه وضع اینگونه شود، پاسخ من منفی است و تا آنجا که من اطلاع دارم این موضوع به تازگی مطرح شده است.در گذشته کسی چنین ادعایی نمی‌کرد. به عبارت بهتر اینکه فکر کنیم بستری فراهم شده بود که اگر به

جای آقای خاتمی کس دیگری وارد عرصه رقابتهای انتخاباتی می‌شد کار او مانند آقای خاتمی چنین رونق می‌یافت، کم لطفی به نقش رئیس‌جمهور دوم خرداد وحرکت دقیق ویژگیهای فردی ایشان و نیز عدم توجه به‌همه ابعاد مسئله کرده‌ایم. به عبارت دیگر خیلی وقتها زمینه اجتماعی جنبش اصلاحی فراهم است اما به علت اینکه اندیشمندان و مصلحان نمی‌توانند دقیقاً شرایط را ارزیابی کرده و خط‌مشی و شعارهای متناسب با آن ارائه نمایند به ویژه اگر چهره‌ای شاخص رهبری آن را برعهده نگیرد زمینه اجتماعی مزبور را از دست می‌دهند. آقای خاتمی به‌یک معنا مخلوق دوم خرداد است چون اساساً خالق دوم خرداد مردم‌اند و بخصوص نسل جوان اعم از دانشگاهی و حوزوی و دختر و پسر. اگر منظور این است بله! مردم اراده کردند و اراده‌شان را به حکومت تحمیل نمودند و آقای خاتمی را بر مسند قدرت نشاندند. اما به یک معنا آقای خاتمی در خلق این حماسه، نقش جدی دارد به علت اینکه توانست از بستر مناسبی که فراهم شده بود به بهترین نحو استفاده کند و آن را شکوفا سازد. شاهد مدعا اینکه کاندیداهای محترم دیگری هم در میدان بودند اما به رغم مواضع انتقادی خود نتوانستند از این فرصت استفاده نمایند. ما اتفاقاً در این دور رقابت جدی داشتیم. خوب دیگران هم می‌توانستند شعارهای نو سر دهند و با شناخت دقیق اوضاع پرچمداری این حرکت را به عهده بگیرند ولی فقط آقای خاتمی موفق شد.

حالا اگر بخواهیم سؤال را روشنتر بیان کنیم باید بگوییم دیدگاه اول معتقد است که اساساً دوم خرداد یک حرکت اعتراضی بود به سیاستهای گذشته و همهٔ نیروهایی که به نحوی حذف شده بودند و در حاشیه قرار گرفته بودند و خود آقای خاتمی در این جا توانستند از فرصت استفاده کنند. در مقابل، دیدگاه دیگر معتقد است اساساً به دلیل اینکه ما دو برنامه اول و دوم را اجرا کرده بودیم، دوره

سازندگی توسعه اقتصادی را اصل بگیریم به دلیل اینکه ما توانستیم شاخصه‌های توسعه اقتصادی را به مرحله‌ای از استاندارد برسانیم و شعار توسعه سیاسی را مطرح کنیم. اینان معتقدند که در تداوم سیاستهای توسعه اقتصادی دولت آقای هاشمی، آقای خاتمی ظهور کرد. همچنین بر این باورند که اگر آن سیاستها نبود ما نمی‌توانستیم در حال حاضر این شعارها را مطرح کنیم؛ یعنی ظهور آقای خاتمی را در تداوم سیاستهای گذشته ارزیابی می‌کنند و دیدگاه اول آن را در نفی سیاستهای گذشته؟

لزومی ندارد بگوییم دوم خرداد دقیقاً در تداوم و نتیجه پدیده‌ای خاص است یا کاملاً در نفی آن به وقوع پیوسته است چون ما با کلیت واحدی از نیروها و عملکردها و سیاستها در حکومت و جامعه روبه‌رو نبودیم. اجازه دهید مسئله را از زاویه‌ای دیگر طرح کنم. قبل ازدوم خرداد تنها نیروهای معتقد به سیاستها و برنامه آقای هاشمی رفسنجانی، در حکومت نقش نداشتند، بلکه افراد و جریانهای دیگری هم در صحنه حاضر بودند. به همین دلیل بخشی از اقبال مردم و حتی تشکل‌های مدنی به شعارهای دفاع از حقوق وآزادیهای شهروندان آقای خاتمی اعتراض به عملکرد، روشها و مواضع آن عده بود. از طرف دیگر اگر ادعا کنیم کسانی که طراح توسعه اقتصادی بودند از ابتدا می‌دانستند که در این مقطع به این جا می‌رسند که باید چنین اتفاقی بیفتد باید شواهدی ارائه بکنند که‌ما این روند را پیش‌بینی و بنابراین زمینه را آگاهانه فراهم کردیم. در این صورت سؤال مهم این است که چرا این عزیزان خود به معرفی کاندیدای متناسب و طرح‌شعارهای سابق‌الذکر اقدام نکردند و به یک معنا آقای خاتمی به آنها تحمیل شد؟ باز هم تأکید می‌کنم هنگامی که یک حادثهٔ عظیم اجتماعی رخ می‌دهد حتماً بی‌ارتباط با گذشته نیست اما بحث در آگاهانه یا ناآگاهانه فراهم ساختن زمینه جنبش است. یعنی آیا کسانی که اکنون ادعا می‌کنند دوران توسعه‌اقتصادی

زمینه‌ساز خلق حماسه دوم خرداد است معنایش این است که واقعاً فکرمی‌کردند مثلاً سال هشتم بعد از ریاست‌جمهوری آقای هاشمی باید این اتفاق رخ می‌داد و بنابراین خود را آماده کرده بودند تا پرچم‌دار این قضیه گردند؟ یا عملکرد آنها به همراه اعمال و مواضع سایر افراد و جریانها در جامعه زمینه‌ای مناسب فراهم کرد که نتیجه تلاشها و اقدامهای همه نیروهای اجتماعی و سیاسی محسوب می‌شود و این بستر مناسب فرصتی طلایی ایجاد کرد برای اندیشمندی همچون خاتمی که با طرح ایده‌ها و شعارهای جذاب از یک سو و منش و روش انسانی و مردمی از سوی دیگربتواند اینگونه زنان و مردان و به خصوص جوانان را وارد صحنه کند و در واقع مجذوب خود نماید. اگر ادعای مزبور درست باشد علی‌القاعده باید پیشتاز در ارائه این اندیشه‌ها و شعارها خود آن عزیزان می‌بودند. حال آنکه در عالم واقع ما شاهد چنین چیزی نبودیم. مدتها بعد از اینکه آقای خاتمی به صحنه آمدندو شعارهایشان را مطرح کردند بعضی از این افراد هنوز مردد بودند که آیا باید از نامزدی ایشان حمایت کنند یا خیر. تنها چند هفته به انتخابات مانده بود که همگی به اتفاق به‌صف حامیان‌آقای خاتمی پیوستند و در خلق آن حماسه به یادماندنی سهیم شدند.

دلیل دیگر اینکه یک سال پیش از دوم خرداد انتخابات مجلس پنجم برگزار شد. شعار انتخاباتی این عزیزان توسعه سیاسی، جامعه مدنی، توسعه‌متوازن و همه جانبه، حاکمیت قانون، دفاع از حقوق و آزادیهای مصرح قانونی وشرعی نبود. وقتی آقای خاتمی وارد صحنه شد این شعارها منحصراً توسط ایشان طرح گردید وبعد از مدتها آن برادران از این اندیشه و مواضع حمایت کردند. اساساً آقای خاتمی ازهمان ابتدا و در اولین دیدار با مقام معظم رهبری هنگامی که می‌خواستند تصمیم بگیرند که آیا در این صحنه وارد بشوند یا نه- دیدگاهها، مواضع و شعارهای خود را طرح کردند که با استقبال ایشان مواجه شدند. من اجازه می‌خواهم اینجا این نکته را نیزاضافه کنم که حتی قبل از ایشان زمانی که

قرار بود آقای مهندس موسوی به عنوان کاندیدای مطلوب بخش قابل ملاحظه‌ای از نیروهای انقلاب وارد صحنه شوند ایشان هم تا آنجا که می‌دانیم شعارهایش اینها نبود. بنابراین تأکید می‌کنم اگر معنای سؤال شما این است که آقای خاتمی بر بستری سوار شد که از قبل آماده شده بود بله، موافقم. اما برنامه‌ریزان وقت آن را آگاهانه ایجاد نکرده بودند. نکته دیگر اینکه افرادی که این ادعا را مطرح می‌کنند آیا معتقدند انتخاب آقای هاشمی نتیجه طبیعی دورهٔ قبل بود؟ یا براین باورند که این امر ناشی از هوشیاری و تیزبینی ایشان بود که مواضع و شعارهای مناسبی انتخاب کردند و مردم را پشت سر خود بسیج نمودند؟ اگر در آنجا برای ابتکار آقای هاشمی نقش زیادی قایل باشیم، اینجا به طریق اولی نقش آقای خاتمی، خود را بیشتر نشان می‌دهد. به طور خلاصه اگر معتقد باشیم هر رخداد اجتماعی بی‌ارتباط باگذشته حادث نمی‌شود و به یک تعبیر زاییده آن است و افراد در آن نقش ندارند، بعید می‌دانم قضاوت این عزیزان درباره آن دوره اینگونه باشد، بگذریم از اینکه در آن صورت اصل انقلاب و رهبری امام هم چنین باید تفسیر شود. در هر حال به نظر من هنر یک مصلح و سیاستمداربرجسته این است که بتواند از وضعیت و استعدادها و امکانات موجود اولاً به بهترین نحو ممکن استفاده کند و ثانیاً بتواند دیدگاههای خود را به گونه‌ای در جامعه مطرح نماید که بسیج اجتماعی حول این شعارها پدید بیاید. آخرین نکته اینکه کدام یک از عزیزان، حتی خود ما، حدس می‌زدیم که اینگونه مردم به صحنه بیایند و رأی بدهند؟ این موضوع را بسیاری از بزرگان اعتراف کرده‌اند. خوب اگر چنین است پس معلوم می‌شود چنین حماسه‌ای زاییده اراده و عملکرد آگاهانه ما نبوده است، این حماسه توسط مردم و باپرچمداری آقای خاتمی خلق شده است.

اما در مورد این ادعا که رأی به آقای خاتمی در حقیقت نفی سیاستهای کلی نظام بود باید بگویم در سؤال اول تا حدود زیادی به این مسئله پاسخ داده‌ام.

صرفاً این نکته را اضافه می‌کنم که نه تنها همه نیروهای برانداز و مسلح انتخابات را تحریم کرده بودند بلکه اکثر گروههای مخالف قانونی در داخل و خارج از کشور نیز عملاً مردم را از دادن رأی به آقای خاتمی منع کردند. بعضی صریح، مستقیم و عده‌ای نیز غیرمستقیم و در لفّافه. با وجود این، مردم به این فراخوانها وقعی ننهادند و حماسه خود را خلق کردند. مردمی که مومن‌ترین افراد و اقشار به اسلام، انقلاب و نظام در میان آنها یافت می‌شد. بیش از هفتاد درصد کارکنان و پرسنل سپاه پاسداران، وزارت اطلاعات، مساجد و پایگاههای بسیج و اکثر ساکنان مذهبی‌ترین شهرهای کشور در یک کلام به کسی رأی دادند که از فردایی بهتر و نه ضدامروز سخن می‌گفت.

واقعه دوم خرداد وشعارهایی که آقای خاتمی‌مطرح کرد تا چه اندازه متأثر از گفتمان مسلط بر جامعه بین‌المللی بوده است؟

در اینکه پارادایم‌های بین‌المللی و حتی گفتمان مسلط آن در سطح جامعه ما نیز تأثیرگذار بوده‌اند تردیدی نیست. همان‌طوری که در مورد پیروزی انقلاب اسلامی هم این موضوع صادق است. منتها ما هیچ‌گاه مقلد صرف نبوده‌ایم وبه صورت انفعالی با گفتمان مسلط جهانی برخورد نکرده‌ایم. به نظر من ایران اسلامی از بدو پیروزی انقلاب تاکنون در عین تأثیرپذیر بودن از گفتمان بین‌المللی تأثیرگذار هم بر آن بوده است. مثلاً آقای خاتمی با طرح گفت‌وگوی تمدنها و تنش‌زدایی ابتکار عمل را در عرصه بین‌المللی به نفع منافع ملی و اسلامی ما در دست گرفته است.

همچنین باید به این نکته توجه داشت تنها گفتمان مطرح در نظام بین‌المللی «جامعه مدنی» نبود. گفتمانهای دیگر نیز در سطح بین‌المللی مطرح بود. اما سؤال اصلی این است چرا گفتمان جامعه مدنی در ایران این میزان مورد اقبال قرار گرفت. در پاسخ باید گفت که ضرورتهای عینی و ذهنی ویژه پس از انقلاب در خلق این حماسه بسیار موثر بود و موجب شد اعجاب دنیا برانگیخته شود.

اساساً نفس این اعجاب، بیانگر آن است که حماسهٔ دوم خرداد امری عادی نبود که مخلوق گفتمان مسلط نظام بین‌المللی باشد، چرا این گفتمان در سایر کشورهای همسایه ما تأثیرگذار نبود؟

برخی معتقدند نیروهای سیاسی در خلق دوم خرداد نقشی نداشتند بلکه جنبشهای جدید اجتماعی، دوم خرداد را آفریدند به نظر شما این تلقی تا چه حد منطبق با واقعیت است؟

من فکر نمی‌کنم اجبار داشته باشیم که یکی از این دو دیدگاه را بپذیریم یعنی چرا ما باید مجبور باشیم به طور مطلق جانب یک طرف را بگیریم. نیروهای سیاسی‌ما پایگاههایی دارند که کم و بیش روشن است. قطعاً آرای آقای خاتمی و میزان شرکت مردم در هفتمین دورهٔ انتخابات ریاست‌جمهوری بیشتر از ظرفیت نیروهای سیاسی فعال در آن مقطع بود. همچنین اگر فکر کنیم همهٔ فرصتهاهمان لحظه فراهم می‌شود در واقع به برخی تلاشهای پیشین کم بها داده‌ایم. البته آقای خاتمی با شعارهای نو و خط‌مشی ویژه به صحنه آمد. اما این هنر را داشت که نوعی هماهنگی بین جنبشهای اجتماعی و نیروهای سیاسی ایجاد نماید. بلاتردید در این ایام قشرهایی به صحنه آمدند که قبلاً وارد نشده بودند. آنان نیروهای اجتماعی محسوب می‌شدند نه نیروهای سیاسی و این حرف درستی است. هم از نظر کمی و هم از نظر کیفی این‌طور بود. ابتکارهای مردم نیز در طول ایام تبلیغات انتخاباتی از روزی که آقای خاتمی وارد عرصه شد تا روز رأی گیری و اعلام نتیجه بی‌نظیر بود و تردیدی در این نیست. من به دلایلی از اولین دور انتخابات درجمهوری اسلامی تا دوم خرداد درگیر انتخابات بوده‌ام و حتی در نخستین دوره انتخابات خبرگان به منظور تدوین قانون اساسی در سال ۱۳۵۸ در تهیه فهرست اسامی داوطلبان یکی از سه‌نفر امضاء کنندگان بیانیه «ائتلاف بزرگ» بودم. به جرأت می‌گویم در هیچ انتخاباتی حتی در آنها که

اوایل انقلاب برگزار شد حضور و ابتکارهای مردمی چنین گسترده و خودجوش نبود. من حتی برخی از پوسترهای مردمی را زیباتر از برخی پوسترهایی می‌دانم که ستاد چاپ کرد. در هر حال آن جنبشها فعال بودند. اما هنر آقای خاتمی در این بود که تنها این اقشار را بسیج نکرد بلکه توانست همزمان حمایت بسیاری از نیروهای سیاسی فعال در صحنه را جلب نماید و بین این دو بخش - که بدون وجود آقای خاتمی - با هم بی‌ارتباط بودند یک نوع همبستگی ایجاد کند و به نظر من دلیل همبستگی بین نسل اول و دوم و حمایت قاطعانه هر دو از آقای خاتمی همین امر بود. در حقیقت جنبش عظیمی ایجاد شده بود به گونه‌ای که بعد از سالها آرایش نیروهای سیاسی و اجتماعی را بر هم زد. برای مثال قطب‌بندیها در مدارس دیگر بر این اساس نبود که معلمها یک طرف باشند و دانش‌آموزان طرف دیگر، معلمها و دانش‌آموزان طرفدار آقای خاتمی یک سو بودند و هواداران سایرکاندیداهای محترم سوی دیگر.

یعنی الفتی و پیوندی ایجاد شد که معلم می‌توانست نزدیکترین رابطه را با دانش‌آموزانش برقرار سازد و به خصوصی‌ترین زوایای زندگی آنان پی ببرد و در نتیجه کمک‌شان کند و از تجربیات خود آنان را بهره‌مند سازد و متقابلاً دانش‌آموزان توانستند نیروهایشان را در اختیار معلمها بگذارند و حتی به کمک یکدیگر مدرسه را به بهترین شکلی اداره نمایند. در هر حال جواب من این است که جنبشهای اجتماعی و نیروهای سیاسی با هم همکاری کردند ضمن اینکه هشیاری آقای خاتمی و تمام قدرتش در این بود که توانست جنبش اجتماعی را متناسب با شعارهای خود شکل داده و بسیجشان کند. این مسئله تأثیر زیادی در پیروزی ایشان و بعد هم در تثبیت این حرکت داشت. از آن طرف نیز تا حدود زیادی اولویتهای نیروهای سیاسی را تغییر داد به گونه‌ای که فعالیتها و برنامه‌های سنتی آنان تحت‌الشعاع قرار گرفت. من بعضی از بزرگان را سراغ دارم که مرتب آمار ارائه می‌کردند که مردم مشکل اقتصادی دارند و اعتراض می‌نمودند چرا

آقای خاتمی در زمینه مسائل اقتصادی کم حرف می‌زند. مشکل مردم به خصوص به علت آغاز توسعه اقتصادی این است که فاصله طبقاتی بیشتر و عدالت اجتماعی کم رنگ شده است و لذا آقای خاتمی خوب است در این زمینه فعال شود و شعارهایی طرح کند. البته بعد از انتخابات بعضاً این عزیزان اعتراف کردند که حق با آقای خاتمی بود این شعارها جاذبه بیشتری داشت نه تنها برای جوانها بلکه برای مردم و حتی برای نیروهای سیاسی.

از آثار و برکات دوم خرداد این است که مهر آن بر عرصه سیاست این کشور زده شد حتی در خارج از کشور، و لذا نشریات اپوزیسیون و مخالف‌انقلاب و حتی ضدانقلاب به طور جدی از خط‌مشی آقای خاتمی، حماسه دوم خرداد و شعارهای آن متأثر گردید. در داخل هم وضع اپوزیسیون قانونی اینگونه است یعنی این گروهها که بعضاً سابقه ۴۰ ساله دارند اگر بیانیه‌ها و مواضع‌شان را در دو سال اخیر با سی، چهل سال گذشته آنها مقایسه کنید خواهید دید تفاوت از کجا تا به کجاست. این یکی از بزرگترین هنرهای آقای خاتمی بود که به رغم اینکه بعضی از گروهها که در دوم خرداد از مردم خواستند رأی سفید بدهند و به این ترتیب عملاً به نفع رقیب ایشان عمل کردند اما موج حرکت چنان قوی بود که مجبور شدند دنباله‌رو آقای خاتمی شوند. با وجود این بعضی از آنها اکنون ادعا می‌نمایند که آقای خاتمی برنامه‌ها و شعارهای آنان را دنبال کرده است و اساساً حمایت آنها از وی، باعث پیروزی‌اش شده است و انگار صمیمی‌ترین یاران آقای خاتمی آقایان هستند! حال آنکه آقای خاتمی رئوس دیدگاههای خود را تا دوم خرداد اعلام کرد با وجود این گروههای مزبور تفاوتی بین ایشان و سایرین نمی‌دیدند و رأی سفید آنها به نفع رقیب آقای خاتمی به صندوقها ریخته شد چون آرای وی ثابت بود و کاستن از رأی آقای خاتمی به ضرر جبهه دوم خرداد تمام می‌شد.اما پس از دوم خرداد و حرکت گسترده مردم به یکباره به این نتیجه رسیده‌اند که سهم اصلی در این پیروزی متعلق به آنان است!

یکی از محورهای اساسی برنامه آقای خاتمی بحث توسعه سیاسی است از آن‌جاکه معاونت سیاسی وزارت کشور نقش محوری در اجرای این برنامه دارد و تصدی آن برعهده شماست چه تعریفی از توسعه سیاسی دارید؟

به نظر بنده توسعه سیاسی در ایران اسلامی سه مؤلفه مهم دارد:

۱- احترام به حقوق و کرامت و آزادیهای شهروندان؛ ۲- تعمیق و گسترش مشارکت و رقابت سالم سیاسی در فرایند تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری و تعیین سرنوشت و رعایت قواعد بازی و حاکمیت قانون در همه عرصه‌ها؛ ۳- استفاده نظام سیاسی از استعدادها و ابتکارات همه شهروندان به منظور پیشبرد اهداف ملی خود.

در اجرای این پروژه دولت حداکثر توان خود را برای تقویت و یا کمک به ایجاد نهادهای مدنی قدرتمند بکار خواهد بست، زیرا معتقد است وجود نهادهای مدنی مستقل و قدرتمند در کنار نقش کنترلی و نظارتی خود، در جهت پیشبرد برنامه‌های دولت نقش مؤثری ایفا می‌کنند.

آیا دولت طرح مدونی از توسعه سیاسی دارد و کلیه عوامل اجرایی از یک خط‌مشی واحدی پیروی می‌کنند یا خیر و اگر پاسخ منفی است چه تدابیری اندیشیده شده است که توسعه سیاسی در حد شعار باقی نماند؟

همانگونه که عرض کردم مؤلفه‌های توسعه سیاسی تا حدودی مشخص است. ما برای تحقق آنها نیازمند بستر مناسبی هستیم. در برخی موارد خلأ قانونی وجود دارد. مثل جرائم سیاسی که اگر مشخص شود افراد با آسودگی خاطر بیشتری به فعالیت سیاسی می‌پردازند. این خلأ را باید با تدوین و تصویب لوایح لازم و مناسب مرتفع سازیم. اما در اکثر موارد قوانین موجود قابل قبول و واجد ظرفیتهای خوبی هستند. همچنین برای تحقق توسعه سیاسی باید

برنامه خاصی داشته باشیم. برخی از این برنامه‌ها تدوین شده‌اند و برخی نیز در دست تهیه هستند. علاوه بر برنامه، اراده نظام نیز برای حرکت به سمت توسعه سیاسی مهم است. شرط لازم برای تحقق توسعه اراده حکومت وشرط کافی خواست ملت است، که خوشبختانه در حال حاضر در کشور ما هر دو شرط وجود دارد.

تحقق توسعه نیازمند دولت توسعه یافته است، یکی از ویژگیهای دولت توسعه یافته شفافیت در عملکرد و ویژگی دیگر پاسخگو بودن است؟

این دو ویژگی چه به‌صورت شعار در دوران انتخابات و چه پس از آن از جمله محورهای اساسی برنامه آقای خاتمی بوده است. ولی متأسفانه در این دوره یکساله ما هیچ‌گاه از وزارت کشور که بازوی اصلی دولت در اجرای طرح توسعه است این شفافیت را ندیدیم. مثلاً وزارت کشور تصمیمات و طرحهای خود را در معرض نقد مردم قرار نداده است. در مورد شفافیت عملکرد و طرح صریح مسایل با جامعه نیز چنین است. آقای خاتمی در طول یک سال گذشته تنها یکی دو بار به ارائه گزارش از وضعیت حاضر به مردم اقدام کرده‌اند که آن هم به بیان کلیات محدود ماند.

پاسخگو بودن دولت تنها به معنای سخن گفتن با مردم و جواب دادن مستقیم به پرسشهای آنان در نشست‌های گوناگون نیست. البته این کار لازم است.اما دولت پاسخگو، در حقیقت دولتی است که ظرفیت پاسخگویی به‌مطالبات و خواسته‌های شهروندان را در حال حاضر و آینده داشته باشد و شرایط را به گونه‌ای سامان دهد که همه احساس کنند می‌توانند از حقوق و آزادیهای خود بهره‌مند باشند. به نظر من دولت آقای خاتمی به ویژه در عرصه سیاسی و اجتماعی در مجموع پاسخگو بوده و در حد مقدورات و امکانات به

مطالبات اجتماعی و سیاسی شهروندان پاسخ گفته است.

در مورد شفافیت عملکرد نیز باید بگویم افزایش تعداد و تیراژ مطبوعات منتقد و مستقل و گسترش آزادیهای سیاسی اجتماعی و تقویت نهادهای مدنی و احزاب سیاسی، دولت را در معرض نقد قرار داده است.اکنون دیگر بر خلاف سالهای قبل کمتر شاهد پیدایش شایعه در جامعه هستیم. و رادیوهای بیگانه اخبار دست اول کشور را ارائه نمی‌نمایند بلکه اغلب، مطبوعات و رسانه‌های داخلی این وظیفه را به نحوی قابل قبول و سریع انجام می‌دهند. ادعا نمی‌کنم وضع ایده‌آل است بلکه باید بهتر از این بشود و آقای خاتمی نیز بهتر است به‌صورت مستمر با مردم گفت‌وگوی دو سویه داشته باشند اما اوضاع با چندسال گذشته قابل مقایسه نیست.

یکی از شعارهای آقای خاتمی حاکمیت قانون بود یعنی آن اصول و فصولی از قانون اساسی که تاکنون وبه هر دلیلی اجرا نشده است محقق گردد. یکی از آنها فصل شوراها بود که هفت اصل از قانون اساسی را به‌خود اختصاص داده و یک اصل نیز مسئله دادگاه‌ها و جرائم سیاسی است که در صدد تهیه لایحه مربوطه هستیم. لایحه انتخابات را به مجلس تقدیم کرده‌ایم و از آن طریق مرز بین نظارت و اجرا را روشن کرده‌ایم تا مشکلاتی مثل گذشته پیش نیاید. بحث احزاب را جدی گرفته و سمیناری برگزار کرده‌ایم و به سمتی حرکت می‌کنیم که بتوانیم علاوه بر فعال کردن کمیسیون ماده ۱۰ قانون فعالیت‌احزاب به احزاب یارانه و کمکهای دولتی ارائه بدهیم که قادر باشند سرپا بایستند و فعال‌تر شوند. در بین نخبگان نیز تشکیل نهادهای مدنی را تشویق کرده‌ایم و نهادهای خوبی ایجاد شده است به ویژه احزاب مقتدری در حال پا گرفتن هستند؛ حزب جبهه مشارکت ایران اسلامی، حزب اسلامی کار، حزب کارگزاران سازندگی از آن جمله‌اند. اینها غیر از احزابی مانند جمعیت مؤتلفه اسلامی و مجاهدین انقلاب

اسلامی هستند که از قبل فعال بوده‌اند. خوشبختانه از نظر حزبی جامعه ما دارد تکان می‌خورد. در زمینه دفاع از حقوق و آزادیهای شهروندان نیز گامهای خوبی برداشته شده است و حتی بازداشتگاههای غیرقانونی برچیده شده‌اند. قوهٔ قضاییه تأکید کرده است که با متهمین و حتی مجرمین در زندانها متناسب با شأن افراد برخورد شود. در حال حاضر بسیاری از اجتماعات سیاسی برگزار می‌گردد بدون اینکه درگیری و تنش ایجاد گردد و از حقوق اقلیت قاطعانه دفاع می‌شود. در زمینهٔ مشارکت مردم نیز که مهمترین مجرایش شوراهاست قانون آن بعد از ۱۹ سال در حال اجرا شدن است و تشکیل شوراها به حق کار بزرگی است و آثار بسیار مثبتی خواهد داشت. فرهنگ قانون‌گرایی هم در جامعه رشد پیدا کرده و فرهنگ سیاسی هم ارتقا یافته است. تحمل نیروها بالا رفته و آگاهیهای سیاسی به صورت گسترده‌ای افزایش یافته و حساسیتهای سیاسی در بالاترین سطح خود است. اینها مجموعه اتفاقاتی است که رخ داده و مشکلاتی هم طبیعتاً در این مسیر وجود داشته و دارد. بنده معتقدم که این مشکلات روز به روز کمتر شده و در حال مرتفع شدن هستند مثل برخورد غیرقانونی با مطبوعات و اکنون اجمالاً همه پذیرفته‌اند که ان شاءالله در چارچوب قانون فعالیت کنند.

همان طور که مشاهده می‌کنیم این روزها شاهد شکل‌گیری برخی از احزاب در کشورمان هستیم و در عین حال برخی از احزاب و گروهها به دلایلی اعلام تعطیلی می‌کنند که نمونه‌اش دفاع از ارزشهاست که چندی پیش اعلام تعطیلی کرد. به نظر شما این امر بیانگر یک نوع بیماری سیاسی نیست که در جامعه ما وجود دارد. به‌عبارت دیگر، احزابی که بر یک بستر مادی استوار نیستند به دلیل برخی از ملاحظات سیاسی پا می‌گیرند و با گذشتن از آن شرایط بعد از مدتی موجودیت خودشان را از دست می‌دهند؟ چه تمهیداتی لازم است تا این احزاب دچار چنین بیماری‌ای نشوند؟

یک مورد اینگونه بود که البته باعث تأسف است و امیدوارم که تعطیلی آن موقت باشد و مشکلاتشان بزودی برطرف شود. البته تا آن جا که من می‌دانم معضلات مادی مشکل اصلی این عزیزان نیست. البته تنگناهای مالی وجود دارد و ما هم بنا داریم که به احزاب یارانه بپردازیم تا مشکل آنها به حداقل خود برسد. اما نکته مهم این است که در حال حاضرما شاهد روندی به نام انحلال احزاب نیستیم. مسئله جمعیت دفاع از ارزشها را نمی‌شود به همه تعمیم داد هر چند تعطیلی یک تشکل نیز باعث تأسف است وباید تلاش کرد که آن عزیزان هم دوباره فعال شوند. سؤال اصلی این است که چرا تاکنون احزاب در جامعه ما متناسب با انتظار بسیاری از فعالان سیاسی شکل نگرفته‌اند. پاسخ به آن نیاز به بحث مفصلی دارد. اما اجمالاً باید بگویم ما از یک سو، نهادهایی داریم که کارکرد حزبی دارند لذا آن ضرورتی که در کشورهای دیگر به تحزب احساس می‌گردد اینجا کمتر دیده می‌شود. به عبارت دیگر در هر جامعه‌ای که در آن انتخابات آزاد سراسری برگزار می‌گردد پس از مدتی شاهد شکل‌گیری احزاب در آن خواهیم بود. منتها چون در ایران اسلامی هنوز هم جریانهای اصلی سیاسی را اقشاری مانند روحانیان و دانشگاهیان تشکیل می‌دهند، و حتی بازاریان، بانوان، کارگران و غیره. لذا این‌طور نیست که افراد احساس کنند فقط از طریق احزاب می‌توانند به فعالیت سیاسی و انتخاباتی بپردازند. ازآن طرف پیشینهٔ بد احزاب و همچنین سیاست‌زدایی از جامعه که بخصوص در چند ساله اخیر تشویق گردید، در ضعف احزاب نقش داشت. در هر حال اکنون نسل جدید به‌صحنه آمده و می‌خواهد فعالیت سیاسی کند. مشکلاتی برای فعالیت حزبی وجود دارد و طبیعی است تا برطرف شدن آنها نهادهایی مانند مطبوعات مقدم بر احزاب سیاسی توسعه خواهند یافت. البته در کشورهای دیگر نیز مطبوعات‌و فراکسیونهای مجلس نسبت به احزاب تقدم زمانی داشته‌اند. اینها بخشی از دلایل و عواملی است که حزب در جامعه ما هنوز جای مناسب خود را باز نکرده

است اما بنده تصورم‌این است که تحزب به‌تدریج درجامعه ما جدی تلقی خواهد گردید. یعنی احزابی را که عرض کردم به زودی فراگیر و سراسری خواهندشدو اعضای زیادی جذب خواهند کرد و به صورت حرفه‌ای کار خود را دنبال خواهند نمود. احزاب در حال حاضر کم و بیش دارای ارگان سیاسی و تبلیغاتی بوده، روزنامه و هفته‌نامه و ساختمان مرکزی دارند و بعضاً شروع کرده‌اند به عضوگیری و من فکر می‌کنم ما در آیندهٔ نزدیک با دو سه حزب سراسری و مقتدر مواجه خواهیم بود که خود به خود حضور و فعالیت اینها فرهنگ حزبی را در جامعه گسترش می‌دهد. یک سال و نیم پس از دوم خرداد کافی نیست که احزاب به صورت جدی شکل بگیرند چون احزاب اگر بدون مقدمه و با سرعت تشکیل گردند با همان سرعت هم ممکن است با شکست مواجه گردند. این روند باید با طمأنینه همراه باشد. من وضع را در این زمینه در مجموع مثبت و مساعد می‌بینم به خصوص که نیروها و گرایشهای گوناگون اکثراً به این جمع‌بندی رسیده‌اند که حزب خاص خود را تشکیل دهند. همه جناحها در این موضوع تقریباً اشتراک نظر دارند و این نکته بسیار مثبتی است. ما حتی اوایل انقلاب اینقدر اجماع نظر در موردحزب نداشتیم که الآن داریم یعنی در ابتدای پیروزی خیلی‌ها بر این باور بودند که تشکیل حزب لزومی ندارد و صرف نهادهای حکومتی کافی است. اما اکنون بسیاری به این نتیجه رسیده‌اند که باید حزب تشکیل دهند درست مانند تأسیس روزنامه که الآن همه جناحها بیش و کم نشریه‌ای دارند که تریبون آنان است و همه احساس می‌کنند که دیگر مثل قدیم نیست که سه، چهار روزنامه مطالبش عین یکدیگر باشد و دیگر این اعتقاد وجود ندارد که یک روزنامه منتشر شود اما با تیراژ بیشتر. اکنون واقعاً هر کدام از روزنامه‌های کشور بیانگر یک نوع بینش و گرایش و جهت‌گیری هستند و هیچ کدام جای دیگری را نمی‌گیرند.

یکی از نگرانیهای جامعه روشنفکری آن است که پروژه سیاسی، پروژه‌ای ناتمام بماند. و دولت تحت فشار کانونهای قدرت و نیروهای فشار از موضع خود در این زمینه عدول کند. بطور مشخص بحث تقدم توسعه اقتصادی بر توسعه سیاسی بر این نگرانی دامن زده است. شما تا چه حد این نگرانیها را بجا و واقعی می‌دانید؟

توسعه سیاسی از آن پروژه‌هایی است که حتی حرکتهای مخالف آن تنها به شرطی که در چارچوب قانون صورت پذیرد به تحقق آن مدد می‌رساند. نفی توسعه سیاسی از راههای قانونی بسترساز توسعه سیاسی است. زیرا این نفی لزوماً به بالابردن استدلال و منطق و آگاهی کمک خواهد کرد. بنابراین مباحث موجود درباره تقدم توسعه اقتصادی بر سیاسی یا برعکس، که این روزها شاهد آن هستیم خود در خدمت رشد آگاهی سیاسی و بطور کلی توسعه سیاسی جامعه‌اند، ولو اینکه بعضی از آنها با هدف نفی توسعه سیاسی برگزار و یا مثلاً از صدا و سیما پخش شوند.

درباره عدول دولت از موضع خود در قبال توسعه سیاسی باید عرض کنم شعار آقای خاتمی هیچ‌گاه تقدم توسعه سیاسی بر توسعه اقتصادی نبوده است. شعار ایشان، توسعه متوازن، همه جانبه و درون‌زا و به تعبیر دیگر جامع‌الاطراف بود، و در مقابل کسانی که توسعه اقتصادی را محور قرار می‌دادند، می‌گفت توسعه اقتصادی، نوسازی سیاسی و شکوفایی فرهنگی هر سه باید با هم به پیش روند و هر سه هم سازوکارهای خودشان را دارند و نقیض همدیگر نیستند. وزارت کشور برای توسعه سیاسی برنامه‌ریزی می‌کند، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و چند دستگاه دیگر متولی شکوفایی فرهنگی هستند و وزارتخانه‌های اقتصادی هم مسؤول توسعه اقتصادی. علت اینکه در این مصاحبه بیشتر توسعه سیاسی مطرح می‌شود آن است که بنده به عنوان معاون سیاسی - اجتماعی وزارت کشور در این بخش وظایفی برعهده دارم که طبیعی است دائم از آن

صحبت کنم. از طرف دیگر چون جامعه ما جوان و به شدت سیاسی شده است شهروندان نیز در مقایسه با چند سال گذشته به موضوعات سیاسی توجه بیشتری مبذول می‌دارند. از سوی دیگر وجه تمایز آقای خاتمی و سایر داوطلبان محترم نیز بیشتر در برنامه‌های سیاسی واجتماعی و فرهنگی ایشان بود. لذا بعضی تصور می‌کنند که از نظر دولت توسعه سیاسی مقدم بر ابعاد دیگر توسعه است حال آنکه به اعتقاد دولت توسعه اقتصادی درکنار توسعه سیاسی و عدالت اجتماعی،ثبات سیاسی را برای جامعه ما به ارمغان خواهد آورد. دقت کنید در دوره‌ای که نوسازی سیاسی به صورت جدی در دستور کار دولت قرار نداشت به رغم توسعه اقتصادی که شعار محوری دولت آقای هاشمی بود شاهد بروز ناآرامی‌های مهمی در برخی از شهرهای کشوربودیم. در هر حال دولت در اجرای توسعه سیاسی جدی است. فکر می‌کنم انتخاب آقای موسوی لاری برای وزارت کشور با مواضع شفاف و سیاسی ایشان این پیام را به همگان منتقل کرد که دولت قصد ندارد در مورد تحقق توسعه سیاسی ذره‌ای عقب‌نشینی و یا آن را تعدیل کند و ان‌شاءالله تا آخر با همه جانبه‌نگری کامل به پیش خواهد رفت.

دولت چه اقداماتی در مقررات‌زدایی سیاسی به عمل آورده است؟

دولت در این زمینه اقدامهایی را شروع کرده است اگرچه موانع زیاد است. برای مثال ببینید فردی که مثلاً ۲۴ سال سن دارد می‌خواهد جایی استخدام بشود. معرف را من معرفی کرده است و در فرم مربوطه سوابق قبل از انقلاب ایشان را از من پرسیده‌اند. باید بنویسم وقتی که انقلاب شد ایشان ۴ ساله بود! عزیزان! این سؤال در سالهای ۵۸ و ۵۹ و ۶۰ و حداکثر در دهۀ اول پیروزی انقلاب معنی داشت الآن که بیست سال از انقلاب گذشته و نسل جدید به صحنه آمده است پرسش از سوابق قبل از انقلاب وی چه معنا می‌دهد؟ این سؤال دیگر بیهوده است. یا در بعضی از پرسشنامه‌ها آمده است که سوابق حزبی شما

چیست؟ به شما چه ربطی دارد که ایشان عضو حزبی است یا نیست. بدیهی است منظور من احزاب غیر قانونی نیستند وگرنه باید قید کنند که آیا شما قبلاً عضو هیچ حزب غیرقانونی بوده‌اید؟ ولی چه لزومی دارد که متقاضی استخدام بنویسد که عضو فلان حزب هست یا نیست. این مشکلاتی است که باید به‌تدریج آنها را اصلاح کنیم و تنها یک سال کافی نیست برای اینکه بگوییم چرا این موانع هنوز هم وجود دارد. البته همزمان با اینکه جامعه حزبی بشود و احزاب مقتدر و فعال گردند خود به خود فضایی ایجاد خواهد گردید که حتی کتابهای درسی ما به احزاب خواهندپرداخت و نظام گزینشی و نظام اداری این مسائل را رعایت خواهند کرد.

یکی از محورهای برنامه‌های انتخاباتی آقای خاتمی، پاسخگو و شفاف بودن دولت بود به نظر شما در این یکساله دولت آقای خاتمی تا چه حد پاسخگو بوده و شفاف عمل کرده است؟

الآن شما می‌بینید که ظرفیت سیاسی ما روزبه روز بالا رفته است. در سال گذشته وقتی به گروهی مجوز می‌دادیم، بعضی اعتراض می‌کردند، حتی از مسؤولان، که مثلاً این گروه تجمعشان علیه یک اقدام قانونی است یا علیه یک تصمیم قانونی و نباید مجوز تجمع برای آنها صادر شود. ما می‌گفتیم مگر قرار است علیه یک تصمیم غیرقانونی تجمع صورت گیرد یا اعتراض شود؟ اگر کاری و یا نهادی غیرقانونی باشد دولت باید با آن برخورد کند! در هر حال معلوم است که برخی تجمعها علیه عملکرد و تصمیمهای نهادهای قانونی خواهد بود یعنی اصولاً فلسفه اعتراضها و انتقادها و تجمعها، اعلام مخالفت با عملکرد نهادهای قانونی است وگرنه ارگان غیرقانونی که نباید وجود داشته باشد و این امر به نفع اقلیت است وگرنه اکثریت هرگونه که خواست تصمیم می‌گیرد و عمل می‌کند ولو بدیهی‌ترین حقوق اقلیتها را نادیده بگیرد. همچنین لازم است بین اصل نهاد قانونی و عملکرد متولیان آن تفکیک قایل شویم چرا که مدیران این دستگاهها

افرادی جایزالخطا بوده و مردم حق دارند به برخی تصمیمها و یا عملکرد آنان اعتراض کنند و این امر به معنای مخالفت و یا نفی اصل نهاد قانونی نیست.

یعنی ما در همین بدیهیات در جامعه مشکل داشتیم که آقا نباید اجازه اعتراض داد چون فلان نهاد تضعیف می‌شود. ما می‌گفتیم: نه و استدلال ما این بود که از آقای خاتمی بیش از هر رئیس‌جمهوری انتقاد شده است اما نسبت به قبل محبوب‌تر شده‌اند. حتی مجوز تجمع علیه وزارت کشور دادیم و در کمال آرامش برگزار شد پس بنابراین رابطه‌ای مستقیم بین انتقاد و تضعیف وجود ندارد. در ماه قبل چندین اجتماع داشتیم و همه آنها الحمدالله با سلامت برگزار شد و این نشان می‌دهد که جامعه به طور جدی خود را برای ورود به عرصه‌هایی جدید آماده می‌کند.ببینید درکشور ما تظاهرات معمولاً یا در حمایت از دولت و نظام صورت می‌گرفت و یا در محکومیت توطئه دشمنان اما به صورت قانونی و علنی‌کمترشاهد تجمعی بوده‌ایم که علیه فلان تصمیم یا عملکرد قانونی یک دستگاه قانونی صورت بگیرد بااین‌استدلال که ما می‌خواهیم به این شکل صدای اعتراضمان را به گوش سایرین برسانیم و اکنون این روش را همه جناحها پذیرفته‌اند. در مهرماه همه جناحهای موجود کشور تقاضای اجتماع کردند و با آنها موافقت کردیم. همه هم به تدریج پذیرفته‌اند که به حقوق دیگران نباید تعرض نمایند. هر کسی اعتراض خود را به عمل آورد یعنی جامعه ما به‌تدریج عادت می‌کند به این نوع فعالیتهای سیاسی و این موضوع بسیار مهمی است از این جهت که ظرفیت و تحمل همه ما را بالا می‌برد و حکومت در اختیار اکثریت قرار خواهد گرفت اما حقوق اقلیت هم کاملاً محفوظ می‌ماند و ان‌شاءالله بتوانیم به این ترتیب جامعه زنده و پرسشگری داشته باشیم که خود بخود دولت را پاسخگو خواهد کرد. ولی اگر جامعه زنده و با نشاط نباشد اگر دولت هم پاسخگو باشد بعد از مدتی ترجیح می‌دهد که سکوت کند و خود را پاسخگو نداند و مردم هم کم‌کم لکنت زبان پیدا می‌کنند و با صراحت نخواهند توانست

نیازها و خواستهای خود را با مسؤولان در میان بگذارند.

آقای خاتمی در اجرای برنامه خود به خصوص در عرصه سیاست با دو دسته مخالف روبه‌روست. یک دسته برخی از جناحهای درون نظام و دسته دیگر هم اپوزیسیون خارج از کشور هستند. هر دو دسته البته از دو موضع با آقای خاتمی و برنامه‌های او مخالف‌اند. ارزیابی دولت و نحوه برخورد آن با این مخالفان چگونه است. آیا به ائتلاف نانوشته‌ای در این میان معتقدید؟

واقعیت امر این است که بسیاری از کسانی که به آقای خاتمی رأی ندادند، به هیچوجه در زمینهٔ تحقق شعارها و سیاستهای ایشان مانع ایجاد نکرده‌اند، بلکه بر عکس بسیاری از آنان تاآنجاکه‌مادر جریان قرار گرفته‌ایم همراهی و همکاری هم می‌نمایند، البته انتقاداتی به خط‌مشی آقای خاتمی داشته‌اند و احیاناً دارند، خوشبختانه سطح فرهنگ جامعه ما به قدری بالاست که اکثر افراد می‌توانند میان مخالفت و کارشکنی تفکیک و مرزبندی قایل گردند. کارشکنی متعلق به بخش اندکی از مخالفان است که طی این مدت رفته‌رفته از تعدادشان کاسته شده و منزوی‌تر شده‌اند ولی به هر حال هم در داخل و هم در خارج کشور وجود دارند. بعد از دوم خرداد تقسیم‌بندیهای چپ و راست و خطوط سیاسی مختلف موجود در میان اپوزیسیون خارج از کشور تحت‌الشعاع دوم خرداد قرار گرفت. نیروهای سیاسی اپوزیسیون علیرغم ایده‌ها و مواضع فکری سیاسی خود در قبال دوم خرداد به دو دسته تقسیم شدند. در داخل کشور نیز همین اتفاق افتاده است. اکنون حتی در میان جناحهایی که راست‌گرا خوانده می‌شوند این اختلاف نظر وجود دارد که آیا به عنوان یک فرصت تاریخی برای کشور باید از خاتمی و دولت وی حمایت کنند یا به مخالفت و کارشکنی علیه آن بپردازند؟ در خارج کشور نیز کارشکنی تنها در چند گروه برانداز خلاصه می‌شود. علت هم این است که هر دو دسته سابق الذکر احساس می‌کنند پیروزی آقای خاتمی و تحقق

توسعه سیاسی و رشد عقلانیت و آزادی، نافی موجودیت آنهاست. منافقین فقط در فضای بسته امکان رشد دارند، تنها در حصار و در پادگانهای عراق است که اعضای خود را می‌توانند حفظ کنند وگرنه به محض اینکه در معرض نسیم آزادی قرار گیرند بریدگی اعضای آنها شروع می‌شود. ما اطلاع موثق داریم که طی یک‌سال گذشته منافقین با بحران شدید و بی‌سابقه ریزش نیروهایشان مواجه بوده‌اند. یعنی حماسه دوم خرداد همه معادلات آنها را بر هم زده است. در داخل هم باندهای خشونت طلب احساس می‌کنند اگر بر فضای جامعه، عقلانیت حاکم شود حرفی برای گفتن ندارند و لذا منزوی و نابود می‌شوند.

از همین رو، هر دو خواهان ایجاد فضای بسته‌ای هستند. چون در جو اختناق، زور و خشونت حرف اول را می‌زند و در فضای باز، منطق و استدلال حاکم خواهد گردید. آنان که منطق ندارند و تشنهٔ قدرت‌اند، چون در افکار خود جذابیتی برای جلب دیگران نمی‌بینند، به زور و خشونت رو می‌آورند.

به عنوان آخرین سؤال با توجه به روندهای موجود، آینده را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

من به‌رغم همه مشکلات و نگرانیها به آینده خوشبین هستم. بخصوص اگر دولت بتواند در زمینه مهار کردن برخی معضلات اقتصادی موفق شود، هیچ نگرانی عمده‌ای وجود نخواهد داشت.

ما امسال انتخابات بزرگی در پیش داریم؛ شوراهای اسلامی کشوری. اگر ان‌شاءالله بتوانیم آن را با موفقیت برگزار کنیم، بزرگترین گام را در جهت تحقق خواست مردم و شعارهای آقای خاتمی و تثبیت نظام برداشته‌ایم. شور و نشاطی که هم اکنون در اجتماع به وجود آمده واقعاً از جهاتی بی‌نظیر است. توجه مردم به مسائل عمومی نیز کم سابقه است. به موجب نظرسنجی‌هایی که به عمل آمده است به هنگام تقارن محاکمه آقای کرباسچی با مسابقات فوتبال جام جهانی ۵۲/۱ درصد مردم دادگاه شهردار را نگاه می‌کردند و اگر دادگاه و

مسابقه همزمان نبود حدود ۸۰ درصد مردم بینندهٔ دادگاه بودند. این امر نشان می‌دهد جامعه ما به شدت نسبت به مسائل اجتماعی و سیاسی خود حساس است. اجتماعی که این قدر دقیق مسائل عمومی را دنبال می‌کند و نسبت به آن حساسیت نشان می‌دهد، جامعه توسعه یافته‌ای است که لیاقت فلاح و سعادت را دارد و می‌تواند الگوی دیگران باشد و در اوج قله بدرخشد. اگر انقلاب مظهر عزت و بیداری مسلمانها شد، دوم خرداد نیز مظهر عقلانیت و زیبایی و شادابی و رحمت و شرح صدر اسلام و نظام اسلامی و رهبری آن و موجب افتخار و سربلندی مسلمانان در دنیای معاصر گردید. این ملت بزرگ و رشید اکنون سالهاست که در جهان اسلام حرف اول را می‌زند و نقش بزرگی در رشد و تعالی جوامع اسلامی بر عهده گرفته است. این موفقیت ان‌شاءالله ادامه خواهد یافت و آینده نویدبخشی در انتظار ماست، اگر از این فرصت طلایی به دست آمده بهره‌برداری لازم را به عمل آوریم.

۴

مقاله:

دکتر محمدرضا تاجیک*

با چند تمهید نظری وارد بحث می‌شویم:

۱) واسازی deconstruction آن گونه که دریدا Derrida آن را می‌فهمد، صرفاً هجمه‌ای شالوده‌شکن و سامان برانداز نیست، بل نوعی بازسازی است که مصالح و تار و پود عمارت جدید خود را نه از برون که از دورن می‌جوید.

واسازی جامعه با قرائتی متفاوت از آن قرین است. اما نه آن قرائتی که بداعتش خبر از یک گسست رادیکال بدهد.«سازه‌زدایی» و «سازه‌پردازی» هر دو در آحاد تعریفی این مفهوم کنار هم نشسته‌اند. در هر فرض، واسازی نوعی ساخت‌شکنی است که طی فرآیند آن مناسبات، روابط و گفتمانهای کلام محور و مبتنی بر دوانگاری و سلسله مراتب متضاد فرو می‌پاشند.

۲) واسازی سیاست واردکردن حاشیه در متن(به مثابه مکمل آن) است.

---

* عضو هیأت علمی دانشکده اقتصاد و علوم دانشگاه شهید بهشتی.
شایان ذکر است، آقای دکتر تاجیک، دیدگاههای خود را در قالب مقاله به رشتهٔ تحریر درآورده‌اند.

سیاست توجه به«نادیده انگاشتگان» و «طردشدگان» است. خیل مریدانش«دگر» تعریف‌شدگان جامعه‌اند. آنانی که مورد بی‌مهری و بی‌عنایتی واقع شده‌اند و در سپهر اندیشه و احساس برنامه‌ریزان زمانه جایی نداشته‌اند.

۳) واسازی انقلاب نیست. تغییر و تحول دفعی نیست. تعریف «غیر» جدید و یا سر و ته‌کردن هرم جامعه نیست. حرکتی بطئی دارد. سرنوشت محتوم همه ملل، فرهنگها و تمدنهاست. چراکه اساساً «جامعه ایستا» وجود ندارد. نمی‌توان برای جامعه هویتی ثابت و سترون تصویر کرد. جامعه کلیتی در حال صیرورت است. بودنش درگرو شدنش است.«نو» شدن مرام دائمی و کهن آن است. حرکتی در جوهر دارد. و در یک کلام واسازی عین هستی و هویت یک جامعه است. مقاومت در برابر آن، درآمدی جز دگرگونی رادیکال درپی ندارد.

اجازه بدهید از این منظرتئوریک، نگاهی به پدیده دوم خرداد داشته باشیم. دوم خرداد «فرجام» و «آغاز» تحولی واسازانه در جامعه ما بود. با این سخن، مفروض نویسنده این سطور آن است که به رغم محفوظ ماندن قداست ثقل‌های نظام در فرآیند این تغییر و تحول، دقایق و عناصر سازنده و پردازنده ساخت و ساحت جامعه، موضوع قرائتی متفاوت قرار گرفته و گفتمانی نوین در عرصه «سیاست»، «اجتماع» و «فرهنگ» را شکل داد.

دوران بعد از جنگ از یکسو، بستری مهیا برای شکل‌گیری حرکتی واسازانه در قاعده هرم جامعه شد، و از طرف دیگر، مجال و افقی برای ارائه قرائتهای گوناگون و اندیشیدن درباره انشایی متفاوت از متن جامعه و مناسبات آن، فراروی بازیگران رسمی و غیررسمی و آشکار و پنهان گشود.

آنچه در قاعده جامعه جوان ما می‌گذشت نشان از گسترش و تعمیق نوعی آگاهی و شعور اجتماعی و فرهنگی- سیاسی داشت که تبلور محسوس خود را توأماً در چهره‌ای خاص از قدرت و در سیمای نوعی مقاومت در برابر شکلی خاص از قدرت، یافت. این چهرهٔ خاص از قدرت، چهرهٔ چهارم قدرت بود.

چهره‌ای که میشل فوکو Michel Foucault به تئوریزه کردن ابعاد و فن‌آوریهای اعمال آن پرداخت. از منظر فوکو این چهره از قدرت لزوماً آشکار، فیزیکی، متمرکز و قابل سنجش نیست. با «عاملیت» Agency و «علیت» Causality قرین نیست. نوعی کالا و یا مالکیت نیست. بل نوعی از قدرت است که در ابدان تجلی می‌یابد. در همه چیز و همه جا هست. بیشتر از پایین می‌جوشد تا از بالا. سلاحش نه سخت افزار نظامی که نرم افزار فکری است.

این همان چهره قدرتی بود که قبلاً در فرآیند انقلاب نقش بازی کرده، چهره نخست قدرت را مقهور و مجذوب خود نموده و انقلاب را به پیروزی رسانده بود. از این منظر، دوم خرداد بازگشتی بود به دوران انقلاب ۱۳۵۷. تلاشی بود برای انشای دوباره گفتمان فراگیر انقلاب اسلامی در ظرف زمانه خود. در فرآیند آن فن‌آوریهای اعمال چهره نوین قدرت باز تولید شده و هویتهای متمایز تشکیل «سلسله‌ای سازواره» chain of equivalencies دادند. به بیانی دیگر، دوم خرداد بازگشت به دورانی بود که رسالت پیشتازی را بر عهده نسل جوان نهاده بودند و همه مردم از هر قشر و دسته و گروهی و با هر قومیت و فرهنگ و مذهبی رهرو راهش شده بودند. همگی در تعریف«دگر» خود اتفاق داشتند و درپی یک پرچمدار قافله روان بودند. و همه آمال و آرزوهای خود را در سپهر این رود روان محقق می‌دیدند و در مسیرش به جمع‌آوری خار و خاشاک مشغول بودند.

در عین حال چنین حرکتی، مقاومتی بود در مقابل قدرتی که از گفتمانهای سیاسی، فرهنگی و اجتماعی تمامت‌گرا و تک‌گفتار ساطع می‌شد. نوعی مقاومت در برابر قرائتی خاص از جامعه و مناسبات آن. قرائتی که امتیاز انحصاری نویسندگی متن جامعه را در اختیار گروهی خاص قرار داده بود که درآمدش چیزی جز یک فرا- متن با حاشیه‌ای فراخ و حاشیه‌نشینانی فراوان نبود. در حریم آن بسیاری احساس«خودی» بودن نمی‌کردند. در عرصه‌اش منزل

و مأمنی برای خود نمی‌شناختند. در سپهر گفتمانش بازتابی از نیازها و تمایلات خود نمی‌دیدند. و در آموزهایش پاسخی برای سؤالات زمانه خود نمی‌یافتند. در پشت و روی جلدش«نه»ای بزرگ نقش بسته بود. نـه کس را یـارای ورودی نقادانه بدان بود و نه خروجی آزادانه از آن.

بدین‌سان، سلسله‌ای از هویتهای متمایز chain of differences شکل گرفت. سلسله‌ای که حلقه‌های اتصال خود را در درونی‌ترین(باور و اعتقاد به ثقل‌های ارزشی نظام) و بیرونی‌ترین(پذیرش نظام موجود به عنوان قـابل تـحمل‌ترین آلترناتیو ممکن) لایه‌های نظام جست‌وجو می‌کرد. آنچه به مثابه ریسـمانی در این پراکندگی و کثرت، انتظام و وحدتی ایجاد کرد، گفتمان فراگیر و هژمونیک خاتمی بود.

تار و پود گفتمان خاتمی آمیخته‌ای از عناصر و دقایق بدیع (و از مـنظری بی‌بدیل) و قدیم بود. در قرائت او از اجتماع، رابطه‌ای همنشینی و نه جانشینی میان «سنت» و «مدرن»، «جامعه مدنی» و «جامعه ولایی»، «جوان» و «پیر»، «زن» و «مـرد»، «خـودی» و «دیگـری»، «قـانون» و «شـریعت»، «نـیاز» و «ارزش»، «مشروطیت» و «جمهوریت»، «تئوکراسی» و «دموکراسـی» و... بـرقرار گشـته و ثقل‌های جامعه و نظام در منزلت خود محفوظ ماندند.

همچون گفتمان امام که بدان سبب که از یک طرف بـازتاب‌دهنده تـمامی عناصر مترقی و انقلابی سایر گفتمانها بود و از سوی دیگر، دقایقی فراسوی نظام اندیشگی سایر گروهها را در خود انعکاس داده بود و نیز افزون بر این دو، به علت همخوانی آن با«نظام صدقی» truth regims مسلط بر جامعه، توانسـته بـود در میان سایر گفتمانها منزلتی استعلایی کسب نماید، گفتمان خاتمی نیز سایه‌بانی گشت برای گردآمدن تمامی رهروان پای نهاده در این راه.

بی‌تردید نمی‌توان در فضای غلیظ سیاسی بـه «جـنبش واسـازانـه خـنثی» اندیشید. نمی‌توان انتظار داشت که کارگزاران و عاملین تغییر و مهندسی نـوین

جامعه در افق خود متنی فاقد «مرکزیت»، سلسله مراتب و «حاشیه» را ترسیم کنند.

اساساً آنچه به یک چالش سیاسی روح و معنا می‌بخشد و انگیزه و انگیخته بازیگران در صحنه می‌شود، کسب قدرت(صرفنظر از چگونگی تعریف آن) است. از این منظر، چهره زیرین و درآمد نهایی هر جنبش واسازانه‌ای می‌تواند دقیقاً شکل‌گیری همان منطقی باشد که این جنبش، شالوده و ساخت آن را هدف قرار داده است.

واضح‌تر بگوییم، تا زمانی که در عرصه سیاسی «خودی» و «دیگری» و منطق دوانگاری وجود نداشته باشد، چالشی شکل نخواهد گرفت. چون«الف» هویت و گفتمانی متمایز از «ب» و یا برتر از او دارد(و بالعکس) مورد اقبال قرار می‌گیرد. چون «الف» غیر از «ب» تعریف شده است، انتخاب اول می‌شود. چون «الف» رنگی متفاوت از «ب» دارد مورد پسند است. در یک کلام هر آنچه نشان از «ب» نداشته باشد، رایحه‌ای دل‌انگیز و روح‌افزاست.

حرکت واسازانه دوم خرداد در سطح قرائت و تقریر متن جامعه محصور نماند و دامنه و فراگیری خود را به سایر گفتمانهای سیاسی نیز تسرّی داد. شاید به این اعتبار بتوان مرحله دوم و یا آغاز دیگری برای این جنبش تصویر کرد. بعد از پیروزی آقای خاتمی، گفتمان انتخاباتی وی به‌تدریج ره نهادینه‌شدن پیمود روح جدیدی به کالبد نیمه‌جان فعالیتها و رقابتهای سیاسی دمید و شادابی دوران جوانی را به جامعه جوان ما بازگرداند. در چنین شرایطی تمامی گفتمانهای سخت پای درون و برون نظام دستخوش تغییر و دگرگونی (با ضریب شدت و عمق متفاوت) قرار گرفتند.

در درون، چه آنانی که پیروی خاتمی را با ناآگاهی اکثریت جامعه گره زده بودند، و چه آنانی که ثقل او را در وزن اقشار و گروههای رپ و غرب‌زده‌ای که در کاروان او گرد آمده بودند، جست‌وجو می‌کردند، و چه کسانی که موفقیت

انتخاباتی وی را نتیجه «جنگ روانی» برتر و بهره بردن غیراخلاقی از ابزار سیاسی می‌دانستد، به رغم شکل دادن مقاومتهایی در مقابل قدرت تازه تولد یافته، نتوانستند خود را از گزند تأثیرات گفتمان دوم خرداد برهانند. پاره‌ای به سیاق پوزش‌طلبان مدعی تمامی دقایق نوین و جامعه‌پسند مانیفست این جنبش شدند و عده‌ای دیگر به روال فرصت‌طلبان تلاش کردند که مدلولهای گفتمانی خود را در کنار دالهای به عاریت گرفته بنشانند، و البته بعض دیگر هم تلاش خود را مصروف تخریب و تحریف نظام اندیشگی جدید کردند.

گروههای اپوزیسیون نیز اعم از آنانی که ره استحاله نظام را پیشه خود ساخته و معتقد بودند که همه بنیادهای عقیدتی، اخلاقی، سیاسی و اجتماعی نظام را باید مورد یک تهاجم فرهنگی گسترده قرار داد و به آثار آتشین و انگیزاننده‌ای که تارهای وجود هزارها و بلکه میلیونها انسان را بلرزاند و به طغیان شوریدن فراخواند، امید داشتند! تا گروههایی که اسقاط قهرآمیز نظام را در دستور کار تشکیلاتی خود قرار داده، و جانشینی خویش را انتظار داشتند، و همچنین آنانی را که به مبارزه‌ای مسالمت‌آمیز و پالمانتاریستی می‌اندیشیدند، در معرض این موج سازه‌شکن قرار داد.

در هر فرض یک نوع آگاهی، قرائت و جامعه دیگر در حال رشد هستند. و این نه از سر تحمیل، تخدیر، تحریف و یا توطئه است، بل اقتضای طبیعت آدمی و اجتماع او این است. چنین دگرگونی و تحولی سد نمی‌شناسد. پس هنر نه در آلوده کردن این رود روان، که در سمت‌دهی مسیر آن و تعمیق ارزشهای آن نهفته است.

۵

□ مصاحبه با:

ابراهیم حاتمی‌کیا*

در خصوص پدیدهٔ دوم خرداد تحلیلها و ارزیابی‌های مختلفی از جانب جریانهای سیاسی موجود در کشور مطرح شده است که هر یک بیانگر یک سلسله یافته‌های تئوریک و ایدئولوژیک و سیاسی است. اما به‌طورکلی و به‌رغم اختلاف و تشتتی که در این ارزیابی‌ها وجود دارد، می‌توان آنها را در سه طبقه و سه سطح دسته‌بندی کرد.

یک دیدگاه معتقد است دوم خرداد یک تحول اجتماعی تمام عیار و یک گسست نسبت به شرایط پیشین است. این دیدگاه معتقد است جریانی که در بیست سال پیش با انقلاب اسلامی شروع شد، در تحقق شعارهای خودش عملاً با بن‌بست مواجه شد. در نتیجه نیاز به یک تحول جدید و یک جریان جدید بود. بر همین اساس دوم خرداد را تحولی کاملاً مستقل و با شعارهایی کاملاً متفاوت با جریان

---

* کارگردان سینما.

انقلاب ارزیابی می‌کند که در پی پاسخگویی به نیازهای جدید و نیل به اهداف جدید است.

دیدگاه دوم، دوم خرداد را به عنوان یک تحول اجتماعی می‌بیند، اما آن را نقطهٔ عطفی در تاریخ انقلاب ارزیابی می‌کند. به این معنا که برخی از شعارها و اهداف و آرمانهای انقلاب به دلایل مختلف در طول این ۲۰ سال، یا تحقق پیدا نکرده، یا تحقق تام و تمامی نداشته است. بنابر این دوم خرداد پاسخی است به خواستها و انتظارات جامعه در قبال آرمانهای تحقق نیافته انقلاب، و در ادامهٔ مسیر انقلاب و نوعی بازگشت به شعارها و اهداف اصیل آن.

دیدگاه سوم هم که عمدتاً از سوی مخالفان حرکت دوم خرداد مطرح می‌شود، معتقد است که دوم خرداد حامل هیچ تغییر و تحولی نیست؛ بلکه مثل بقیه رفراندوم‌ها و انتخابات ریاست‌جمهوری است که به دلیل شرایط خاص، از مشارکت بیشتر مردم برخوردار بوده است. بنابراین نمی‌توان از آن انتظار تحولات و دست‌آوردهای جدیدی متفاوت با دوران قبل داشت.

نظر شما دربارهٔ واقعه دوم خرداد چیست و دوم خرداد را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

بنده می‌کوشم از زاویه یک فیلمساز که با حوزه فرهنگی‌مرتبط است، دیدگاه خود را از دوم خرداد و عوامل پیدایی آن بیان کنم. وقتی فیلم می‌سازم، تصاویرم ما به ازاء بیرونی پیدا می‌کند. تکیه‌گاه‌هایی دارد که اگر آن تکیه‌گاه‌ها را از آن بگیرند، قطعاً این فیلم خاستگاه‌های «بومی» خود را از دست می‌دهد. انقلاب هم یک سناریو، یک فیلم و یک سینماست که مردم آن را ساخته‌اند. وقتی به سیر این چند ساله می‌نگرم می‌بینم به دلایلی به همان نسبت که شکل و صورت

مسئله مهم شده»، باطن از دست رفته؛ یعنی محتوا و باطن مغفول شـده است. هرچه می‌گذشت این روند تشدید می‌شد. با انقلاب قرار بود اتفاقی عمیق رخ بدهد. یک جراحی قوی شکل بگیرد. اما آنچه اتفاق افتاد به ویژه در سالهای پس از جنگ غیر از این بود. همه چیز حتی ارزشها در «صورت» تعریف می‌شد، نه در باطن. این تعریف، جامع نیست حتی بعضی مواقع گمراه‌کننده است. آن چیزی که باطن هست لزوماً همان در صورت تجلی ندارد. باطن و صورت ممکن است متناقض یکدیگر باشند. این واقعیتی بود که فکر می‌کنم در جامعه ما داشت رخ می‌داد. برای همین، اتفاقی مثل دوم خردادبرای ما بیشتر به گونهٔ «ناستالوژی» و دیدن صورت و وضعیتی آشنا بود. یعنی یک پدیده جدید نبود، بلکه مانند این بود که از این یار سالها دور بودیم، و دوباره او را مشاهده کردیم.

اگر براساس برهان خُلف سه دیدگاه مذکور را ارزیابی و استدلال کنیم. اولاً دوم خرداد یک‌اتفاق ساده و یک جابه‌جایی نبود، وضعیت جامعه فعلی نشانگر این واقعیت است. چنان که رئیس‌جمهور قبلاً هـم عـوض مـی‌شد، و بـرخـی کارهای صوری نیز انجام می‌گرفت، ولی چنین تحول و دگرگونی عمیقی هرگز رخ نداد.

دوم خرداد یک جنبش اجتماعی مستقل و یک نـقطه گسست هـم نـبود. انتخاب فردی روحانی مثل آقای خاتمی با ویژگیهای خاص، گواه بر ایـن امـر است. اگر آن موقع بیست میلیون به ایشان رأی داده‌اند، الآن قطعاً این رقم بالاتر است. به اعتقاد من دوم خرداد نوعی برگشت به باطن انقلاب است.

من فیلمی به‌نام «بوی پیرهن یوسف» ساخته‌ام که دوستان متاسفانه به باطن آن توجهی نکرده‌اند. وجه ظاهرش این است که اسرایی هستند و باید برگردند و یک عده منتظر بازگشت آنان هستند. این انتظار به گونه تأویلی، احساس نوعی معجزه بود. آیامعجزه‌ای رخ می‌دهد که ما بازگشتی داشته باشیم؟ من در آن فیلم

به این حس رسیده بودم که دنبال یک معجزه‌ام. دوم خرداد آن معجزه‌ای بود که با منطق دو دوتا چهارتا، چندان تبیین‌پذیر نیست. چهره‌هایی که دوم خرداد را پدید آوردند دال بر این نکته بود؛ یعنی بایک ناباوری به این اتفاقی که رخ داده بود نگاه می‌کردند. این امر، شاید بعضی دوستان ساده‌اندیش را دچار این تصور کند که دوم خرداد یک گسست و موقعیتی کاملاً جدید است. ملت پیش‌بینی‌ناپذیری هستیم. یعنی ساده به دست نمی‌آییم: چهره‌مان چیزی است، و عمقمان تعریف بسیار پیچیده‌تری دارد. یادم نمی‌رود، جنگ که آغاز شد، من یکی از آن افرادی بودم که برای جنگیدن با چاقو از تهران به جبهه می‌رفتم. خرمشهر محاصره بود. عراق به ۵ کیلومتری اهواز رسیده و پشت کرخه متوقف شده بود. آن روز هیچ چیز نداشتیم. اگر کسی تفنگ ام.یک داشت، خیلی مهم به حساب می‌آمد. بقیه همین تیر و تفنگها و اسلحه‌های سرد همراهشان بود.

آن عملیات سال ۵۹ اتفاق افتاد. ما یک عملیات آخری نیز داشتیم که مرصاد نام داشت و در سال ۱۳۶۷ اتفاق افتاد. اگر مقایسه‌ای کنیم درمی‌یابیم این دو مقطع از جنگ خیلی شبیه به هم بودند. در آغاز جنگ، آدمهایی وارد جنگ شدند که اصلاً نمی‌دانستند جنگ یعنی چه!

در عملیات مرصاد نیروهایی که از تهران به سمت غرب حرکت کردند اولین بار بود که به جنگ می‌رفتند. اصلاً نمی‌شد پیش‌بینی کرد. اتفاقاً دشمن روی حساب دو دو تا چهار تا، پیش‌بینی کرده بود. آنها چنین محاسبه کرده بودند که ایران در یک شرایط روانی نامناسب به سر می‌برد.

مرصاد شبیه همان عملیات سالهای اول جنگ شد. عراق تصور می‌کرد، ایران را می‌تواند بگیرد، و ارتش دیگر ضعیف است و ما نیرویی نداریم که مقابلش قرار بدهیم.

تصورشان این بود که باز می‌توانند وارد بشوند. باز یک عده آمدند جبهه که

اصلاً تا آن موقع نیامده بودند و بار اولشان بود که وارد منطقه می‌شدند. اصلاً نوع جنگ هم جنگ پیچیده‌ای نبود. دوباره ماشین ژیان بود که به خط مقدم می‌رفت. وانت بود که نیرو به خط مقدم می‌برد. من خودم با ژیان در خط مقدم فیلم هم گرفته بودم. به هر حال ما قابل پیش‌بینی نیستیم، ماجرای دوم خرداد هم از همین جنس‌است. اگر عقبه‌انقلاب و آرمانهای‌انقلاب را از دوم خرداد بگیریم، به هیچ جا بند نیست. من با فضای دوم خرداد که دراین یک سال رخ داده کاملاً احساس آشنایی می‌کنم.

در این فضا همان رایحه و طراوت گذشته را استشمام می‌کنم. البته دل‌مشغولی‌هایی نیز دارم. اتفاقاتی که رخ می‌دهد نگرانم می‌کند. این همان چیزی است‌که لازمه چنین اتفاقی بود که باید خیلی پیشتر رخ می‌داد و متأسفانه رخ نداد.

شما از تفاوت فاحشی که بین شکل و محتوا در متن انقلاب، و در سطح آرمانها واهداف انقلاب به وجود آمده بود، سخن گفتید. عوامل پیدایی جریان دوم خرداد را به نحوی ملموس‌تر و منطقی‌تر چگونه ارزیابی می‌کنید؟ از نظر شما این عوامل به طور مشخص کدام‌اند؟

به نظر من جریان مخالف آقای خاتمی در خلق دوم خرداد نقش اساسی داشت. این جریان نمی‌داند که چه می‌خواهد اما می‌داند که چه نمی‌خواهد. متأسفانه جناح حاکم هنوز هم از این خواب بیدار نشده است.

بار دیگر همان بحث صورت و باطن را مطرح می‌کنم. در دوره حکومت این دوستان، جلوه‌ای از رفتار و منش اجتماعی طرح شد. نوعی ارتباط دین با سیاست تصویر شد که کاملاً با نفس وجود بشری یا بهتر بگویم با آزادی انسان منافات داشت و قرار نبود یک چنین چیزی پیش بیاید. اینها اصلاً اندیشه و

انتخاب را از آدم گرفتند. یعنی وضعیتی را شکل داده بودند که همه قشرها و اجزای جامعه از دانش‌آموز گرفته تا دانشجو و کارمند، اجازه انتخاب نداشتند و باید آنچه به آنها تکلیف می‌شد بپذیرند.

این برخورد موجب شد که ما دست کم بدانیم که این را نمی‌خواهیم، زیرا آنچه رخ می‌دهد همانی نیست که ما می‌خواستیم. نسل انقلاب می‌دانست چه می‌خواهد. او خود انقلاب کرده بود. اما نسل جدید وضعی متفاوت داشت. او نمی‌دانست چه اتفاقی افتاده است. نوجوان و جوان کم سال ما انقلاب را درک نکرده حتی تصورروشنی از جنگ ندارد. او فقط می‌توانست بگوید من‌این را نمی‌خواهم.

ولی نسل انقلاب که او هم حضور جدی داشت می‌دانست‌چه اتفاقی افتاده و آنچه قرار بوداتفاق بیفتد با وضعیت کنونی تا چه حد فاصله دارد. این نسل احساس می‌کرد به نوعی مورد سوءاستفاده قرارگرفته است. جنگ تا حدودی باعث کاهش توقعات و به تعویق افتادن خواسته‌های این نسل شده بود. همه چیز بر مسئله جنگ متمرکز شده بود. خوب، چنین وضعی کاملاً طبیعی بود، اما قرار بود وقتی جنگ تمام شد و آرامش برقرار گردید دیگر حرف منطقی داشته باشیم، و همان آرمانها دنبال شود. به هر حال مجموعه‌ای از رفتارهایی که آقایان نشان دادند، ما را به این موقعیت کشاند که بدانیم این را نمی‌خواهیم. انسانِ دینی‌ای که این تفکر ارائه می‌کند انسانی نیست‌که درخور زندگی باشد. مدینه فاضله‌ای که مطرح می‌شد آن ام‌القرایی نبود که ما به دنبالش بودیم و به خاطرش انقلاب کردیم. وگرنه چه دردی داشتیم؟ شاه که کار خود را انجام می‌داد. در مدرسه بودیم و تغذیه مجانی هم داشتیم. آنچه ما دنبالش بودیم چیز دیگری بود، احساس می‌کردیم آدمیت را از ما گرفته بودند. انتخاب را در شکلهای متعالی آن، از ما گرفته بودند. این اتفاق دوباره داشت رخ می‌داد، اما متأسفانه این

بار در قالب دین رخ می‌داد.

به نظر شما افراط و تفریطهای خارج از حد و اندازه‌ای که در قالب گرایش به حاکم کردن نوعی تحجر و قشری‌گری به جای پرداختن به مغز و محتوای ارزشها و آرمانهای انقلاب صورت گرفت سبب عکس‌العمل جمعی و اجتماعی شد؟

آری! این روند در سالهای اخیر شدت یافته بود. دست‌پرورده این تفکر انسانهای مطرودی بودند. برای مثال در دانشگاه بچه‌های انجمن اسلامی قرار بود پیشرو یک دیدگاه بشوند، اما به مجموعه‌ای تبدیل شده بودند که همه از آنها فرار می‌کردند. آن نیروی دانشجویی که باید فعال در صحنه حضور می‌یافت به نیروی مزاحمی تبدیل شده بود.

اگر بخواهم سخن شما را جمع‌بندی کنم باید بگویم مهمترین نارسایی پیش از دوم‌خرداد ناتوانی مجموعه حاکمیت در ارائه الگوهای قابل قبول و انسان‌تراز مکتب بود که در جای خود نکته‌ای دقیق است. من فکر می‌کنم شما در ادامه صحبت‌تان به سؤال دیگر ما هم تا حدودی پاسخ دادید و آن این که انتظارات و توقعات یا اهداف دوم خرداد چه بود؟ شما چنین پاسخ دادید که، انتظارات و توقعات مثبت و ایجابی وجود نداشت و آنچه بود، نفی گذشته بود. چون اغلب جوانان پیش از این که روی جنبه‌های ایجابی و مثبت تکیه کنند و وحدت داشته باشند، بر جنبه‌های سلبی و این که چه نمی‌خواهند وحدت یافتند؟

این واقعیت البته در سطح عمومی جامعه کاملاً مشهود است، اما در سطح نخبگان، همانگونه که خودتان هم اشاره کردید، تا حدودی مشخص بود که اجمالاً دنبال چه چیزهایی هستند. آقای خاتمی هم براساس همین خواستها

حرکت کرد و برخی شعارها و اهدافی را مطرح ساخت که پسند مردم قرار گرفت و به ایشان رأی دادند؛ آرمانهایی از قبیل حاکمیت قانون، جامعه مدنی، آزادی و کرامت انسان و نظایر آن.

اگر مبنا را بر همین شعارها و برنامه‌ها بگذاریم این سؤال برایمان مطرح می‌شود که دولت آقای خاتمی تا چه حد توانسته است خواسته‌ها و توقعات نیروهای اجتماعی را ـ چه در قالب نفی و چه صور ایجابی آن در بخش روشنفکری و نخبگان جامعه ـ در برنامه خود منعکس سازد؛ سپس در مرحله بعد، در طول این یک سال تا چه توانسته است پاسخگوی این خواسته‌ها باشد. یعنی عملکرد و کارنامه دولت را در این یک ساله چگونه ارزیابی می‌کنید؟

در آن جنبه که به اقتصاد برمی‌گردد چیز جدیدی ندیده‌ام. اتفاقی نیفتاده، شاید هم زود باشد، و شاید با این بداقبالی در ماجرای کاهش قیمت نفت به سادگی نتوان در این بخش اظهار نظر کرد.

در بخش سیاسی هم من اتفاق جدیدی نمی‌بینم؛ حتی احساس می‌کنم آقای خاتمی با احتیاط خاصی حرکت می‌کنند، ای کاش ایشان تا این اندازه محتاطانه عمل نمی‌کرد. یکی از مشکلات آقای خاتمی نداشتن نیروی مدیر و مجری برای اجرای برنامه‌های خویش است. چندی پیش در یکی از کشورهای اروپایی بودم که مهد سینماست در آن جا پرچم ایران در عرصه سینما رفته رفته بالا می‌رود. اقامتم مقارن با بازیهای جام جهانی بود. با سفیر خودمان صحبت می‌کردم و از برنامه‌های سفارت درباره بهره‌برداریهای لازم از دو واقعه مهم مسابقه فوتبال و جشنواره فیلم می‌پرسیدم، اما پاسخها حیرت‌انگیز بود. بی‌برنامگی بیداد می‌کرد. ندانم کاری در اوج بود. آنجا حتی نتوانسته بودند پرچم ایران را به تعداد کافی تهیه کنند. ناگزیر از پرچمهای ایران با آرم تبلیغاتی استفاده می‌شد.

و این امر موجب می‌شد که مسؤولان استادیوم اجازه ندهند پرچمها وارد استادیوم شود.

درباره سینما سؤال می‌کردم که عده‌ای در ایران چشمشان به اینجاست. آیا شخص مسؤولی را تعیین کرده‌اید تا دربارهٔ قضیه جشنواره تحقیق کند؟ تا مشخص شود که جشنواره خوب است یا بد؟ آیا باید برای این جشنواره سرمایه‌گذاری بکنیم یا خیر؟

اساساً با این سؤال بیگانه بودند. یک سال از دوم خرداد گذشته است. آیا هنوز زمان آن نرسیده است که از افراد توانمند و مدیر و مدبر در این عرصه‌ها استفاده کنیم. تا کی باید کژدار و مریز رفتار کرد؟ حرکتهای آقای خاتمی در عرصه سیاست خارجی نظیر مصاحبه ایشان با شبکه تلویزیونی «سی.ان.ان» و طرح ایده گفت‌وگوی تمدنها هر چند تحسین‌انگیز است اما اقداماتی شخصی و حرکتی چریکی است و پشتوانه می‌خواهد.

این حرکت باید سازمان بیابد؛ بایدعقبه داشته باشد و براساس یک برنامه روشن دنبال شود، وگرنه آثار آن در طول زمان مستهلک خواهد شد ودر برابر ابتکارات و اقدامات امریکا بیش از گذشته منفعل خواهیم شد. در عرصه داخلی و حوزه فرهنگ البته شاهد تحولات مثبتی بوده‌ایم. هر چند، تحولات تاکنون به رفع موانع محدود بوده و صرفاً فضای تنفسی بازتر شده است. بعد از این باید دید که این حرکت در جنبه‌های ایجابی تا چه حد نهادمند است. فعلاً حرکتی قائم به فرد است. وزیر ارشاد دیدگاههای خوب و مثبتی دارد، اما از سطح وزیر که پایین‌تر می‌آییم و به پیکره می‌رسیم، افراد، نسبتی با آن دیدگاهها ندارند. این بدنه چه زمانی باید با آن رأس گره بخورد و هماهنگ شود. شاید نیازمند زمان باشد.

به نظر من تحولات در عرصه سیاست داخلی گل سرسبد اقدامات آقای

خاتمی است که خیلی به چشم می‌آید.

خوشبختانه یا بدبختانه نیروی مقابل تمام قوایش را هم روی این سطح گذاشته که این اتفاق نیفتد و حداقل در این زمینه خیلی حساسیت نشان می‌دهد. نمونه آن برکناری وزیر کشور است. تحولات در این عرصه هم تاکنون به نظر من چندان ساختاری نبوده است.

راستش را هم بخواهید نگران می شوم وقتی می‌بینم، ماجرایی مانند عزل وزیر کشور پیش می‌آید. آن قدرت بیست درصدی بو برده که می‌تواند قدرت هشتاد درصدی داشته باشد.

البته سعی می‌کند با زبان قانون حرف بزند. از این جهت خوب است، اما از جهت دیگر قرآن سرنیزه کردن است و اعتقادی به قانون ندارد. فقط از پشتوانه نفوذ خود در مراجع قانونی استفاده می‌کند می‌کوشد با همین پشتوانه همراهان آقای خاتمی را یکی پس از دیگری از میدان به در کند. من احساسم این است که یک جایی این «سید» عبایش را بردارد. یعنی یک جا باید یک حرکتی بکند. این قدر به پشت صحنه‌اهمیت ندهد. مثلاً ماجرای آقای کرباسچی پیش می‌آید دائم توصیه می‌شود پشت صحنه را نگویید. مردم ناراحت می‌شوند، این مردم باز غریبه‌هایی به شمار می‌آیند که ندانند بهتر است. شفافیت سیاسی، شعار آقای خاتمی است، اما بعضی جاها ما این شفافیت را نمی‌بینیم. یک جا لازم‌است اقتداری در چهره این سید ببینم. یک چیزی رخ بدهد، تنها بر سر ماجرای آقای نوری این خشم‌نمایان شد که بلافاصله پس از برکناری از وزارت کشور وی را به معاونت خود برگزید. به نظر من این رفتار ملایم، پاسخ آن حرکت توفنده دوم خرداد نیست.

تلقی من این است اگر این قصه در اختیار من فیلم‌ساز بود، حتماً ترتیبی می‌دادم قهرمان قصه‌ام که آقای خاتمی بود، یک عکس‌العمل قاطع بیرونی هم

نشان بدهد. این حرکت ملایم یادآور شرایطی از جامعه ماست که ما ازآن بیم داریم.

خلاصه کنم به نظر من اتفاقی در این یک سال افتاده و آن باز شدن زنجیرهایی است که به دست و پای جامعه زده شده بود و می‌رفت اندیشه‌هایمان را منجمد کند. حال شاید هم من عجله می‌کنم و یک‌سال زمان کافی برای تحقق انتظارات و خواسته‌ها نباشد.

به هر حال من معتقدم در بعضی موارد آقای خاتمی باید عکس‌العمل‌هایی فیزیکی‌تر و رفتارهایی بیرونی‌تر از خود نشان دهد.

اگر سخنان شما را جمع‌بندی کنیم در این زمینه به وقوع تحول و تغییر معتقد هستید. منتهی نگرانی شما این است که به هیچ وجه زمینه‌ها و مقدمات لازم برای نهادینه شدن این تحولات و رفتن از سطح به عمق فراهم نشده و در این بخش، کار کمتری صورت گرفته است.

من حتی احساسم این است که این همان حربه‌ای است که الآن مخالفان دوم خرداد دارند و به گونه‌ای تبلیغ می‌کنند؛ حتی تازگیها در نماز جمعه هم می‌گویند که به فکر شکم مردم باشید. یعنی انگار اندیشه را مرحله دوم قرار داده‌اند. و این یکی از خطراتی است که آقای خاتمی را تهدید می‌کند. و شکافهایی است که می‌تواند برای آقای خاتمی خطرساز باشد و واقعاً هم جامعه ظرفیت ادامه این راه را دارد. وقتی دو آلمان با هم متحد شدند، تعادل اقتصادی بر هم خورد. تظاهرات و اعتصابات انجام شد. آنها خیلی مادی هستند به‌رغم اینکه هر دو از یک نژاد، خانواده و ملت‌اند، اصلاً نمی‌توانند به خاطر یکدیگر مشکلات را تحمل کنند. ما شرقیها اینگونه نیستیم. ما راضی هستیم سفره‌مان خالی باشد اما

دلمان شاد باشد. با این همه، جامعه تا یک حدی تحمل و ظرفیت دارد.

حال خوب است اندکی هم درباره جریانهای سیاسی صحبت‌کنیم. آیا فکر می‌کنید نیروهای سیاسی و اجتماعی طی این یک سال به وظیفه خود عمل کرده‌اند؟ اساساً تا چه حد در قبال این تحول از خود ظرفیت و رشد نشان داده‌اند؟

یک مثالی است در مسائل خانوادگی که می‌گویند: بچه را بگذار بچگی بکند تا وقتی بزرگ شد، هوس دوران بچگی نکند. یعنی در عالم بچه‌گی‌اش باید برود اسباب‌بازی دستش بگیرد. اگر این کارها را نکند بزرگ که شد هوسهای کودکانه می‌کند. و این خطرناک است و نشانه عدم تعادل است. واقعیت این است که ما تمرینها و بازیهای دوره بچگی را انجام نداده‌ایم. ما تازه از راه رسیده‌ایم که خودمان را پیدا بکنیم. اصلاً تحمل‌پذیری از آن واژه‌هایی بود که تازه می‌خواستیم به آن برسیم، اما آن ماجراهای جنگ و ترورها پیش آمد و ما عملاً وارد دوره انجماد سیاسی شدیم و بعد هم اتفاقاتی که افتاد عملاً فضایی ایجاد نشد تا ما بتوانیم گفتمان طبیعی و راحت داشته باشیم. بنابراین، اتفاقاتی که اکنون پیش می‌آید، همچنین تندرویها و افراط گریهای برخی گروههای سیاسی چندان غیرطبیعی نیست.

به نظرم این دوره را باید سپری کنیم. قطعاً در اینجا ریخت و پاشهایی هم خواهد بود و زخمهایی هم خواهیم برداشت. تنها نگرانی شیطنت آن دوستان است که اتفاقاً از این ریخت و پاشها، سوءاستفاده نشد.

ما عادت کرده‌ایم زود قضاوت کنیم. در ارزیابی امور عجول هستیم. حتی در روابطمان وقتی با یک غریبه روبه‌رو می‌شویم زود می‌خواهیم نسبت خود را با وی تعیین کنیم: آیا خودی است یا بیگانه؟

در برخورد با مسائل اجتماعی هم همین‌طور عمل می‌کنیم. کمتر اهل تحمل

هستیم. اوایل انقلاب دعواهای خانوادگی شروع شد: برادر با برادر پسر با پدر. یکی شد طرفدار انقلاب و دیگری شد ضدانقلاب. جنگ پیش آمد، اصلاً برای این آرامش و تمرین تحمل یکدیگر فرصتی نیافتیم، اما اکنون مراحل اولیه این راه را شروع کرده‌ایم. قطعاً در این راه مشکلاتی خواهیم داشت و آزمون و خطاهایی رخ خواهد داد و به‌تدریج این روند سامان خواهد یافت. ما راهی جز این نداریم. خاطره‌ای دارم که با این بحث بی‌ارتباط نیست.

زمان جنگ، واحد تبلیغات، روزنامه‌ها را به خط می‌رساند. رساندن روزنامه به خط کمین یا خط مقدم گاهی معادل بود با از دست دادن جان یکی از بچه‌ها. این اصغر فیلم ما که در فیلم آژانس شیشه‌ای هم بازی می‌کند. کارش در جنگ این بود.

واحد تبلیغات به او روزنامه می‌داد که این روزنامه‌ها را به خط مقدم برساند. از یک جاهایی رد می‌شد که زیر دید آتش دشمن بود. می‌گفت: من که اصلاً روزنامه نمی‌خواندم. آن روز زیر آتش دشمن قرار گرفتم. رفتم درون یک گودال نمی‌توانستم تکان بخورم. آنجا مجبور شدم روزنامه را باز کنم. دیدم که در تهران دعواست. حال و هوای تهران با موقعیت و شرایط جنگ هماهنگ نیست. متحیر مانده بودم! گروهی دارند با هم دعوا می‌کنند و من دارم خبر این دعواها را دست نیرویی می‌دهم که قرار است مقابل دشمن بایستد. خوب! این واقعیت جنگ است. من اصلاً آن شرایط را نفی نمی‌کنم. این اتفاقها و جداییها با شرایط جنگ تضاد داشت.

وحدت، وحدت یعنی چه؟ کجا مجازیم به این کار؟ تولی و تبرایمان تا چه حد است؟ یا مثلاً واژه‌ای همچون «مصلحت» که هنوز هم به‌کار گرفته می‌شود؟ ای کاش بخشنامه‌ای می‌شد و هیچ‌کس این کلمه را به‌کار نمی‌برد. چون خیلی حق بر سر این مصلحت بالای دار رفت یا حتی واژه‌ای مثل «مدنیت» که الآن

خیلی استفاده می‌شود. واقعاً من همان حالت گیجی «آژانس شیشه‌ای» برایم مطرح می‌شود. قرار نبود همه چیز یک دفعه به هم بخورد. ما خاک آلوده از جنگ برگشتیم و یک دفعه به ما می‌گویند: آقا این خط‌کشی‌ها این جوری است؛ در حالی که ما اصلاً با این خط‌کشی‌ها حرکت نکردیم، چرا آن را برای ما مطرح می‌کنید؟

این بحث مدنی و جامعه مدنی بحث بسیار اساسی است و اهمیت دارد. اما واژه‌ها دستمالی می‌شوند و در طول زمان از آن استفاده نابه جا می‌شود. یکی از این روزنامه‌ها نوشته بود: «اولین روزنامه جامعه مدنی». مگر ما داشتیم در بدویت زندگی می‌کردیم؟ اینگونه اطلاق کردن «جامه مدنی» باعث می‌شود که کم‌کم از این واژه علیه یکدیگر استفاده کنیم. می‌خواهم بگویم که مسائل پیچیده است و ما هنوز در عرصه رقابت و تحمل، تازه کاریم. هنوز نیروهای اجتماعی ما قدرت تحمل یکدیگر را ندارد. گاهی تحمل نظر مخالف برای من سخت است. وقتی می‌بینم یک چیزی در روزنامه مطرح می‌شود، عکس‌العمل نشان می‌دهم؛ برای مثال، آقای رحیم صفوی که از مقامات بالای سپاه است مطلبی را بیان می‌کند. بعد می‌بینیم طرف مقابل چنان آشوبی بپا می‌کند که می‌خواهد دودمان او را به باد دهد و اساس سپاه را براندازد. نمی‌داند که اگر دودمان این را به باد بدهد، زیر پای خودش را هم خالی می‌کند. از آن طرف با خودم در جدال هستم. اینها هم باید اعتراض کنند. بگذار ما بشنویم، بگذار این قداستهای کاذب از بین برود. بگذار بفهمیم که او می‌تواند نظرش را بگوید و من هم می‌توانم بگویم، اما باز هم ته دلم می‌ترسم. این ترس، عطف به یک سابقه است. ما هنوز با فضای آزادی و تحمل همدیگر آشنا نشده‌ایم. مطمئنم که شخصی مثل آقای خاتمی هم در این موقعیت قرار دارد؛ یعنی او هم محتاط عمل می‌کند چون می‌ترسد که کنترل اوضاع از دست برود.

تا هنگامی که نیروهای اجتماعی ما قـابلیت قـبول دمـوکراسـی و تـحمل یکدیگر را ندارند ما به ثبات دست نمی‌یابیم. ما اکنون در آغاز راهی هستیم که پیمودن آن را اراده کرده‌ایم.

در جشنواره اخیر که فیلم آژانس شیشه‌ای به نمایش گذاشته شد، روزنامه‌ها مصاحبه‌ای را از شما چاپ کردند. بعضی از روزنامه‌ها به خاطر گرایشهای خاص خود جمله‌ای از شما نقل کرده بودند که خود مبین سؤال جالبی بود و مسیر تحولات را نیز نشان می‌داد. آن سؤال هنوز دغدغه خیلی از نیروهای اجتماعی است؛ اعم از طرفداران یـا مخالفان دوم خرداد و آن اینکه جـایگاه ارزشـها در جـامعه مـدنی کجاست؟

چهل و پنج نفر در فیلم آژانس شیشه‌ای بازی کرده‌اند و چهل و پـنج گـونه مختلف حرف زده‌اند. آدمهایی که مربوط به نظام‌اند، با هم هستند امـا بـا هـم نیستند. با هم نماز می‌خوانند ولی با هم نیستند. شاخ به شاخ یکدیگرند تا حدی که به روی هم اسلحه می‌کشند. یک آشفتگی درونی یا تضادی در ایـن جـمع وجود دارد. به نظر من وضع کنونی ما دارای چنین شرایطی است. یعنی آرامش نداریم. آژانس شیشه‌ای هم دقیقاً تجلی چنین وضعیتی است. در واقع دغـدغه خود من این است که در جامعه مدنی جایگاه آرمان کجاست. بالاخره مدنیت یک سلسله قانونمندی دارد. به تعبیری، خط‌کشی‌های مشخصی دارد، در ایـن خط‌کشی‌ها، آن آرمانها بـه چـه نـحو و کـجا قـرار مـی‌گیرند. چگـونه تـعریف می‌شوند؟

سخنم با بچه‌های مخلص است. آنان وقتی در عملیات با موقعیت خاصی مواجه می‌شدند اگر باید روی میدان مین می‌رفتند این کـار را مـی‌کردند. ایـن جان‌فشانیها در تلقی مدنیت کجا جای می‌گیرد. در فیلم آژانس شیشه‌ای وقـتی

همه اتفاقها می‌افتد، سرانجام خیابان را خط کشی می‌کنند، نمی‌دانیم اینها توطئه است، یا واقعاً حقیقتی است که باید بپذیریم. این همان حیرت و سردرگمی است که آژانس شیشه‌ای می‌خواهد القا کند. واقعاً هم من نمی‌دانم جواب آن چیست؟ واقعاً دلم می‌خواهد یک فرصتی بشود، شخص آقای خاتمی را که بیشتر مُبلغ این بحث بوده ببینم و از او بپرسم که اگر دوباره جنگ پیش بیاید چگونه جنگ را اداره خواهد کرد. در حال حاضر افغانستان بیخ گوشمان است. پاکستان این طرف، ترکیه آن طرف. کشورهای خلیج فارس و امریکا و همانند آن نیز از سوی دیگر.

اگر فردا بخواهند این بازی را دوباره شروع کنند چگونه باید نیروها را هماهنگ کرد؟ شاید در جامعه مدنی، ما از این حیرت و سردرگمی رها شویم. نمی‌دانم!

۶

□ مصاحبه با:

دکتر رضا داوری*

در خصوص واقعه دوم خرداد تاکنون سه دیدگاه مطرح شده است.

یک دیدگاه، دوم خرداد را یک نقطه گسست در تاریخ انقلاب اسلامی ارزیابی می‌کند و آن را یک جنبش جدید اجتماعی با گفتمان رایج در دو دهه اخیر می‌داند.

دیدگاه دیگر، واقعه دوم خرداد را یک نقطه عطف در تاریخ انقلاب ارزیابی نموده و آن را بازگشت به شعارها و آرمانهای اصلی انقلاب اسلامی می‌داند که به دلایل مختلف محقق نشده و یا تحققی کامل نداشته است.

دیدگاه سوم دوم خرداد را نه یک تحول و نقطه عطف بلکه حادثه‌ای گذرا می‌داند که تأثیری برروندهای موجود و گفتمان حاکم

---

* رئیس فرهنگستان علوم.

نداشته است. تحلیل شما از دوم خرداد چیست؟ و علل و عوامل پیدایی دوم خرداد را چه می‌دانید؟

سه دیدگاه را درباره دوم خرداد مطرح کردید که براساس دیدگاه نخست، دوم خرداد «گسستی» درتاریخ انقلاب اسلامی است. صاحبان دیدگاه دوم، حادثه دوم خرداد را اقدام یا تصمیمی برای بازگشت به شعارهای آغاز انقلاب می‌دانند و سرانجام در دیدگاه سوم، دوم خرداد یک اتفاق عارضی بی‌اهمیت جلوه می‌کند. من که اهل سیاست نیستم به هیچ یک از این سه دیدگاه نمی‌پردازم. برای من اتفاق مذکور پیش از آن که سیاسی باشد یک حادثه تاریخی است و باید به ظهور آن با دید جامعه‌شناسی سیاسی و روان‌شناسی اجتماعی و البته با تفکر عمیق تاریخی و فلسفی نگریست. از این وجهه نظر، شرکت ۳۰ میلیون نفر در انتخابات مهم و معنی‌دار است. بعضی معتقدند عده کثیری از این سی میلیون نفر آمدند که «نه» بگویند. فرض کنیم چنین باشد؛ اینکه مردم به چیزی یا به کسی یا به گروهی «نه» بگویند قضیه ساده‌ای نیست. شاید عده‌ای بگویند: نه گفتن آسانتر از آری گفتن است و هر نه گفتنی با یک آری گفتن قرین نیست. مردمی ممکن است نه بگویند برای اینکه شانه از زیر مسؤولیت خالی کنند، ولی این سخن درست نیست زیرا «نه گفتن» مانند «آری گفتن» مستلزم قبول یا لااقل درک اجمالی مسؤولیت است. آنان که شانه از زیر بار مسؤولیت خالی می‌کنند لزومی نمی‌بینند که «نه» بگویند. «نه گفتن» یعنی متعهد شدن. درست همانند «آری گفتن»، پس این سخن که چون آن میلیونها نفر آمدند تا «نه» بگویند، شرکتشان در انتخابات اهمیت ندارد، موجه نیست. من دو روز قبل از انتخابات به حدس قریب به یقین می‌دانستم که آقای خاتمی دارای اکثریت آرا هستند، اما هرگز فکر نمی‌کردم که با بیش از ۲۰ میلیون رأی انتخاب شوند.

من در همه دوره‌های انتخابات رئیس‌جمهوری رأی داده‌ام، اما کمتر در صف

ایستاده‌ام، زیرا به حوزه‌های مختلف سر می‌زدم تا ببینم وضع از چه قرار است و هر جا که خلوت بوده رأی داده‌ام. این بار هم به چندین حوزه سر زدم، اما همه جا صفها طولانی بود. اواخر آن روز به یکی از حوزه‌های دور افتاده کرج رفتم تا رأی بدهم. جوانی که شناسنامه‌اش را در دست گرفته بود از حـوزه بـیرون مـی‌آمد. پرسیدم: «آیا حوزه شلوغ است؟» جواب داد: به «آقای خاتمی رأی دادیم تو هم برو رأی بده». نکته در خور تأمل اینجاست که اهل فلسفه نه فقط پرسش نابهنگام می‌کنند، بلکه گاهی پاسخهای نـابجا را مـعنی‌دارتـر از پـاسخ روشـن مـناسب می‌دانند. هنوز هم گاهی آن پرسش و پاسخ را به یاد می‌آورم. از خود می‌پرسم آیا آن جوان سخن مرا نشنید یا اصلاً گوش استماع نداشت.

من همواره در اندیشه و اخلاق از بدبینی و خوش‌بینی پـرهیز دارم. یـعنی «بدبینی» را ملازم با پرتوقعی، خودبینی و بی‌اعتقادی می‌دانم و «خوش‌بینی» در عالم کنونی مرا به یاد «کاندید» (ساده‌لوح) ولتر می‌اندازد. البته «امیدواری» سخن دیگری است. یعنی می‌توان نه خوش‌بین و نه بدبین بود، بلکه امید را در دل نگاه داشت. من دل امیدوار دارم و به این جهت از شرکت وسیع مردم در انتخابات به وجد آمدم. نمی‌توانم بگویم که به درستی معنی این حرکت بزرگ را درک کردم، اما از روز دوم خرداد تاکنون همواره فکر می‌کنم که در هیچ جا این همه مردم، به نسبت کل جمعیت رأی دهنده در انتخابات شرکت نکرده‌اند، چرا؟ هر کسی بـا توجه به موضع سیاسی خود به این پرسش پاسخ می‌دهد، اما من که دانشجوی فلسفه‌ام می‌خواهم بدانم در گوش این مردم چه گفته شد که آن چنان اثر کرد و همه را به پای صندوقها کشانید.

پرسیده‌اید که علل و عوامل پیدایی دوم خرداد چیست؟ من در پی علل و عوامل نیستم، زیرا در تاریخ، علل معین موجب معلولهای معین نمی‌شود. برای مثال، اگر زمانی در یک جامعه گرسنگی و فقر منشأ حرکتی باشد معلوم نیست

که این وضع در زمان دیگر و در جامعه دیگر همان حادثه را سبب می‌شود. یک مورخ بزرگ ادبیات فرانسه نوشته بود: «مردم فرانسه از آن رو انقلاب کردند که از گرسنگی می‌مردند». «برگسون» در مقام جدل از او پرسید: «چرا گاهی مردم از گرسنگی می‌میرند و انقلاب نمی‌کنند»؟ مع‌هذا، مگر می‌توان گفت که حادثه دوم خرداد یا هر حادثه دیگری بی‌دلیل روی داده است. این سخن که مردم در مخالفت با جمهوری اسلامی به آقای خاتمی رأی داده‌اند، سخنی نیست که اهل خرد و آشنایان به رموز سیاست و جامعه بپسندند یا آن را قابل اعتنا بدانند. ساده‌ترین صورت گزارش دوم خرداد این است که قریب به $\frac{۲}{۳}$ کسانی که رأی دادند نام آقای «خاتمی» را روی برگه رأی نوشتند. اگر ارقام مربوط به رأی سی میلیون و بیست میلیون نبود این همه بحث هم پیش نمی‌آمد. این سی میلیون و بیست میلیون، صرف عدد، کمیت و در زمره امور انتزاعی نیست. بلکه این بیست میلیون و سی میلیون نشانه حوادثی است که تکلیف آینده ما را شاید معلوم کند و به همین سبب می‌خواهیم بدانیم که آن امور چیستند.

بنابراین تحلیلی راکه بر طبق آن حادثه دوم خرداد یک تصادف بوده است کنار می‌گذارم البته معنی سخن کسانی که می‌گویند حادثه دوم خرداد یک امر اتفاقی بوده است، این نیست که مردم از روی گزافه به پای صندوق رفته و رأی داده‌اند. حتی این سخن نیز که مردم علاقه و امیدداشته‌اند، اما چون راه دشوار است حرکت مردم در دوم خرداد به جایی نمی‌رسد نابجا می‌نماید. و اتفاقی بوده است.

اکنون به دو تحلیل دیگر می‌پردازم: آیا دوم خرداد همانا بازگشت به شعارهای انقلاب یا راهی دیگر و به تعبیری «گسست» از تاریخ انقلاب اسلامی است؟ شاید کسانی که به این تحلیلها پرداخته‌اند برای خود دلائلی داشته باشند، اما به همین دلیل هر دو نظر نقاط ضعف و جای چون و چرا دارند؛ مگر آن که آن

دو نظر را تا حدممکن تعدیل و به هم نزدیک سازیم. در ظاهر رأی مردم ایران این نبود که از انقلاب بگذرند و راهی دیگر در پیش گیرند اما تجربه بیست سال اخیر به ما چیزهای بسیار یاد داده است‌که درآغاز انقلاب آنها را نمی‌دانستیم انقلاب ما یک تجدید عهد دینی بود اما اقتضای انقلاب اسلامی این است که نظام جامعه و از جمله وضع مدرسه و دانشگاه و بازار و اداره اصلاح شود و همه بتوانند بی‌بیم و ترس و با مهر و وداد و آزادی و اعتماد زندگی کنند. زبان، زبان مهر و همزبانی باشد، نه زبان لفاظی و غلبه. من نمی‌گویم هیچ تحولی پدید نیامده است، اما تمام آنچه مردم می‌خواستند و امید یا آرزو داشتند تحقق نیافته است. اگر اینها را شعارهای انقلاب بدانیم مردم در دوم خرداد به آغاز انقلاب و تجدید شعارهای آن بازگشته‌اند و نکته درخور تأمل این است که چرا مدرسه، اداره، بازار چنان که باید اصلاح نشده است؟ من هیچ مقام مسؤولی را از بابت نرسیدن به توفیق کامل ملامت نمی‌کنم و حتی به ملامتگران سفارش می‌کنم در صدور حکم و ملامت احتیاط کنند. قضیه این نیست که مسؤولان و مدیران ما کفایت نداشته‌اند، بلکه برای فائق آمدن بر مشکلات بزرگ، توان و نیرویی بیش از آنچه اکنون داریم، لازم است. اگر بپرسند «آیا دوم خرداد اعلام آمادگی برای مشارکت در حل این مشکلات بزرگ بود؟» من آن قدر خوش‌بین نیستم که به چنین پرسشهایی بلافاصله پاسخ مثبت بدهم. برعکس جز چند سالی که خوش‌بینی بر وجودم غالب شد در بیشتر سالهای عمرم محتاط بوده‌ام. (البته نه بدبین که بدبینی از آنِ اشخاص پرتوقع، طلبکار و از خود راضی است و من می‌کوشم که گرفتار این صفات نشوم.) پس به جای این که به پرسش، پاسخ «آری» یا «نه» بدهم می‌کوشم با نگاهی که کمتر سیاسی و بیشتر فلسفی است حادثه دوم خرداد را یک بار دیگر از نظر بگذرانم. حادثه دوم خرداد ایجاد یک پیوند میان مردم و رئیس‌جمهوری بود که قبلاً چنانکه باید او را نمی‌شناختند،

اما وقتی او را شناختند به او رأی دادند. این پیوند چگونه برقرار شد و چرا به سرعت بسط یافت؟ در خصوص این پیوند من به سه قضیه که هر سه به هم مربوط است اشاره می‌کنم.

۱- آقای خاتمی با صمیمیت سخن می‌گفت، کمتر شعار می‌داد، الفاظ رسمی به زبان نمی‌آورد و اصطلاحات تازه‌ای که بکار برد در زبان مردم افتاد و حداقل موجب شد که درباره آن کتابها و مقالات تالیف و ترجمه شود. آقای خاتمی در تبلیغات انتخاباتی خود عیبها را نمی‌پوشید و مسائل و مشکلات را پنهان نمی‌کرد و داعیه حل فوری آنها را هم نداشت بلکه می‌گفت با مشارکت می‌کوشیم مسائل را حل کنیم. وقتی به مردم خطاب می‌کرد خطابش به گونه‌ای بود که گویی می‌گفت من هم یکی از شما هستم، آقای خاتمی، با این‌زبان، یعنی زبان صدق و صمیمیت در میان مردم راه یافت.

۲- جایی که آقای خاتمی زودتر و بیشتر در آن جا پذیرفته شد عالم جوانان بود. بسیاری از ما خیال می‌کنیم راجع به جوانان آگاهی کافی داریم؛ اما معمولاً اطلاعات ما از حد مشهورات تجاوز نمی‌کند چنان که هر وقت از جوانی می‌گوییم شور و نشاط و نیرو و بی‌باکی و جسارت و صفا به یادمان می‌آید و البته این یاد آوردن نه بی‌وجه است نه بی‌جا.اما جوانی یک امر صرفاً زیست‌شناسی نیست. مفهوم جوانی به معنی زیست‌شناسی همیشه مطرح بوده است، اما چیزی به نام مسئله جوانان در دوران گذشته وجود نداشته و از طرفی جوانان منشأ تحولات اجتماعی به حساب نمی‌آمده‌اند. در این سی چهل سال اخیر که کم و بیش با کتاب و مجله و روزنامه سروکار داشته‌ام و در جریان بحث‌ها و گفت‌وگوها و تحولات اجتماعی و فرهنگی بوده‌ام هر وقت بحث ازجوانان می‌شده بلافاصله از اوقات فراغت، ورزش و تفریحات سالم و برنامه‌های تابستان سخن می‌گفته‌اند و من در دل اعتراض می‌کردم که مگر

جوانان همین‌ها هستند که در مدرسه درس می‌خوانند؟ و می‌توانند به باشگاههای ورزشی و زمینهای بازی راه یابند؟ و چرا نباید وضع گروههای کثیری از جوانان را که حتی به مدرسه راه پیدا نمی‌کنند به حساب نیاوریم و مسائل آنان را از نظر دور بداریم.(در دوره‌قبل از انقلاب‌عده زیادی به دوره راهنمایی و دبیرستان نمی‌رسیدند و به حکم اجبار ترک تحصیل می‌کردند) اما اکنون می‌بینیم اعتراض من بی‌وجه بوده است، زیرا جوانی به معنی تاریخی آن با همگانی شدن تعلیمات و دائر شدن مدارس در همه جا پدید آمده است؛ بنابراین مسائل جوانان اخیراً پیش آمده است و از زمانی که جوانان به یک قدرت اجتماعی بدل شده‌اند دیری نمی‌گذرد. اما باز وقتی از مشکل جوانان سخن به میان آید گمان می‌کنیم که مشکل جوانان بیکاری و تورم یا نامتناسب بودن برنامه‌های درسی مدارس و... است که باید کسانی برای آن چاره‌ای بیندیشید. جوانان فقط مسئله ندارند بلکه خود مسئله سازند و علاوه بر این داعیه دارند که خودشان باید در حل مسائل مشارکت داشته باشند. به یک اعتبار جوانی با طولانی شدن دوران تحصیل و به تأخیر افتادن ازدواج و اشتغال، معنی و ماهیت خاصی پیدا کرده است. این گروه عظیم، با بیم و امید خود را مسؤول آینده می‌بینند و بر سیاستی که این مسؤولیت را تأیید کند صحه می‌گذارد. آقای خاتمی جوانان را به مشارکت و قبول مسؤولیتی که خود دعوی آن را دارند فراخوانده است این امر با طرح برنامه برای حل مسائل ورزشی و اوقات فراغت، تأمین مسکن و امثال اینها که البته در حد خود بسیار مهم است و جوانان هم نمی‌توانند از آنها فارغ باشند، تفاوت دارد.

مع‌هذا، صرف رو کردن به جوانان و خطاب مستقیم به آنان نبود که موجب توجه به آقای خاتمی شد. مسائل آزادی و جامعه مدنی و توجه به فرهنگ و برقراری روابط همزبانی و هم سخنی با مردم و با ملل دیگر و از جمله ملتهای

اروپایی و امریکایی، به‌نحوی با مسائل جوانان پیوند خورد یا جوانان این مسائل را متعلق به خود دانستند. وقتی اندیشه فردا (من از فکر پس فردا فعلاً چیزی نمی‌گویم) در دل جوانان پدید آید آنها نمی‌توانند به آزادی و تجدد و آینده تاریخ خویش بی‌اعتنا بمانند. جوانان بعضی از خواستهای خود را در سخنان آقای خاتمی یافتند در عالم قبل از تجدد، جوانی صرفاً دورانی از عمر بوده است که زود سپری می‌شد و حسرت آن در دل کسانی که آن را از دست داده بودند باقی می‌مانده است:

دریغا جوانی و آن روزگار — که از رنج پیری دل آگه نبود

اما با استقرار مدرنیته، جوانان در مدرسه و دانشگاه و حتی در سازمانهای اداری و بازرگانی و صنعتی از بزرگترها علم و تجربه می‌آموزند و به نظر بعضی صاحب‌نظران از آن جا که جوانان وضع موجود را نفی می‌کنند چه بسا که با نسل قبل از خود در تعارض باشند. در غیر این صورت، مدرنیته پدید نمی‌آمد. منتهی در زمانی که آینده جوانان روشن نیست تشویشی در جامعه و بخصوص در میان جوانان پدید می‌آید و وجود آنان را جلوه‌ای دیگر می‌بخشد. به گمان من این یک امر اتفاقی نبود که «مارکوزه» درست در ابتدای پدیدار شدن وضع «پست‌مدرن» نظریه خود را درباره جوانان بسط داد. این که او جوانان را به جای طبقه کارگر در تئوری انقلابی مارکس قرار داد، مطلب دیگری است که در این جا نمی‌توان به آن پرداخت. مقصود من از اشاره به وصف تاریخی جوانی و جوانان این بود که بگویم تحولی در جامعه ما پدید آمد و این تحول در سیاست بیشتر ظاهر شده است. شعارهای آقای خاتمی نیز با این تحول همخوانی داشت.

۳- زنان هم در انتخابات دوم خرداد نقش مهم و اثر بزرگ داشتند. ظهور زنان در صحنه اجتماعی و سیاسی از آثار انقلاب بود و با انقلاب آغاز شد، اما از سوی دیگر مسائلی که در مورد زنان مطرح شده است به دوران تجدد یا به بحران

مدرنیته مربوط است.

از این معنی که ورود جوانان و زنان در تاریخ از آثار دوره تجدد است نباید استنباط شود که من تحلیل کسانی را تائید می‌کنم که دوم خرداد را نوعی اعتراض و انحراف از انقلاب می‌دانند، زیرا گرچه ظهور قدرت جوانان و زنان به عرصه مدرنیته تعلق دارد اما زنان و جوانان ضرورتاً عامل بسط مدرنیته و خدمتگزار عالم تجدد نیستند. آنان نگران آینده‌اند و راه می‌جویند و در این راه‌جویی می‌توانند از مآثر دینی و سوابق تاریخی نیز مدد بگیرند. حتی اگر بخواهند به تجدد برسند چاره‌ای ندارند که نگاهی به گذشته بیندازند. در دوران ما بدون ملاحظه عالم تجدد هیچ کار اساسی نمی‌توان صورت داد. آقای خاتمی نیز به این نکته توجه داشت که مدرنیته چیزی نیست که به صرف مخالفت برخی کسان منتفی شود.

امام راحل (ره) در یکی از پیامهای خود با درک عمیق خود به روشنفکران مسلمان سفارش کرد که سوسیالیسم و سرمایه‌داری را منحل کنند و منحل کردن چیزی بیش از مخالفت است و با فراهم آوردن مقدمات و شرایط ممکن می‌شود.

اکنون در جامعهٔ ما سه نسبت با عالم غرب و تجدد وجود دارد:

۱- کسانی که با غرب مخالف‌اند،

۲- گروهی که موافق و پیرو رسوم تجددند،

۳- کسانی که ناظر و محقق و منتقدند.

گروه اول اگر در مخالفت خود تامل و تحقیق نکرده باشند، مخصوصاً اگر بپندارند که به‌صرف مخالفت از عهده تجدد برمی‌آیند کاری را پیش نمی‌برند و حتی می‌توان گفت که غرورشان عارضه‌ای است که از غرب به آنها سرایت کرده

است. زیرا این توهم که بشر هر وقت و هر جا هرچه بخواهد می‌تواند انجام دهد از عوارض بشریت مداری بی‌ریشه است. از گروه دوم چیزی نمی‌گویم. گروه سوم با توجه به نفوذ تجدد و وجوه و آثار و عوارض آن در همه جای عالم و به‌طور کلی در همه شئون زندگی بشر، راه خود را می‌جویند. از میان آنان شاید کسانی معتقد باشند که باید شرایط تحقق رسوم و اوضاع تجدد را هم فراهم کرد و گروهی نظرشان این باشد که در انتظار عالمی دیگر در معامله با تجدد باید جانب احتیاط و مدارا را نگاه داشت و به آشوب در فکر و عمل تسلیم مجال نداد. به هر حال در آنچه در دوم خرداد پیش آمد، تجربه سالهای پس از انقلاب موثر بوده است و کسانی که از تجربه گذشته درس می‌آموزند در مخالفت و موافقت خود نیز شرایط و امکانات و اوضاع را در نظر می‌گیرند. من حادثه دوم خرداد را به نحوی راهیابی برای حل مسائل و رفع مشکلات می‌دانم نه اعراض از راه انقلاب.

یکی از شعارهای مهم و محوری برنامه آقای خاتمی در دوران انتخابات ریاست جمهوری، جامعه مدنی بود. آیا در دولت دینی می‌توان انتظار تحقق جامعه مدنی داشت؟

جامعه مدنی به صورتی که تاکنون تعریف شده است نمی‌تواند با حکومت دینی اداره شود، اما شاید طرح تازه‌ای از جامعه مدنی در نظر است که با دین و حکومت دینی ناسازگار نباشد.

توسعه یکی از مباحث محوری و کانون توجهات نیروهای اجتماعی است و رئیس‌جمهوری منتخب مردم نیز شعار توسعه پایدار و همه جانبه را مطرح کرده است. به نظر شما آیا توسعه از پشتوانهٔ نظری و تئوریک متناسب با شرایط فرهنگی تاریخی جامعه ما برخوردار است؟

پاسخ دادن به این پرسش- که البته‌بسیار اهمیت دارد- دشوار است. فقط می‌گویم پاسخ من به این پرسش خوش‌بینانه نیست. گمان نمی‌کنم در هیچ جای جهان توسعه نیافته، توسعه از پشتوانه مورد نظر شما برخوردار باشد.

قانونگرایی یکی از محورهای عمده برنامه آقای خاتمی است. ازطرفی می‌دانیم قانون و قانونگرایی یکی از محورها و اهداف انقلاب مشروطیت بوده است. به نظر شما چه عواملی باعث عدم تحقق قانون و قانونگرایی در جامعه شده که پس از یکصدسال مجدداً به صورت گفتمان مسلط مطرح می‌شود؟

ما تاکنون کمتر به این مسئله پرداخته‌ایم که چرا در کشورمان قانون چنان که باید حاکم نشده است. اگر هم کسی این موضوع را مطرح کرده باشد در باب آن تامل و تفکر نکرده و از کنار آن گذشته است. اصلاً فلسفه‌هایی در کشور ما مورد قبول قرار می‌گیرد که در آن، مباحثی از این قبیل جایی نداشته باشد و ما را از آن غافل کند. قانون حکم کلی است اما این حکم را به هر جا نمی‌توان برد و رعایت آن را از همه توقع نباید داشت. وقتی که مردم در اجرای قانون احساس کراهت می‌کنند و تنها از ترس مواخذه و مجازات به حکم قانون گردن می‌گذارند قانون وارد زندگی مردم و عالم آنان نشده است و یک شیء خارجی است. ما با قانون دو نسبت داریم: در یک نسبت قانون چیزی غیر از ما و بیگانه با ماست و در نسبت دیگر، قانون با ما یگانه شده است. به عبارت دیگر قانونی هست که جزیی از عالم است و مناسبات و روابط ما با آن قانون برقرار شده است. گاهی هم به حکم ضرورت یا از روی تقلید و تظاهر، قانون بر سر قانون افزوده‌ایم و کتابخانه‌ها را پر از قانون کرده‌ایم اما این قانون نسبت به ما خارجی و بیگانه است. ممکن است به این انبارهای قانون، علم داشته باشیم اما قانونی که نسبت به ما خارجی است حتی اگر به جزئیات آن علم داشته باشیم به آن عمل نمی‌کنیم

و این علم بیشتر موجب ملال ما می‌شود.

شأنی از مشروطیت که اصالت داشت و مردمی بود آزادی‌خواهی و حکم ستیزی بود چنان که کسانی که آزادی می‌خواستند مرادشان از آزادی، آزادی از استبداد و ستم بود؛ یعنی تغییری که در قرن هجدهم در مردم اروپای غربی و امریکای شمالی پدید آمده بود، در زمان مشروطیت بر وجود ما عارض نشده بود پدران ما در دوره مشروطیت، آزادی و رفع ظلم را در همان عالم قبل از تجدد می‌خواستند، ولی قانون تجدد در عالم قبل از تجدد قابل اجرا نیست، زیرا هر عالمی تابع قواعد و قوانین عملی و رفتار خاص خود است و اگر قانون یک عالم را به عالم دیگر ببرند- بی‌آنکه تغییری در عالم پذیرای قانون پدید آید- به آن عمل نمی‌شود یا اینجا و آنجا با تکلف وتصنع به آن عمل می‌کنند و حال آنکه اجرای قانون باید به صرافت طبع باشد و وقتی می‌توان گفت در یک جامعه قانون حاکم است که مردم و مسؤولان و مجریان و متصدیان امور قانون را به صرافت طبع انجام دهند؛ وگرنه اجرای قانون از روی تکلف و تظاهر اگر مفسده وسیله کردن قانون و سوءاستفاده از آن را در پی نداشته باشد، معمولاً پایدار نمی‌ماند. در این وضع، چنان که در سازمانهای اداری می‌بینیم، سخت‌گیری قانونی با سهل‌انگاری قرین است. من گمان نمی‌کنم که اکنون پس از نود سال که از انقلاب مشروطیت می‌گذرد ما با قانون انس پیدا کرده باشیم و آن را به صرافت طبع رعایت کنیم. قانونها همه برای ما بیگانه‌اند و ما وجود آنها را مزاحم و مانع و زیادی می‌دانیم. این وضع باید تغییر کند. اجرای قانون که به قصد رفع مسؤولیت باشد در حقیقت اجرای قانون نیست زیرا قانون با مسؤولیت همراه است. به همین دلیل این مقررات بازی و قانون پرستی مرسوم در سازمانهای اداری که ناظر به رفع مسؤولیت است در حقیقت خوار داشتن قانون است، اما معمولاً به این نکات توجه نمی‌شود. اگر می‌بینیم که در مقام قانونگذاری دقت

می‌شود که راه هر نوع تخلف و گریز از قانون بسته شود بدان سبب است که اولاً میل به گریز از قانون یا سوء استفاده از آن شدید است و ثانیاً قانون را چه بسا به مثابه دستورالعملی است که مردم را مجبور می‌کند، یا مانع آنان می‌شود تلقی می‌کنند نه این که قانون دستور رفتاری باشد که از مردم معمولی به‌صرافت طبع سر می‌زند. پس کاری که باید بشود آشتی دادن وجود مردم با قانون است. چگونه می‌توان رعایت قانون را با زور و اجبار تعلیم کرد؟ اجرای قانون شرایطی دارد که اگر آن شرایط به‌وجود نیاید هیچ کوششی اثر نمی‌کند. بیان این شرایط آسان است، اما آن شرایط به آسانی محقق نمی‌شود. ما هم پیشنهادهای مشکل را نمی‌پسندیم؛ یعنی حاضریم نود سال چیزی را که آسان می‌نماید بگوییم و تکرار کنیم و بشنویم و نپرسیم چرا این همه گفتار بی‌نتیجه بوده است. قبول مشکل و صبر بر دشواری با هر روحیه‌ای نمی‌سازد. کسانی که در عالم انتزاع، همهٔ مسائل را حل می‌کنند و برای همه دردها درمان دارند، در حقیقت تمام مسائل و دردها را سر جای خود باقی می‌گذارند و حتی بر آنها می‌افزایند. باید به وضع خود آگاهی پیدا کنند و وجود خود را با قانون هماهنگ سازند و «من» و «عقل» و «هوش» خود را در حدود قانون قرار دهند. در این صورت، این من‌ها و عقل‌ها شاید صاحب بصیرت شوند؛ وگرنه، عقل سرگردان، عقل نیست. سالهاست که در دیار ما کسانی متهم به عقل ستیزی هستند. شاید یکی از آنان هم من باشم، اما عقل چیزی نیست که بتوان با آن ستیزه کرد یعنی عقل با ستیزه امثال من از میدان بدر نمی‌رود. عقل چیزی نیست که در جیب و کیف مردمان باشد بلکه درنسبت‌ها و روابطی است که مردم با هم دارند. عقل آدمی در عالمی که بسر می‌برد ظاهر می‌شود و اگر عالم او عالم پریشانی باشد خودش هم پریشان می‌شود. چنانکه دیده‌ایم کسی چون از یک عالم به عالم دیگر می‌رود وجودش دیگر می‌شود یا در یک دوره از تاریخ یک قوم عقل و علم و نشاط دارد

و در دوره دیگر عقل‌ها و علم‌ها پوشیده می‌ماند. اجرای قانون مشروطیت در ابتدا مستلزم وجود شرایط تجدد بود. اکنون هم برای اینکه حکم قانون اجرا شود باید به روح قانون نزدیک شویم. و با این نزدیکی عالم خود را تغییر د هیم. در این صورت شاید لازم باشد که بسیاری از قوانین زائد قبلی و ناسخ و منسوخها و خشونتهای قانونی را دور بریزیم. نصیحت چیز خوبی است و در جای خود آثار خوب دارد، اما مردم بی‌علاقه به قانون بر اثر نصیحت و توصیه پیرو قانون نمی‌شوند. با وجود این، طرح مشکلات اجرای قانون به شرط اینکه به‌قصد پیداکردن مقصر و آسوده کردن خاطر خود باشد، مقدمه و از جمله شرایط رو کردن به رفتارها و روشهای قانونی است.

مختصر این که رعایت قانون تابع روان‌شناسی اشخاص نیست. بلکه روان‌شناسی مردم با عالم قانون یا با بی‌قانونی سازگار می‌شود. چنان که اگر فی‌المثل رانندگان ما در کشوری که ترافیک منظم دارد رانندگی کنند، تخلف و بی‌نظمی نخواهند کرد. نکته مهمتر اینکه با این همه قانون پراکنده که شاید با امکانهای ما سازگار نباشد و به این جهت در اداره و کوچه، بازیچه و دستاویز ایجاد مشکل ومانع برای مردم و کندی کارها می‌شود. چگونه انتظار داشته باشیم که قانون حاکم شود.قانون تا قانون وجود آدمی و یگانه باجان شود توقع رعایت آن را نباید داشت و قانون وقتی قانون می‌شود که کارساز زندگی باشد نه مزاحم و دست و پاگیر.

۷

□ مصاحبه با:

دکتر سهراب رزاقی*

دربارهٔ واقعه دوم خرداد تاکنون سه دیدگاه مطرح شده است. یک قرائت، دوم خرداد را یک نقطه گسست در تاریخ انقلاب اسلامی ارزیابی می‌کند و آن را یک جنبش جدید اجتماعی با گفتمانی متفاوت با گفتمان رایج در دو دهه اخیر می‌داند. قرائت دوم، دوم خرداد را یک نقطه عطف در تاریخ انقلاب ارزیابی نموده و آن را بازگشت به شعارها و آرمانهای اصلی انقلاب اسلامی می‌داند که به دلایل چندی تحقق نیافته است.

قرائت سوم، دوم خرداد را نه یک تحول و نقطه عطف، بلکه حادثه‌ای گذرا می‌داند که تأثیری بر روندهای موجود در گفتمان حاکم نداشته است. تحلیل شما از دوم خرداد چیست؟ علل و عوامل پیدایی دوم خرداد را چه می‌دانید؟ ویژگیها و مشخصه‌های بارز تحول

---

* محقق و پژوهشگر مرکز تحقیقات استراتژیک.

دوم خرداد کدام‌اند؟

درباره دوم خرداد، تحلیلها و تفسیرهای مختلفی بیان شده است. برخی آن را «زمین‌لرزه سیاسی» تلقی کرده و برخی دیگر «انقلاب در انقلاب» و نظایر آن. اما آنچه مسلم است، واقعه دوم خرداد، مهمترین حادثه پس از انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ است. دوم خرداد تجلی اراده عمومی «General will» مردم و یکی از نقطه‌های متعالی در آزمون دموکراسی در ایران است. واقعه دوم خرداد بخشی از یک سناریوی شورانگیز در روند دمکراتیزاسیون است که بازیگرانش متن آن را در هنگامه نمایش در سر صحنه نگاشتند.

من معتقدم دوم خرداد را می‌بایست در عین پیوستگی، نوعی گسست دانست. پیوستگی به این سبب که آرمانها و شعارهای حاکم بر واقعه دوم خرداد همان آرمانها و شعارهای انقلاب اسلامی بود که بدلیل هیجانات اولیه انقلاب، جنگ تحمیلی ایران و عراق و... به‌تدریج به محاق فراموشی سپرده شده بود.

دوم خرداد احیاء و بازگشت به آرمانها و ارزشهای اولیه انقلاب اسلامی بود نظیر: آزادی، حرمت اندیشه، تکیه بر جمهوریت، اسلامیت و به رسمیت شناختن تنوع و تکثر و...

اگر از وجوه دیگر نیز به واقعه دوم خرداد بنگریم باز هم پیوستگی را می‌توان مشاهده کرد؛ نخست از بابت محمل اجتماعی همانند انقلاب اسلامی حرکتی توده‌ای و فراگیر بود.

دوم: حاملان دوم خرداد روشنفکران دینی بودند که رهبری این جنبش را همانند انقلاب اسلامی بر دوش می‌کشیدند.

با این همه، دوم خرداد را در عین پیوستگی باید نوعی «گسست» نیز به حساب آورد. گسست در نوع رفتار و عمل سیاسی، گذار از رفتار و عمل سیاسی مبتنی بر انقلابی‌گری به رفتار و عمل سیاسی مبتنی بر مهندسی اجتماعی.

در این بستر تاریخی مردم و نیروهای اجتماعی به این امر رسیده بودند که می‌بایست بین ابزار و اهداف نوعی هماهنگی و سازگاری باشد. از این‌رو نمی‌توان با ابزارهای غیردمکراتیک به اهداف دمکراتیک دست یازید.

انتخابات هفتمین دوره ریاست‌جمهوری از چند ویژگی مهم برخوردار بود:

نخست آن که برای اولین بار در یک کشور پیرامونی رئیس‌جمهوری که پس از پایان دو دوره ریاست‌جمهوری‌اش، بی‌آنکه تلاش کند در قانون اساسی تجدید نظر کند یا به شیوه‌های دیگر در مصدر قدرت بماند، منصب خود را واگذار کرد.

دوم، در این انتخابات، مردم پس از دوره‌ای مشارکت توده‌ای و انفعال سیاسی در یک مشارکت فراگیر و قانونمند که مبیّن بلوغ سیاسی و خروج از صغارت آنها بود در اقدامی برای اثبات «بودن» خود و نفی فرهنگ مقلدپروری و... به پای صندوق رأی رفتند.

سومین ویژگی، نتیجه انتخابات بود که برای حکومت، مردم، ناظران و تحلیلگران و حتی بازیگران عرصه سیاست غیرمنتظره بود. این امر ناشی از تغییری است که در ضمیر و هویت جامعه رخ داده بود که سرانجام در دوم خرداد ظهور و تجلی پیدا کرد.

ویژگی چهارم که مکمل ویژگیهای پیشین به‌شمار می‌آید، این است که مردم ایران در انتخابات هفتمین دوره ریاست‌جمهوری با رأی ۲۰ میلیون‌نفر به کاندیدای مورد نظر خود، در واقع به جبهه‌ای رأی منفی داد که خود را عین نظام و انقلاب می‌پنداشت، همچنین رأی «نه» به تمامی گروههای اپوزیسیون داخل و خارج کشور نیز بود چه آنانی که دادن رأی سفید را به مثابه اعتراض، به مردم توصیه می‌کردند و چه آنان که تحریم انتخابات را مطرح کرده و قیم‌وار برای مردم، تعیین تکلیف می‌کردند.

در کنار ویژگیهای یاد شده در دوم خرداد شکافهای چندی سربرآوردند. از جمله شکاف «سنت و مدرنیسم» که عمیق‌ترین و فعالترین شکاف در تاریخ ایران معاصر است، به‌نوعی آشکار گشت.

«سنت» با همه نمایندگان، دستگاه ایدئولوژیک و امکانات و سرمایه مادی و معنوی‌اش در یک طرف قرار داشت و در طرف مقابل آن «مدرنیسم» قرار داشت و از کاندیدای خاصی که نماد اسلام نوگرا بود حمایت می‌کرد و سرانجام به پیروزی «نوگرایی» انجامید. نتیجه انتخابات، هشدار جدی به کسانی است که بی‌مهابا از سرمایه دین در هر عرصه‌ای هزینه می‌کنند.

شکاف دومی که در این انتخابات آشکار شد، شکاف بین مردم و حکومت بود. گفتنی است شکاف مردم و حکومت، همواره از خصیصه‌های منحصر به فرد جامعه ایرانی بوده است، اما با انقلاب اسلامی به‌دلیل ماهیت مردمی بودنش این شکاف در جامعه ایرانی محو شده بود. با انتخابات هفتمین دوره ریاست‌جمهوری این شکاف دوباره عمیق شد. هر چقدر یک کاندیدا حکومتی تر شد از مردم بیشتر فاصله گرفت. در مقابل، آقای خاتمی که در حاشیه قرار گرفت و با جامعه محذوف ارتباط برقرار نمود و غیرحکومتی‌تر شد اقبال به وی بیشتر شد.

دوم خرداد در عین حال که بشارت‌دهنده دموکراسی در ایران بود، «انذار» برای رهبران و نیروهای سیاسی - اجتماعی نیز بود. جامعه ایرانی، جامعه‌ای توده‌ای (Mass Society) است. همین امر پیش‌بینی رویدادها و حوادث آن را دشوار می‌سازد. توده‌وار بودن جامعه در عین حال که کارکرد مثبت دارد و رهبران سیاسی هرگاه بخواهند بدون مانع به مردم دسترسی دارند و می‌توانند آنان را برای پیشبرد اهدافشان بسیج کنند.

با این همه، جامعهٔ توده‌ای تیغ دو دم است که به دلیل سیاسی بودنش،

بهمن‌وار حرکت می‌کند و همه چیز را با خود می‌برد و هیچ گاه قابل اعتماد نیست. در جامعه توده‌ای باید هر از گاه منتظر حادثه‌ای پیش‌بینی‌ناپذیر باشیم.

در نهایت معتقدم که دوم خرداد را باید در چارچوب جنبشهای جدید اجتماعی «New social Movement» تحلیل کرد. حضور جنبشهای جدید اجتماعی با انتخابات مجلس شورای اسلامی در دوره پنجم در جامعه آغاز می‌گردد اما حضورشان در این انتخابات کمرنگ بود، ولی در دوم خرداد بازیگر اصلی صحنه سیاست بودند. به همین خاطر مسائل و موضوعاتی که طرح می‌کردند با گفتمان سنتی تفاوت بنیادی داشت. آنان خواهان آزادیهای جدیدی بودند و نیازهای جدیدی را طرح کردند و گفتمان جدیدی را خلق کردند و حاکمیت قانون، جامعه مدنی، توسعه سیاسی، مهمترین موضوعهای گفتمان جدید بود.

یکی از شعارهای مهم و محوری برنامه آقای خاتمی در دوران انتخابات ریاست‌جمهوری، «جامعه مدنی» بود. ضمن بیان تلقی خودتان از مفهوم جامعه مدنی، ضرورت طرح این پروژه را توضیح دهید.

من ابتدا برای ابهام‌زدایی از مفهوم جامعه مدنی یک تبارشناسی genealogy از آن در اندیشه سیاسی غرب ارائه خواهم داد و سپس تلقی خودم را در این باب بیان می‌کنم.

مفهوم جامعه مدنی «Civil society» که از حدود سال ۱۷۵۰ میلادی به فرهنگ سیاسی اروپا وارد شده یکی از غامض‌ترین و مجادله‌آمیزترین مفاهیم عصر حاضر می‌باشد. مفهوم جامعه مدنی در اندیشه سیاسی غرب به سه معنی به کار رفته است که عبارت‌اند از:

وضعیت پیش از تکوین دولت، دوم وضعیت ضددولت و وضعیت پس از

نابودی دولت.

مفهوم نخست، اساس اندیشه قرارداد اجتماعی به‌ویژه نزد افرادی چون «هابز»، «لاک» و «روسو» بود که در اندیشه این متفکران بود که جامعه مدنی در مقابل جامعه طبیعی قرار می‌گیرد. می‌توان این تلقی را دریافت کلاسیک از مفهوم جامعه مدنی دانست.

مفهوم دوم جامعه مدنی وجود دارد می‌توان آن را از دو جنبه بررسی کرد، یکی جنبه سلبی است که براساس آن، قدرت دولت باید محدود باشد؛ به گونه‌ای که کلیه فعالیتهای اجتماعی، نفوذ در تمامی جنبه‌های زندگی مردم، یا در جذب همه نیروهای مستعد و کارآمد به سوی خود نباشد، و دیگری جنبه «اثباتی» است؛ به این معنی که در جامعه باید مراکز و کانونهای مستقلی وجود داشته باشد که مردم بتوانند برای حل مشکلات خود در چارچوب آنها به فعالیتهای گروهی دست بزنند؛ همچنین به صورت مجرایی برای ابلاغ افکار عمومی و فشار بر دولت عمل کند و یا حصاری باشد در مقابل تعدیاتی که علیه مردم صورت می‌گیرد؛ به عبارت دیگر جامعه مدنی الگوی رفتاری مناسب به دولت و مردم عرضه می‌کند.

جامعه مدنی در مفهوم دوم، حوزه‌ای تلقی می‌شود که انبساط آن موجب انقباض حیطه دولت می‌گردد و بالعکس. در مفهوم سوم به‌ویژه در سنت‌های فکری هرج و مرج‌طلب (آنارشیستی)، جامعه مدنی به مثابه آرمان جامعه بدون دولت یا جانشین دولت تلقی می‌شود. به نظرم جامعه مدنی مفهومی است مدرن، که در عصر جدید شکل گرفته و عینیت یافته است، و امری موضوع است که بر پایه «قرارداد» و «رضایت» استوار است و در مقابل نظم طبیعی قراردارد؛ به همین سبب، از آن مفهوم «عنصر مقاومت» و «اعتراض» برمی‌خیزد.

اساساً جامعه مدنی در دنیای جدید بر دو اصل «حق» و «قانون» استوار است

در اینجا نکته‌ای را که باید متذکر شوم این است که آدمی به منزله جانوری صاحب حق، کشف دوران جدید است. این نظریه در مقابل انسان قدیم قرار دارد که همچون جانوری مکلف به حساب می‌آمد. برمبنای اصل «حق»، هر انسانی حق دارد که آزاد باشد. در اینجا آزادی به مفهوم «روش» است آن هم روشی برای دانستن، شناختن وآموختن. دوم آن که انسان در مقام فاعل با دیگران برابر باشد و در نهایت، به گونه‌ای شهروند مستقل محسوب شود. از این رو جامعه مدنی «عرصه آزادی» است، ولی آزادی هر کس تاحدی است که با آزادی دیگران منافات نداشته باشد. تحدید آزادی به این صورت، فقط برپایه قانون امکان‌پذیر است. با این رویکرد، هرکس اعم از صاحبان قدرت سیاسی و مردم، از قانون و حق سرپیچند، خارج از حوزه مدنیت قرار می‌گیرند.

آنچه امروز نیروهای اجتماعی به عنوان یک پروژه در جامعه ما دنبال می‌کنند، جامعه مدنی به معنای دوم است که در برابر دولت قرار می‌گیرد. در این تلقی جامعه مدنی درصدد کسب قدرت نیست، بلکه درصدد تحدید قدرت سیاسی و گسترش فضای عمومی است.

اما در ارتباط با بخش دوم سؤال باید بگویم که طرح پروژه جامعه مدنی ناشی از ضرورتهای جامعه ایران، پس از پیروزی انقلاب اسلامی و گفتمان حاکم بر جامعه بین‌الملل بود.

در دو دهه اخیر در سطح جهانی مقوله جامعه مدنی از پارادایمهای مسلط بوده که توجه پژوهشگران علوم اجتماعی و تصمیم‌گیران سیاسی را به خود معطوف کرده است. از دلایل عمده این توجه، فروپاشی دنیای سوسیالیسم،بحران دولت رفاهی و حرکت گسترده به سوی استقرار نظام‌های مردم‌سالار در بسیاری از مناطق جهان است. با این رویکرد طرح «جامعه مدنی» در ایران را نباید جدا از پارادایم مسلط جهانی دانست. از سوی دیگر نیازها و

شرایط سیاسی، اجتماعی و فرهنگی کشور نیز باعث شد که جامعه مدنی به عنوان یک بدیل «Alternative» مطرح گردد.

ضرورت طرح جامعه مدنی در ایران به شرایط حاکم بر جامعه دردو دهه پس از انقلاب اسلامی برمی‌گردد. اساساً «جامعه مدنی» در واکنش به وضعیت حاکم بر جامعه و انبساط قدرت سیاسی (دولت) مطرح شد. دولت پس از انقلاب به‌تدریج دچار انبساط و فراگیر شد بسیاری از حوزه‌ها و فضای عمومی را در نوردید. دوم خرداد واکنشی بود در مقابل این رویکرد. به همین دلیل به سرعت نیز فراگیر شد.

به عبارت دیگر، طرح «جامعه مدنی» خواست و نیاز جامعه بود، جامعه‌ای که تصور می‌کرد در سالهای اخیر حقوقش نادیده گرفته شده است.

با طرح جامعه مدنی و توسعه سیاسی گروههایی در مخالفت با آن سخن گفته‌اند. به نظر شما چه عامل یا عواملی باعث چنین واکنش‌هایی شده است؟

قبل از پاسخگویی به این سؤال بدنیست به این نکته اشاره کنم که اگر ما در تاریخ معاصر ایران تامل کنیم می‌بینیم در ابتدای شکل‌گیری کلیه اندیشه‌ها و نهادهای مدرن، چنین مقاومت‌ها و برخوردهایی بوده است. بنابراین نباید چندان نگران اینگونه مخالفتها باشیم. نکته دیگر آن است که من نمی‌خواهم در این بحث به انگیزه‌های روانشناختی مخالفان‌جامعه مدنی و توسعه سیاسی بپردازم، بلکه تنها از منظر تئوریک به آن خواهم پرداخت. از منظر تئوریک از چند زاویه طرح جامعه مدنی و توسعه سیاسی را هدف تهاجم و انتقاد قرار داده‌اند.

۱ -کسانی که می‌گویند توسعه، معضل اصلی جامعه ماست و نظام سیاسی باید بر پایه توسعه پایه‌گذاری شود و یک حکومت مقتدر و اقتدارگرا، به مراتب

توان بیشتری برای پیش‌برد آن دارد این گروه «توسعه اقتصادی» را هدف توسعه می‌دانند.

۲- کسانی که معتقدند جامعه مدنی، توسعه سیاسی‌و دموکراسی مترادف است با آشوب و ناامنی و جنگ‌های داخلی بی‌فرجام که طی آن، آزادی احزاب و انتخابات، وحدت ملی را به مخاطره می‌اندازد. این گروه از منظر «امنیتی» به توسعه سیاسی وجامعه مدنی می‌نگرند.

۳- کسانی که تصور می‌کنند ایران هنوز فاقد پیش شرطهای ضروری برای استقرار دموکراسی است در نتیجه اگر هم زمانی انتخابات آزاد و آزادی احزاب در ایران تأمین شود، محال است این آزادیها نهادینه شوند. این گروه بر «ساختها» تأکید می‌کنند. وبه دلیل عدم وجود ساختهای مناسب جامعه مدنی و توسعه سیاسی، نسبت به آینده بدبین هستند.

۴- کسانی که جامعه مدنی و دموکراسی و... را یک شیوه زیست و فرهنگ می‌دانند که در یک بستر تاریخی خاص تحقق یافته است، از این رو انتقال آن را به فرهنگهای دیگر، غیر ممکن می‌دانند. این گروه معتقدند که مفاهیم یاد شد. مغایر فرهنگ و سنن ایرانی و اسلامی، و یک تفکر غربی و وارداتی است که هیچ ما به ازای خارجی در جامعه ما ندارد.

۵- کسانی که توسعه سیاسی، جامعه مدنی و دموکراسی را ایده‌های بورژوایی دانسته و معتقدند استقرار آن هدف تودهٔ مردم فقیر و... نیست. آنها می‌گویند در ایران نیز مثل هر جامعه طبقاتی دیگر، مسئله مرکزی، مسئله عدالت اجتماعی است این گروه «نقدی» را از منظر مارکسیستی به جامعه مدنی و دموکراسی می‌زنند.

به نظر شما موانع پیدایی جامعه مدنی در ایران چیست؛ چرا تاکنون طرح توسعه سیاسی وجامعه مدنی به طور جدی پی‌گیری نشده است؟

اساساً توسعه سیاسی و طرح جامعه مدنی‌در ایران با موانع جدی‌تری نسبت به توسعه اقتصادی مواجه است، زیرا ازنظر تاریخی، سنت سیاسی ما به دلایل مختلف و پیچیده «فرهنگ تابعیت» بوده است که در سه حوزه خانواده، مدرسه و نظام سیاسی تداوم داشته است و هر یک از سه حوزه یاد شده «فرهنگ تابعیت» را باز تولید می‌نماید. این امر خود یکی از مهمترین موانع تأسیس و استقرار جامعه مدنی و توسعه سیاسی در ایران بوده است. به نظرم در سنت سیاسی و فرهنگی ما سه مانع اساسی برای تحقق جامعه مدنی و توسعه سیاسی وجود دارد:

۱- «تمرکز منابع قدرت» که سبب شده است همواره درصدد انباشت و انحصار قدرت باشیم و کمتر به توزیع مجدد قدرت بپردازیم.

۲- چند پارگی اجتماعی و فرهنگی، وجود شکافها و پارگیهایی نظیر: قومیتها، خرده فرهنگها، مذهبی و... مانع دیگری برسر راه استقرار جامعه مدنی و توسعه سیاسی بوجود آورده است.

۳- ایدئولوژی و فرهنگ سیاسی نخبگان جامعه.

اما با تمام مشکلات و موانعی که در راه استقرار جامعه مدنی و توسعه سیاسی وجود دارد من فکر می‌کنم که نباید آن موانع را عمده کنیم با عمده کردن موانع امر توسعه سیاسی و پروژه جامعه مدنی امری ثانوی و تبعی به حساب خواهد آمد و از موضوعیت به عنوان یک مسئله اساسی جامعه ما خارج می‌گردد. در حالی که من معتقدم ضمن ملحوظ داشتن مشکلات و موانع‌موجود، باید پروژه جامعه مدنی و توسعه سیاسی را جدی گرفت و باید به طراحی آن پرداخت و آن را به اجرا درآورد و سازه‌های مناسب آن را بنا کرد. طراحی و اجرای پروژه توسعه سیاسی و جامعه مدنی نیازمند یک مدیریت سیاسی کارآمد و آگاه‌است که ظرفیت و توان هدایت چنین پروژه‌ای را داشته

باشد.

نکته دیگری راکه بایدمتذکر شوم آن است که جامعه مدنی و توسعه سیاسی اموری نیستند که اساساً در جامعه ما تحقق‌نیافته باشند بلکه آنچه امروز مطرح می‌کنیم آن است که جامعه مدنی و نهادهای مربوط به آن ضعیف و ابتدایی هستند. باید از حالت جنینی و ضعف بدر آیند و به صورت قدرتمند و کارآمد در کنار جامعه سیاسی «Society Political» عمل کنند.

در عین حال باید آگاه باشیم گذار از یک جامعه توده‌ای و جامعه اقتدارگرا به جامعه مدنی یک «زایمان بدون درد» نیست.

چرا مفهوم جامعه مدنی و توسعه سیاسی بعد از ۱۸ سال پس از انقلاب اسلامی مطرح شده‌است؟ آیا این ناشی از موانع و مشکلات عمده پس از انقلاب بود یا این که اساساً نیروی اجتماعی این نبوده که چنین شعاری را مطرح کند و پیشگام چنین تفکری باشند؟ جایگاه توسعه سیاسی را در برنامه اول و دوم توسعه جمهوری اسلامی ایران توضیح دهید؟

همان طور که در پاسخ سؤال قبلی گفتم ما در برخورد با مفاهیم جدید نظیر جامعه مدنی با دو مانع روبه‌رو هستیم. مانع «معرفت شناختی» یعنی نوع تلقی‌ای که نسبت به فرد، انسان، جهان و جامعه داریم و دیگر «مانع ساختاری» اعم از ساختارهای سیاسی، اقتصادی و غیره که مانع پیدایی رشد و نهادهای مدنی شده‌اند. گفتنی است انقلاب اسلامی در اصل برای گسست و فروپاشی چنین موانعی رخ داد. به همین دلیل انقلاب اسلامی یک انقلاب با آرمانهای دموکراتیک بود، اما به دلیل ضعف نیروهای اجتماعی، ضعف فرهنگ سیاسی شهروندی و ضعف نهادهای دموکراتیک و شرایط جنگ تحمیلی، جامعه به طرف توده‌گرایی «Populism» گرایش یافت. همچنین پس از جنگ تحمیلی با

روی کار آمدن دولت آقای هاشمی رفسنجانی و پذیرفتن سیاست خصوصی سازی تا حدودی از پوپولیسم فاصله گرفتیم؛ به همین دلیل واکنش‌هایی را نیز از سوی گروههای آسیب‌پذیر جامعه شاهد بودیم. اما آقای خاتمی با طرح شعار جامعه مدنی و توسعه سیاسی قصد دارد جامعه را قانونمند و نهادمند کند، چرا که جامعه مدنی الگوی رفتاری مناسب به جامعه و دولت می‌آموزد و بدین وسیله به زندگی سیاسی اعتدال و هماهنگی می‌بخشد. نکته دیگری که در طرح پروژه جامعه مدنی نقش مؤثری ایفاء کرد، غیر ایدئولوژیک شدن جامعه است. به دلیل غیر ایدئولوژیک شدن جامعه، شرایط مساعدتری برای تحقق این نوع پروژه‌ها به وجود آمده است. اما در پاسخ به قسمت سوم سؤال جنابعالی باید عرض کنم، اساساً در برنامه اول و دوم توسعه، توسعه سیاسی جایگاهی نداشته است و نگاهی به ترازنامه توسعه سیاسی در این دو برنامه مأیوس‌کننده است من فکر می‌کنم یکی از دلایل مهم عدم موفقیت برنامه‌ها و تجدید نظرهای انجام شده در آن ناشی از همین امر باشد.

دولت آقای هاشمی برای اجرای برنامه بـه نـقش و مشـارکت مـردم بـهای بایسته را نداد در حالی که مردم هم هدف توسعه هستند هم ابزار توسعه.

نکته منفی دیگر در این زمینه عدم توجه به نقدهای برنامه و عملکرد دولت بود. تا آنجا که گاه به گونه‌ای خشن با نقدها برخورد می‌شد و هیچ تلاشی برای پاسخگویی و شفاف‌سازی فرایند تصمیم سازی در دولت صورت نگرفت. در حالی که می‌توانستند در کنار پاسخگویی و شفاف‌سازی صحنه سیاست، قید و بندهای موجود را از پیش روی گروههای سیاسی بردارند و فضای مناسب را برای پیدایی و رشد نهادهای مدنی به وجود آورند.

روئیدن قارچ‌گونه گروههای فشار و خشونت‌گرا در عرصه سیاست از نکات منفی دیگر دوران ریاست‌جمهوری آقای هاشمی بود. این گروهها بـا عـملکرد

خود باب روشنگری را در عرصه سیاست مسدود کردند و این امر نوعی «پسرفت سیاسی» را موجب شدند. دولت هیچ اقدام بایسته‌ای برای حاکمیت قانون انجام نداد و در برابر این گروهها منفعل بود. به طور خلاصه می‌توانم اینگونه جمع‌بندی کنم که دولت آقای هاشمی کارنامه مثبتی در زمینه تأسیس و استقرار نهادهای مدنی و توسعه سیاسی به دست نداد؛ به همین سبب وقتی آقای خاتمی توسعه سیاسی و جامعه مدنی را در چارچوب یک برنامه مطرح نمودند با اقبال عمومی مردم مواجه شد.

آیا برنامه‌ها و سیاستهای دولت آقای خاتمی توانسته است خواستها و توقعات نیروهای اجتماعی را در خود بازتاب دهد و پاسخی مناسب به آنها باشد؟

در مورد مطالبات نیروهای اجتماعی باید بگویم به‌دلیل ضعف تاریخی نیروهای اجتماعی در ایران و درهم ریختگی آنان شاید نتوان به‌گونه‌ای شفاف از مطالبات و توقعات آنها سخن گفت. می‌توان اذعان نمود که نیروهای اجتماعی در انقلاب اسلامی سال ۵۷ و دوم خرداد ۷۶ در یک موضوع با هم وحدت نظر داشتند، آن هم «نه گفتن» به چیزی که نمی‌خواهند، اما در مورد امر مطلوبشان وآنچه می‌خواهند در هر دو واقعه دچار ابهام و سردرگمی بودند.

نیروهای اجتماعی و سیاسی درایران هنوز به آگاهی «در خود» (Initself) و «برخود» (on itself) دست نیافته‌اند که دست به سازماندهی خود بزنند و دارای اهداف شفافی باشند.

به همین سبب سخن گفتن از بازتاب مطالبات و توقعات نیروهای اجتماعی در برنامه‌ها و سیاستهای دولت آقای خاتمی چندان صحیح به نظر نمی‌رسد. اما می‌توان مهمترین مطالبات نیروهای اجتماعی را در محورهای زیر خلاصه کرد که برخی از آنها در برنامه‌ها و سیاستهای دولت آقای خاتمی بازتاب یافته است.

مهمترین مطالبات نیروهای اجتماعی در عرصه سیاست، مطالبات سیاسی است یعنی تقاضای مشارکت سیاسی است؛ یعنی نخست، شرکت در فرآیند تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیریهای کلان کشور. دوم، به رسمیت شناختن تنوع و تکثر گروههای اجتماعی و سیاسی. سوم، عدم دخالت دولت در عرصه خصوصی زندگی آدمیان و چهارم، انسانها از آن حیث که انسان هستند موجودی صاحب حق و آزاد هستند و...

مهمترین مطالبات نیروهای اجتماعی در عرصه فرهنگ، اثبات حرمت و کرامت انسانی، آزادی و برابر دانستن همه آدمیان در برابر قانون، پذیرش تنوع و تکثر در عرصه اندیشه و...

به‌نظر می‌رسد برنامه‌ها و سیاستهای دولت آقای خاتمی در پاسخگویی به نیازها و مطالبات یاد شده شکل گرفته و تلاش نموده تا آنها را در برنامه‌ها و سیاستهای خود در عرصه‌های مختلف بازتاب دهد. تلاش در راه استقرار جامعه مدنی و توسعه سیاسی، توسعه پایدار و همه‌جانبه در راستای پاسخگویی به چنین مطالباتی بوده است.

ارزیابی‌تان از کارنامه یک‌ساله دولت آقای خاتمی چیست؟

ارزیابی کارنامه دولت در این مدت کاری دشوار است، اما می‌توانیم روندهای موجود را بررسی کنیم و ببینیم که آیا این فرآیند، هماهنگ با برنامهٔ کلان اعلام شدهٔ دولت آقای خاتمی هست یا خیر؟

با این توضیح، در برخی از حوزه‌ها مانند فرهنگ و سیاست پس از دوم خرداد حرکتهای مثبتی را مشاهده می‌کنیم. در عرصه فرهنگ شاهد رشد کمی و کیفی کالاها و محصولات فرهنگی هستیم. در عرصه کتاب، صدها کتاب که سالها در انتظار مجوز باقی مانده بودند آزاد شدند. در حوزه مطبوعات نیز

روزنامه‌نگاران و تحلیلگران سیاسی با شجاعت و جسارت بیشتری به عرضه اخبار و تحلیلها پرداخته‌اند و تیراژ بسیاری از نشریات یکباره دو برابر شد. نشریاتی تازه پا به میدان گذاشتند و به ارتقای فرهنگی جامعه کمک شایانی نمودند و در حوزه سیاست نیز شاهد فضای بازتری هستیم و در حوزهٔ سیاست، شفافیت، عقلانیت و افسون‌زدایی به چشم می‌خورد.

دولت آقای خاتمی در یک‌سال اخیر با تمام مشکلات و موانع موجود در سپهر سیاست و فرهنگ، از مصداق «بگذار صد گل بشکفد و هزاران پرنده نغمه‌خوانی کند» پیروی کرده است.

این سیاست یک گام بسیار مهم و اساسی در توسعه سیاسی و فرهنگی جامعه است. اما کارنامه دولت در زمینه اقتصاد نه تنها مثبت نبوده، بلکه منفی بوده است. اکنون در عرصه اقتصاد شاهد رکود بزرگ اقتصادی در کشور هستیم. اگر به فکر چاره‌اندیشی نباشیم و گامهای اساسی برای حل بحران برنداریم این بحران، حوزه سیاست و فرهنگ، حتی بسیاری از اقدامات مثبت دولت را در حوزه‌های دیگر تحت‌الشعاع قرار خواهد داد.

مهمترین محدودیتها و مقدورات دولت آقای خاتمی در اجرای برنامه‌هایش چیست؟

محدودیتهای دولت آقای خاتمی، بعضی مشکلات ساختاری است برخی تبعی است و پاره‌ای ناشی از دوره‌ای در تاریخ ایران و جهان که امروز در آن بسر می‌بریم. در این گفت‌و شنود، فرصت آن نیست به محدودیتهای ساختاری بپردازیم و در عین حال، محدودیتهای ساختاری تنها مربوط به دولت آقای خاتمی هم نیست. از این رو، من تنها به محدودیتها تبعی و ناشی از دوره تاریخی می‌پردازم.

– عدم انسجام در ترکیب دولت، مهمترین ضعف و برجسته‌ترین عامل

بازدارنده جهت تحقق برنامه‌های رئیس‌جمهور است. در سه حوزه اقتصاد، فرهنگ و سیاست، شاهد عدم انسجام کابینه هستیم و هر یک از وزرا به‌صورت بخشی عمل می‌کنند. نکته دیگر آنکه حتی گامهای مثبتی که در عرصه سیاست و فرهنگ برداشته شده است بیشتر سلیقه‌ای و فردی بوده است. کمتر تلاش شده که به‌صورت قانونمند و نهادینه گام بردارند و مقررات‌زدایی در سپهر سیاست و فرهنگ را انجام نداده‌اند. من فکر می‌کنم همان‌طور که در بازار اقتصاد برای رونق تولید و انباشت سرمایه مقررات‌زدایی ضروری است در عرصه سیاست و فرهنگ هم می‌بایست مقررات‌زدایی کنیم. راههای ورود به بازار سیاست را تسهیل کنیم و مقررات و قواعد حاکم بر بازار سیاست را به صورت شفاف بیان کنیم.

محدودیت دیگر دولت آقای خاتمی در عرصه نیروهای اجتماعی و سیاسی است. از آنجا که عمل به برخی از مطالبات سالها به تعویق افتاده، ممکن است نیروهای اجتماعی و سیاسی به سبب عدم توانایی دولت در ادای این مطالبات، وارد عرصه کارزار شوند. چون این نیروها در محیطی غیردمکراتیک پرورش یافته‌اند نمی‌توانند میان مطالبات خود و واقعیات موجود توازن و هماهنگی برقرار کنند و همین امر زمینه‌ساز بروز مشکل می‌گردد. از سوی دیگر عقب افتادن تأمین خواستهای گروههای اجتماعی و سیاسی موجب می‌شود که زمینه برای فرصت‌طلبی فراهم شود. همه این مسائل مخل روند جنبش دوم خرداد است. با این تحلیل بخشی از گروهها می‌گفتند با دوم خرداد خاتمی مرد، زنده باد خاتمی دیگر.

– محدودیت دیگر آقای خاتمی ضعف نیروهای اجتماعی و سیاسی حامی وی است که در یک‌سال اخیر حرکتشان، حرکتی لاک پشتی بوده است. آنان نتوانسته‌اند در تحولات اجتماعی – سیاسی ابتکار عمل را به‌دست گیرند و در

عوض، رقبای آقای خاتمی، میدان را در دست گرفته‌اند و نوع بازی و قواعد آن را تعیین می‌کنند. با توجه به ضعف و ناتوانی رقبای دولت آقای خاتمی پس از دوم خرداد این امر مایه تاسف است که نیروهای حامی وی یک حالت انفعالی و تدافعی داشته باشند.

در حالی‌که انتظار بود در این یک‌سال نیروهای حامی خاتمی به روشنگری، تصحیح و تنقیح شعارهای انتخاباتی بین مردم بپردازند و اولویتها و به طور دقیقتر هدفها را تعیین کنند، اما متأسفانه نه تنها چنین کاری را انجام ندادند بلکه با برخی تفسیرها به ابهامات موجود افزودند.

– محدودیت دیگر دولت آقای خاتمی، توده‌گرایی (Populism) است. برای گام برداشتن در راه توسعه پایدار و همه جانبه «پوپولیسم» آفت بزرگی است. به نظر می‌رسد برای رسیدن به آرمانها و اجرای برنامه‌اش باید از پوپولیسم فاصله بگیرد.

– دیگر آنکه آقای خاتمی در آرایش قدرت سیاسی، متناسب با آرای ۲۰ میلیونی از اقتدار برخوردار نیست. این محدودیت از یک سو ناشی از ضعف خود آقای خاتمی است که هنوز به‌درستی، به ماهیت، ارزش و کاربرد قدرت مشروع که با رأی ۲۰ میلیونی به‌دست آورده آگاه نیست؛ در حالی که این قدرت می‌تواند بر هر قدرت اقتصادی و سیاسی در جامعه چیره گردد؛ بنابراین آقای خاتمی اگر بخواهد در ساخت و مناسبات قدرت سیاسی وزن مناسب خود را بیابد و به برنامه‌های خود عمل کند باید به این رأی بیست میلیون باور داشته باشد و برای آنکه بتواند برای پیشبرد برنامه‌های اصلاح‌طلبانه خود همواره از سرمایه‌های اجتماعی بیست‌میلیونی بهره بگیرد باید به سازماندهی آنان بپردازد. ولی متأسفانه تاکنون پس از گذشت یک سال هیچ گام اساسی برداشته نشده است.

از سوی دیگر، دیگر اجزای قدرت سیاسیْ باید بدانند دوم خرداد نوعی برون‌رفت از بحران مشروعیتی بود که می‌رفت دامنگیر نظام جمهوری اسلامی شود. دوم خرداد موجب تجدید مشروعیت نظام گردید بنابراین باید نوعی بازنگری نسبت به آرایش قدرت سیاسی، متناسب با پیام دوم خرداد در ساختار سیاسی، انجام گیرد.

چشم‌انداز آینده را چگونه می‌بینید؟

با توجه به روندهای موجود من نسبت به آینده خوش‌بین هستم؛ به‌شرطی که آقای خاتمی و دولت وی ارزش فرصتها و زمان را درک کنند و نگذارند فرصتهای طلایی خلق‌شده پس ازدوم خرداد در داخل و خارج کشور یکی پس از دیگری برای انجام برنامه به‌هدر رود و دولت دچار روزمره‌گی شود؛ همچنین دولت نباید با مسائل به‌صورت شعاری و احساسی برخورد نماید، بلکه باید بر مبنای یک استراتژی بلندمدت به تدبیر امور بپردازد.

۸

□ مصاحبه با:

مهندس عزت‌الله سحابی*

درباره دوم خرداد، به مثابه پدیده‌ای مهم در تاریخ انقلاب اسلامی، تفسیرها و تحلیلهای گوناگونی ارائه شده است. این تحلیلها را با همه اختلاف و گوناگونی می‌توان در سه دسته تقسیم‌بندی کرد.

یک دیدگاه معتقد است که دوم خرداد یک نقطه گسست در تاریخ انقلاب اسلامی است. دوم خرداد یک جنبش اجتماعی جدید با گفتمان جدید و متفاوت با گفتمان و جنبش قبل از دوم خرداد است که پس از به بن‌بست رسیدن جنبش قبل پدید آمده است.

دیدگاه دوم معتقد است که دوم خرداد یک نوع بازگشت به آرمانهای اولیه انقلاب است، گرچه دوم خرداد نقطه عطف بوده ولی در تداوم انقلاب صورت گرفته است. از نظر این دیدگاه به علل مختلف از جمله شرایط جنگ بخشی از آرمانها و اهداف انقلاب

---

* مدیر مسئول ماهنامهٔ ایران فردا.

تحقق نیافته یا تحققی ناتمام داشته است. دوم خرداد رجوع به همین ارزش بود.

دیدگاه سوم اساساً معتقد است که هیچگونه حادثه‌ای رخ نداده بنابراین نباید انتظار داشت آنچه در دوم خرداد اتفاق افتاد صرفاً افزایش کمی تعداد شرکت کنندگان در انتخابات بود. اما هیچ چیز دیگری عوض نشده است.

ارزیابی شما از پدیده دوم خرداد چیست؟ ویژگیهایی که برای دوم خرداد برمی‌شمارید کدام‌اند؟ چه عواملی سبب شد که پدیده دوم خرداد بدین شکل بروز کند؟

اولاً بنده به پدیده دوم خرداد فقط از این جهت که آقای خاتمی برنده شدند نگاه نمی‌کنم، زیرا قبل از روز انتخابات، حتی پیش از آن براساس تماسی که با مردم داشتیم، یا نظرسنجی‌هایی که در برخی از دانشگاهها و دانشکده‌ها و برخی ادارات صورت می‌گرفت برای من تقریباً روشن بود که آقای خاتمی با اکثریت قابل توجهی پیروز خواهد شد، اما همواره این نگرانی وجود داشت که مردم چندان در انتخابات شرکت نکنند. آنچه دست‌کم برای من غیرمترقبه جلوه کرد، شرکت گسترده مردم- نزدیک ۸۲ یا ۸۳ درصد- در انتخابات بود که برای ما از اول انقلاب تا سال ۱۳۷۶ واقعاً سابقه نداشته است.

به نظر بنده در فاصله انتخابات دوره پنجم مجلس و انتخابات دوره هفتم ریاست‌جمهوری موضع نیروهای مخالف یا اپوزیسیون، تفاوتی نکرد، زیرا آنان درصدد بودند همچنان انتخابات را تحریم کنند؛ از این‌رو، با عده‌ای به خاطر تحریم انتخابات مباحثه و خاطرنشان می‌کردیم که تحریم به معنای تسلیم است. شما که تحریم کنید طرف مقابل، توجهی به تحریم شما ندارد. آنان به کار خود ادامه خواهند داد. به هر حال، اپوزیسیون در خارج و داخل کشور بیشتر به طرف

تحریم گرایش داشت. در تحلیل آنها هر دو جناح حاکمیت یکی بودند و با هم فرقی نداشتند، اما مردم تحریم نکردند، به این سبب که تجربه دوره پنجم قانونگذاری جلوی چشم مردم بود. مردم می‌دیدند در دوره پنجم شاید نزدیک ۴۸٪ جمعیت رأی‌دهنده مشارکت نکردند و در نتیجه جناحی که حدود ۱۰ الی ۱۵ درصد جمعیت جامعه را با خود داشت، جناح اکثریت به‌شمار آمد! به نظر من تجربه مجلس پنجم مردم را به این نتیجه رساند که نباید میدان را خالی کنند. در انتخابات مجلس پنجم عموماً طرفداران این جناح شرکت کردند و آن کسانی که به مخالفان اینها رأی می‌دادند اکثراً شرکت نکردند، زیرا یا ناامید بودند یا تحلیلهای خاص خود را داشتند. به هر صورت، این بود که مردم دریافتند اگر در انتخابات ریاست‌جمهوری شرکت نکنند متضرر خواهند شد. من علت مشارکت عظیم مردمی در انتخابات ریاست‌جمهوری را همین نکته می‌دانم.

دومین علت، رفتار جناح مخالف آقای خاتمی بود. آنها بسیار پرده دری‌کردند و بسیاری اصول را زیرپا گذاشتند. از نفوذ خود هم خیلی استفاده کردند. قرار بود در تریبونهای نماز جمعه علیه هیچ کاندیدایی صحبت نکنند، اما در بسیاری از نماز جمعه‌ها از آقای خاتمی بد می‌گفتند؛ حتی آمدند خانواده امام و همسر مرحوم امام خمینی را با عایشه مقایسه کردند! منظورم این است که اینها خیلی پرده دری کردند یا رفتارهایی که در مشهد یا بعضی از شهرها با خود آقای خاتمی شد. خوب اینها را مردم مشاهده کردند و این امور مردم را تحریک کرد که بیایند به آقای خاتمی رأی بدهند تا آن جناح برنده نشود. بدین‌ترتیب، آنچه اتفاق افتاد شرکت درصد عظیمی از جمعیت در انتخابات بود که یک حادثه غیرمترقبه اما متضمن معانی بسیاری بود. یکی از معانی‌اش این بود که مردم به تمام نیروهای اپوزیسیون حتی برخی از نیروهای مخالف درون حاکمیت نشان دادند که از راه مسالمت و رأی، بهتر می‌شود موضعی را پیش برد یا عقب زد و

احتیاجی به خشونت و جنگ و دعوا نیست. همه نیروهای اپوزیسیون دریافتند هیچ راهی بهتر از شرکت در انتخابات نیست. مشارکت عظیم مردمی در انتخابات دوم خرداد راه خشونت را بست و ثابت کرد که می‌توان از راه مسالمت‌آمیز کاری کرد؛ از این‌رو انتخابات مذکور تاریخی تلقی می‌شود. اگر می‌خواستیم از طریق گفت‌وگو، مباحثه و مجادلات سیاسی بین نیروهای مختلف اپوزیسیون و یا بین نیروهای درون حاکمیت به این سؤال پاسخ دهیم که «مسائل ایران با خشونت برطرف می‌شود یا از طریق مسالمت‌آمیز؟» شاید سالها پاسخی برای آن پیدا نمی‌شد. این بحث‌ها معمولاً پایان ناپذیر است، اما این انتخابات یک نقطه پایانی برای این مسائل بود و از این جهت واقعاً انتخابات تاریخی و پرمعنایی است.

از طرف دیگر آقای خاتمی شعارهایی دادند و برنامه‌هایشان نیز حرفهای تازه‌ای بود جامعه مدنی و توسعه سیاسی قبل از توسعه اقتصادی، اینها برای مردم تازگی داشت و طبعاً مردم به این امور رأی دادند. بنابراین به‌طور کامل می‌توانیم بگوییم در واقع رأی ملت ایران به آقای خاتمی به معنای انتخاب راه توسعه سیاسی قبل از توسعه اقتصادی، راه جامعه مدنی و راه مسالمت و نفی خشونت است و به همین سبب استراتژی جامعه را مردم تعیین کردند. اینک در خارج از کشور واقعاً نیروهایی که کاملاً معتقد به براندازی هستند- مانند مجاهدین و سلطنت‌طلب‌ها- منزوی شده‌اند و بسیاری از نیروهای اپوزیسیون خارج از کشور به این نتیجه رسیده‌اند که اولاً مسائل ایران باید در داخل حل شود و ما نباید برای ملت تصمیم بگیریم، زیرا ملت، بسیار رشدیافته‌تر است. ثانیاً مردم در داخل کشور بهتر وضعیت را درمی‌یابند. این نتیجه‌گیری را در میان بسیاری از نیروهای اپوزیسیون منطقی خارج و داخل کشور می‌بینیم. برخی بر این باورند که انتخابات دوم خرداد امری گذرا و اتفاقی بود و خاتمی دیگر چنین

توفیقی به‌دست نمی‌آورد، اما به نظر من اگر انتخابات دوباره صورت گیرد خاتمی بیشتر رأی می‌آورد. با وجود این که در این یک ساله آقای خاتمی کار مهمی انجام نداده‌اند یعنی در زمینه سیاسی که دیدگاههای اصلی ایشان بود توفیقی پیدا نکرده و در زمینه اقتصادی هم که اصلاً هیچ کاری صورت نگرفته است، با این همه خاتمی همان رأی را خواهد آورد. برای این که مردم دیدند خاتمی در یک سال گذشته به آنچه وعده داده بود وفادار مانده است، بنابراین انتخابات به نظر من گذرا نبود، بلکه اثر درازمدت دارد و یک حادثه تاریخی است.

ملت ایران ملت ستمدیده‌ای است. از لحاظ تاریخی کم ملتی در دنیا داریم که به اندازه ملت ایران ستم دیده باشد. در طول تاریخ- چه از داخل چه از خارج- همیشه در معرض هجومها و قتل و غارتهای خارج بوده‌ایم.همین استعمار غرب- انگلستان- و روسیه با ملت ایران رفتاری ناشایست داشتند؛ در حالی که با عربها، عراقیها و ترکها این کار را نکردند. در تمام دعواهایی که بین ما و همسایگانمان بود انگلستان طرف آنها را گرفت. از این‌رو واقعاً ملت ستم کشیده‌ای هستیم. حال که بعد از سالها یک حکومت مردمی ایجاد کردیم از داخل باعث تفرقه و تشتت می‌شوند و جناح حاکم خیال می‌کنند از آسمان آمده‌اند؛ یعنی خدا اینها را آورده، نه مردم.

در پاسخ به این نظریه که آیا دوم خرداد یک انقلابی در انقلاب بوده یا نه اصلاً هیچ اتفاقی نیفتاده است باید بگویم که یک اتفاقی افتاده، اما انقلابی در انقلاب نبوده است، چراکه انقلاب اسلامی سال ۵۷ به این سبب بود که مردم می‌خواستند حق حیات، حق موجودیت داشته باشند و اظهار وجود کنند. منطق انقلاب این بود که حاکمیت نمی‌تواند بدون اعتنا و توجه به مردم تصمیم بگیرد، سیاست اتخاذ کند، زد و بند کند، روابط برقرار کند؛ بنابراین، انقلاب اول

برای این بود که مردم نقش پیدا کنند.

بنابراین من طرفدار آن نظریه دوم هستم و واقعاً می‌گویم با آن که طی ۱۸-۱۷ سال بعد از انقلاب بسیاری از اسلام و معنویت بریده بودند، در دوم خرداد ثابت شد مردم اسلام را قبول دارند، قانون اساسی را قبول دارند، نظام جمهوری اسلامی را قبول دارند؛ از این‌رو دوم خرداد انقلاب در انقلاب نبود، بلکه بازگشت به اصالت انقلاب بود.

از سخنان شما می‌توان چنین نتیجه گرفت که دوم خرداد از نظر آرمانها و مطالبات و به عبارتی در مضمون و محتوا بازگشت به اصالت انقلاب بود. اما در درون خود متضمن تغییر و تحول در شکل و روش بود و از این نظر در تاریخ مبارزات اجتماعی ایران یک تحول جدید به‌شمار می‌آید. دوم خرداد آغازگر روش گفت‌وگو و مدارا در حل مسائل اجتماعی به جای روشهای انقلابی بود و در واقع مردم در دوم خرداد روش گفت‌وگو و مدارا را برای رسیدن به آرمانهای انقلاب اسلامی مناسبتر یافتند.

همچنین دوم خرداد واقعه‌ای نبود که یک شبه رخ داده باشد؛ از این‌رو بد نیست نقش نیروهای اجتماعی و نقش جنبشهای جدید اجتماعی را در این حادثه ارزیابی کنیم. ارزیابی شما از نیروهای جدید اجتماعی و تأثیرشان بر پدیده دوم خرداد چه بوده است؟

به نظر بنده اتفاقی که بعد از انقلاب، به خصوص در ۱۰ سال اخیر، افتاد در رقم زدن‌حادثه دوم خرداد مؤثر بود. پیش از این دوره، حداقل در صورت ظاهر مقولاتی از قبیل حقوق مردم، جمهوریت، اسلامیت، تکثر، کثرت‌گرایی و نظایر آن مورد بحث قرار نمی‌گرفت یا کمتر بدان توجه می‌شد، زیرا به قول شما روحیه انقلابی حاکم بود. بله بنده قبول دارم حادثه دوم خرداد یک نقطه پایانی

بود بر انقلابی‌گری و تأیید حل و فصل مسائل اجتماعی از طریق گفت‌وگو و به عبارت بهتر از طریق عقلایی و به همین دلیل دوم خرداد یک جنبه تاریخی دارد؛ یعنی مرحله انقلابی‌گری انقلاب سپری شده و وارد مرحله ثبات گردیده است. بحث‌هایی نظیر ماهیت حکومت اسلامی، جامعه اسلامی، تسامح و تساهل بسیار باب شده و طی ده سال اخیر رواج پیدا کرده است. طرح این مسائل موجب بیداری مردم شد. مردم دریافتند که می‌توانند مسلمان باشند، آزادیخواه هم باشند. می‌توانند به اصطلاح عامل به احکام اسلام باشند، و دموکراسی، حقوق دیگران و تساهل را رعایت کنند. هنگامی که این راه بر مردم گشوده شد آنان دریافتند اسلامی که دارند خوب است. حالا چرا بیایند این را به هم بزنند و به‌امید مارکسیسمی باشند که در دنیا شکست خورد یا در اندیشه لیبرالیسمی باشند که کالای وارداتی است و در شرق هیچ دستاوردی نداشته است. البته مباحث یادشده از ۴۰ سال قبل مطرح بوده است. دکتر شریعتی، مرحوم مطهری و مرحوم بازرگان برای انقلاب، آزادی و دموکراسی بسیار تلاش کردند، نوشتند و سخنرانی کردند، اما هرگز بحث‌های آنها به عمق بحث‌هایی نبود که در این ۱۰ سال اخیر در مجالس و محافل مطرح می‌شود. بحث کثرت‌گرایی مبنی‌بر این که «آیا کثرت‌گرایی به‌طور اصولی و نظری در نظام‌مذهبی پذیرفته است یا نه؟» یا بحث تساهل و تسامح را که «آیا در اسلام و مکتب انبیا جایگاهی دارد یا نه؟» قبلاً هیچ‌کس مطرح نکرده بود. تنها به صورت کلی آقای بازرگان در این زمینه مباحثی داشته است و یا مرحوم نائینی به دلیل ضرورت و این که اگر دموکراسی وحکومت مردم نباشد حکومت استبداد خواهد بود این مقولات را پذیرفته بود، اما استدلال نکرده بود که نفس مسامحه و کثرت‌گرایی چیست؟

مرحوم شریعتی و مرحوم طالقانی که برای انقلاب اسلامی بسیار زحمت کشیدند و یا امثال ما که برای انقلاب سینه زدیم تصورمان این بود یک عده

مذهبی‌های خیلی آتشین و انقلابی و وفادار بر جامعه حاکم می‌شوند و جامعه را بـه طـرف عـدالت سـوق مـی‌دهند؛ از ایـن رو بـه اصـل مشـارکت مـردم نمی‌اندیشیدیم. طرح این سؤال در جامعه طی ده سال اخیر موجب رشد آگاهی جامعه شد و به‌تدریج در جامعه ریشه دواند و مقدمات حرکت دوم خـرداد را فراهم کرد.

شما به عوامل و علل درونی پیدایش دوم خرداد اشاره کردید، اما از زمینه‌های خارجی آن یـاد نکـردید. مـی‌دانیم در دو دهـه اخیر دموکراسی، جـامعه مـدنی و هـمانند آن گـفتمان مسلط در نـظام بین‌المللی بوده است. به نظر شما چقدر این گفتمان بین‌المـللی در پیدایش دوم خرداد تأثیر گذاشته است؟ به دیگر سخن، آیا با وجود این واقعیت می‌توان گفت که تحول دوم خرداد یک تحول درون‌زا بوده و مستقل از تأثیر عوامل بین‌المللی رخ‌داده است.

البته بنده این را قبول دارم از دهه ۸۰ به این سو در صحنه جهانی تحولات عظیم تاریخی پیدا شد و در پایان دهه ۸۰ هم با فروپاشی شوروی این تحولات بـه اوج خـود رسـید وپس از آن انـدیشه انـقلابی گـری، انـدیشه حکـومت ایدئولوژیک و حکومت تک حزبی در دنیا منسوخ شده بود؛ حتی احـزاب و گروههایی که اینک به ایدئولوژی مارکسیسم- لنینیسم وفادار مـانده‌انـد نـظیر حزب کمونیست روسیه به طور صریح اعلام می‌کنند سوسیال دمکرات هستیم نه بلشویزم. تجربه هفتاد ساله شوروی، یا تجربه چهل ساله چین و بعد هند و چین و ویتنام و کوبا و اروپای شرقی زمینه‌ساز چنین تحولی شد. این تحول را نمی‌توان فقط توطئهٔ امپریالیزم غرب دانست. واقعاً بشر بعد از تجربه حکومت در بلوک شرق کشف کرد که بهره‌کشی انسان از انسان فقط بهره‌کشی اقتصادی نیست، بلکه ممکن است بهره‌کشی سیاسی و فرهنگی باشد و در ذیل اینگونه

بهره‌کشی، بهره‌کشی اقتصادی هم پدید آید، چنانکه در شوروی «طبقه» پیدا شده و در اروپای شرقی طبقه به اصطلاح بوروکرات پدید آمد. از این‌رو، این یک تجربه درونی بود. گفتنی است آنان با وجود بهره‌مندی از متفکران و آزادیخواهان عملاً به بن‌بست رسیده بودند. ظهور گورباچف سبب گردید حرفهایی که در درون محافل آنها مطرح بود علنی شود، رسمیت پیدا کند و ناگهان رژیم از هم فروپاشد. البته آنها در این تغییر اشتباه کردند چینی‌ها خیلی درست‌تر عمل کردند. چینی‌ها به طور کلی ایدئولوژی‌اشان را عوض کردند ولی نظام را حفظ کردند و نگذاشتند در چین فروپاشی صورت گیرد. شوروی با فروپاشی‌اش بسیاری از دستاوردهایش را از دست داد. اما در ایران این تجربه جهانی نقش مهمی نداشت البته عده زیادی روشنفکر به خصوص روشنفکران چپ به خارج چشم دوخته‌اند. آنها بیشتر از صحنه‌جهانی اثر پذیرفته‌اند. رفتار بعضی‌ها مایه شگفتی است مثلاً تا چندی پیش، به شدت طبقاتی می‌اندیشیدند و طرفدار حاکمیت حزبی بودند، اما وقتی که شوروی فروپاشید ناگهان نظرشان تغییر یافت وبه شدت طرفدار نظم نوین جهانی شدند. در حالی که روشنفکران مذهبی ما خوشبختانه آنقدرها وابسته نیستند. پیدایش تحول در اندیشه روشنفکران مذهبی عمدتاً ناشی از تجربه درونی انقلاب و حاصل فراز و نشیب‌ها و درک نارساییها وکاستی‌های ۲۰ ساله انقلاب بود.

بنابر این می‌خواهم بگویم حداقل در میان روشنفکران مذهبی ما تحول درونزا بوده است.

می‌توانیم نظر شما را چنین جمع‌بندی کنیم که دوم خرداد نوعی تحول درونزا و حاصل تجارب ۲۰ ساله انقلاب بوده است. دوم خرداد به آرمانهای انقلاب وفادار و در پی تحقق آنهاست. آرمانهایی که اغلب به علل و عوامل گوناگون از جمله نارسایی روشها، تحقق

نیافته یا تحققی تام و تمام نداشته است. بنابر این دوم خرداد منادی تحول در روش تحقق شعارهای اصیل انقلاب است. حال سؤال این است که برنامه آقای خاتمی تا چه حد توانسته است خواسته‌های نیروهای اجتماعی را منعکس سازد و طی یک سال اخیر پاسخگوی این خواسته‌ها باشد.

ارزیابی من در این باره با سایر نیروهای بیرون حاکمیت تفاوت چندانی ندارد؛ به این معنا که در دولت آقای خاتمی فقط وزارت کشور و وزارت ارشاد بر سر حرفها ایستاده‌اند و تکرار می‌کنند. برای مثال وزارت آموزش و پرورش در دولت آقای خاتمی اصلاً دنبال آن حرفها نیست. از لحاظ اقتصادی آقای خاتمی نسبت به امور اقتصادی به خصوص اقتصاد سیاسی تا حدی بی‌توجه بودند. به هر صورت خودشان صاحب‌نظر اقتصاد سیاسی نبودند. البته نخست‌وزیر یا رئیس‌جمهور لازم نیست خودش اقتصاددان باشد. این خلأ را با مشاوران جبران می‌کنند؛ به خصوص اگر مدیر مردم‌گرا باشد یا به‌نظریات مشاوران توجه داشته باشد مشکلی به وجود نخواهد آمد. هنگامی مشکل پیش می‌آید که کارشناسان و مشاوران گرایشهای متضاد داشته باشند و برای حل مشکلات اقتصادی راهکارهای متناقضی را پیشنهاد کنند. در این صورت اگر مدیر دارای گرایش و اصول مشخصی در آن زمینه نباشد در مقام تصمیم‌گیری و اجرا دچار سردرگمی می‌شود. در نتیجه در خط‌مشی‌ها ثبات لازم را نخواهد داشت و در مواجهه با مشکلات و سیاستها دستخوش تغییرات سریع می‌شود.

این نوسانات به مراتب بدتر از آن است که یک شیوه را در پیش گیرد و به جلو برود. بنابراین لازم است آقای خاتمی در سطح کلان برای خود اصولی را انتخاب کنند، مثلاً تکلیف مسئله نقش دولت، سرمایه‌گذاری خارجی و بخش خصوصی، باید برای ایشان روشن باشد. اگر کسانی تحت تأثیر نظم نوین جهانی

معتقد به نقش اندک دولت یا حذف نقش دولت شده‌اند، این نظر ممکن است در جوامع پویا و پررونق اقتصادی مثل کشورهای صنعتی غرب صدق کند - که البته صدق نکرد - اما در جامعه راکد به هیچ وجه صدق نمی‌کند. در جامعه‌ای که اقتصادش راکد است مردم‌اصلاً پس‌انداز نمی‌کنند و انباشت ثروت صورت نمی‌گیرد و سرمایه‌ها به طرف تولید هدایت نمی‌شود. این دولت است که نقش موتور محرک را دارد و باید سرمایه‌ها و اندوخته‌ها را به طرف سرمایه‌گذاری تولیدی سوق دهد. دولت اینجا نقش بسیار مهمی دارد. دولت باید در سیاستهای ارزی، سیاست تجارت خارجی و واردات و صادرات نقش تعیین‌کننده داشته باشد. ما نمی‌توانیم بگوییم اینجا دولت باید کنار برود و صرفاً نقش ناظر را داشته باشد، این یعنی فروپاشی کشور، همانگونه که در دو سال آخر دوران ریاست‌جمهوری آقای هاشمی چنین شد. در سال ۶۴ به‌رغم هشت سال جنگ و کاهش قیمت نفت تا زیر ۱۰ دلار کشور ما بدهی خارجی نداشت. ناگهان در سالهای ۶۸ و ۶۹ و اوایل سال ۷۰ کشور با ۳۵ الی ۴۰ میلیون دلار بدهی خارجی روبه‌رو شد که حاصل عدم دخالت دولت بود.

مسئله دوم، سرمایه‌گذاری خارجی است. ما به طور مطلق سرمایه‌گذاری خارجی را نفی نمی‌کنیم. هر گاه دولت داخلی ما دولتی ملی و حساس نسبت به منافع ملی باشد حق دارد سرمایه خارجی بیاورد در غیر این صورت دولتی که هنوز منافع ملی را تشخیص نمی‌دهد اگر از سرمایه خارجی اعم از وام یا سرمایه مستقیم استفاده کند بدیهی است این امر با نابودی و از بین‌رفتن منافع کشور همسان است. مسؤولان اقتصادی ما در برخورد با شرکتها و دولتهای خارجی اغلب ضعیف عمل می‌کنند و از کیسه ملت بذل و بخشش می‌کنند، البته ناآگاهانه و نه خائنانه.

نکته دیگر در مورد سرمایه‌گذاری خارجی- خواه به صورت وام، خواه به

صورت سرمایه‌گذاری مستقیم- این است که سرمایه‌گذاری خارجی در شرایط سیاسی فعلی ایران امکان ندارد و نتیجهٔ آن جز غارت سرمایه‌های کشور نیست. کسی نمی‌آید در ایران کارخانه تأسیس کند که از یک طرف اختیارش دست خانه کارگر باشد و کارگرانش دائم علیه او شورش کنند، از طرفی بـه نـظام قـضایی اطمینانی نداشته باشد و از طرف دیگر دولت نیز هر چند وقت‌یک بار تـحت عنوان «تعزیرات» قیمت‌ها را بالا و پایین کند. افزون بـرآن وضـعیت سـیاسی، اجتماعی نیز بی‌ثبات است، برای مثال گاه جناح چپ برنده می‌شود گاه جناح راست. و در چنین شرایطی سرمایه‌گذاری خـارجـی صـورت نـمی‌گیرد. طـی سالهای اخیر در و پیکر تجارت خارجی را باز کردند و در نتیجه ارزش پول ملی را پایین آوردند. به مؤسسات دولتی اجازه دادند که به صورت اعـتباری یـا از طریق یوزانس کالا بیاورند. به امید این که زمینه را برای سرمایه‌گذاری خارجی فراهم کنند، امـا نـتیجه آن شـد کـه دیـدیم. بـنابرایـن، صـرف نـظر از مـاهیت سرمایه‌گذاری خارجی که با وضعیت ما همخوانی ندارد و دولت ما هنوز منافع ملی برایش حائزاهمیت نیست، امکان سرمایه‌گذاری خارجی در حـال حـاضر میسر نخواهد بود. با توجه به آنچه عرض شد اگر دولت آقای‌خاتمی نتواند به دسـتاوردهای قـابل مـلاحظه‌ای در زمـینه امـور اقـتصادی بـرسد وضـعیت نگران‌کننده‌ای پیش خواهد آمد. البته مشکلات اقتصادی ما در حال حاضر بسیار پیچیده است و در یک دوره چهارساله حل نمی‌شود، اما اگر ایشان در هـمین مدت بتوانند حرکتهای مثبتی در این زمینه اتخاذ کنند مردم امیدوار خواهند شد و آقای خاتمی خواهند توانست از حمایت مردمی همچنان اطـمینان حـاصل کنند.

بحث ارزیابی عملکرد دولت آقای خاتمی پیش آمد. این مقوله را به دو قسمت تـقسیم مـی‌کنیم: حـوزه دولت و حـوزه نـیروهای

اجتماعی. شما راجع به حوزه اقتصادی توضیح دادید که دولت اساساً فاقد یک سیاست کلان اقتصادی است و آقای خاتمی نیز شاید در برنامه‌اولیه‌اشان برای اقتصاد اهمیت کمتری قائل شده‌اند، اما قبل از این که وارد این بحث شویم بهتر است ببینیم در حوزه سیاسی و فرهنگی، دولت آقای خاتمی چه عملکردی داشته است؟

در حوزه سیاست چنان که عرض کردم در این یک سال و چند ماه حقیقتاً فضای جامعه ما بازتر شده است. واقعاً روزنامه‌ها و مطبوعات با قبل از انتخابات ریاست‌جمهوری، تفاوت کیفی کرده‌اند. در زمینه سیاسی- به حمدالله- آقای خاتمی به وعده‌هایی که به مردم داده وفادار است، اما طرف مقابلش به شدت ایستادگی می‌کند. اخیراً مخالفت خود را علنی کرده‌اند و می‌گویند در شرایطی که اوضاع اقتصادی خراب است توسعه سیاسی باید متأخر بر توسعه اقتصادی باشد و بیاییم تورم را مهار کنیم. آنها می‌خواهند دولت آقای خاتمی توسعه سیاسی را متوقف کند و به اقتصاد بپردازد؛ در حالی که در زمینه اقتصادی نیز جناح اکثریت مجلس، مانع بزرگ بر سر راه دولت است؛ چنان که دولت آقای هاشمی را هم بیچاره کرد.

در روزنامه رسالت آقای نبوی گفته است دولت در زمینه اقتصاد کفایت ندارد. بنابر این، به نظر من راه نجات دولت آقای خاتمی در این است که در امور اقتصادی یک مقدار جدی‌تر بیندیشد. در مورد توسعه سیاسی کارهایی که مثلاً دفتر تحکیم یا به طور کلی دانشجویان انجام می‌دهند، تندروی است. برای مثال آقای طبرزدی مسئله ولایت فقیه را مطرح کرد و سر از رادیو لندن درآورد. اینها تندروی است. بعد هم قضیه انحلال مجلس را مطرح کردند. این حرفها و شعارها چپ‌روی است. این در حالی است که ما هنوز تمامی راه‌حلهای ممکن را در همین شرایط موجود و متناسب با ظرفیتهای قانون اساسی تجربه نکرده‌ایم.

آنان هنوز در مورد اکثریت، اقلیت و جناح میانه مجلس کاری انجام نداده‌اند. ناگهان می‌آیند شعار انحلال مجلس را سر می‌دهند این شعار موجب می‌شود طرف مقابل با دستاویزی چنین تبلیغ کنند که شما می‌خواهید نظام را براندازید و آن وقت سرکوب شروع می‌شود، زیرا قدرت قانونی، نیروی انتظامی، سیاسی واطلاعاتی را نیز در اختیار دارد. به نظر من نیروهای طرفدار آقای خاتمی باید سنجیده‌تر عمل کنند و به موقعیت‌ها و آینده بیندیشند. اگر آنها قدری سنجیده‌تر عمل کنند و آقای خاتمی هم تا حدی به امور اقتصادی بیشتر بیندیشد من فکر می‌کنم دوره اول حکومت خاتمی به سلامت بینجامد. آن‌گاه در دوره دوم، انتخابات مجلس تعیین‌کننده خواهد بود.

البته موانعی نظیر نظارت استصوابی در پیش است، اما دوم خرداد علی‌رغم وجود همین موانع پدید آمد؛ بنابر این همه چیز در اختیار آنها نیست. من فکر می‌کنم آقای خاتمی فعلاً باید دوره ۴ ساله اول را به سلامت بگذارنند تا مجلس جدید با ترکیب متفاوت بیاید. ترکیب فعلی مجلس نمایانگر ترکیب جامعه نیست، زیرا جناح اکثریت بر اساس ۱۲ تا ۱۵ درصد جمعیت، ۱۲۰ نماینده یعنی ۴۰ تا ۴۵ درصد مجلس را عهده‌دار است. این وضع ان‌شاءالله تا حدودی تغییر خواهد کرد. به هر حال باید به حل تدریجی مشکلات در طول زمان اندیشید.

یکی دیگر از شعارهای آقای خاتمی شفافیت در عمل و پاسخگو بودن دولت بود. دولت آقای خاتمی تا چه حدودی توانسته صحنه سیاست را شفاف کند و تا چه مقدار پاسخگو بوده است و اساساً تا چه مقدار توانسته با نیروهای طرفدارش ارتباط برقرار کند؟

به نظر من دولت آقای خاتمی نسبتاً به شفافیت پایبند بوده است. خود آقای خاتمی هم کاملاً شفاف عمل کرده است. به همین سبب، باتوجه به آنچه

گذشت، اگر امروز مجدداً رأی‌گیری شود آرای آقای خاتمی اگر از ۷۱ درصد بیشتر نشود کمتر نخواهد بود. این به دلیل شفافیت و برخورد صادقانه او با جامعه است، اما آقای خاتمی درباره سیاست خارجی و اقتصاد قدری به شیوه جناح راست عمل می‌کند. یعنی بعضاً شعاری عمل کرده است.

جناح راست معتقد است دولت خاتمی نباید با امریکا رابطه داشته باشد. آنان مذاکره و رابطه را حق خود می‌دانند و آن را تا هنگام دسترسی کامل به قدرت حفظ می‌کنند. ما با این گروه تماس داشتیم. از اوایل انقلاب اینها می‌گفتند: اختلاف ما با رژیم شاه «اختلاف فرهنگی» است. یعنی در حیطه حجاب و مشروب و بی‌بندوباریهای فرنگی. آنان معتقد بودند ما با رژیم شاه بر سر ظاهر اختلاف داریم، اما در زمینه اقتصادی اختلاف نداریم. حالا چگونه است که می‌گویند «مرگ بر آمریکا»؛ البته من معتقدنیستم اگر با آمریکا رابطه نداشته باشیم می‌میریم، اما مدعی هستم در زمینه اقتصادی، به دلیل عدم رابطه باآمریکا، اروپا و ژاپن در این ۱۸ سال بعد از انقلاب ما را غارت کردند. نمونه آن، مقایسه قرارداد «توتال» است با «کومکو». چرا الآن ژاک‌شیراک و ژیسکاردستن به ایران می‌آیند؟ اینها به انقلاب اسلامی علاقه‌مندند؟ به اسلام علاقه‌مندند؟به دولت آقای خاتمی و به رهبری آقای‌خامنه‌ای علاقه‌مندند؟ نه اینها منافعشان را می‌بینند. مانمونه‌های زیادی داریم که قیمت‌هایی که شرکتهای اروپایی با ما حساب کردند بین دو یا سه برابر قیمت‌های بازار بین‌المللی است.

وقتی شما به دلایلی خودت را مجبور کرده باشی از یک یا دو فروشنده جنس بخری آن دو یقیناً به تو گران خواهند فروخت. من می‌گویم دست‌کم درصحنه اقتصادی با امریکا رابطه داشته باشیم، از شرکتهای امریکایی هم پیشنهاد بگیریم؛ حالا قضیه رابطه سیاسی راکنار بگذاریم.

ما از لحاظ تقسیم‌بندی پولی در جهان جزو بلوک دلار هستیم و درآمد نفتی

را به دلار به ما می‌دهند؛ درحالی‌که خریدمان از بلوک دلار نیست، بلکه از بلوک ین، مارک، پوند و اخیراً فرانک است. ما ناچاریم این‌دلار را بفروشیم و ین یا مارک بخریم تا بتوانیم از اینها خرید کنیم. در عرض این ۱۵ سال، ارزش ین در برابر دلار ۴ برابر بیشتر شده است. امریکا عمداً نرخ دلار را در مقابل ین و مارک پایین می‌آورد تا صادراتش زیاد شود. وقتی دلار در برابر ین ۴۰۰ درصد پایین آمده است مصلحت ما اقتضا می‌کند از امریکا کالا بخریم، ولی ما این کار را نکردیم. ما با امریکا تفاهم مرامی و مسلکی نداریم، اما ازطرفی با این شعارها منافع ملی ما فدا می‌شود.

ما عملکرد دولت را ارزیابی کردیم. بهتر است عملکرد نیروهای اجتماعی را نیز ارزیابی کنیم، این که نیروهای اجتماعی در یک سال‌اخیر چگونه عمل کردند؟ (زیرا موفقیت دولت آقای خاتمی درگرو حمایت و عملکرد نیروهای اجتماعی است). حال، تحلیل شما از نقش نیروهای اجتماعی چیست؟

به نظر من تشکیل جامعه مدنی به هیچ‌وجه جزو وظایف دولت آقای خاتمی نیست. جامعه مدنی ورای دولت شکل می‌گیرد؛ از این‌رو، نهادهای جمعی، مانند اتحادیه‌های‌صنفی و سیاسی را باید خود ملت تشکیل دهد و اگر دولت به این کار اهتمام ورزد دیگر جامعه مدنی نیست. حتی اپوزیسیون و نیروهای مخالفی که از اول انقلاب علیه دولت حرف می‌زنند نیز باید بیایند و تشکلی را به‌وجود آورند. به‌نظر من این بهانه که دولت نمی‌گذارد یا وزارت کشور اجازه نمی‌دهد، درست نیست.

تجربه نشان داده که حتی در خلال حکومتهای انحصاری می‌توان در جامعه حضور داشت و حرف زد. حداقل بنده خودم هیچ‌گاه ساکت نبودم. زمانی در شرکت‌انتشار بودم و ازطریق کتاب وسخنرانی و اعلامیه فعالیت می‌کردم.

هنگامی که آقای هاشمی برنامه اولش را مطرح کرد من یک جزوه نوشتم که نقد آن برنامه بود. انتشار این جزوه با تیراژ محدود انعکاس گسترده‌ای داشت. پس می‌توانیم حرف بزنیم؛ حتی بعداً که مجله را منتشر ساختیم کمی رعایت کردیم. چون اعتقادی به براندازی نداریم و بسیار سخنها گفتیم؛ بنابراین احزاب و گروههای اپوزیسیون دستشان بسته نیست. اگر بخواهند- با هر تدبیری- می‌توانند نشریه منتشر کنند.

تجربه نشان داده است آنان که از صحنه غایب‌اند و در خانه نشسته‌اند به‌تدریج از دل مردم پاک می‌شوند و سرانجام ناگزیر به بازیهای سیاسی و معمولاً کم‌اثر دست می‌زنند.

به نظر من نه‌تنها اپوزیسیون بلکه بخشهای دیگر جامعه نیز یا در ایجاد جامعه مدنی تحرکی از خود نشان نداده یا این تحرک به گونه‌ای که از واقعه دوم خرداد انتظارداشتیم نبوده است. دولت فقط می‌تواند موانع را رفع کند یا کمکهای قانونی لازم را فراهم آورد، اما دولت نمی‌تواند به تشکیل فلان اتحادیه صنفی یا فلان حزب اقدام کند. به‌نظر من دراین زمینه دولت آقای خاتمی کوتاهی نکرده است، بلکه نیروهای اجتماعی خواه اپوزیسیون و خواه درون نظام تعلل نموده‌اند.

به نظر شما آیا تغییری در آرایش نیروهای اجتماعی بعد از دوم خرداد پدید آمد؟

بله پدید آمد، اما من این تغییر آرایش را پایدار نمی‌بینم. الآن اطرافیان آقای خاتمی مانند کارگزاران، مجاهدین انقلاب و خط امام با همدیگر هماهنگی و تفاهماتی دارند، ولی معلوم نیست این تفاهم درازمدت باشد. برخی طرفداران آقای خاتمی اصطلاح خودی و ناخودی را مطرح کردند؛ درواقع جناح راست نیز چنین مطرح کرد که اختلافات ما خانوادگی است و ما با یکدیگر خودی هستیم؛

به‌شرط این‌که شما سراغ غیرخودیها نروید. آقای بهزاد نبوی نیز هرچندگاه به لیبرالها و نهضت آزادی حمله می‌کند. من حرفی ندارم. نمی‌گویم آقای بهزاد نبوی به نهضت آزادی ایرادی نداشته باشد، اما اگر خیال می‌کند با حمله به نهضت آزادی برای طرف، خودی تلقی می‌شود اشتباه می‌کند.

ما در دوم خرداد شاهد دو «نه» بزرگ بودیم، یک نه بزرگ به جناحی که خود را عین نظام و حاکمیت تصور می‌کرد و «نه» دیگر به اپوزیسیون قائل به براندازی حکومت؛ یعنی اپوزیسیونی که انتخابات را تحریم می‌کرد. می‌خواستم ببینم ارزیابی شما در این باره چیست؟

من هم همین‌طور فکر می‌کنم. به نظر من انتخابات دوم خرداد به دو جناح پاسخ «نه» گفت، یکی جناح انحصار که خودش را با جمهوری اسلامی یکسان و انحصاراً هم‌هویت تلقی می‌کند و یک دسته همه آن ۱۸ یا ۲۰ درصد از جمعیت‌بودند که در انتخابات شرکت نکردند و آن را تحریم نمودند. دوم خرداد به‌آنها هم «نه» گفت. انتخابات این حسن را داشت که رنگ و وزن این نیروها را تاحدودی روشن کرد. پس «نه» اول به این دو دسته بود. همچنین دوم خرداد با به صحنه آمدن مردم دروازه و راه گفت‌وگو، مسالمت و عقلانیت را گشود. حال تا چه اندازه اجرا شد امر دیگری است.

برمی‌گردیم به بحث عملکرد دولت، به‌نظر شما آیا آقای خاتمی توانسته است در عرصه سیاست خارجی تحولی ایجاد کند؟

در زمینه کشورهای اسلامی معتقدم تحول مهمی در این دوره اتفاق افتاده است. دولت آقای هاشمی هم سعی می‌کرد که در روابط خارجی تشنج‌زدایی کند، اما جناح مقابل نمی‌گذاشت و تخریب می‌کرد،حتی آقای هاشمی نتوانسته بود روابط با عربستان را به جای مناسبی برساند، اما انصافاً دردوره آقای خاتمی روابط عربستان وایران بهبود یافته است و این دستاورد دوره آقای خاتمی است.

رابطه ایران با کل جهان (غرب و امریکا) نیز درحال حاضر بهتر شده است. جدای از گروههای مخالف دولت که همان شیوه فحاشی و مرگ برامریکا را دنبال می‌کنند، آنچه وزارتخارجه رسماً عمل می‌کند سیاست تشنج‌زدایی است. یعنی وعده‌های آقای خاتمی در شرف انجام است و به‌همین سبب کارکرد دولت آقای خاتمی مثبت است.در خصوص مسائل امریکا کار مهمی صورت نگرفته است. البته قدمهای اول برداشته شده است. مصاحبه آقای خاتمی درامریکا طوفانی ایجاد کرده است. بسیاری از دولتمردان امریکا که قبلاً از صهیونیست‌ها وطرفداران آنها می‌ترسیدند حالا زبان گشوده‌اند و حرف می‌زنند. در محافل دانشگاهی به طرفداری از رابطه با ایران حرف می‌زنند. آقای خاتمی انصافاً در این زمینه در حد اختیارات خود موفق بوده، اما باید دانست اختیار سیاست خارجی کاملاً دست ایشان نیست. اما آنچه در سیاست خارجی بسیار خطرناک است مسئله اتحادیه اروپاست.

آقای خاتمی وارث نظامی است که هم در ساخت دولت و هم در ارتباط با سایر قوا موانع بسیاری پیش‌رو دارد؛ از همین روی، با محدودیتهایی روبه‌روست. درعین حال مقدوراتی هم دارد به‌نظر شما این محدودیتها و مقدورات کدام‌اند؟

آقای خاتمی موانع زیادی در پیش دارد. یک دسته موانع سیاسی است؛ یعنی به‌رغم اینکه ایشان رئیس‌جمهور منتخب مردم هستند و از مجلس هم‌رأی اعتماد گرفته‌اند ولی ابزار قدرت ندارند. نیروهای مسلح، انتظامی، ارتش، سپاه و بسیج دراختیار ایشان نیست. اینها ابزارهای بزرگ قدرت هستند. آقای خاتمی باید ابزار قدرت داشته باشد تا بتواند امنیت راهها، شهرها و امنیت زندگی جاری مردم از دزد و قاچاقچی و حمله مسلحانه و نیز امنیت سیاسی را برای گروههای سیاسی قانونی داخل کشور تأمین کند.

نیروهای انتظامی یکی از ابزارهای قدرت برای تأمین امنیت داخلی است. صداو سیما یکی از ابزارهای دولت برای تبلیغات است، یکی دیگر ابزارهای قدرت، اختیاردار بودن در امور اقتصادی و تصمیمات مالی است. در حال حاضر، مجلس برخلاف قانون، به قدری در جزئیات اعمال وجزئیات اجرایی امور اقتصادی و مالی دخالت می‌کند و تصمیم می‌گیرد که دولت را در مقابل عمل انجام شده قرار دهد. در بودجه سال ۷۶ که زمستان ۷۵ به مجلس رفت، مجلس بدون خواست دولت بودجه‌ای نزدیک ۲۲۰ میلیارد تومان(رقم دقیق خاطرم نیست) از بودجه جاری دولت کاست و به بودجه برخی نهادها اضافه کرد؛ ازجمله ۶۳ میلیارد تومان به کمیته امداد، ۱۸ میلیارد به نیروهای انتظامی، ۹ میلیارد به صدا و سیما و ۳ میلیارد به شورای نگهبان تخصیص داد یعنی جاهایی که خواست دولت نبود. منظورم این است که مجلس چوب لای چرخ دولت می‌گذارد. به بودجه نیروی انتظامی که اختیارش دست دولت نیست افزودند، درباره صدا و سیما و کمیته امداد هم به همین ترتیب عمل کردند. هیچ‌کدام اینها با دولت هماهنگ نیستند؛ بنابراین دولت آقای خاتمی در امور اقتصادی و مالی هم دستش باز نیست. صرف‌نظر از اینها دولت آقای خاتمی نقطه قوتی دارد و آن آرای عمومی است؛ با این همه، این آرای عمومی در امور اجرایی نقش ندارد. مگر اینکه آرای عمومی به‌صورت احزاب یا سندیکاها، گروهها و سازمانها در صحنه حضور یابند و از دولت حمایت کنند. با توجه به این که مانع انتخابات شوراها شده‌اند و جلوی آزادی احزاب را گرفته‌اند من دولت آقای خاتمی را واقعاً یک دولت «مسلوب‌الاختیار» می‌دانم.

۹

□ مصاحبه با:

عباس عبدی*

درخصوص واقعه دوم خرداد تاکنون سه دیدگاه مطرح شده است:

یک دیدگاه، دوم خرداد را یک نقطه گسست در تاریخ انقلاب اسلامی ارزیابی می‌کند و آن را یک جنبش جدید اجتماعی با گفتمان رایج در دو دهه اخیر می‌داند.

دیدگاه دیگر، واقعه دوم خرداد را یک نقطه عطف در تاریخ انقلاب ارزیابی نموده و آن را بازگشت به شعارها و آرمانهای اصلی انقلاب اسلامی می‌داند که به دلایل مختلف محقق نشده و یا تحققی کامل نداشته است.

دیدگاه سوم دوم خرداد را نه یک تحول و نقطه عطف بلکه حادثه‌ای گذرا می‌داند که تأثیری بر روندهای موجود و گفتمان حاکم

---

* محقق و پژوهشگر اجتماعی - فرهنگی، عضو شورای سردبیری روزنامه سلام.

نداشته است. تحلیل شما از دوم خرداد چیست؟ و علل و عوامل پیدایی دوم خرداد را چه می‌دانید؟

دوم خرداد نقطه عطفی در مسیر تاریخ ایران است و به نظر می‌رسد نمی‌توان آن را در چارچوب انقلاب اسلامی تحلیل کرد. بنابراین نه حرکتی علیه انقلاب و نه بازگشت به آن است. دوم خرداد محصول تحولات عینی و ذهنی است. در عرصه عینیت، افزایش نیروهای تحصیلکرده و بالا رفتن سطح سواد، تعادل نسبی در ساختار اقتصادی، بویژه کاهش قدرت مطلقه دولت در این زمینه، رشد و گسترش نسبی نهادهای مدنی و برخی تحولات جهانی از مهمترین تغییرات و تحولات به‌شمار می‌آیند.

در عرصه ذهنیت، مهمترین تحول، رسیدن اهل فکر و اندیشه به نوعی وفاق جمعی در خصوص مهمترین مسائل مبتلا به از قبیل نفی خشونت، دفاع از نهادهای مدنی، دفاع از حاکمیت قانون، عدم حذف یکدیگر و نظایر آن تلقی می‌شود. این دو تحول که از یکدیگر متأثر هستند پس از ترکیب، منشأ بروز واقعه دوم خرداد بوده‌اند و از این منظر واقعه‌ای گذرا نیستند. مشروح این رأی را در مقاله‌ای در کتاب «انتخاب نو» نوشته‌ام که برای‌گریز از اطاله کلام، علاقه‌مندان را به آن مقاله ارجاع می‌دهم.

ویژگیها و مشخصه‌های بارز تحول دوم خرداد کدام‌اند؟

ویژگیها و مشخصه‌های بارز دوم خرداد از خلال پاسخ قبلی به دست می‌آید. اولین ویژگی، پذیرش قواعد بازی موجود و حاکمیت قانون به منزله نقطه شروع هر رفتاری است. چه بسا کسانی بودند و هستند که نسبت به بسیاری از قوانین و مسائل اعتراض دارند. ولی آنها پذیرفتند که راه اصلاح و «برون شد» از وضع موجود، نفی مطلق آن نیست، بلکه عمل در قالب آن و کوشش برای اصلاح امور است. بنابراین نفی مطلق انگاری و نفی راه‌حلهای «همه یا هیچ» یا سیاه و سفید

و در نتیجه نفی خشونت، از مهمترین ویژگیهای این واقعه است. گفتنی است کسانی که در انتخابات شرکت کردند، الزاماً نمی‌دانستند که آقای خاتمی انتخاب می‌شود، بلکه مسئله اساسی عمل به قاعده بازی بود و این که آقای خاتمی انتخاب می‌شد یا نمی‌شد.

ویژگی دیگر دور شدن رفتار سیاسی از رفتارهای پوپولیستی (توده‌گرایی) بود. بدین معنا که در این انتخابات توده‌های مردم به دنبال نخبگان و روشنفکران و مطبوعات حرکت کردند و نه بر عکس. این امر بسیار مهمی است و تداوم همین ویژگی می‌تواند تضمین‌کننده سلامت و درستی راه در آینده نیز باشد. در این انتخابات جوانان تابع میانسالان و عقلای قوم بودند و نه غیر آن. اتفاقاً جوانان گروهی بودند که به میدان انتخاب گام نهادند.

یکی از شعارهای مهم و محوری برنامه آقای خاتمی در دوران انتخابات ریاست‌جمهوری، جامعه مدنی بود. نسبت جامعه مدنی با دولت دینی چیست؟ و آیا در دولت دینی می‌توان تحقق جامعه مدنی را انتظار داشت؟

دولت دینی امری «ممتنع» است و هرگونه کوششی برای تشکیل آن با تحقق جامعه مدنی متعارض است. ولی دولت دینداران، که مردم آنها را گزینش می‌کنند- دیندارانی که در یک محیط دینی زندگی می‌کنند- نه‌تنها با جامعه مدنی متعارض نیست، بلکه طبعاً منبعث از آن نیز هست.

چرا دولت دینی امری ممتنع است؟ برای آن‌که دین در نهایت امری شخصی است و انسان باید به آن اعتقاد و ایمان داشته باشد؛ در حالی که دولت فقط می‌تواند التزام شهروندان را بخواهد. بنابراین حکومت به نام دین به گونه‌ای که دیگران آن را احکام و اوامر خداوند بدانند، ممکن نیست. ولی مردم دیندار می‌توانند برحسب درک عمومی از دین، حکومت مبتنی بر آن تشکیل دهند؛

بی‌آن که تبعیت از آن را امری واجب شرعی و دینی بدانند، بلکه التزام به اوامر آن را امری عرفی و قراردادی تلقی خواهند کرد.

با این توضیح، حکومت در ایران می‌تواند حکومت دینداران باشد. تا هنگامی که مردم دیندار هستند، یا دینداران را برای حکومت ترجیح می‌دهند، و چون اصالت در امر حکومت با اراده مردم است، طبیعی است تعارضی با نهادهای دیگر مردم که نهادهای مدنی است وجود نخواهد داشت، بلکه لازم و ملزوم یکدیگرند، اما اگر کسی یا کسانی مدعی حکومت دینی شده و منشأ قدرت را خارج از اراده و خواست مردم بداند، در این صورت عینیت یافتن خواست و اراده مردم از خلال نهادهای مدنی معارض با چنین تصوری از حکومت است.

توسعه یکی از مباحث محوری و کانون توجهات نیروهای اجتماعی است و رئیس‌جمهوری منتخب مردم نیز شعار توسعه پایدار و همه جانبه را مطرح کرده است. به نظر شما آیا توسعه از پشتوانه نظری و تئوریک متناسب با شرایط فرهنگی تاریخی جامعه ما برخوردار است؟

معلوم نیست چه تعارضی میان مفهوم توسعه با شرایط فرهنگی و تاریخی جامعه ما می‌تواند وجود داشته باشد. معنای مخالف چنین تعارضی این است که عدم توسعه با این شرایط تطابق دارد!!

هرچند از توسعه تعریف کاملاً یکسانی به‌دست داده نمی‌شود، مسیر تحول اجتماعات کم و بیش در مقطع معینی قابل شناسایی است؛ مثلاً شهری شدن، صنعتی شدن، هسته‌ای شدن خانواده، افزایش تحصیلات، فردیت و غیره مقوله‌هایی نیستند که بتوان بروز آنها را انکار کرد. نام این تحولات را با تسامح می‌توان «توسعه» نامید. منظور از توسعه پایدار این است که این ساختارها باید

به صورت هماهنگ در همه عرصه ها تحول یابد، برای مثال نمی‌توان ساختار سیاسی عقب مانده داشت، اما به لحاظ ساختار اجتماعی و اقتصادی تحولات بزرگی ایجاد کرد. هر تحول اقتصادی، اجتماعی، باید متناظر با تحولات سیاسی و فرهنگی خود باشد و اگر چنین نشود، نوعی ناپایداری در وجوه جامعه رخ می‌دهد که به بی‌ثباتی اجتماعی خواهد انجامید. به همین دلیل توسعه پایدار و ضرورت توسعه سیاسی یکی از شعارهای اصلی جناب آقای خاتمی بوده است.

قانون‌گرایی یکی از محورهای عمده برنامه آقای خاتمی است. از طرفی می‌دانیم قانون و قانون‌گرایی یکی از محورها واهداف انقلاب مشروطیت بوده است. به نظر شما چه عواملی باعث عدم تحقق قانون و قانون‌گرایی در جامعه شده که پس از یکصد سال مجدداً به صورت گفتمان مسلط مطرح می‌شود؟

علت اصلی فقدان حاکمیت قانون این است که هر قانونی که از طرف مجلس منتخب مردم تدوین می‌شود، برای آن ضمانت اجرایی درنظر گرفته می‌شود که ضمانت اجرای آن دولت است. اگر دولت خود را ملزم به اجرای قانون نداند و اغلب، اجرانشدن آن را نادیده بگیرد، در این صورت حاکمیت قانون تبدیل به حاکمیت قدرت و زور می‌شود.گرایش همه قدرتهای دنیا به سوی حاکمیت قدرت است؛ مگر آن که عامل دیگری مانع آنها شود. این عامل در جوامع دیگر نهادهای مدنی است. بدین معناکه قدرت بالقوه مردم در نهادهای مدنی و قدرت بالفعل آنها در دولت، و ارادهٔ مکتوب آنها در قانون جمع می‌شود. حال اگر قدرت بالفعل، اجرای اراده مکتوب را تضمین نکند و خودسری نماید، قدرت بالقوهٔ مردم در نهادهای مدنی به سرعت، فعلیت می‌یابد و دولت را به جای خود می‌نشاند. اگر قدرت بالقوه دولت، از خلال نهادهای مدنی، به مردم اجازه تشکل ندهد، به ظاهر آسوده خاطر خواهد شد و آن‌چنان به عملکرد خودسرانه ادامه

می‌دهد که قدرت مردم از میان جنبشهای انقلابی، دولت را سرنگون می‌کند و به دیگر سخن: روز از نو روزی از نو!

بنابراین عامل اصلی عدم حاکمیت قانون، مطلقه بودن قدرت دولتها و غیروابسته بودن آنها به منشأ قانون که قاعدتاً مردم هستند و نیز متشکل نبودن قدرت مردم از خلال نهادهای مدنی است.

آیا برنامه و سیاستهای دولت خاتمی توانسته است مطالبات و توقعات نیروهای اجتماعی را درخود بازتاب دهد و پاسخی مناسب آنها باشد؟ سؤال دوم اینکه میزان موفقیت دولت خاتمی در اجرای برنامه‌ها و سیاستهای خود چگونه است و تا چه حدودی به مطالبات نیروهای اجتماعی پاسخ داده است؟

مطالبات و توقعات نیروهای سیاسی را باید با شعارهای آقای خاتمی سنجید. به نظر من آقای خاتمی توانسته میان شعارهایش جمع معقولی گردآورد، اما تحقق مطالبات و توقعات نیروهای سیاسی عمدتاً مربوط به عملکرد و فعالیت خودشان است. آقای خاتمی باید بستر مناسب را بیشتر برای حضور این نیروها فراهم کند، که به نظر من تا حدی که موجب برخی از اختلالات نشود، انجام داده‌اند.

محدودیتها و مقدورات دولت خاتمی کدام‌اند؟

محدودیتهای آقای خاتمی در دو عرصه است. نخست، در عرصه قدرت. شکاف مهمی که اکنون در جامعه ایران وجود دارد، میان قدرت مشروع و زور است. به عبارت دیگر، قدرت مشروعی که اعتبار خود را از رأی مردم می‌گیرد، الزاماً همه ارکان قدرت را در برنگرفته است.این محدودیت مانع اعمال هر نوع سیاستی است، به ویژه سیاستهایی که به تعارض میان دو قدرت منجر می‌شود.

محدودیت دیگر آقای خاتمی در عرصه نیروهای اجتماعی است. از آنجا که

برخی از مطالبات سالها به تعویق افتاده است، احتمالاً نیروهای اجتماعی با خواستهای بیش از توان دولت وارد عرصه شده‌اند. و چون این نیروها در محیطی غیرآزاد پرورش یافته‌اند نمی‌توانند میان مطالبات خود با واقعیتهای موجود توازن و هماهنگی برقرار کنند و همین امر زمینه‌ساز بروز مشکل می‌گردد. از سوی دیگر تأخیر در تحقق خواستهای گروههای اجتماعی موجب می‌شود که زمینه برای فرصت‌طلبی و پیشگامی نیروهای اجتماعی فراهم گردد. به عبارت دیگر، سوار شدن بر موج مطالبات و بارگیری ارزان قیمت و با هزینه دیگران امکان حضور یافتن، جملگی مخل روند دوم خرداد است.

با توجه به تجربیات تاریخی، نهادینه شدن اهداف و شعارهای دوم خرداد یکی از نگرانیهای نیروهای طرفدار دولت خاتمی است. شما برای نهادینه شدن این اهداف و شعارها چه راهکارهایی پیشنهاد می‌کنید؟

برای نهادینه شدن هدفها و شعارها در درجه اول می‌باید نیروهای طالب این هدفها و نهادها را نهادینه و متشکل کرد و این امر میسر نیست، مگر از لابه‌لای نهادهای مدنی؛ بنابراین راهی جز تقویت هر چه بیشتر نهادهای مدنی از جمله احزاب، کانونهای تخصصی، مطبوعات، انجمنهای صنفی و مانند اینها نیست. تشکیل این نهادها از یک سو سبب تشکل قدرت مردم می‌شود و از سوی دیگر مطالبات را معقول و منطقی جلوه می‌سازد. ضمن آن که نیروی تأمین‌کننده این مطالبات را نیز فراهم می‌نماید.

چشم‌انداز آینده بیم‌ها و امیدها چیست؟

آینده مستقل از اراده ما چشم‌اندازی ندارد. آینده صفحه سفیدی است که ما آن را نقاشی می‌کنیم؛ از این رو امید ما به آینده به اندازه اراده و خواست ماست و بیم ما نیز همچنین، اما ذکر این نکته را مناسب می‌دانم که خوب و بد آینده را به

نیروهای مخالف دوم خرداد یا دستهای پیدا و پنهان منسوب نکنیم. اگر حال، محصول ارادهٔ ماست، آینده نیز چنین است. باید کوشید که صبر و متانت را پیشه ساخت. این جامعه بیش از یک قرن است که به دنبال حاکمیت قانون و بهروزی سیاسی است و حتماً مشکلی وجودداشته است که تاکنون نتوانسته چنان که می‌خواهد این هدف را محقق کند. بنابراین هدفی که تا این حد تحقق آن مشکل می‌نماید، در زمان کوتاه برآورده شدنی نیست. آنان که در کوتاهترین زمان قصد رسیدن به مقصد دارند، نوعاً سالمترین افراد به مقصد رسیده نیستند.

۱۰

❑ مصاحبه با:

حجت‌الاسلام والمسلمین محسن کدیور*

با تشکر از اینکه وقتتان را در اختیار ما قرار دادید، اولین سؤال را در مورد دوم خرداد، دستاوردهای آن و کارنامه یک ساله دولت آقای خاتمی مطرح می‌کنیم. همان‌طور که می‌دانیم در مورد دوم خرداد تحلیلها و ارزیابی‌های متفاوتی وجود دارد که می‌توان آنها را در سه دسته تقسیم‌بندی کرد. یک دیدگاه نسبت به دوم خرداد این است که دوم خرداد را یک تحول تمام عیار اجتماعی می‌داند با اهدافی خاص و ویژه و گفتمانی جدید، که پس از به بن‌بست رسیدن روندهای جاری طی بیست ساله گذشته پدید آمده و حاوی پاسخی نو و جدید است به نیازها و خواسته‌های جامعه ایران. دیدگاه دیگر،

---

* معاونت اندیشه اسلامی مرکز تحقیقات استراتژیک

دوم خرداد را یک تحول اجتماعی در ادامه انقلاب و بر بستر آن تحول ارزیابی می‌کند از نظر این دیدگاه، دوم خرداد نقطه عطفی در تاریخ انقلاب اسلامی به شمار می‌رود و اهداف و آرمانهایی که دنبال می‌کند آن دسته اهداف و آرمانهایی است که در طول بیست سال گذشته به علل مختلف یا تعطیل شده است یا اینکه تحققی تام و تمام نداشته است. دیدگاه سوم هم دوم خرداد را هیچ اتفاق خاصی نمی‌بیند و معتقد است نمی‌توان به آن نام یک تحول اجتماعی داد بلکه صرفاً بیانگر مشارکتی است که از لحاظ کمّی بیش از انتخابات در دوره‌های گذشته است لذا نباید از این پدیده انتظاری بیش از واقعیت داشت و تصور کرد که آرمان و اهداف ویژه‌ای به دنبال دارد. پس به طور مشخص سؤال اول ما این است که: شما دوم خرداد را چگونه ارزیابی می‌کنید و تحلیل شما از این پدیده چیست؟

بسم‌الله الرحمن الرحیم. ضمن تشکر از برادران گرامی، در میان سه دیدگاه که ذکر کردید، دیدگاه سوم، دیدگاه یک جناح خاص در حاکمیت است. دیدگاه اول، دیدگاه جریانی است که بروز و جلوه‌اش غالباً بعد از دوم خرداد بوده است و معتقدان به آن می‌خواهند خود را صاحب جنبش دوم خرداد معرفی کنند. دیدگاه دوم، بیشتر نظر نیروهای خود انقلاب است. من مشخصاً دیدگاه دوم را سازگارتر با جنبشی می‌بینم که اتفاق افتاده است؛ البته با دلایلی که ذکر خواهم کرد اگر صرفاً قائل باشیم که دوم خرداد یک ازدیاد کمّی در آرای انتخاباتی بود و هیچ نقطه عطفی در تاریخ انقلاب اسلامی نبوده، نوعی کم‌لطفی است.

مردم به فردی رأی دادند که مجموعه حاکمیت، نظر دیگری در مورد او داشت. این را عامه مردم نیز متوجه شدند. بنابراین، انتخاب مذکور بسیار معنی‌دار بود و نمی‌توان آن را در تاریخ انقلاب اسلامی، صرفاً از منظر کمیت

نگریست.

ابتدا باید چنین عرض کنم که پیروزی انقلاب اسلامی، یک پیروزی زودرس بود. بسیاری از گفتمانهای انقلاب ناقص ماند. اگر طول نهضت بیشتر از آن بود که اتفاق افتاد و هزیمت نظام سلطنتی به این زودی حاصل نمی‌شد، چه بسا گفتمانهای آن زمان به بلوغ بیشتری می‌رسید و مردم، بسیاری از مسائل دیگر را متوجه می‌شدند. اگر روشنفکران، نخبگان، فقها و روحانیون در کوران این گفتمانها قرار می‌گرفتند، در واقع به رشد اندیشه انقلاب اسلامی کمک بیشتری می‌کردند. این مسائل حاصل نشد و وقتی که انقلاب پیروز شد، بسیاری از مسائل نظری و تئوریک درپرده‌ای از ابهام باقی‌ماند. حتی می توان گفت این ابهام در بیانات رهبر انقلاب- حضرت امام خمینی- تاحدودی مشاهده می‌شود و چه بسا طبیعت هدایت یک انقلاب اقتضا می‌کرد که رهبری بسیاری از مسائل را در بوته اجمال و ابهام بگذارد، زیرا صراحت بسیاری از دیدگاهها باعث انشقاق در صفوف مردم می‌شد و ما در آن زمان به اتحاد، بیش از هر امر دیگری نیاز داشتیم؛ بر این اساس، اندکی ابهام و اجمال در بیانات رهبر انقلاب در آن زمان طبیعی به نظر می‌رسید.

به تدریج نظام تشکیل شد و موقع عمل به اهداف فرارسید، به بخشی کمتر توجه شد و بخشی نیز در بوته فراموشی قرار گرفت. جنگ تحمیلی پس از پیروزی انقلاب در نیمه دوم سال ۵۹ در شرایطی آغاز شد که انقلاب هنوز در ابتدای حرکت بود و خود به خود مباحث نظری در درجات بعدی اولویت قرار گرفت. قبل از جنگ هم،مسائل داخلی دیگری مانند حوادث کردستان، ترکمن صحرا و نیز در خوزستان و بلوچستان- البته با دامنه‌های محدودتر- وجود داشت. همه اینها دست به دست هم داد تا مسائل نظری از رده مسائل دسته اول خارج شود. حفظ تمامیت ارضی کشور، کیان انقلاب، مدیریت انقلاب و استقرار

نظام جدید، هدف اصلی بود؛ از این‌رو ظاهراً طبیعی به نظر می‌رسید که شعارهای اصلی انقلاب، مانند: مسئله آزادی و جوهر مردم‌سالاری انقلاب در درجه چندم اهمیت قرار بگیرد و بسیاری از موارد اساسی این دو شعار اصلی فراموش شود به همین دلیل بر مقوله آزادی کمتر تأکید گردید.

با توجه به این که در دوران ده ساله اول انقلاب، غالباً رهبر انقلاب و مردم نسبت به انتخاباتهای مختلفی که در جامعه برگزار می‌شد همسو بودند هیچ‌گاه بحث مشارکت واقعی مردم به معنای رقابت بین گزینه‌های کاملاً متفاوت پیش نیامد. به بیان دیگر، نوعاً کاندیداهای ریاست‌جمهوری- به غیر از اولین‌دوره انتخابات ریاست‌جمهوری و مجلس شورای اسلامی- همسو بودند؛ به ویژه کاندیداهای رقیب در انتخابات ریاست‌جمهوری گزینه‌های کاملاً تشریفاتی بودند و همگان می‌دانستند که نام چه فردی از صندوق بیرون می‌آید. این به معنای مخدوش بودن انتخابات نبود، بلکه صرفاً بدان معنا بود که در آن هنگام به گونه جدی رقابتی در جامعه نمی‌شد ویا نیازی به آن نبود. همچنین مشارکت مردم هم در حدتبعیت و حمایت از برنامه‌های حکومت بود و نه غیر از این. بنابراین بخشی از شعارهای ابتدای انقلاب به دلایل گوناگون، از جمله توطئه‌های داخلی و مشکلات خارجی و نیز عدم حساسیت لازم نسبت به این شعارها تحقق نیافت.

این وضعیت به‌تدریج در اواخر دهه شصت و اوایل دهه هفتاد از جامعه رخت بربست و مسائلی که قبلاً فرصت پرداختن به آنها وجود نداشت‌مطرح شد. عامل اصلی در پیش آمدن مسائل جدید، این بود که نسل‌جدیدی که در زمان انقلاب به‌سر نمی‌برد یا دوران طفولیت را سپری می‌کرد پا به عرصه گذاشت. قطعاً سؤالهای جدیدی‌برای این نسل مطرح بود که با سؤالهای نسل گذشته‌تفاوت داشت. از سوی دیگر، رشد و گسترش ارتباطات جامعه ما با

جامعه بین‌المللی و به‌طورکلی فرهنگ جهانی، مقتضیات جدیدی را در جامعه ما مطرح کرد.

اگر این عوامل راکنار هم بگذاریم، بسیار طبیعی است که جامعه خواستهای تازه و نیازهای جدیدی باید داشته باشد که قبلاً به این شکل مطرح نبوده است. این نیازها در قالب شعارهای انقلاب در دوم خرداد دوباره بر سر زبان آمد. من سه محور را در این شعارها درخشانتر و برجسته‌تر می‌دانم که هر سه در صدر انقلاب جزو شعارهای انقلاب اسلامی، حتی در سال اول استقرار جمهوری اسلامی در ذهنیت جامعه ما بود و به‌تدریج کم‌رنگ و تاحدودی حذف شد. آن سه محور که براساس آن، سه ویژگی مهم دوم خرداد را نیز می‌توان به‌شمار آورد عبارت‌اند از:

۱) احیای معنویت دینی، ۲) مسئله آزادی و ۳) مردم‌سالاری.

به نظر می‌رسد مباحثی از قبیل قانون‌گرایی، جامعه مدنی، توسعه، مشارکت و همه اینها به نحوی به یکی از این سه محور مربوط می‌شود. منظور من از معنویت دینی تلقی دیگری از دین به غیر از آن تلقی‌ای است که در طول سالهای بعد از انقلاب به مردم عرضه شد. درواقع آنچه در صدر انقلاب و شعارهای آن مطرح گردید اسلام قرآنی و اسلام نهج‌البلاغه‌ای بود، اما آنچه بر سریر قدرت نشست و به تدریج حاکمیت پیداکرد به زبان ساده، اسلام رساله‌ای بود. بین این دو- با وجودی که هر دو مرتبه‌ای از اسلام به‌شمار می‌آیند- تفاوت وجود دارد. به عبارت دیگر، مردم خواهان معنویت اسلام و چوهره انقلاب بودند که با شعارهایی مانند عدالت علوی یا حکومت عدل علی و ارزشهای نبوی و علوی تبلور پیدا می‌کرد و کمتر موضوع احکام شرعی و فقهی مطمح نظر بود. هرچند که در آن زمان هم از احکام شرع غفلت نمی‌شد.

به بیان دیگر، اسلام آن زمان بیشتر یک اسلام معنوی و ارزش‌گرا و متوجه به محتوا بود، اما به‌تدریج- همان‌گونه که در اغلب نهضتهای دینی مشاهده

می‌شود- آنچه بر سر کار آمد، نوعاً تشریفات مذهبی، شعائر دینی و رعایت ظواهر شرعی بود که همه اینها می‌تواند در جای خود صحیح باشد، اما اگر غلظت این ظواهر دینی به حدی برسد که محتوا و لب و معنویت دینی فراموش شود یا کم‌رنگ گردد آنگاه خطر آغاز می‌شود. آنچه از فاصله پیروزی انقلاب و استقرار انقلاب اسلامی تا دوم خرداد ۷۶ شاهد هستیم، این است که به تدریج از معنویت دینی جامعه کاسته می‌شود و تا حد بسیاری به رعایت شعائر و ظواهر مذهبی در جامعه توجه می‌گردد. این مطلب تاحدودی برای نسل انقلاب تحمل‌پذیر بود، اما نسل جدیدی که هرگز آن معنویت شیرین صدر انقلاب را نچشیده و اولین بار است که اسلام را ملاحظه می‌کند، به نحوی مقابل این تلقی از دین- نه هرگز مقابل دین- موضع می‌گیرد.

آنچه در سال گذشته اتفاق افتاد این بود که مردم بین «دین» و «سلیقه دینی حکومت» تفاوت قائل شدند، یعنی با آن که عمیقاً به دین و آیین خود معتقدند اما سلیقه‌ای که با نام دین در جامعه اعمال می‌شود، نپذیرفتند. آنان سلایقی دیگر را تجویز کردند و رأی دادند و تا حدودی هم بر کرسی نشاندند. بنابراین می‌توان گفت که نهضت دوم خرداد تا حدود زیادی رأی به احیای معنویت دینی بود که از شعارهای ابتدای انقلاب به شمار می‌آمد.

نسل ما به خاطر دارد، یکی از عوامل بسیار مهم فروپاشی سلطنت پهلوی، دین‌زدایی و اسلام‌زدایی آنها بود که به نظر می‌رسد با توجه به فرهنگ شدیداً دینی مردم، این نکته بیش از هرچیز باعث اضمحلال آنان شد. طبیعی بود که مردم نسبت به این معنویت دینی حساسیت داشته باشند. مردم ما در سفر به حج یا عتبات عالیات مشاهده کرده و دیده‌اند که در کشوری مثل عربستان، در اجرای ظواهر و شعائر چیزی کم ندارند. همواره این اعتقاد بین مردم ما رایج است که اگر معنویت واقعی دینی نباشد، صرفاً اجرای این ظواهر و شعائر مفید نخواهد بود.

آنچه در جامعه شاهد بودیم این بود که هر روز نحوهٔ پرداختن به ظواهر دینی ما بیشتر شده لیکن از معنویت کم شده است؛ از این‌رو نسل دوم خرداد در حقیقت به این معنویت دینی رأی می‌دهد. اگر هر مقدار در تحلیل این واقعیت خطا بکنیم، برکل تحلیل ما نسبت به دوم خرداد تأثیر خواهد گذاشت.

نکته دوم در محورهای جنبش دوم خرداد، مسئله آزادی است. شاید یکی از مهمترین شعارهای انقلاب ما و جمهوری اسلامی ما آزادی بود، اما ظاهراً در تلقی جامعه ما و نخبگان ما از آزادی وحدت نظر به چشم نمی‌خورد. به نظر می‌رسد تلقی عده‌ای از عزیزان ما، به خصوص برخی روحانیون و متشرعین، از آزادی، اجرای شعائر مذهبی است و نه آزادی بیان، عقاید و سلایق مختلف و عمل به آنها، البته در چارچوب قانون و فرهنگ جامعه. مواجهه با نظام استبدادی باعث شد که ابتدا همه فکر کنند طرفدار آزادی هستند، اما وقتی که جمهوری اسلامی استقرار یافت، به نظر رسید، تلقی بسیاری از متشرعین، آزادیِ شعائر مذهبی برای خودشان بود و هرگز از لحاظ نظری، عملی و دینی قبول نداشتند که مخالفان آنها در چارچوب قانون آزادند که سلایق و دیدگاههای خود را ابراز کنند. خوب! چنین تلقی‌ای اگر حاکم شود حاصل آن یک جامعه تک صدایی و جامعه تک جهتی خواهد بود که در آن مدیریت جامعه سخنی می‌گوید و توده جامعه هم صرفاً، بروزشان در اطاعت و تأیید همان نظر خواهد بود.

در زمان جنگ، مشکلی در این رابطه ایجاد نمی‌شد. چون در آن زمان همان گونه که پیشتر عرض کردم، این مسئله طبیعی بود. اما در دهه دوم انقلاب، انصافاً مسئله آزادی مشکلات جدی آفرید؛ به خصوص برای نسل جدیدی که اولین بار با این مسائل مواجه می‌شد. این نسل به دنبال تنوع است و این تنوع‌طلبی، لزوماً مقابله با ارزشهای دینی جامعه نیست، بلکه می‌توان در چارچوب همین دین و

فرهنگ به نوعی تنوع یا پلورالیسم قائل بود؛ در حالی که حاکمیت در جامعه ما این تنوع را تحمل نکردو نپذیرفت و از رسانه‌های تحت نظر حکومت، به ویژه رادیو و تلویزیون، نوعی القای تک اندیشه‌ای، نظر و سلیقه واحد به نام «نظر دین» صورت گرفت و نتیجه آن شد که آزادی به معنای امکان عرض‌اندام عقاید مخالف در چارچوب قانون به هیچ وجه مشاهده نگردید. جنبش دوم خرداد احیای آزادی صدر انقلاب بود. فراموش نکنیم که انقلاب به خاطر این پیروز شد که همه در چارچوب قانون و فرهنگ جامعه بتوانند آزادانه نظر بدهند و آزادانه عمل بکنند و البته پاسخگوی گفته و کرده خود نیز باشند.درباره آزادی خیلی بیشتر از این باید سخن گفت و به نظر من تحلیل آزادی در گفتاررهبران مذهبی از جمله در گفتار حضرت امام امری بسیار شایسته و لازم است که تلقی ایشان دقیقاً از آزادی چه بوده است و تلقی علمای دین ما در شرایط حاضر نسبت به مسئله آزادی چیست و باید مشخص شود آن اسلامی که امثال شهید مطهری مطرح کردند و جوانان، دانشجویان و روشنفکران ما از آن طریق ابعاد متعالی اسلام را شناختند و به جمهوری اسلامی رأی دادند آیا با آن تلقی بعدی سازگاری دارد؟ واضح‌تر بگوییم که شعار مهم آزادی به تدریج استحاله شد، تغییر ماهیت پیدا کرد و کلاً دفن شد. جنبش دوم خرداد بار دیگر مسئله آزادی را احیا کرد.

محور سوم، مسئله مردم‌سالاری است. تبلور این محور در شعار «جمهوری اسلامی» است. می‌دانیم که شعار اصلی ما تا مهر ۱۳۵۷ یعنی چند ماه پیش از بهمن ۱۳۵۷ استقلال، آزادی، حکومت اسلامی بود.

از آن زمان از جانب‌حضرت امام به عنوان رهبری نهضت، مسئله «جمهوری اسلامی» مطرح شد و این افتخار برای همیشه برای ایشان باقی ماند. امام‌اولین کسی بود که نوع حکومت اسلامی را، جمهوری اسلامی، معرفی کرد. مهمترین

ویژگی جمهوری، بُعد مردم‌سالاری آن است. البته وقتی مردمی دین‌دار باشند، در واقع نحوه تأثیر ارزشهای دینی در آن جامعه کاملاً به جای خود محفوظ است، اما شکل حکومت باید با نظر مردم تعیین بشود. مشارکت ورقابت مردم باید در آن تضمین شده باشد. گفتنی است مصاحبه‌های متعدد امام در پاریس به معرفی جهانی انقلاب اسلامی انجامید، در آن مصاحبه‌ها ایشان همواره به «جمهوری اسلامی» تأکید می‌کردند.

امام چندین بار تذکر دادند که جمهوری اسلامی مانند بقیه‌جمهوریهاست اما قانونش مبتنی بر دین خواهد بود و احکام دینی اجرا می‌شود و کارگزارانش و حاکمانش شرایط دینی را دارند اما شیوهٔ حکومت شیوه بقیه جمهوری است. خوب! شیوه بقیه جمهوریها جز این نیست که به نظر مردم به شکل واقعی توجه شود. شاهدیم که به‌تدریج این تلقی از جمهوری اسلامی جای خود را به تلقی دیگری داد. این تأکید و تلقی از جمهوری در زبان حاکمان جامعه کمتر شد و کم‌کم به نحوی از ذهنیت جامعه حذف گردید. جمهوری اسلامی که به معنای مشارکت و رقابت مردم در چارچوب قوانین اسلامی بود، به تدریج تبدیل به حکومت ولایی شد و با یک تلقی خاص، یعنی حکومتی که در آن ولی فقیه تصمیم می‌گیرد و آن تصمیم به مردم ابلاغ می‌شود و مردم آن را تأیید می‌کنند. به‌تدریج در اواخر دهه دوم انقلاب بحث ازنصب تمامی مقامات از جانب ولی فقیه یک امر بسیار عادی تلقی شد و نظامی که حضرت امام به مردم معرفی کردند و مردم هم با معرفی شاگردان امام مانند استاد مطهری در فروردین ۵۸ به آن رأی دادند و نهادهای بعدی آن سالهای اول انقلاب انتخاب شدند، مبتنی بر مردم‌سالاری بود. اما بعدها این تلقی به گونه‌ای رسوخ پیدا کرد که اصلاً مراد از جمهوری اسلامی،مشارکت و رقابت و مردم‌سالاری نیست، بلکه مراد از جمهوریت، پذیرش اوامر حاکمان از سوی جمهور مردم است و مردم حتماً

موظف‌اند که آن را بپذیرند. استاد محترم آیت‌الله جوادی آملی این مطلب را بارها نوشته‌اندو ابراز کرده‌اندو امروز در بسیاری از مراجع رسمی این نظریه تبلیغ می‌شود. به نظر می‌رسد این تحریف معنوی جمهوری اسلامی یا استحاله جمهوری اسلامی است.

آنچه در دوم خرداد حاصل شد، دقیقاً احیای مردم‌سالاری بود. یعنی مردم با این که جمهوری اسلامی را کاملاً قبول داشتند به تلقی حاکم از جمهوریت و اسلامیت رأی منفی دادند. به نظر بنده، رأی دوم خرداد، رأی به «جمهوری اسلامی» بود. این رأی احیای جمهوری اسلامی بود، جمهوری اسلامی به همان معنایی که در همه جای دنیا جمهوری است؛ با این تفاوت که قانونش، قانون اسلام است. دوم خرداد رأی به معنویت و رأی به آزادی بود. اگر این موارد را در نظر بگیریم، می‌توان اذعان نمود که جنبش دوم خرداد، یک جنبش احیاگرانه است.

آنچه این زمان از سوی آقای خاتمی ابراز شد، همان شعارها و همان گفتمانی است که حضرت امام در پاریس و در شش ماهه اول انقلاب بیان کردند.

شما سه ویژگی برای جنبش دوم خرداد ذکر کردید، نخست، به جوهره دینی یعنی گرایش به معنویت و اعراض از تحجر و قشری‌گری اشاره کردید که در قالب توجه به ظواهر دینی شکل افراطی گرفته بود. دوم، آزادی و آزادی‌خواهی که یکی از شعارهای محوری انقلاب بود و سوم، جمهوریت. از این سه، نتیجه گرفتید که دوم خرداد تداوم و تبلور ظرفیتهای تحقق نیافته انقلاب است. در مورد جمهوریت و آزادی تا حدودی قضیه روشن است، اما درباره اینکه دوم خرداد، بیانگر گرایش جامعه و رأی مثبت جامعه به معنویت و جوهره دینی است، به نظر می‌رسد بحث تا حدودی مبهم است. آیا شواهدی که مؤید این ویژگی باشد، وجود دارد؟

نکته‌ای که در صدر شعارهای آقای خاتمی مطرح شد، مسئله معنویت دینی بود. یعنی آنچه ایشان تحت عنوان برنامه ذکر کرد و به مردم ارائه داد و مردم برمبنای آن به ایشان رأی دادند، مسئله تأکید بر معنویت دینی بود. ایشان توضیح داده بود که من دنبال چنین مطلبی هستم و قطعاً مردم وقتی رأی می‌دهند، به اهداف و برنامه‌ها رأی می‌دهند. پس می‌توان گفت میزانی از این رأی بالا به شعار یاد شده تعلق داشت که در صدر برنامه ایشان بود. نکته دیگر این بود که شخصیت خود ایشان، شخصیتی است که به احیاء و تعمیق معنویت، دوری از تحجرگرایی و قشری‌گری قائل بوده است. ایشان هنگامی که عهده‌دار وزارت ارشاد بودند بر این نکته تأکید کرده‌اند.

به طور کلی خاتمی یکی از نمایندگان تلقی معنری از دین است و نه تلقی قشری دینی. این تقابل را می‌توان در انتخابات هفتمین دوره ریاست‌جمهوری مشاهده نمود و بر همان اساس، مردم به قشری‌گری رأی منفی دادند، در حالی که به نماینده معنویت دینی رأی مثبت دادند.

نکته سوم، جامعه‌شناسی رأی‌دهندگان به ایشان است. بیست میلیونی که به رئیس‌جمهور رأی داد، تدینشان کمتر از قشر مقابل نبود. یعنی اگر معیارهای رأی‌دهندگان را در نظر بگیریم و طبقه‌بندی اجتماعی آنها را در نظر بگیریم می‌بینیم اغلب تحصیلکرده‌ها، روشنفکران مذهبی و به طور کلی افراد متدین نوگرا، همه به ایشان رأی دادند. ناگفته نماند که بخش دیگری هم در جامعه ما بودند که هنوز تربیت دینی نشده‌اند یا به میزان گروه اول به ارزشهای دینی باور ندارند، آنچه در جامعه تعیین‌کننده بوده و هست، وجود روشنفکران مذهبی و متدیّنان نوگراست. نظرسنجی‌های مختلفی که انجام شده، نشان می‌دهد که قشر نوگرای مذهبی طرفدار خاتمی بوده است. بنده روی بعد معنویت دینی جنبش دوم خرداد تأکید می‌کنم. چون تبلیغات سویی در جامعه صورت می‌گیرد که دوم خرداد را به عصر مشروطه تشبیه کنند و نوعی تقابل بین دین و کفر و یا میان

دین‌گراها و دین‌زداها را تداعی نمایند. آنچه اتفاق افتاده این است که دو تلقی دینی در مقابل هم قرار گرفته‌اند که البته نسبت به هرکدام از اینها، تلقی‌های دیگری فارغ از این دو تلقی می‌تواند وجود داشته باشد، اما آن دو گرایش در مقابل هم قرار گرفتند و با یکدیگر به رقابت برخاستند و سرانجام نوگرایی دینی به قشری‌گری دینی فائق آمد.

این تلقی که دوم خرداد بیانگر هیچ نوع گسستی با گذشته نیست شاید چندان درست نباشد و شاید بتوانیم بگوییم دوم خرداد در عین پیوستگی با گذشته بیانگر یک نوع گسست هم هست.

همراه با انقلاب شاهد یک نوع رفتار خاص، به نام انقلابی‌گری هستیم که شرایط جدید انقلاب آن را اقتضا می‌کرد. مهمترین خصوصیت آن رفتار، عدم توجه به قانون است و به‌عبارت بهتر، قانون به مثابه یک مانع تلقی می‌شود.

در دوم خرداد شاهد رفتار دیگری هستیم. قانون‌گرایی، مدارا و سعه صدر از جمله ویژگیهای‌این رفتار جدید است. شاید بتوان گفت که با رفتار جدید در بخشی از اجتماع بین اهداف و ابزارمان یک تناسب برقرار شد. در حالی که در مرحله اول بین اهداف و ابزاری که به کار گرفتیم، تناسبی وجود نداشت.

می‌توان گفت که این تغییر نشان‌دهنده بلوغ در خود انقلاب است و تجربه بیست ساله انقلاب، نشان داد که چگونه باید عمل کنیم. نکته مهمی که اینجا وجود دارد این است که اگر دوم خرداد را یک جنبش اجتماعی در نظر بگیریم حاملانی داشته است، شما حاملان دوم خرداد را چه کسانی می‌دانید؟ چه گروهها و نیروهایی این پدیده را خلق کردند؟

تداوم یک جریان لزوماً به این معنا نیست که همه ویژگیهای صدر آن جریان با ذیلش مشابهت دارد. مهم این است که اصولش باقی مانده باشد.در جنبش دوم خرداد اصول اولیه انقلاب به چشم می‌خورد، اما متناسب با ظرف زمانی جدید و مقتضیات زمانی جدید، ابزار متناسب با خود را هم دنبال می‌کند.

نکته مهم این است که پیش از انقلاب مقابل مردم رژیمی وجود داشت که از هر نظر فاقد مشروعیت بود. یعنی نه مشروعیت دینی داشت و نه مشروعیت قانونی، وابسته به اجنبی ستمگر و ضداسلامی بود. مردم نیز این خصلتهای منفی را در سیمای او مشاهده می‌کردند.

اما در بیست سال بعد، هرگز چنین نیست، بلکه مردم به مشروعیت اصل حکومت قائل هستند، اما با به کارگیری بعضی شیوه‌های نظری و عملی موافق نیستند؛ بنابراین، طبیعی است که رفتار مردم در مقابل این نظام با آن نظام کاملاً متفاوت باشد، ابزار متفاوتی به کارگرفته شود و بازگشت به قانون، آن هم قانونی که بسیاری از اصول آن حاصل سالهای اولیه انقلاب است در دستور کار قرار بگیرد.

احیای قانون و تمسک به قانون، قرینهٔ قطعی دیگری برای احیای ارزشهای اولیهٔ انقلاب است. فصولی که دربارهٔ حقوق مردم و ملت در قانون اساسی نوشته شده است، یکی از درخشانترین فصول قانون اساسی و باعث افتخار ماست. دوم خرداد دقیقاً درپی اجرای همین فصول بود. جالب اینجاست که اگر امروز پس ازگذشت بیست سال از پیروزی انقلاب، فردی همان اصول قانون اساسی را به عنوان برنامه‌های انتخاباتی خود اعلام بکند، در جامعه تازگی دارد. اینها نشانگر این واقعیت است که به این ارزشها و اصول عمل نشده است و اینک مردم منتظرند که این اصول پیاده شود. انقلابی‌گری در دههٔ سوم انقلاب اقتضا می‌کند که ما به قانون رو بیاوریم و در جامعه مدافع آن باشیم، اما ضدانقلاب

بودن این است که ما قائل باشیم که سلیقه‌ها به جای قوانین بر جامعه حاکم باشند.

از نظر سنی حاملان دوم خرداد در واقع دو نسل را تشکیل می‌دهند. شناختن این دو نسل برای شناختن اهداف بعدی جنبش هم مفید خواهد بود.

نسل اول، نسل انقلاب است؛ نسلی که در زمان پیروزی انقلاب اسلامی، جوان بودند، در تظاهرات شرکت کردند، در پیروزی انقلاب نقش داشتند و به‌طورکلی بدنهٔ اصلی انقلاب را تشکیل می‌دهند.

نسل دوم جوانانی هستند که در آن دوران یا کودک بودند یا هنوز به دنیا نیامده بودند. این دو نسل یک فاصلهٔ سنی ده- بیست ساله با هم دارند. امروز هم نسل اول انقلاب از آنچه در طی این بیست سال به انحاء مختلف در جامعه اتفاق افتاده ناراضی است و هم نسل دوم که هیچ تجربه‌ای از انقلاب ندارد. امروز این دو نسل وقتی بعضی متون اصیل دینی از قبیل قرآن و نهج‌البلاغه یا حتی بعضی آرمانهای اولیه انقلاب را که از زبان حضرت امام و یا متفکرانی همچون شهید مطهری مطرح شده، می‌خوانند و می‌شنوند، درمی‌یابند با آنچه در عمل اتفاق می‌افتد تفاوت جدی دارد. پس به طور خلاصه حاملان دوم خرداد، این دو نسل هستند، یعنی نسل جوان و نسلی که تقریباً دهه چهارم عمر خود را می‌گذراند و انقلاب را تجربه کرده است. البته این بدان معنا نیست که دوم خرداد بین دیگر قشرهای سنی جامعه طرفدار ندارد، بلکه منظور این است که بدنه اصلی را اینها تشکیل می‌دهند، از نظر میزان تحصیلات هم، حاملان دوم خرداد، تحصیلکرده‌های جامعه هستند، یعنی روشنفکران جامعه، و کسانی که با کتاب و روزنامه، با فکر و هنر و اندیشه سروکار دارند. افراد یاد شده مدافع این جنبش هستند.

به بیان ساده‌تر می‌توان گفت که میزان رشد جامعه و افراد یا توسعه‌یافتگی با

جنبش دوم خرداد رابطه و نسبت مستقیم دارد. نظرسنجی‌هایی که از سوی مراکز تحقیقاتی درباره دوم خرداد به عمل آمده مؤید این نظر است.

به نظر می‌رسد دوم خرداد، یک «نه» بزرگ بود؛ نهٔ بزرگ به دو معنا. «نه» به برداشتی از اسلام و جناحی که خودش را عین نظام تلقی می‌کرد و «نه» به اپوزیسیون و گروههایی که اساساً انتخابات را تحریم کردند، زیرا توده‌های مردم صرف‌نظر از این دو جریان در انتخابات شرکت کردند و رأی خود را به صندوق ریختند.

نقطه مشترک میان این دو جریان، یعنی هم اپوزیسیون و هم جناحی که خود را عین اسلام و نظام می‌پنداشت، این بود که فرهنگ تقلید را رشد می‌دادند و قیم‌مآبانه با مردم برخورد می‌کردند. نظر شما در این زمینه چیست؟ در عین حال، اگر مشخصات دیگری هم در مورد دوم خرداد وجود دارد که آن را نسبت به سایر تحولات اجتماعی برجسته می‌کند، بیان کنید؟

نکته صحیحی است. در دو دهه اول انقلاب اینگونه تلقی می‌شد که حکومت و حاکم قیم مردم است و بهتر از مردم، مصلحت آنها را تشخیص می‌دهد و مردم هم وظیفه‌ای ندارند جزء انجام آنچه صلاح آنها تشخیص داده شده است. در دوم خرداد مردم با بیانی بسیار رسا گفتند که به جای ما تصمیم نگیرید و از جانب ما سخن نگویید. ما خود تصمیم می‌گیریم و خود سخن می‌گوییم و خودمان، برای خودمان، تصمیم می‌گیریم و سرنوشت‌مان را رقم می‌زنیم.

طی سالهای گذشته عملاً مردم را به شهروندان درجه اول و درجه دوم تقسیم کرده بودند و شهروندان درجه اول، فقها، روحانیون، حزب‌اللهی‌ها، متشرعین و مردم شهیدپرور بودند؛ بقیه مردم، شهروندان درجه دوم محسوب می‌شدند. این

نوع تقسیم‌بندی، حساسیت به‌وجود می‌آورد و باعث بعضی جبهه‌گیریها می‌شد. از این زاویه، جنبش دوم خرداد جنبش شهروندان درجه دوم بود که می‌خواستند از حقوق شهروندان درجه اول و حقوق شهروندی مساوی برخوردار بشوند؛ از این‌رو مردم اعلام کردند که ما تحت قیمومت نیستیم و خود را شهروندانی آزاد و مساوی می‌دانیم که می‌خواهیم در چارچوب متعالی دین ادارهٔ امور خود را به‌دست بگیریم.

به طور خلاصه، نکات اصلی دوم خرداد، خود باوری مردم، رشد افکار عمومی و عقلانیت سیاسی بود. مردم تأیید کردند که باید در عصر ما خرد جمعی و عقل همگانی حکومت بکند و به رأی مردم و رأی عقلای مردم رجوع شود و در تصمیمهای سیاسی که در حوزه امور عمومی قرار دارد، مبنای عقلایی، تقویت بشود.

در مورد اپوزیسیون نیز باید اشاره کرد که رأی دوم خرداد، رأی به اصل نظام جمهوری اسلامی بود. یعنی مردم قبول داشتند که می‌توان در همین نظام قائل به اصلاحات بود؛ به این ترتیب، دوم خرداد یک جنبش اصلاح‌گرانه‌و احیاگرانه بود؛ به دیگر سخن یک بله به اصل نظام و یک «نه» به تلقی خاص از حکومت و نیز گروههای اپوزیسیون.

یکی از شعارهای مهم و محوری برنامهٔ آقای خاتمی، جامعه مدنی بود. تلقی شما از جامعه مدنی چیست؟ و امکان تحقق این شعار و موضوعیت آن را در چارچوب ساخت سیاسی- حقوقی ما چگونه ارزیابی می‌کنید؟

جامعه مدنی از مفاهیمی است که در گفتمان عمومی ایران، وامدار آقای خاتمی است. البته در حوزه‌های تخصصی علوم سیاسی قبلاً نیز این موضوع مطرح بود، اما باید روشن کرد که طرح عمومی این مسئله تا چه اندازه مفید بوده

و آیا مقدمات لازمش فراهم آمده است یا خیر؟ من معتقدم از جانب آقای خاتمی و به طورکلی از جانب جناح ایشان، تمهیدات کافی برای پیش بردن ایده جامعه مدنی انجام نگرفته و ایشان صرفاً به بیان کلی در مورد جامعه مدنی اکتفا کرده است.

جامعه مدنی مبتنی بر این ایده کلی است که مردم صاحب حق هستند و نباید پایمال اراده حکام و دولتهای خود باشند.

جامعه مدنی عبارت است از نهادهای آزاد و مختار و به دور از دخالتها و منویات دولت در حوزه عمومی که با اراده مردم تجلی می‌یابد.

جامعه مدنی که فکر می‌کنم تلقی رئیس‌جمهور نیز همان باشد جریانی است که به تحدید قدرت دولت می‌انجامد. در عین حال، هرچه جامعه مدنی قوی‌تر باشد و مردم آزادانه‌تر و با اختیار بیشتری در تشکلهای قانونی فعالیت کنند، دولت نیز متقابلاً از مشروعیت و اقتدار واقعی‌بیشتری برخوردار می‌شود. مشکل اساسی در تلقی بعضی از کارگزاران حکومتی این است که اقتدار را به شکل مستقیم می‌بینند و معتقدند که اگر حکومت بلاواسطه مجاری امور را به‌دست داشته باشد، به صلاح آنهاست و فکر نمی‌کنند که اگر بتوانیم مردمی متشکل و مختار داشته باشیم، دولت نیز از اقتدار بیشتری برخوردار خواهد بود. اما این‌که جامعه مدنی با دولت دینی چه نسبتی دارد، مسئله‌ای است که به همان دو تلقی رایج برمی‌گردد که از اول انقلاب و تا به امروز وجود داشته است. اگر بخواهیم بدون مجامله و بدون تعارف با هم سخن بگوییم، جامعه مدنی با یک تلقی از دولت دینی سازگار و با تلقی دیگری از آن، کاملاً نازسازگار است. اگر ما قائل باشیم که مراد از حکومت دینی، حکومت ولایی است و مرادمان از ولایت فقیه هم این باشد که در حوزه امور عمومی هیچ تصمیمی بدون اجازه و اذن ولی‌فقیه انجام نمی‌گیرد، حتی اگر مردم به نحوی از انحاء در این امور تصرف

کردند باید بعداً به تنفیذ و امضای ولی‌فقیه برسد، همچنان که این تلقی رایج بسیاری از افراد متدین جامعه ماست، بدون تعارف باید گفت چنین تلقی‌ای به هیچ وجه با جامعه مدنی سازگار نیست، چون جامعه مدنی بر نوعی از آزادی مردم و مشارکت مردم در حوزه عمومی مبتنی است. به بیان دیگر، در این تلقی- حکومت ولایی- مردم با فقها مساوی نیستند و فقها از امتیازی ویژه در حوزه امور عمومی برخوردارند و معتقدند که شرع این امتیاز را به آنها داده است؛ در صورتی که در جامعه مدنی هیچ‌کس از امتیاز ویژه‌ای در حوزه امور عمومی برخوردار نیست. این را هم باید افزود جامعه مدنی جامعه‌ای نیست که معصوم مثلاً پیغمبر برآن حکومت می‌کند و به پشتوانه وحی به تربیت اجتماعی مردم می‌پردازد. نکته دیگر این است که در این تلقی مردم «مولیٰ علیه» محسوب می‌شوند؛ مولیٰ علیه یعنی این که تحت ولایت قرار دارند. کسی که تحت ولایت شرعی قرار دارد، یعنی خودش صلاحیت تصدی امور خود را ندارد؛ به همین سبب باید اذن قبلی بگیرد و یا اجازه تنفیذ و تأیید بعدی برای تصرف در امور خویش تحصیل کند. و اگر همهٔ اینها را بپذیریم معنایش آن است که مردم «محجور» هستند.

فردی که محجور باشد، نمی‌تواند عضو جامعه مدنی باشد. با این تلقی اگر گفته شود که حکومت دینی با جامعه مدنی سازگار است، سخن صحیحی نخواهد بود و مرادشان از جامعه مدنی چیزی در حد اشکال کهن حکومت با عناصری از قبیل مشورت و نه شورا خواهد بود و آن هم با انگیزه احترام به مردم و نه پذیرش رأی آنها در حالی که اگر اینجا بحث از مشورت می‌شود، مشورت و شورا، التزامی است که باید به نتیجه آن تن داد. ما امروز از مشترکات لفظی فراوانی استفاده می‌کنیم. این که حاکمی موظف به مشورت باشد، اما بعد طبق صلاحدید خود عمل کند و الزام به نظر مشاورین صالح نداشته باشد. به

هیچ‌وجه منتی بر سر جامعه مدنی نخواهد بود، اما از آن سو، بنده معتقدم که تلقی دیگری از حکومت دینی وجود دارد و آن را هم «جمهوری اسلامی» می‌دانم که نه تنها با جامعه مدنی ناسازگاری ندارد بلکه در عین سازگاری و قرابت با هم هستند. همان جمهوری اسلامی‌ای که از طرف حضرت امام در پاریس به مردم معرفی شد و مرحوم مطهری قبل از انتخابات آن را به مردم معرفی کرد و در شعارهای مختلف مردم هم متبلور شد. شهید مطهری طی مصاحبه‌ای که در آستانه انتخابات جمهوری اسلامی در تلویزیون پخش شد، فرمودند: «حکومت اسلامی، حکومتی است که حاکم آن به طور موقت، از سوی مردم انتخاب می‌شود و در آن براساس قوانین اسلامی حکمرانی می‌کند.» پس بر این مبنا این هیچ مشکلی با جامعه مدنی نخواهد داشت. به بیان دیگر اگر ما قائل باشیم به اینکه حکومت در واقع نماینده مردم است و حاکم وکیل مردم است و باید در حوزه مباحات و منطقةالفراغ به رأی مردم احترام بگذارد و هیچ سلیقه‌ای ولو سلیقه خود را در این محدوده بر سلیقه عمومی و اکثریت مردم مقدم ندارد، جوهره جامعه مدنی چیزی جز این نخواهد بود. به بیان دیگر، اگر به وکالت و نمایندگی حکومت از جانب مردم و تقید حکومت به قانون مورد رضایت مردم قائل باشیم، در این صورت مردم می‌توانند، در تشکلهای آزاد فعالیت کنند و به دور از دخالت دولت، اراده خود را در حوزه مباحات و منطقةالفراغ اعمال کنند. من بر این حوزه مباحات و منطقةالفراغ تأکید می‌کنم، زیرا حوزه واجبات و محرمات از رأی مردم به دور است و جامعه‌ای که بیشتر مردمش مسلمان هستند، پذیرفته‌اند که به این واجبات و محرمات الهی گردن بنهند.

با توضیحات شما درباره جامعه مدنی، دو سؤال مطرح می‌شود: نخست این که شما اشاره کردید که جامعه مدنی، مدینةالنبی نیست و تعریضی به صحبت‌های آقای خاتمی داشتید که گفتند جامعه مدنی

مورد نظر، ریشه در مدینةالنبی دارد. به تعبیر شما جامعه مدنی یک مفهوم و مقوله جدیدی‌است که در دوره مدرنیسم به‌وجود آمده است. از طرف دیگر می‌فرمایید که جامعه مدنی با یک تلقی از دین یا با برخی از تلقی‌ها از دین قابل جمع است. به نظر می‌رسد تعارضی میان این دو گفته وجود دارد. این ابهام را چگونه پاسخ می‌دهید؟

نکته دوم در مورد جامعه مدنی است که شما، جامعه مدنی را در منطقةالفراغ و مباحات مطرح می‌کنید و حیطه امور واجب و حرام را از محدوده جامعه مدنی خارج می‌کنید. این امر شاید در تلقی ما مسلمانان از جامعه مدنی و همچنین با این تعریف از جامعه مدنی، که جامعه را در حیطه امور مباحات می‌پذیریم مقبول باشد، اما جامعه مدنی به نحوی که تعریف شده است، اینگونه نیست و اگر جامعه مدنی را به اطلاق در نظر بگیریم، طبعاً با آنچه شما می‌فرمایید منافات دارد. می‌خواستم توضیح دهید که آیا منظور جامعه مدنی مقبول و متناسب با اندیشه و فرهنگ ماست، یا از نظر شما اساساً ایده جامعه مدنی با این امر منافات ندارد؟

در مورد سؤال اول که مربوط به نسبت جامعه مدنی و مدینةالنبی بود، موقعیتی در جامعه ما پیش آمده که می‌خواهند هر مطلب خوبی راکه به ذهنشان می‌رسد، ریشه آن را به نحوی از انحاء در صدر اسلام و قرآن کریم و سنت معصومین علیهم‌السلام، پیدا کنند. ضمن احترام به این ایده و پذیرش این که همه خوبیها ریشه در خیر مطلق دارد که از جانب خدا و معصومین است، متاسفانه بعضی از برادران ما برای مقبول جلوه دادن مفاهیم جدید، نوعی معادل‌یابی در اندیشه دینی نسبت به آن انجام می‌دهند. آنچه بنده برای تصحیح مسئله عرض می‌کنم، این است: مدینةالنبی مقبول همه مسلمانان یا همه

گرایشهاست. به این معنا امروزه کسانی که «دیکتاتوری صالح» را بهترین راه‌حل اداره جامعه می‌دانند قطعاً اینها هم معتقد به مدینةالنبی هستند و کسانی که به انتخاب، آزادی، حکومت قانون و مانند آن در پناه دین رأی می‌دهند از مدینةالنبی دفاع می‌کنند. اگر ما بخواهیم به این مفاهیم صحیح و معتبر، اما دوپهلو و چند جانبه تمسک بکنیم، از صراحت سیاسی فاصله خواهیم گرفت. باید مشخص بکنیم؛ مثلاً وقتی که می‌گوییم جامعه مدنی یک مفهوم بعد از مدرنیته است باید مشخص شود با کدام تلقی از مدنیةالنبی همساز و همسوست؟ آنچه ما می‌توانیم ذکر کنیم، صرفاً این است که بعضی از ریشه‌های ایده و مفهوم جامعه مدنی در مدینةالنبی هم یافت می‌شود. یکی از آن ریشه‌ها، احترامی بود که پیامبر(ص) به مردم می‌گذاشت و دیگری التزام به شورا و نتایج شورا بود که البته این تلقی از شورا مورد نظر همه علمای شیعه‌نیست و بعضی معتقدند که پیامبر(ص) فقط برای رشد مردم با آنها مشورت می‌کردند و در امور اجتماعی هیچ نیازی به مشورت با مردم نداشتند و ملزم به نتایج مشورت هم نبودند. خوب اگر جامعه مدنی را چنین تعریف کردیم هیچ فایده سیاسی بر آن مترتب نخواهد بود؛بنابراین، جامعه مدنی- با این بیانی که ذکر کردیم- هم نکات مثبت در آن یافت می‌شود و هم نکات منفی. ریشه‌های بعضی از نکات مثبت را می‌توان در مدینةالنبی یافت. ملاحظه می‌فرمایید تعارضی در این تلقی نیست.

اما در مورد نکته دوم، جامعه مدنی ربطی به دین ندارد. همچنان که ربطی به بی‌دینی هم ندارد، یعنی نسبت به دین‌داری و الحاد لا به شرط است. جامعه مدنی در محیطی که اکثریت آن الزام به دیانت ندارند، و یا حتی دارای عقاید متفاوت و متضاد دینی هستند، یعنی یا به ادیان متفاوتی متدین هستند و بعضی ازآنها لائیک و حتی بی‌دین هم هستند؛ با جامعه‌ای که اکثریت آن قائل به یک

دین خاص هستند، متفاوت‌است. بنده معتقدم که مفهوم اصلی جامعه مدنی، مطلقاً به حوزه مباحات یا منطقةالفراغ، مقیدنیست، زیرا در بسیاری از متونی که توسط متفکرین غربی در این زمینه نوشته شده درمی‌یابیم که برخی آثار مبتنی بر تفکر لائیک بوده و طی آن جامعه مدنی جلوه‌گر شده است. جوهره جامعه مدنی این است که تشکلهای آزاد مردم بدون دخالت پدید بیایند. خوب! اگر بیشترین مردم دیندار بودند، این تشکلها پای‌بند ارزشهای دینی هستند و اگر اغلب مردم دین‌دار نبودند، جامعه مدنی متناسب با آنها، جامعه مدنی دینی نخواهد بود. با این اوصاف، معتقدم که مغالطه‌ای جدی در جامعه ما و در تبلیغات رسمی مشاهده می‌شود. یعنی هنگامی که از آزادی و یا جامعه مدنی سخن به میان می‌آید برخی بلافاصله به سراغ مسلمات، واجبات و محرمات می‌روند. در حالیکه غالب قریب به اتفاق امور در حوزه سیاست و امور عمومی، در حوزه مباحات و منطقةالفراغ است و در این حوزه باید به عقل جمعی و رأی مردم مراجعه کرد، در این حوزه صرفاً پاره‌ای اصول داریم که اغلب مردم، معتقد و پای بند به آن هستند و رأی و نظر مردم در این حوزه محترم است، اما در حوزه واجبات و محرمات مسلمانان پذیرفته‌اند که تسلیم اوامر و نواهی الهی باشند.

در مورد جامعه مدنی، همان‌گونه که مطلع هستید، دو نوع تلقی وجود دارد: برخی جامعه مدنی را به عنوان یک «فرهنگ» تلقی می‌کنند. بدین معنا که ایده جامعه مدنی در فرهنگ خاص، بالنده شده و مبتنی بر لوازمی خاص است؛ بنابراین اگر بخواهیم جامعه مدنی را به معنای فرهنگ در نظربگیریم شاید نتوان آن را در جامعه خودمان پی بگیریم. چون خودبه‌خود بحث «سکولاریسم» و مابقی مباحث را به دنبال دارد. اما تلقی دیگر از جامعه مدنی این است که آن را به مثابه «شیوه» سازماندهی و اداره جدید امور جامعه در نظر

بگیریم. با این احتساب دیدگاه خودتان را در این زمینه بیان کنید. (جامعه مدنی را یک فرهنگ می‌دانید یا یک شیوه سازماندهی؟).

من معتقدم جامعه مدنی به مثابه یک «روش» در جامعه و زمان ماکاملاً اجرا شدنی است. تلقی نخست که شما به آن اشاره کردید در واقع یک ایدئولوژی است که شامل ویژگیهای یک فرهنگ خاص به‌نام فرهنگ غربی و متناسب با ارزشهای آن فرهنگ است. قطعاً نه آقای خاتمی و نه هیچ‌یک از روشنفکران مذهبی ما، خواستار پیاده شدن ارزشهای منحط غربی در جامعه دینی خودشان نیستند. اما از پذیرفتن روشهای تجربی و عقلانی‌ای که در فرهنگها و تمدنهای دیگر امتحان شده و سربلند بیرون آمده، هیچ ابایی ندارند. به نظر بنده منظور از حدیث پیامبر(ص): «اطلبوا العلم ولوبالصین»، گرفتن همین روشهایی است که با دیانت، هیچ ناسازگاری ندارد.

بنابراین شما معتقدید که جامعه مدنی‌مسلمانان با جامعه مدنی غیرمسلمانان تفاوت دارد. زیرا در این جا بر تک‌تک افراد مسلمان مقررات واحکام اسلامی حاکم است، اما جامعه مدنی غیرمسلمانان هم دارای احکام و ارزشهای خاصی است و تنها، تفاوت آن دو در سطح است.

بله! این دو جامعه با یکدیگر متفاوت‌اند. بحث جمهوری اسلامی هم بر همین پایه است. جمهوری را همچون یک «روش» می‌پذیریم؛ یعنی جمهوری‌ای که ارزشهای دینی بر آن حاکم است.اما روش جمهوری، همانند همه کشورهای دیگر است.

یکی از شعارهای دیگری که دولت آقای خاتمی مطرح کرد، قانون‌گرایی بود. از طرفی ما می‌بینیم که قانون‌گرایی شعاری نیست که با دولت آقای خاتمی مطرح شده باشد؛ یعنی اگر به ادبیات انقلاب

مشروطیت نظر بیفکنیم محور اساسی انقلاب مشروطیت نیز بحث قانون بود. ولی قانون تحقق پیدا نکرد و اینک بعد از یکصد سال دوباره به این شعار برمی‌گردیم. علت عدم تحقق قانون و قانون‌گرایی در جامعه ما در عرض یک صد سال گذشته چه بوده است؟

شعار قانون ظاهراً در زمان مشروطه نتوانست به صورت «نهاد» در جامعه ما پذیرفته شود؛ به عبارت دیگر اهداف مشروطیت، حتی در بین برخی متفکرین مذهبی جامعه ما، محلی از اعراب نداشت و در میان متفکرین مذهبی ما انگار نه انگار که مشروطه اتفاق افتاده است و تأثیر بسیار ضعیفی بر جای گذاشت. حتی پس از شکست اهداف اولیه مشروطیت شاهد نوعی رجعت هستیم. با روی کارآمدن مستبدین پس از شکست مشروطه، اعم از قاجار و پهلوی، عمل به قانون مشاهده نشد. از سوی دیگر مردم شاهد بوده‌اند که هر زمانی که علیه آنها تصمیم گرفته می‌شود به قانون تمسک می‌شود؛ از این رو هم برای مردم و هم دولت، قانون ملاک نبوده‌است. قانون درجامعه‌ای مقبول خواهد بود که به منزلهٔ داور نهایی توسط حکومت و مردم پذیرفته شود. در طول ۷۰ سال بعد از مشروطه هرگز فضایی باز ایجاد نشد که درداوری به قانون استناد شود. بعد از انقلاب، یکی از نکات بسیار مثبت اندیشه‌امام، تأکید ایشان بر ایجاد نهادهای قانونی بود. یعنی طی ماههای اولیه انقلاب ایشان به تغییر قانونی رژیم از طریق رجوع به رفراندم و رأی عمومی تأکید می‌کردند.پشتوانه این امر، تظاهرات گسترده میلیونی و اعلام عدم مشروطیت رژیم گذشته بود. ایشان سپس تدوین قانون‌اساسی و ایجاد نهادهای متناسب با آن را مطرح کردند، اما به دلایلی که اشاره شد، متأسفانه فرهنگ عمل به قانون درجامعه ما نهادینه نشدو تخلف از قانون و قانون‌شکنی همچنان ادامه داشت تا این که در اواخر سال ۱۳۶۷ جمعی از نمایندگان مجلس از زیرپا گذاشته شدن قانون به مرحوم امام گلایه کردند.

حضرت امام در پاسخ جمله ارزشمندی بدین مضمون نوشتند، «اگر مواردی اتفاق افتاد به‌واسطه ضرورتهای زمان جنگ بوده و از این به بعد بنا داریم که به قانون عمل شود». گفتنی است مشکلات زمان جنگ در هر جامعه‌ای مقتضیات خاصی دارد، اما این نامه نشان‌می‌دهد که حداقل در دهه اول انقلاب، مسئله قانون‌تحت الشعاع مسائل دیگری قرار گرفته‌بود و حتی بعد از آن نیز مسئله قانون در رده اول اهمیت قرار نگرفت. در جنبش‌دوم خرداد برای اولین بار بعد از نهضت مشروطه و پس از انقلاب اسلامی یکی از طرق‌بهینه کردن مدیریت جامعه و به سامان در آوردن مسائل اجتماعی، رجوع به قانون اساسی‌تشخیص داده شد، زیرا قانون اساسی ما تبلور شعارهای اولیه انقلاب است. مشکل دیگرجامعه ما این است که به شدت نوعی سلیقه‌گرایی برآن حاکم است، یعنی به جای قانون و ضوابط حقوقی، سلائق شخصی و فردی بر جامعه حکومت می‌کند. در بسیاری از منابر رسمی، نمازجمعه‌ها و تریبونهای مذهبی ما، بحث «مقام فوق قانون» تبلیغ می‌شد و این‌که منویات ولی فقیه، فوق قانون اساسی است و به این مطلب توجه نمی‌شد که در جامعه قبل از انقلاب، در نتیجه تضاد مقام سلطنت با قانون چه واقعه‌ای رخ داد. بنابراین، بیان این سخن پیامدهای سویی‌در پی دارد. گویندگان این سخن توجه نمی‌کردند که چه تداعی معانی ناپسندی در جامعه ما اتفاق می‌افتد. براین اساس، بسیار طبیعی بود وقتی که بحث و شعار قانون در جامعه مطرح می‌شد، با استقبال عمومی مواجه شود.

توسعه یکی از مباحث محوری و کانون توجهات نیروهای اجتماعی است. رئیس‌جمهور نیز شعار توسعه همه جانبه و پایدار را مطرح کرده‌اند. به نظر شما آیا توسعه در جامعه ما از پشتوانه نظری متناسب با وضعیت فرهنگی ملی برخوردار است یا خیر؟

غیر از اصول عامی که در توسعه باید در نظر گرفت، باید حتماً مسئله بومی

کردن آن را مطمح نظر قرار داد. مشکل اساسی در جهان سوم خود توسعه نیست، بلکه عدم توجه به ظرفیتهای جامعه برای پذیرش توسعه است.

به بیان دیگر، کار کارشناسی درمورد مسئله توسعه بیشتر از مباحث نظری آن اهمیت دارد. آنچه رئیس‌جمهور بر آن تأکید کرد، توسعه همه جانبه بود که شعار مقبولی است و آنچه باید بر آن پای فشرد تعمیق امور کارشناسی توسعه در ابعاد سیاسی، فرهنگی و اقتصادی است. به نظر من توسعه در هر سه جنبه‌ای که ذکر شد، نیاز عاجل فعلی جامعه ماست، اما با راهکارهای مناسبی که نه در بعد اقتصادی به فشار بینجامد و نه احیاناً باعث تنش‌های سیاسی و فرهنگی در جامعه بشود، البته بحث توسعه اقتصادی را می‌توان جداگانه مطرح نمود، به‌ویژه این که این مقوله قبل از آقای خاتمی نیز به گونه‌ای مطرح بود. در بخش توسعه سیاسی و فرهنگی باید تأکید بیشتری کرد. بدون توسعه فرهنگی و سیاسی، توسعه اقتصادی- دست‌کم درجوامعی مانند جامعه ما- میسر نیست؛ مگر این که یک حکومت کاملاً متمرکز و توتالیتر عهده‌دار توسعه شود و توسعه اقتصادی را بدون توسعه سیاسی به پیش برد، اما در جامعه‌ای همانند جامعه ما که صریحاً با این توتالیتاریسم مخالف است، امکان ندارد توسعه اقتصادی صورت گیرد، بی‌آن که اجازه توسعه سیاسی و فرهنگی داده شود. قانون اساسی توسعه سیاسی را تضمین کرده است؛ همچنین بحث مشارکت، و به‌رسمیت شناختن حق حاکمیت ملی در قانون بیان شده است. مهم این است که ما از ظرفیتهای قانون اساسی استفاده کنیم اما متأسفانه بسیاری از اصول قانون اساسی مرتبط با توسعه سیاسی تاکنون عملی نشده است. تاکنون در جامعه ما نه احزاب و نه انجمنها و سندیکاها به معنای حقیقی آن به‌وجود آمده و نه مطبوعات آن‌چنان که باید رسالت خود را انجام داده‌اند. البته رسانه‌های جمعی نسبت به احزاب رشد بیشتری داشته‌اند، اما به نظر می‌رسد آنچه تاکنون شروع

شده، کمترین اموری است که در توسعه سیاسی بدان نیاز است. در بعد توسعه فرهنگی هم باید حداقل به نوعی «پلورالیسم» در بعد فرهنگ باور داشت و قبول کرد که افراد مختلف با دیدگاههای گوناگون، در چارچوب قانون، حق اظهارنظر دارند و می‌توانند به حقیقت دست یابند؛ هرچند متفاوت با سلایق دیگران باشد. یعنی یا باید به فرهنگ پلورالیستی باور داشت و یا حداقل به نوعی تساهل و تسامح و مدارای دینی پای‌بند بود که متأسفانه پیش از جنبش دوم خرداد هیچ حرکت مثبتی در این دو عرصه مشاهده نشد. حاکمان ما تنوع‌طلبی و تساهل و تسامح را قبول نداشتند که البته پس از جنبش دوم خرداد تا حدودی در این زمینه قدمهایی برداشته شده است. ضمناً برای این که از این مفاهیم چند پهلو پرهیز شود، بهتر است هرگاه توسعه سیاسی و فرهنگی را مطرح می‌کنیم، بر شاخص‌های آن دست بگذاریم و آنها را معرفی کنیم. چون برخی از اقشار جامعه ما ممکن است هنوز با بسیاری از آن مفاهیم آشنا نباشند. یعنی وقتی ما از توسعه سیاسی سخن می‌گوییم، باید مشارکت، رقابت و بحث تشکلهای آزاد را مشخص کنیم، زیرا توسعه سیاسی، فرهنگ قیم‌مآبانه را برنمی‌تابد. به‌نظر می‌رسد مخالفتی که اینک درمقابل توسعه سیاسی وجود دارد، بیشتر از جانب طرفداران اندیشه «قیمومت» است.

اگر این مطلب برای مردم، بیشتر روشن شود، رئیس‌جمهور بهتر می‌تواند کارهای خویش را پیش ببرد.

• بهتر است از بحث‌های نظری خارج شویم و به بحث‌های عملی بپردازیم. در خلال این گفت و شنود توانستیم تصویری از تحول دوم خرداد و شعارهاو آرمانهای این جنبش به دست بدهیم و خواسته‌ها و توقعات نیروهای اجتماعی‌ای که در خلق این پدیده شرکت داشتند، تبیین کنیم. حال آیا برنامه‌ها و سیاستهای دولت آقای خاتمی توانسته

است، آن خواسته‌ها را عملی سازد؟ در صورت مثبت‌بودن پاسخ میزان موفقیت دولت در اجرای برنامه‌ها و سیاستهای خود تا چه حد بوده است؟

می‌توان گفت که دولت خاتمی به بخشی از این مطالبات پاسخ داده است. به نظر من، حوزه سیاست خارجی، موفقترین حوزه کاری دولت آقای خاتمی بوده است؛ یعنی شعار تشنج‌زدایی و شعار معقول کردن سیاست خارجی، گام بلندی است که دولت در سال گذشته برداشته است. متأسفانه تصویر زشتی از دولت اسلامی درجهان ارائه شده بود و موفقیت دولت این بود که نشان بدهد به دنبال تشنج نیستیم و با تمام دولتها- غیر از رژیم غاصب قدس- می‌توانیم با شکل معقول و در چارچوب روابط بین‌المللی، حفظ تمامیت ارضی و منافع ملی، رابطه داشته باشیم و در این روابطی که با جهان آزاد خواهیم داشت، اهداف و منویات خویش را پیش ببریم. بنابراین در بعد تشنج‌زدایی در سیاست خارجی معتقدم دولت، موفقیت‌های فراوانی به دست آورده است. هرچند انتقادات جدی در مورد فعال‌نبودن سیاست خارجی ما به‌ویژه در منطقه قابل ذکر است. نمونه بارز آن سیاست منفعل ما در ارتباط با افغانستان است.

در بعد اقتصادی، روندی که پیش از دوم خرداد وجود داشت، تا حدودی متوقف شد. این از نکات مثبت سیاست اقتصادی ایشان است که حداقل روند اقتصادی گذشته تشدید نشده و پیامدهای منفی آن، گسترش پیدا نکرده است، اما دولت آقای خاتمی سیاست خاص و مدون اقتصادی ارائه نکرد و در واقع با همین وضعیت موجود می‌خواهد کار خویش را پیش ببرد. اتفاقات ناگهانی ناشی از اقتصاد بین‌الملل نظیر کاهش قیمت نفت، در مشکلات اقتصادی ایران قطعاً موثر بوده است. اما مردم از دولت انتظار معجزه اقتصادی ندارند وخاتمی را بیشتر مرد فرهنگ و سیاست می‌دانند نه مرد اقتصاد. دراین حوزه نه موفقیت

جدی به چشم می‌خورد و نه نکته منفی آن‌چنانی. به نظر می‌رسد سیاست اقتصادی این دولت نسبت به دولت قبل و حتی از ابتدای انقلاب، موفقتر بوده، اما مشکل به صورت کلی در ساختار نظری و بومی اقتصاد ما وجود دارد. امروز یک الگوی بومی که بتواند مشکلات اقتصادی ما را حل کند، در بین متفکرین و صاحبنظران اقتصادی مشاهده نمی‌شود.

مشکل اساسی در دو حوزه سیاست و فرهنگ است که اتفاقاً دراین دو حوزه انتظارات جدی از دولت آقای خاتمی وجود دارد. به نظر می‌رسد، اگر خاتمی موفقیتی در انتخابات به‌دست آورده است، مرهون دیدگاههای مشخص و مترقی اودر این دو حوزه بوده است.

خواسته‌های طرفداران ایشان غالباً در این دو محدوده است. یکی از موفقیت‌هایی که تاکنون در این دو حوزه حاصل شده، القای قانون به مثابه قاعده‌بازی سیاسی است. امروز قانون ستیزترین و قانون‌گریزترین جریانهای اجتماعی به این نتیجه رسیده‌اند که باید به قانون پای‌بندی باشند و در عرصه فرهنگ، تأکید بر این نکته که مخالف، حق سخن گفتن دارد، از نکات مثبت سیاستهای فرهنگی دولت آقای خاتمی است. با این همه، مجموعه عملکرد یک ساله در این دو حوزه ممکن است با مجموعه توقعات و انتظارات مردم وجناحهای حامی جنبش دوم خرداد، تناسب نداشته باشند. اگر بخواهیم صریحتر بگوییم، دولت آقای خاتمی در این عرصه به توقعات و مطالبات حامیان خود، پاسخی نداده است. از ویژگیهای مهم ایشان، شفاف، صریح و دوستانه با مردم سخن گفتن بود. اما در این یک‌سال، مردم حتی یکبار هم مشاهده نکردند که رئیس‌جمهور منتخبشان با رسانه‌های عمومی داخلی که در واقع نمایندگان و زبان گویای آنها هستند، به سخن گفتن بنشیند و پاسخگوی سؤالها باشد. ما هنوز یک مصاحبه واقعی تلویزیونی از ایشان ندیده‌ایم. این که

در یک مصاحبه به پرسشهای بسیار کلیشه‌ای پاسخ داده شود، ممکن است از دیگر دولتمردان پذیرفته شود اما از آقای خاتمی و دولت ایشان به هیچ وجه پذیرفته نیست. آقای خاتمی در معدود مواردی هم که با مردم سخن گفته، به خاطر همان سیاست تنش‌زدایی که درحوزه سیاست داخلی در پیش گرفته، از کمترین اشاره به مسائل و مشکلات داخلی پرهیز کرده است. ایشان سعی دارند مسائل را به نوعی در پشت پرده حل کنند. این امر ممکن است در کوتاه مدت باعث حل بعضی از مسائل بشود، اما حامی اصلی دولت و رئیس‌جمهور، مردم هستند و این مردم‌اند که باید واقعیتها را دریابند و احیاناً اگر رئیس‌جمهور با بعضی از مشکلات دست به گریبان است، به پشتوانه رأی مردم و با فشار افکار عمومی می‌تواند آن مسئله را حل کند، اما رئیس‌جمهور متأسفانه از این ابزار استفاده نکرده است.

سؤال بعدی مربوط به محدودیتهای دولت آقای خاتمی است، به نظر شما آن محدودیتها کدام‌اند؟

اولین محدودیت، ضعف پیکره دولت است که در میان وزراء، معاونان و مشاوران ایشان وجود دارد. حال یا رئیس‌جمهور به این موانع قائل‌نیست یا به ناگزیر، چنین دولتی را برگزیده است که بر این اساس، باید آن را «دولت ملاحظات» نامید.

محدودیت دوم دولت آقای خاتمی، مسئله مجلس است. مجلس فعلی هنگامی شکل گرفته که بسیاری از نمایندگان با فشارهای غیرقانونی وارد مجلس شده‌اند. در بعضی از شهرها، انتخابات مخدوش بود. سلیقه‌های غیرقانونی که ازجانب صدا و سیما اعمال شد، سبب گردید این مجلس نشانگر سلیقه حاکم در آن زمان باشد؛ یعنی بسیار بعید است که در فاصله کمتر از دو سال سلیقه جامعه ما ۱۸۰ درجه تفاوت‌کند. اگر چنین باشد، مردم ما باید متهم به عدم فهم

بشوندکه قطعاً چنین نیست. معتقدم اکثریت شکننده‌ای که امروز درمجلس شکل گرفته، از محدودیتهای جدی دولت آقای خاتمی است و مانع پیشبرد سیاستهای ایشان به شمار می‌آید.

مورد سوم، قوه قضاییه است که تاکنون شاهد بوده‌ایم با خواسته‌های مشروع و قانونی مردم سرناسازگاری داشته است. شیوه دادگاه‌های عام، ولایت‌مطلقه‌قاضی در تمام شئون است؛ یعنی گمان چنین است که باعلم فقاهت و با صفت عدالت می‌توان وظایف بازپرس، دادیار، دادرس، دادستان و قاضی را یکجا برعهده گرفت. اینها برخی از محدودیتهای قابل ذکر دولت آقای خاتمی است.

اما مقدورات دولت خاتمی عبارت‌اند از: خدا که بالاترین نقطه قوت است. تاکنون دولت از تفضل خدا بهره برده و امیدواریم که نظر لطفش هیچ‌گاه برنگردد.

مورد دوم از مقدورات خاتمی، مردم هستند. که به نظر بنده تاکنون کمترین استفاده از آنها صورت گرفته است. باید از این پشتوانه عظیم مردمی استفاده نمود، حمایتی که واقعاً در طول انقلاب جزحمایت میلیونی‌مردم از شخص حضرت امام رضوان الله علیه، بی‌سابقه بوده است پشتوانهٔ مردمی را باید به شکل نهادینه در آورد و به نفع مصالح مردم در چارچوب قانون به کار گرفت. مورد سوم از مقدورات خاتمی، سوء تدبیر رقبای ایشان است که فراوان این مسئله اتفاق افتاده است. یعنی با عملکرد خود همواره به سود خاتمی کارکرده‌اند.

با توجه به روند موجود یک سال اخیر، چشم‌انداز آینده را چگونه می‌بینید؟ به تعبیری، بیم و امید نسبت به واقعه دوم خرداد کدام است؟

من دو راه حل می‌بینم که امیدوارم راه حل نخست، تحقق پیدا نکند، بلکه

شاهد راه حل دوم باشیم. راه حل اول این است جناح معاند دوم خرداد، این مهمان ناخوانده را که با نام رئیس‌جمهور وارد مجموعه آنها شده، آن‌چنان محصور کند، که ساقط شود. راه حل اول مبتنی است به روشهای خشونت بار و حتی استفاده از مجاری قانونی برای ساقط کردن رئیس‌جمهور که احتمال بروزش کم نیست.

راه حل دوم این است که آقای خاتمی با تجدیدنظر در عملکرد یک‌ساله خود به ظرفیتهای عمل نشده دوم خرداد، قانون اساسی و اختیارات ریاست‌جمهوری توجه بیشتری مبذول کند و با وفا کردن به آنچه در زمان انتخابات وعده می‌داد به شکل شفاف و صریح، مشکلات خود را بامردم در میان بگذارد و برای نهادینه کردن قدرت مردمی که پشتوانه عظیم او هستند، همچنین تعمیق آزادیهای مشروع مردم، گامهای مؤثرتری بردارد. اگراین تجدید نظر و اصلاح روشها صورت بگیرد، من حدس می‌زنم که آینده‌ای موفق‌تر از امروز در پیش‌رو داشته باشیم.ان شاءالله

۱۱

□ مصاحبه با:

غلامحسین کرباسچی*

طی یک‌سال اخیر تحلیلها و تفسیرهای متعددی پیرامون دوم خرداد ارائه شده است که اگر بخواهیم مجموعه تفسیرها و تحلیلها را دسته‌بندی کنیم در سه دسته می‌شود جای داد. یک دسته از این تحلیلها اساساً دوم خرداد را نقطهٔ گسست در تاریخ انقلاب اسلامی ارزیابی می‌کند. به عبارت دیگر، آن را یک جنبش جدید اجتماعی با گفتمانی متفاوت از گفتمان تاریخ دو دهه اخیر ارزیابی می‌کند و آن را انقلابی در انقلاب می‌داند. دسته دوم به دوم خرداد به عنوان یک نقطه عطف نگاه می‌کند و در عین حال معتقد است که آن نوعی پیوند و پیوستگی با آرمانهای اولیه انقلاب اسلامی دارد، آرمانهای اولیه انقلاب اسلامی که به دلایلی در این دو دهه به محاق فراموشی سپرده شده بود و دوم خرداد باعث شددوباره با آرمانهای

---

* دبیرکل حزب کارگزاران سازندگی.

اولیه، مانند جمهوریت و اسلامیت با تفسیر خاصش تجدید بیعت شود. دیدگاه سوم اساساً به دوم خرداد به عنوان یک حادثه گذرا نگاه می‌کند و معتقد است هیچ‌گونه تحولی صورت نگرفته است و گفتمان مسلط همان است که در دو دهه اخیر حاکم بوده است. تحلیل و ارزیابی شما از دوم خرداد چیست و مهمترین ویژگیها وعوامل پدید آورنده آن را درچه می‌دانید؟

من نمی‌دانم آیا این تقسیم‌بندی اساس علمی دارد و آیا این حرفها از خاستگاه مبتنی بر اندیشه و تفکر و در واقع کلاسیک مستدل سرچشمه می‌گیرد یا نوعی خطابه و گمانه‌زنی است. ما معمولاً عادت کرده‌ایم که به همین سخنراتی و خطابه‌ها و اینگونه مطالب قناعت کنیم و اینها برای ما تحلیل‌ساز می‌شود.همان‌طور که اشاره کردم، من نمی‌دانم این تحلیل تا چه حد علمی است اما به نظر من بهتر است همان‌طوری که کارهای علمی و مطالعاتی و پروژه‌ها و پدیده‌های مختلف تحلیل می‌شوند، درباره این موضوع نیز یک جمع متفکر دانشگاهی به دور از سلیقه‌ها و علاقه‌های شخصی مطالعه و تحقیق کنند تا معلوم شود که دوم خرداد گسست، نقطه عطف یا چیز دیگری است. من برای خودم تحلیلی دارم. البته ادعا ندارم که صددرصد علمی است، بلکه برداشت من است و مانند بقیه موارد آن را یک خطابه و تحلیل علمی می‌دانم. اصولاً پدیده‌های اجتماعی هیچ‌وقت از قبل و بعد خود، نمی‌توانند جدا باشند و همیشه یک پدیده اجتماعی معلول دهها و شاید صدها نکته کوچک و بزرگ و به هم پیوسته است و اصولاً حوادث تاریخ به یکدیگر متصل‌اند و اینگونه نیست که تاریخ متشکل از نقاط منفصلی باشد که از یکدیگر جدا و کنار هم چیده شده باشد. بنابر نظام علت و معلولی جامعه‌شناسی، همه پدیده‌ها به همدیگر پیوسته است. شاید بعضی افراد- که با مسائل کمتر آشنا هستند- اتفاقات

تاریخی را گسسته ببینند، اما تحلیل علمی، اینها را معمولاً گسسته نمی‌بیند. هنگامی که جنگی اتفاق می‌افتد، شما آن را معلول بسیاری از اتفاقات می‌دانید. اگر بخواهم با در نظر گرفتن گذشته دوم خرداد به این سؤال پاسخ دهم باید بگویم، این پدیده، نقطه گسست نیست، ضمن آن که، آن را یک نقطه عطف یا در واقع یک حادثه جدا و منفصل نیز تلقی نمی‌کنم. من دوم خرداد را در واقع نتیجه ۲۰ سال سیر انقلاب اسلامی می‌دانم- یعنی دقیقاً نقطه عطف یا گسست نیست، پدیده‌ای است در تداوم حوادث و مسائل انقلاب. در واقع اگر به سیر انقلاب‌اسلامی و جریان انقلاب در بعد از بهمن ۵۷ نگاه کنیم، می‌بینیم که آن هم مانند هر انقلاب دیگری برای دوره تثبیت خود مقدماتی دارد. ما برای دوره تثبیت به دلیل مسائل ضدانقلاب، توطئه‌های خارجی و جنگ تحمیلی‌ناچار با یک وقفه ۱۰ ساله مواجه بودیم که به‌تعبیری مسیر انقلاب را از آن مسیر پیش‌بینی شده خارج کرد.حال اگر این جریاناتی که در سالهای ۵۸ تا ۶۸ وجود داشت را کنار بگذاریم و بخواهیم به دوم خرداد با نمادهایی چون توسعه سیاسی، حضور مردم، مشارکت عمومی و غیره بپردازیم می‌توان اینگونه تحلیل کرد که توسعه سیاسی جدای از توسعه فرهنگی و توسعه اقتصادی امکان‌پذیر نیست. یعنی توسعه سیاسی، توسعه اقتصادی، توسعه فرهنگی و توسعه اجتماعی با همدیگر پیوندهایی دارند و در کنار یکدیگر محقق می‌شوند. به اعتقاد من در شرایط نامطلوب اقتصادی و در جامعه عقب مانده، توسعه سیاسی میسر نیست. در جامعه عقب مانده، از توسعه سیاسی حرف‌زدن همان تعبیر معروف را تداعی می‌کند که شکم گرسنه، خدا را نمی‌شناسد؛ یعنی در چنین جامعه‌ای فرهنگ و سیاست جدای از مسائل اجتماعی معنا ندارد. بنابر این، آنچه در این کشور بعد از دوران جنگ و بعد از قطعنامه و آزادی اسرا و تثبیت مسائل خارجی اتفاق افتاد دوره بازسازی و تقویت بنیه اقتصادی بود که نتیجه

این هفت، هشت سال سازندگی اقتصادی در واقع پدیده دوم خرداد بود.

این نکته بسیار مهم و از نظر علمی بسیار قابل مطالعه است. شاید در یک مطالعه علمی هم به این نتیجه برسیم که برخلاف آنچه گاهی گفته می‌شود، دوم خرداد محصول یا منسوب به منتخب دوم خرداد یعنی آقای خاتمی است؛ با همه علاقه و عزتی که به خاطر شخصیت فرهنگی برای ایشان قائلم به نظر من دوم خرداد محصول عمل آقای خاتمی نیست. این‌طور نیست که ما فقط بگوییم آقای خاتمی دوم خرداد را بوجود آورده است. آقای خاتمی با همان شخصیت فرهنگی و سیاسی –که عملکرد ایشان در دوره‌ای برای مردم مأنوس و آشنا بود– در حادثه دوم خرداد دارای نقش است ولی آن چیزی که باعث بوجود آمدن دوم خرداد بود در واقع بیشتر منسوب به دولت دوران سازندگی و شرایط حاکم برآن دوران بود. در دوران سازندگی مردم را به زندگی، نظام، پیشرفت و مشارکت همه جانبه، حتی در زمینه فرهنگی امیدوار کردند. مطبوعات ما در سال ۷۵ و ۷۶ نسبت به سال ۶۷ خیلی گسترش پیدا کرد. این گسترش مطبوعات که تعداد آن از حدود ۴۰۰ عنوان تقریباً بـه ۹۰۰ عـنوان رسـید زمـینه را بـرای مـطرح شـدن بحث‌های مختلف و نظریات متفاوت فراهم ساخت. پس از انتخابات مجلس پنجم در سال ۷۵ از سوی تصمیم‌گیران و جامعه مدیران این مسئله مطرح شد که با توجه به شرایط کشور به یک مشارکت فراگیر در مسائل سیاسی- اجتماعی نیاز است. برخلاف تفسیرهایی که سبب شد جمعی از دوستان ما، در انتخابات دوره چهارم مجلس رأی نیاورند و برخلاف آنکه دوستان ما تصور می‌کردند با پیروزی یک جناح باید از مسؤولیتها و مسائل سیاسی و اجتماعی کناره‌گیری کنند، این عده برآن شدند به رغم پیروزی جناح برنده نسبت به مسائل مملکت بی‌تفاوت نباشند و در عرصه‌های مختلف حضور داشته باشند. اینها ایستادند و با همه ناملایمات و جو سیاسی مخالف، برای مردم کار کردند و کوشیدند برخی

مشکلات روزمره مردم را مرتفع سازند و از طرفی هم تلاش کردند تا تحولی در مملکت اتفاق بیفتد و پیشرفتی حاصل شود و به سوی توسعه گام برداشته شود. در طول سالهای جنگ و خشونت و ترور، شرایط ناگواری به مردم تحمیل می‌شد به گونه‌ای که مردم نشاط خود را از دست داده بودند و این شرایط، امید شرکت در مسائل اجتماعی و سیاسی را از آنان سلب نموده بود. اما به‌تدریج در دوران سازندگی این امید در مردم ایجاد شد و به رغم کاستی‌های موجود، پیشرفتهای قابل توجه امور اقتصادی به حضور مردم منجر شد. بنابراین، دوم خرداد ناشی‌از انتخابات دوره پنجم نیست زیرا حتی کسانی که به نوعی از صحنه کناره‌گیری کرده بودند و با ناامیدی می‌گفتند کارکردن بی‌فایده است تا آنجا که حتی معرفی کاندیدا را بی‌ثمر می‌دانستند، دریافتند که فضایی برای فعالیت ایجاد شده است. این وضعیت محصول دوره ۸ ساله سازندگی و محصول دولت آقای هاشمی است و دوم خرداد پیش از آنکه به آقای خاتمی منسوب باشد وپیش از آنکه به جناح مثلاً پیروز دوم خرداد منتسب باشد، پیامد توسعه اقتصادی و ناشی از شرایطی است که از سال ۶۸ به‌بعد ایجاد شد. توسعه سیاسی را باید دنباله توسعه اقتصادی دولت آقای هاشمی دانست. گرچه ممکن است در دوره آقای هاشمی به ظاهر بحثی از توسعه سیاسی به میان نیامده باشد و آقای هاشمی صراحتاً از توسعه سیاسی صحبتی نکرده باشند، ولی در عمل با بکارگیری همه این نیروها و با نگاهی به آینده و با اعتقاد به فراگیر عمل کردن، زمینه حضور همه نیروها را فراهم کردند. در واقع در یک نگاه، وقتی از دوران تثبیت هفت و هشت ساله اول جنگ و مسائل پس از آن فارغ شدیم بازسازی مملکت آغاز شد.

اولین اقدام برای بازسازی، انجام یک سری پروژه‌ها و برنامه‌ها با هدف توسعه اقتصادی کشور بود. همزمان با توسعه اقتصادی برخی از مسائل و

مشکلات روزمرهٔ زندگی- زندگی کوپنی و گرفتاریهای خیلی شدید- بر طرف شد. در پی آن موقعیت ایجاب کرد مردم درمسائل سیاسی حضور بیشتری داشته باشند و این روند اقتصادی به رغم کاستی‌هایش توسعه سیاسی و فرهنگی را به دنبال آورد و این در واقع همان بحث اصلی دوم خرداد است.

هر چند علاقهٔ مردم به آقای خاتمی و سابقه فرهنگی و شخصیت ایشان و امید بستن به اینکه ایشان می‌تواند آرمانهای بوجود آمده در ذهن مردم را احیا کند هم مؤثر بود اما این پدیده، متأثر از شرایط سالهای ۶۸ تا ۷۶ بود که موجب شد مردم به آرمانها و علایقی دسترسی پیدا کنند. حال با توجه به این آرمانها و علایق ایجاد شده، مردم در انتخابات ریاست‌جمهوری، آقای خاتمی را برای تحقق آرمانهایشان موفق می‌دیدند. همین مردمی که اینگونه در انتخابات ریاست‌جمهوری شرکت کردند و اینگونه انتخاب کردند، در سال ۷۱ به جناحی رأی دادند که عکس این عمل می‌کرد. در واقع مردم، از بینش سیاسی گسترده‌تری برخوردار شدند و دریافتند که باید همهٔ گروهها، جناحها و نیروهای فعال و مفید جامعه به اصطلاح گفتمان سیاسی کنند و خواستار آن شدند که در فضای سازندگی و نه در فضای خشونت سخن بگویند. این فضایی بود که آقای خاتمی از آن سخن می‌گفت و از آنجا که این فضا در ذهن مردم ایجاد شده بود برای تحقق آن، آقای خاتمی راانتخاب کردند. به نظر من اصولاً مطرح کردن نقطهٔ عطف یک حادثهٔ جدا و یا یک نقطهٔ شکست اصلاً درست نیست.

دوم خرداد نقطه‌ای است در تداوم مسائل قبلی که از لحاظ تاریخی هم قابل تعقیب است. البته شاید این حرفها در چارچوب علمی و جامعه‌شناسی نیاز به مطالعه و تحقیق داشته باشد.

در دوم خرداد شاهد ظهور جنبشهای جدید اجتماعی هستیم. جنبشهایی که می‌توان گفت در دو دهه اخیر انقلاب وجود نداشت یا

بسیار کمرنگ بود، در دوم خرداد زمینه بروز پیدا کرد. برخی معتقدند که اساساً پدیدهٔ دوم خرداد را نباید تنها به صورت یک عامل درون‌زا تلقی کرد بلکه بایستی به عنوان یک عامل برون‌زا به آن نگریست که متأثر از گفتمان حاکم بر نظام بین‌المللی بود. فرایندی در دهه‌های ۸۰ و ۹۰ در غرب جریان داشت.ما در این دهه شاهد گذار از نظامهای اقتدارگرا به نظامهای دمکراتیک، فروپاشی دنیای سوسیالیسم و افول دولت رفاهی بودیم. اکنون سؤال این است.تا چه اندازه می‌توانیم دوم خرداد را تحت تأثیر گفتمان حاکم بر نظام بین‌المللی ارزیابی کنیم؟

اگر ما قبول کنیم پدیده‌ها و وقایعی که در دنیا روی می‌دهد با هم در ارتباط است و شرایط سیاسی و اقتصادی در یکدیگر اثر می‌گذارد بنابراین نمودارهای اقتصادی می‌تواند در تحولات سیاسی مؤثر باشد. براساس این تحلیل، سالهای دهۀ ۸۰ و ۹۰ و بالاخره انقلاب اسلامی یکی از همین پدیده‌هاست.انقلاب اسلامی یکی از همان پدیده‌های گذار از حکومتهای ستم شاهی به حکومتی است که مشی آن به اصطلاح، بحث سیاسی «یستمعون القول فیتبعون احسنه» است، گفت‌وگو و بحث و استدلال و اعتقاد است و پیدایی آن تأثیر جدی در تغییر و تحولات سیاسی دنیا می‌گذارد. به زعم ما انقلاب اسلامی یک نظام انحصارگرای تمامت خواه نیست. نیز بر این باوریم که انقلاب اسلامی هرگز در پی چنین چیزی نبوده است و این تصور که انقلاب تحت‌تأثیر دنیا از انحصارطلبی صرفنظر کرده است تصور باطلی است. انقلاب اسلامی در واقع یکی از تحولاتی است که در دهه ۸۰و ۹۰ به وقوع پیوست و پیام آن همان پیام عبور از حکومتهای فردی و خودکامه و دیکتاتوری به سمت حکومتهای مردمی است، به سمت حکومتهایی با فضای توسعه‌سیاسی که این جای بحث بسیار

دارد. اصولاً انقلاب اسلامی در دهه ۸۰ و ۹۰ منشأ تغییراتی در سطح جهان بوده یعنی نقش انقلاب اسلامی و نهضتهای اسلامی را نمی‌توان در تغییر و تحولات جهان نادیده انگاشت. مثلاً درباره مسئله شوروی و جمهوریهای شوروی به اعتقاد من، از نظر تاریخی و جامعه‌شناسی مطالعه و بررسی دقیقی صورت نگرفته است. پیام امام به گورباچف در واقع پیام انقلاب اسلامی بود و گسترش و انتشار آن در تغییر و تحولات جهان تأثیر گذاشت. نباید فکر کنیم که تحولات انقلاب اسلامی باید تحت تأثیر فضای حاکم بر جهان باشد. ممکن است در ابعادی ما تحت‌تأثیر باشیم ولی در بسیاری موارد، ما تأثیرگذاریم. اصولاً فضای سیاسی- اجتماعی و اقتصادی جهان، فضایی است که از نظر جغرافیایی هم به یکدیگر پیوسته است یعنی اتفاقی که در یک گوشه دنیا روی می‌دهد مسلماً در جاهای دیگر نیز تأثیر می‌گذارد. در واقع اطلاعات و مبادلات اخبار و دانستنیهای مختلف و بحث رسانه‌ها در تغییر و تحولات سیاسی دنیا تأثیر جدی دارد. بنابراین، نباید بگوییم دنیاروی ما تأثیر نگذاشته، همان‌طور که ما روی دنیا تأثیر گذاشتیم دنیا هم روی ما تأثیر گذاشته و این یک تأثیر متقابل است.

به نظر من بسیاری از ابعاد انقلاب اسلامی در جاهای دیگر تأثیر گذاشته، مثلاً همین روحیهٔ میهن‌پرستی که پس از تسخیر لانه جاسوسی در مردم آمریکا پیدا شد، متأثر از انقلاب اسلامی است. پیش از این، معلوم نبود این روحیه تا چه مقدار وجود دارد. الآن می‌بینیم در ۲۰ سال گذشته، تحت تأثیر اتفاقاتی که در ایران روی داد، یعنی جنگ، و مبارزه با آمریکا، روحیه‌ای در مردم آمریکا پیدا شد که نسبت به مملکت خودشان ممکن است مثبت باشد. شاید هم از این اتفاقات تحلیل منفی داشته باشند، ولی به نظر می‌رسددر حال حاضر علاقه اینها به پرچم یا حتی به قربانیان کشورشان بیشتر شده است. حتی علاقه آنان به کسانی که نمی‌توانند آنها را شهید بنامند و در واقع قربانی تجاوزکشورشان

هستند- مثلاً آن یادمان مربوط به کشته‌شدگان جنگ ویتنام که در واقع سربازان و افسران آمریکایی متجاوز بودند- بیشتر شده است. ولی می‌بینیم که طی بیست سال گذشته در پایتخت آمریکا یادمانی درست کرده‌اند که اسم همه اینها و به تعبیر خودشان شهدای جنگ و به تعبیر ما متجاوزان را احیا کنند. به نظر من این حالت، تحت تأثیر اتفاقاتی است که در دنیا رخ می‌دهد و شاید اتفاقاتی که در انقلاب اسلامی روی داده است در ملت آمریکا و ملتهای دیگر هم روی داده باشد. البته، اتفاق دوم خرداد و اتفاقات فرهنگی، اقتصادی گذشته را نباید از سایر اتفاقات دنیا جدا تصور کرد.

من هم با شما موافقم که اساساً نمی‌توان تغییرات اجتماعی را به طور مجزا و تک علتی تبیین کرد. شاید بتوان گفت که بین پدیده‌ها یک رابطهٔ دیالکتیکی وجود دارد ولی در عین حال می‌شود دوم خرداد را در عین پیوستگی یک نوع گسست هم دانست. پیوستگی در سطح آرمانها و اصولی که وجود داشته، ولی از لحاظ نوع رفتار و عمل سیاسی یک نوع دگردیسی را شاهد هستیم یعنی ما در دو دههٔ اول انقلاب شاهد یک نوع رفتار سیاسی بودیم که شاید اسم آن را بتوانیم انقلابی‌گری بگذاریم. ولی در دوم خرداد و پس از آن شاهد رفتار دیگری هستیم که می‌توانیم از آن به عنوان مهندسی اجتماعی و اصلاح نام ببریم. نظر شما در این باره چیست، ضمن آنکه بفرمایید نقش نیروهای سیاسی و اجتماعی در خلق دوم خرداد چه بوده است و آنها دارای چه نوع‌مطالبات و انتظاراتی بوده‌اند؟

ببینید، اینکه ما می‌گوییم دوم خرداد با بقیهٔ سالها و ایام پیشین انقلاب پیوسته است به این معنا نیست که باگذشته تفاوتی ندارد. این که ما دوم خرداد را یک حادثهٔ جدید یا یک گسست به معنای شکستگی در آن پیوستگی بدانیم یا

حتی آن را نقطه عطف بپنداریم و بگوییم به ارزشهای اول انقلاب بازگشتیم، این جای بحث دارد. من معتقدم جامعه‌ای که می‌خواهد ارزشها را تجربه کند و پایه‌های اقتصادی- سیاسی و فرهنگی کشور را تحکیم کند بدون توجه به مسائل بیرونی و بدون توجه به روحیه استقلال‌طلبی و ناگزیریهای اول انقلاب موفق نخواهد بود. در اول انقلاب بنا به معضلاتی از قبیل فتنه گروهکها و جنگ ایران و عراق مصلحت نبود که بسیاری از اطلاعات را در اختیار مردم گذاشت. اما وقتی جنگ تمام شد و کشور از حالت اضطراری خارج شد دیگر منعی برای انتشار اطلاعات وجود نداشت. این که تولیدات و فرآورده‌های پالایشگاه‌ها چیست، چه قیمتی دارد و استفادهٔ بهتر از منابع، چه برنامه‌هایی را می‌طلبد. در حالی که تا پیش ازآن، آمار تولید سوخت و اینکه درکجا چه چیزی و چه مقدار تولید می‌شود محرمانه بود و اعلام آن برخلاف مصالح کشور تلقی می‌شد. این که آیا این روش درست بوده یا نادرست مقوله دیگری است. در آن زمان، برخی معتقد بودند این آمارها در منابع اطلاعاتی دنیا موجود است بنابراین محرمانه بودن آن بیهوده است. اما می‌خواهم بگویم این فضا بر رسانه‌های آن زمان حاکم بود.

در واقع، تحولات اقتصادی، نظامی، فرهنگی و اجتماعی، تحول سیاسی را درپی داشت. بسیاری از کسانی که در گذشته فکر می‌کردند باید مسائل را با روشهایی غیر از روش بحث و گفت‌وگو حل کنند اکنون بیش از همه، شعار بحث و گفت‌وگو را سر می‌دهند. آنها تغییر عقیده نداده‌اند بلکه در این سیر تکاملی ناگزیر به این نتیجه رسیدند و قطعاً گروههای سیاسی بیشترین نقش را در این زمینه داشته‌اند. گروههای سیاسی، نیروهای جامعه را تقسیم‌بندی و دسته‌بندی می‌کنند و عده‌ای را جذب و عده‌ای را دفع می‌کنند. هر گروهی بالاخره نمایندهٔ جمعی و نمایندهٔ عده‌ای از عناصر جامعه‌ای است که حق رأی دارند و می‌توانند

تصمیم‌گیری کنند و تحولاتی ایجاد نمایند. اینها نقش اساسی را در گفت‌وگو و بحث دارند. هر چه این گروهها متشکل‌تر و فعال‌تر باشند و مواضع آنان روشن و شفاف باشد، طبعاً آگاهی سیاسی جامعه بالا می‌رود و این محصول، همان است که از آن به عنوان توسعهٔ سیاسی و اتفاقاتی که بعد از دوم خرداد روی داد نام می‌بریم.

سؤال دیگر درباره دولت آقای خاتمی و عملکرد ایشان است. به نظر شما برنامه‌ها و سیاستهای آقای خاتمی تا چه حد بازتاب توقعات و مطالبات نیروهای اجتماعی است و آیا در طول یک‌سال گذشته پاسخ مطلوب به این نیازها و خواستها داده شده است؟

ببینید عملکرد دولت را نمی‌شود ظرف یک سال ارزیابی کرد آن هم دولت آقای خاتمی که با این همه مشکلات و معضلات غیرقابل پیش‌بینی مثلاً کاهش قیمت نفت روبه رو بوده است. این امر نیاز به زمان دارد. اکنون بیش از یک‌سال از تشکیل دولت آقای خاتمی می‌گذرد و متأسفانه اتفاقات بسیار وحشتناکی بخصوص از لحاظ اقتصادی رخ داده است. کاهش قیمت نفت موضوعی است که دولت را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد واین امر بر تداوم سیاستهای سازندگی اثر می‌گذارد. بنابراین، به رغم اعتقاد دولت به سازندگی کشور و توسعهٔ اقتصادی عملاً در برنامه‌های خود با مشکل مواجه است. از این رو، برنامه‌ای که مصوب مجلس و دولت بود و باید به آن عمل می‌شد و خود این برنامه یکی از شعارهای اصلی به تبع شعار قانون‌گرایی بود، عملی نشد ودر سال گذشته یعنی ۷۷- ۷۶ بسیاری از جلسات دولت به حل این معضل اختصاص یافت. به نظر من نمی‌شود یک ارزیابی منصفانه‌ای از عملکرد دولت بکنیم. البته من به جرأت می‌گویم که دولت آقای خاتمی، نتوانسته به آنچه وعده داده است عمل کند. حتی آن چیزهایی را هم که گفته، نتوانسته برآورده سازد.

اگر ما بخواهیم قضاوت درستی بکنیم، باید یک «چرایی» و یک «چگونگی» در کنار این بحث داشته باشیم. ما به آقای خاتمی ودولت آقای خاتمی به خاطر موانع و مسائل گوناگون حق می‌دهیم. اینکه این موانع چه هستند بحث دیگری است که مسئله کاهش بهای نفت مهمترین آنهاست. در کنار آن، این پیروزی غیرمترقبه، برای بخشی از نیروهای جانبی خوشایند نبود. بنابراین نیروهایی که در دوم خرداد یا قبل از آن احساس کردند اکثر افکار و آرای عمومی با برنامه‌ها و نظریات آنها موافق نیست و تنها ۳۰ درصد جامعه یا حتی کمتر با آنها موافق‌اند. هنوز هم نتوانسته‌اند بپذیرند که باید خودشان را با آرای اکثریت تطبیق دهند. این امر نیز مشکلاتی را برای دولت درپی داشت و در بسیاری از امور دولت را با معضلاتی مواجه ساخت. این گروه در مجلس از اکثریت برخوردارند و این اکثریت ضعیف بعضی جاها برای دولت مسائلی ایجاد کرده از جمله استیضاح یک وزیر مهم دولت و چون و چرا و تزلزل در بسیاری از برنامه‌ها. آنچه مسلم است حزب نمی‌تواند تسهیل‌کننده مسائل دولت باشد، مجلس باید در کنار دولت باشد. ببینید، در یک تحلیل نهایی برای اداره کشور، در واقع نیروی اجرایی محور اداره آن است. اصلی‌ترین محوری که باید کشور بر اساس آن اداره شود وزارتخانه‌ها و دستگاههای اجرایی هستند. قوه مقننه باید برای این دستگاه اجرایی قانون وضع کند یعنی قانون و قوه مقننه باید در خدمت قوه مجریه باشند. برای آنکه خطایی رخ ندهد، قوه قضاییه باید قانون وضع شده و مصوبه مجلس را با عمل اجرا شده تطابق دهد و خطاهای آن را مشخص کند. یعنی هر چند که ما در قانون اساسی، سه قوه در کنار هم داریم، اما محور اداره مملکت نیروی اجرایی است. به تعبیری، قوه مقننه و قوه قضاییه، ضمن حفظ استقلال باید در خدمت اجرا باشند. هدف، فقط قانونگذاری نیست، هدف این است که کاری صورت گیرد و به طور کلی کشور آباد شود.

حال در مسیر آبادانی و سازندگی همچنین اداره زندگی مردم، باید قانونی باشد که هرج و مرج پیدا نشود، و بعد نهادی مثل قوه قضاییه نظارت کند تا قانون به درستی اجرا شود. ممکن است قوه قضاییه بگوید لزومی ندارد ما در خدمت قوه مجریه باشیم، ما درکنار قوه مجریه و همطراز با آن هستیم؛ این‌همطرازی از لحاظ عبارت اعتبار قانون اساسی است ولی محور اداره، اجراست. قوه مقننه و قوه قضاییه به تنهایی و در صورتی که در خدمت اجرا نباشند، چیزی ندارند. به هر حال این مسائل، موانعی برای دولت بوده است، اما در مجموع به نظر من با این مشکلات و این گرفتاریها دولت توانسته است حرفش را برای مردم بیان کندو این مسئله بسیار مهمی است ولو اینکه به لحاظ عملی به آنچه می‌خواسته نرسیده است. به نظر من، هم دولت این را قبول دارد و هم مردم محذورات دولت را درک می‌کنند، به همین دلیل به رغم همه این گرفتاریها هنوز نه تنها از علاقه و اعتبار دولت نزد مردم کاسته نشده بلکه به محبوبیت آن افزوده شده است. مردم صداقت دولت رادر این مدت دیده‌اند. ما امیدواریم شرایطی حاصل شود تا وعده‌های دولت به نحو کامل تحقق پیدا کنند.

من با شما موافقم که اساساً ارزیابی یک ساله کارنامه دولت شاید امکان‌پذیرنباشد، ولی بحث مهم ما درک روندهایی است که در یک سال گذشته طی شده و چشم‌اندازهایی که پیش روی ما قرار دارد. دولت آقای خاتمی چه در زمان انتخابات و چه پس از آن سه شعار محوری داشت: جامعه مدنی، قانون‌گرایی و توسعه پایدار و همه جانبه. در ارتباط با این سه شعار محوری چه گامهای مهمی برداشته شده و برای تحقق و نهادینه کردن آنها چه اقداماتی صورت گرفته است؟

جامعه مدنی، قانون‌گرایی و توسعه سیاسی سه شعاری است که از یکدیگر

جدایی ناپذیرند و «توسعه همه جانبه» در جامعه تنها با تحقق این سه اصل میسر است و محصول آن جامعه مدنی است؛ جامعه‌ای که مبتنی بر قانون است و همه بر اساس قانون کار می‌کنند. من شخصاً معتقدم که توسعه سیاسی، قانون‌گرایی و جامعه مدنی محصول یک روند در جامعه است. یعنی نمی‌شود در یک جامعه، بدون فراهم ساختن زمینه‌های لازم، توسعه سیاسی ایجاد کرد. پیش‌فرض‌ها و پیش نهاده‌هایی در جامعه وجود داردکه بدون آنها توسعه پایدار، امکانی برای اجرا ندارد. بگذارید من مثال قانون‌گرایی را بزنم، ما می‌گوییم که همه افراد جامعه باید مطابق قانون عمل کنند. آیا در جامعه‌ای که اشتغال وجود نداشته باشد و بیکاری فزاینده‌ای حاکم باشد که صدها هزار نفر یا میلیونها نفر سرگرسنه به زمین بگذارند، می‌توان انتظار داشت که به قانون پایبند باشند، مسلم است که انسان گرسنه از دیوار مردم بالا می‌رود! امیرالمومنین در آخرین ماههای حکومتش، یعنی زمانی که بلاد اسلامی دستخوش فتنه و آشوب شده بود و حضرت تنها حکومت کوفه و شاید بخشی از ایران واهواز را در دست داشتند می‌فرمایند:«مالِیَ الاوالکوفه» همین کوفه در اختیار من است «ما احد بالکوفه الاناعما» هیچ کس در کوفه نیست الا اینکه ناعم است.برخوردار است. یعنی در حکومت اسلامی، از نعمتهای مادی برخوردار است. این افتخار امیرالمؤمنین است، شخصیتی که در راه تحقق ارزشها و عدالت جان خود را فدا کرد. سپس می‌فرماید:

«یأکل البُرّ و یسکن فی‌الظّل و یشرب من ماءالفرات» همه کسانی که در پرتو حکومت من زندگی می‌کنند (جدای از ارزشها)، جداقلِ زندگی برایشان فراهم شده است، نان گندم می‌خورند، جایی برای سکونت دارند و از آب آشامیدنی گوارا برخوردارند. آن موقع آب آشامیدنی فرات، آب گوارا بوده است. یعنی نان، مسکن و آب برای همه فراهم شده است. درواقع پیام این کلام آن است که

علاوه‌بر حفظ همه ارزشها، شعارها و بحث‌های حضرت امیر، زندگی مادی مردم هم باید اداره شود و این امر، بدون تأمین امکانات در جامعه و بدون سرمایه‌گذاری و بدون توسعه اقتصادی امکان‌پذیر نیست. می‌خواهم عرض کنم که در یک جامعه گرسنه، معلوم نیست شعار قانون‌گرایی تا چه حد قابل پیاده شدن باشد. در جامعه‌ای که دولت توان اداره اقتصادی صدها هزار خانوار بی‌سرپرست را نداشته باشد، چقدر می‌توان به مردم درباره مسائل اخلاقی سفارش کرد.

حتی بر اساس تجربه گذشته در بسیاری از بحث‌های سیاسی این موضوع قابل تعمیم است. شورشهای کارگری از چیست؟ همه خشونتهایی که در دنیای معاصر تعریف شده، ناشی از هیجانات و نیازهای مادی بوده که در بخشی از جامعه مثل کشاورزان و کارگران رخ داده است. نمی‌شود به کارگری که گرسنه است و شب گرسنه می‌خوابد گفت که بیا و گفتمان سیاسی کن. یعنی تأمین حداقل یک زندگی برای توسعه سیاسی، گفتمان سیاسی، جامعه مدنی و قانون گرایی لازم است. به عقیده من طی فعالیت عظیمی که در طول هشت سال (سازندگی) اتفاق افتاده عده‌ای مظلوم واقع شده‌اند. در شرایطی که تنگناهای اقتصادی بسیاری وجود داشت، آن اقدامات بسیاری از مشکلات را از بین برد و حل کرد. اگر نجات از تنگناهای اقتصادی تحقق نمی‌یافت، زمینه‌ای برای تأسیس روزنامه‌های جدید و بحث‌های سیاسی بوجود نمی‌آمد زیرا مردم به این حرفها گوش نمی‌دادند. کما اینکه در آن مقطع هم یکی از حرفهای اساسی این بود که ما کسی را می‌خواهیم تا چرخ اقتصاد مملکت را به جریان درآورد. حالا که این چرخ راه افتاده است صاحبان سلیقه‌های سیاسی هر یک می‌خواهند این چرخ را به سویی هدایت کنند. یعنی اصل، ایجاد حرکت برای تأمین نیازهاست و بحث‌های سیاسی در مرحله بعد مطرح می‌شود. یعنی پیش از تحقق این سه

شعار که به عقیده من همه در قالب شعار «توسعه پایدار سیاسی» می‌گنجد باید آن پیش‌فرضها را مدنظر قرار داد. الآن هم همین طور است.اگر فقط حرفهای سیاسی بزنیم، دست از سازندگی و تأمین نیازهای مردم برداریم، بگوییم مردم فقط به دنبال مسائل ارزشی هستند(حال یک روزی این مسائل ارزشی را در اعتقادات، شهادت و مانند آن می‌بینیم و وقت دیگر در قالب شعار عدالت یا توسعه و آزادی و مسائل ارزشی) و در عین حال مردم گرسنه باشند، راه به جایی نمی‌بریم. در واقع اولین شرط توسعه پایدار این است که بخشی ازنیازهای اقتصادی اولیه جامعه تأمین شده باشد.

در این صورت به نظر می‌رسد که شما توسعه اقتصادی را بر توسعه سیاسی ترجیح می‌دهید و معتقدید توسعه سیاسی بدون توسعه اقتصادی امری ابتر است. کاندیدای رقیب آقای خاتمی در انتخابات هم تقریباً با این تحلیل وارد صحنه رقابت شد و سعی کرد روی شعارهای اقتصادی مثل تورم، بیکاری و غیره تأکید کند. در مقابل، آقای خاتمی به جای شعارهای اقتصادی بیشتر به شعارهای جامعه مدنی و قانون‌گرایی توجه کرد و شاید اقبال مردم به این شعارها موجب شود تفکر مجددی بکنیم مبنی‌بر این که در جامعه ما توسعه سیاسی نسبت به توسعه اقتصادی از اولویت بیشتری برخوردار است. نظر شما در این باره چیست؟

من این بحث راکه توسعه سیاسی مقدم است یا توسعه اقتصادی، یک بحث انحرافی می‌دانم. این دو جنبه پیوسته و همراه هم هستند و تقدم و تأخر هر یک بستگی به شرایط موجود دارد. ممکن است آقای خاتمی هنگام انتخابات با بهره‌گیری از هوشیاری سیاسی شعار نوینی داده باشد. ولی این شعار قانون‌گرایی یا توسعه سیاسی را در چه شرایطی داده است؟ در شرایطی که هشت سال تلاش

پی‌گیربرای توسعه اقتصادی انجام شده بود. بر کسانی که به دنبال شعارهای آقای خاتمی آنها را تکرار کردند و به ایشان رأی دادند، هشت سال گذشته بود و بسیاری از امکانات و نیازهای اقتصادی‌شان فراهم شده بود، یعنی توسعه اقتصادی تا حدودی اتفاق افتاده بود، البته مانند هر کار دیگری نواقص و اشکالاتی هم داشته است.اگر آقای خاتمی هشت سال قبل این شعارها را می‌داد، شاید با اقبال مواجه نمی‌شد و ممکن بود مردم بگویند،... چنان است، نان... چنین است و... پس نمی‌شود اینگونه قضاوت کرد.از سوی دیگر، کسانی که دنبال آقای خاتمی و همراه آقای خاتمی بودند، در واقع دست‌اندرکاران اصلی توسعه اقتصادی بودند. یعنی کارگزاران بخش اساسی و بدنه اساسی دولت آقای هاشمی بودند و در مقابل جناحی قرار داشتند که از قضا در آن موقع خیلی شعار اقتصادی نمی‌دادند. در انتخابات پنجمین دوره مجلس، گروه سازندگی شعار ساختن و آباد کردن می‌دادند و آنها در مقابل، شعار عدالت اجتماعی را مطرح می‌کردند. آقای خاتمی این بدنه سازندگی و توسعه اقتصادی را به همراه داشت، به‌علاوه هوشیاری سیاسی هم داشت که شعارهای نو بدهد و مردم هم به‌طور طبیعی به شعارهای نو گرایش داشتند. پدیده‌های اجتماعی را باید با در نظر گرفتن زمینه پیدایش و اتفاقات پیرامون آن تحلیل کرد. اگرچه آقای خاتمی شعار اقتصادی نداده، ولی به آنها بی‌توجه نبوده است. آقای خاتمی توسعه اقتصادی را انکار نکرده و در عین حال با جمع عظیمی که در‌واقع موتورهای اصلی توسعه اقتصادی بودند همراه بوده است.استنباط عمومی مردم در زمان انتخابات این بود که آقای هاشمی به طریقی آقای خاتمی را تأیید کرده است. آقای هاشمی ظاهراً موضع‌گیری نکردند ولی وابستگان و افراد منسوب به ایشان از آقای خاتمی حمایت کردند. در واقع مردم دولت آقای خاتمی را تکمیل دولت آقای هاشمی می‌دانند.

البته در مجموعه نظام اشکالاتی وجود داشته که ربطی به توسعه اقتصادی ندارد. بحث دخالت در زندگی روزمره مردم ربطی بـه سـازندگی نـدارد. دولت دوران سازندگی یا درواقع کسانی که مدیران سـازندگی بـودند، فکـر مـی‌کردند بایستی به آن مسائل بپردازند. بخشی از مسائل هم وجود داشت که به اعـتقاد دولت دوران سازندگی پرداختن به آنها موجب می‌شد توسعه اقتصادی به شکل موجود صورت نگیرد. درواقع آقای خـاتمی روی تکـمیل ایـن تـوسعه دست گذاشته است. آقای هاشمی در تحلیل این موضوع می‌گفتند هدف ما تـوسعه اقتصادی است و توسعه سیاسی مکمل توسعه اقتصادی است. به نظر من تحلیل آقای خاتمی هم همین است.مردم هم این را می‌فهمند. مردم نـمی‌گویند بـرای تأمین امنیت همه پروژه‌ها و همه کارها تعطیل بشود. مردم امنیت را برای زندگی می‌خواهند نه برای خوابیدن روبه قبله! امنیت برای زندگی است و زندگی هم در شهر و مملکت آباد وجود دارد. در جایی که کار، امکانات و حداقل معاش وجود داشته باشد.

مردم از آن مسائل روی گردان نشده‌انـد. مـمکن است در جـر وبـحث‌های سیاسی صاحب نظری این حرف را بزند ولی به نظر من درک اجتماعی و تحلیل درست از آنچه که اتفاق افتاده این نیست. آقای خاتمی با هـوشیاری سـیاسی، بخش مانده توسعه راکه همان بحث‌های آزاد و مسائل نوینی از این قبیل‌است مطرح کردند. جامعه هم این مسائل نوین را تکمیل مسائل سازندگی می‌داند. در حال حاضر یکی از حرفها و بحث‌های در حال نضج‌گیری این است که بالاخره بحث توسعه سیاسی تا چه موقع مطرح است؟ حتی روزنامه‌های وابسته بـه گروههای طرفدار آقای خاتمی می‌گویند به زندگی ما برسید. پس تکـلیف آن تعارفاتی که در بحث‌های سیاسی پیش آمده بود مبنی‌بر این که ما حاضریم با شکم گرسنه بخوابیم و آزادی و امنیت داشته باشیم روشن می‌شود. من شنیده‌ام

روزانه دو هزار ارتباط تلفنی با دفتر آقای خاتمی برقرار می‌شود. ببینید چه تعداد از این تماسها درباره نیازهای اقتصادی مانند بیکاری، نداشتن امکانات زندگی، نداشتن خانه، مشکلات ازدواج و غیره است و بر آن اساس تحلیل کنید.

جامعه این شعارها را فراموش نکرده است. اصولاً یکی از روشهای تحمیل دیکتاتوری و سلب آزادی جامعه این است که به مردم نشان دهیم، اگر دنبال آزادی بودید دیگر نان شب گیرتان نمی‌آید و این دورا از همدیگر جدا کنیم. اگر کار اقتصادی در جامعه متوقف شود مردم از آزادی روی‌گردان می‌شوند و می‌گویند، همان نان شب را بدهید تا از گرسنگی نمیریم. ما باید هوشیار باشیم تا شعار آزادی و توسعه سیاسی ما را از زندگی روزمره مردم غافل نکند.

سؤال بعدی درباره محدودیتها، مقدورات و موانعی است که دولت آقای خاتمی در اجرای برنامه‌ها با آن روبه‌روست.

به نظر من محدودیتها یا موانع را می‌توان به سه بخش تقسیم کرد. اگر بپذیریم که منظور آقای خاتمی از توسعه پایدار همان توسعه همه جانبه است،آن گاه توسعه اقتصادی، فرهنگی- اجتماعی و سیاسی همزمان مطرح می‌شود که سه مانع فرا راه آن وجود دارد. توسعه سیاسی در واقع واگذاری قدرت به مردم است، اما قدرتهای نهادینه شده در جامعه اعم از افراد، گروهها، نهادها و ارگانها به هیچ وجه مایل نیستند قدرت را از دست بدهند و همین که بحث واگذاری قدرت به مردم مطرح می‌شود در مقابل آن موضع‌گیری می‌کنند. در جامعه‌شناسی سیاسی بحثی درباره تعریف دموکراسی وجود دارد، دموکراسی این نیست که کسی را با رأی به حکومت برسانید، دموکراسی در واقع این است که مردم با رأی خود، قدرتی را از کسی بگیرند، یعنی کسی را از حکومت بر کنار کنند. یکی از موانع توسعه اقتصادی این است که انتقال قدرت از افراد، نهادها، ارگانها یا حتی سازمانهای دولتی صاحب قدرت به مردم، همیشه با

مقاومت آنان همراه است. این مسئله حتی در خصوصی‌سازیها هم به طور گسترده وجود دارد.

تا زمانی که همه این موضوع را بپذیرند و تا وقتی قابلیتهای لازم در مردم به وجود آید، محدودیت و موانعی بروز می‌کند. اگر توسعه اقتصادی با توسعه سیاسی همراه نباشد توسعه سیاسی نابود خواهد شد،آن گاه مخالفان توسعه سیاسی وضعیت اقتصادی را مستمسک قرار می‌دهند و می‌گویند که مفهوم آزادی همین است.

متأسفانه کاهش قیمت نفت ضربهٔ بزرگی بر برنامه‌های دولت وارد آورد و بسیاری از فعالیتها را به تعطیلی کشاند. مردم چنین استنباط کردند که توسعه سیاسی مساوی است با تعطیلی فعالیتها و بیکاری. این محدودیت بسیار بزرگی است. توسعه اجتماعی و قابلیتهای آموزشی که در مردم ما وجود دارد هم محدودیتهای دیگری پدید می‌آورد.یعنی توسعه سیاسی و اقتصادی نزد مردم به توسعه اجتماعی تعبیر می‌شود. همواره نهادینه شدن این مسئله تا حدودی به مردم مربوط می‌شود.

پس آزادی یعنی دخالت در زندگی خصوصی دیگران و آزادی بی‌حد و حصر بیان؟ رواج بی‌بندوباری و احیاناً ناهنجاریهای اخلاقی در جامعه؟ فرض کنید به مسائل شخصی مردم کاری نداشته باشیم ولی در قانون اساسی دین و آئین جامعه مشخص شده است و ما نباید قانون اساسی را نادیده بگیریم.

توسعه سیاسی نباید وسیله سوء استفاده شود و با بدحجابی یا مسائلی نظیر این برابر گردد. مردم در حفظ و نگهداری دولت در بعد اجتماعی، اخلاقی، سیاسی و فرهنگی نقش مهمی دارند و باید در این زمینه‌ها کمک کنند. بنابراین محدودیتها به «کانونهای قدرت»، «کمبودهای اقتصادی» و «آموزشهای اجتماعی» باز می‌گردد.

به نظر شما عملکرد نیروهای اجتماعی حامی آقای خاتمی در عرض یک‌سال اخیر چگونه بوده و تا چه حد به اجرای برنامه‌های دولت کمک کرده است؟

اگر منظورتان از نیروهای اجتماعی همان گروههای سیاسی است پیشتر به آن پاسخ داده‌ام. متأسفانه چه افراد حقیقی و چه افراد حقوقی باید اعتراف کنند که به دلیل نبودن پیشینهٔ کار حزبی و گروهی معنای ائتلاف و حتی اختلاف در جامعه روشن نشده است برخی گمان می‌کنند اگر حکومتی مخالف ما بود باید براندازی کنیم، اما معنای اختلاف و براندازی یکی نیست. معنی ائتلاف را هم نمی‌دانیم. معنی ائتلاف این نیست که دو گروه با هم یکی هستند. ائتلاف یعنی اینکه ما نقاط مشترک و در عین حال دیدگاههای متفاوتی داریم. یکی از کمبودهای جامعه ما این است که نمی‌دانیم کجا موافقت کنیم، کجا با هم باشیم، کجا ائتلاف کنیم و کجا مخالفت کنیم. این موضوع به بحث اجتماعی بازمی‌گردد و از محدودیتهای موجود فراراه دولت آقای خاتمی بوده است. گاهی اوقات هم مسئلهٔ نفی اشخاص یا زیر سؤال بردن دیگران مطرح می‌شود که چندان خوشایند نیست. ما جمعی هستیم که نظریاتمان را هماهنگ کرده و دوستی را در مسند قدرت نشانده‌ایم. باید یاد بگیریم چگونه اختلاف نظریاتمان را مطرح کنیم و چطور با هم ائتلاف کنیم واصولاً قواعد بازی را هم در روابط بین خود و هم در روابط خود با دیگران بدانیم. طبیعی است که این مسئله محدودیتهایی را ایجاد می‌کند و متأسفانه موجب می‌شود، دولت علاوه بر فشارهای سیاسی تحت تأثیر فشارهای دیگری قرار گیرد که می‌تواند خطرناک یا به تعبیری شکننده باشد.

چشم‌انداز آینده را چگونه می‌بینید و بیم‌ها و امیدهایی را که وجود دارد چگونه تحلیل می‌کنید؟

من به آینده بسیار امیدوار هستم. در طول انقلاب اسلامی دو سرمایه اساسی داشتیم: یکی خدا و یکی مردم. هر وقت کسانی در رابطه با خدا و مردم با صداقت عمل کردند پیروز شدند. همه تجربه‌های بیست ساله پس از پیروزی در جمهوری اسلامی، معلول صداقت افراد در مقابل خدا و مردم بوده است.

آقای خاتمی و ان‌شاء الله نیروهایی که همراه ایشان کار می‌کنند تا حد زیادی در مقابل خدا و مردم صادق‌اند. مردم هم این را خوب درک می‌کنند. این نویدی برای ماست «لو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من‌الخیر». قرآن به حضرت رسول(ص) هم می‌گوید که بگو در مسائل اجتماعی و ظاهری از غیب استفاده نمی‌شود. موانع و گرفتاریهای بسیاری در جامعه هست؛ مشکلات فراوانی در مقابل شعارهای داده شده و برنامه‌های مطرح شده وجود دارد، ولی سرمایهٔ ما و سرمایه دولت آقای خاتمی و سرمایه جامعه صداقتی است که خدا هم قول داده: «والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا» اگر معنای جهاد تلاش همه جانبه و صادقانه باشد راهها باز می‌شود و مردم هم در مقابل صداقتها خوب جواب می‌دهند. دیدیم و می‌بینیم که اگر صادقانه با مردم رفتار شود چقدر صمیمانه جلو می‌روند. فکر می‌کنم نباید هیچ بیمی از آینده داشت، من امیدوارم.

۱۲

مصاحبه با:

حجت‌الاسلام والمسلمین عبدالواحد موسوی لاری*

در عرض یک سال گذشته، چه در داخل و چه در خارج از کشور، تحلیلها و تفسیرهای بسیار متفاوتی را دربارهٔ حادثه دوم خرداد شاهد بوده‌ایم. این تحلیلها را ـ به‌رغم اختلاف در مبانی و جهت‌گیریها ـ در سه دسته می‌توان جمع‌بندی کرد.

بر اساس دیدگاه نخستین، دوم خرداد، یک نقطهٔ گسست در تاریخ انقلاب اسلامی به شمار می‌آید. صاحبان دیدگاه حاضر بر این باورند که کشور با دوم خرداد وارد دوران جدیدی شده است و به همین سبب دارای نوعی گفتمان ویژه و متفاوت با گفتمان حاکم در دو دههٔ اخیر است. دیدگاه دوم مبتنی بر این فرضیه است که دوم

---

* وزیر محترم کشور.

خرداد، یک نقطهٔ عطف در تاریخ انقلاب اسلامی است و به گونه‌ای با آرمانهای اولیه انقلاب پیوند دارد. از نظر این دیدگاه، دوم خرداد معطوف به ارزشهای اصیل انقلاب بوده و هدفش تحقق آن بخش از آرمانهای انقلاب است که در طول سالهای گذشته به علل گوناگون محقق نشده و یا تحققی کامل نداشته است.

سرانجام، دیدگاه دیگری نیز مطرح است که بر اساس آن، دوم خرداد همچون سایر حوادث انقلاب اسلامی یک حادثهٔ گذرا تلقی می‌شود و از این رو هیچ تغییری در شرایط و ویژگیهای جامعه ایجاد نشده است. با این اوصاف، ارزیابی شما از دوم خرداد و ویژگیها و مشخصه‌های بارز این پدیده چیست و اساساً چه عواملی منجر به پدیده دوم خرداد شد.

بسم‌الله‌الرحمن الرحیم. گفتنی‌ها در مورد دوم خرداد بسیار است، اما شناخت ماهیت پدیده دوم خرداد چندان دشوار نیست. این واقعیت را نباید از نظر دور داشت که دوم‌خرداد، نقطه عطفی در تاریخ انقلاب بوده است، نه نقطه پایان انقلاب یا حادثه‌ای کم اهمیت همانند دهها پدیدهٔ ریز و درشتی که در جریان یک نظام اتفاق می‌افتد.

به اعتقاد من، دوم خرداد نوعی تحرک جدید در انقلاب تلقی می‌شود. جامعه ما در دوم خرداد، بار دیگر در پی آرمانهای اولیهٔ انقلاب اسلامی گام برداشت. دلایل بسیاری برای این مدعا وجود دارد:

نخست آن که تودهٔ مردم به صورت خودجوش حرکت کردند؛ به گونه‌ایَ که نوعی بازیافت از ارادهٔ اولیهٔ پایه‌گذاران انقلاب در درون خود حس نمودند. به دیگر سخن، مردم مجموعه حرکتهای خود را در چارچوب شعارهایی سامان دادند که سنخیت بیشتری با شعارهای اولیه انقلاب داشته است. شعارهای اولیهٔ

انقلاب، «استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی» بود. مردم، استقلال و آزادی را در کنار هم می‌خواهند. مردم بر این باور هستند که این دو رکن، از هم تفکیک ناپذیر است. در قانون اساسی نیز باصراحت به این مقوله اشاره شده است که به بهانهٔ استقلال کشور نمی‌توان آزادیهای مردم را از بین برد و به بهانهٔ آزادیها هم نمی‌توان استقلال کشور را نادیده گرفت. مردم این دو را در کنار هم می‌خواستند، اما عده‌ای همواره به بهانه‌های مختلف، آزادیهای مشروع جامعه را نادیده گرفته‌اند.این عده همیشه بر ادعای استقلال، تداوم انقلاب و حفظ ارزشهای انقلاب پای فشرده‌اند، اما مردم دریافتند که اینان در واقع رکن دیگری از انقلاب که جوهرهٔ انقلاب است، یعنی «آزادی مردم» را نادیده گرفته‌اند. بنابراین به گونه‌ای خودجوش- بی‌آن که پشتوانهٔ تبلیغاتی و دولتی داشته باشند- دست به مشارکت زدند.

نکته دوم این است که مردم برای آن که نشان بدهند خواسته‌هایشان مغایر آرمانهای انقلاب نیست، بلکه به نوعی احیای مجدد آرمانهای انقلاب تلقی می‌شود، به سمت نیروهایی حرکت نکردند که خارج از نظام یا انقلاب بوده و یا احیاناً شائبه جدایی از انقلاب داشته‌اند؛ آنان دقیقاً به سمت یکی از ریشه‌دارترین جریانهای سیاسی کشور گام برداشتند؛یعنی به جانب یکی از نیروهایی حرکت کردند که در تمام دوران‌انقلاب در متن وقایع انقلاب بوده است. گفتنی است منتخب مردم کسی بودکه از بدو پیروزی انقلاب از چهره‌های شناخته شده نظام و انقلاب بود و این امر نشان می‌دهد که مردم نخواستند راه خود را از نظام و انقلاب جداکنند، بلکه خواستند از بین‌نیروهای موجود نظام، نیرویی را برگزینند که بیشتر آرمانهای واقعی انقلاب را جست و جو کرده و با خواستهای مردم، وفاق و یکدلی بیشتری داشته است.

نکتهٔ دیگر این که مردم در رخداد دوم خردادماه، شعارهایی را که انتخاب کردند و راهی راکه برگزیدند، بیان روشنی از آرمانهای آنان بوده است. برنامه‌ای که منتخب مردم در دوازده فصل ارائه کرده بود بیان همین شعارها بود. این برنامه تقریباً آرمانهای اولیهٔ انقلاب و محتوای اصل سوم و پنجم قانون اساسی را دربرداشت؛ به بیان دیگر، متضمن حقوق ملت و حق حاکمیت مردم بود. از دیدگاه توده مردم آرمانهای اولیه انقلاب به دلایلی چند، کم‌رنگ شده بود؛ از این رو خواسته‌های آنان با این برنامه تناسبی آشکار داشت. بنا به دلایلی که عرض کردم تصور من این است که‌پدیدهٔ دوم خرداد، واقعاً تحول مهمی است که طی آن مردم به انقلاب و مجموعه نظام، «آری» گفتند. آری در مقابل با آنچه به نام «انقلاب» صورت می‌گرفت، و به بعضی از جناحهایی که خود را عَین نظام می‌دانستند، پاسخ منفی دادند. بنابراین دوم خرداد رابایید نقطهٔ عطفی درتاریخ انقلاب به شمارآورد و باور کرد که از طریق آن می‌توان دریافت که انقلاب، زنده، پویا و متحرک است. اگر اتفاقی به نام دوم خرداد ۷۶ رخ نمی‌داد، معلوم نبود که انقلاب ما به کدامین جهت حرکت می‌کرد. به زعم بنده روالی که قبل از این اتفاق پیش می‌رفت، یا به مسخ شدن و میان تهی شدن انقلاب می‌انجامید، یا به از بین رفتن و اضمحلال نهادی اصیل ختم می‌شد؛ براین اساس دوم خرداد در حقیقت تضمینی بود برای تداوم انقلاب.

شما دوم خرداد را تداوم انقلاب اسلامی و همسوی تحقق آرمانهای آن ارزیابی کردید. اما در عین حال، دراین پدیده-با همهٔ پیوستگی-یک نوع گسست می‌توان مشاهده کرد. بدین معنا که پس از انقلاب اسلامی یک شیوه عمل سیاسی یا رفتار سیاسی که می‌توان از آن به انقلابی‌گری تعبیر کرد، برای اداره کشور و مواجهه با مسائل مختلف به کار گرفته می‌شد. اما در پدیدهٔ دوم خرداد، شاهد یک

نوع دگردیسی در عمل سیاسی هستیم.دوم خرداد مبین گرایش جامعه به سوی روشهای عقلانی برای اداره و دستیابی بـه اهـداف است. شما نقش نیروهای سیاسی را در این تحول چگونه ارزیابی می‌کنید؟

مردم در دوم خرداد، حرکت انقلابی رانفی نکردند، بلکه آنچه را در گـذشته تحت عنوان انقلاب و تحول انقلابی اتفاق افتاده بود، به گونه‌ای تأیید کردند. آنان دوم خرداد را مقطعی مناسب برای شروع حرکت جدید، تلقی نمودند. حال اگر منظور شما این باشد، بنده هم قبول دارم. یعنی این که مـردم در دوران پس از پیروزی انقلاب، احساس کردند برای ازبین بردن آثار حکـومت طـاغوت، یک سلسله حرکتهای انقلابی لازم است. به همین منظور درآن مقطع، هر آنچه اتفاق می‌افتاد، ضروری بود. در سالهای پس از انقلاب به دلیل مواجهه با تروریسم و گروههای برانداز و به علت اشغال بخشی از سرزمین ما، هـمچنین بـه دلایـل مختلف دیگر که جای بحث آن در اینجا نیست، مامجبور بودیم برای ادارهٔ کشور گاه به شیوه‌هایی متوسل شویم که در چارچوب قوانین و مقررات نمی‌گنجید. مردم هم دقیقاً می‌دانستند که خیلی از آن حرکتها در یک وضعیت عادی ممکن است ناخواسته یا نامطلوب باشد، اما در آن شرایط همین برخوردها برای مردم توجیه‌پذیر بود. بنابراین دوم خرداد، نفی حرکت انـقلابی گـذشته نـبود، بـلکه جلوه‌ای از دوران جدید رفتاراجتماعی مردم به حساب مـی‌آمد. در ایـن دوران جدید، مردم احساس کردند که بخشی از آن مناسبات و مشکلات گذشته، رنگ باخته است و اینک نظام باید نشان بدهدکه با اتکا به قانون اساسی و انـدیشهٔ حاکم بر قانون اساسی می‌تواند اداره یک جامعهٔ با ثبات و آرام را به عهده بگیرد. بااین توضیح مقدماتی، در پاسخ به سؤال شما باید بگویم اگر منظور عـناصر بریده از انقلاب است باید عرض کنم که این عناصر در این حادثه، نظیر سـایر حوادث انقلاب، نقش آنچنانی نداشتند. عناصری که راه خود را از دو دههٔ گذشته

انقلاب جدا کردند، در اینجا نقش فعالی نمی‌توانستند داشته باشند، زیرا آنان همواره در صدد تحریم انتخابات بودند. می‌خواستند چنین وانمود کنند که این انتخابات، همچون گذشته یک انتخابات فرمایشی است. آنها دقیقاً همانند گذشته، راه جدایی از مردم را دنبال می‌کردند، اما آن دسته از نیروهای سیاسی انقلاب که با رژیم طاغوت مبارزه کرده‌اند پس از انقلاب نیز با پذیرش مسؤولیت در نظام جمهوری اسلامی، انجام وظیفه کرده‌اند، با تحلیل مشخص از شرایط به این نتیجه رسیده‌اند که در این مقطع برای ادارهٔ انقلاب و جامعه و نظام، روش جدیدی باید در پیش گرفت.از نظر آنان اصول‌و مبانی همان چیزی است که در قانون اساسی متبلور شده و خواست مردم وخواست بنیانگذار این نظام بوده است، این مجموعه نیروهای انقلابی احساس کردند که برای ادامهٔ راه، در سالهای پایانی دههٔ دوم وآغاز دهه سوم، باید روش جدیدی را به کار بست؛ یعنی در حقیقت به تحول در روشها معتقد شدند. گفتنی است این تحول در روشها از جانب همان نیروهای‌انقلاب سامان گرفت، نه از سوی نیروهای سیاسی بریده از انقلاب. بنابراین نیروهای عمیق و ریشه‌دار انقلاب، این بار هم پرچمدار حرکت جدید شدند و بدین ترتیب، در دههٔ سوم انقلاب، پرچم حفظ و صیانت انقلاب و مدیریت جامعه، به دست همین نیروها افتاد و طبعاً دیگرانی که در حاشیه بودند، اگر جذب این حرکت شدند می‌توانند با مردم باشند و اگر بخواهند بار دیگر هم راههای بریده از جامعه را ادامه بدهند، قطعاً عقب می‌مانند. به اعتقاد من، مهمترین اتفاقی که افتاد این بود که با تغییر روش نیروهای سیاسی انقلاب، بخش بسیار وسیعی از جامعه که به دلایلی چند منزوی شده بود، دوباره به دامن نظام و انقلاب برگشت و باز هم پیشتازان انقلاب‌بودند که اینها را سرخوان انقلاب جمع کردند و توانستند موج جدیدی ازحمایت نظام و انقلاب بیافرینند که بر پایهٔ ارزشهای مشروع دینی و ملی مردم استوار بوده است.

ما با شما در این اصل موافقیم که اساساً دوم خرداد نشان دهندهٔ بلوغ سیاسی مردم ایران بود. بدین معنی که به رغم مشکلات عدیدهٔ جامعه، مردم به راهکارهای ارائه شده توسط اپوزیسیون، چه در داخل کشور و چه در خارج کشور پاسخ منفی داد؛ همان گونه که به تفسیر خاصی از اسلام و جناحی که خودش را عین نظام می‌دانست، «نه» گفت، زیرا اپوزیسیون خارج از کشور، انتخابات را کاملاً تحریم کرد. در داخل کشور هم برخی تحریم کردند و برخی نیز توصیه کردند که فقط رأی سفید بدهند. بنابراین، مردم ما نشان دادند که خود به‌خوبی قادرند مصلحت خویش را تشخیص بدهند و خود تصمیم بگیرند. سؤالی که اینجا مطرح می‌شود این است که مهمترین مطالبات سیاسی جامعه در دوم خرداد چگونه در برنامهٔ دولت آقای خاتمی تبلور پیدا کرده و آیا دولت آقای خاتمی توانسته است این مطالبات و خواستهای مردم را در برنامه‌های خود منعکس سازد یا خیر؟

من یک برداشت شخصی از مهمترین مطالبات مردم دارم. به اعتقاد من، بنا به عللی که برخی از آن واقعاً اجتناب ناپذیر بود، طی سالهای گذشته اتفاقاتی افتادو موجب شد برداشت‌هایی سوء از جانب برخی دست‌اندرکاران نظام وجامعه صورت بگیرد به گونه‌ای که بعضی احساس کردند قیم مردم‌اند. این امر به نوبه خود باعث شد مردم دچار یک نوع سرخوردگی شوند و احساس کنند که به شخصیت آنان چندان وقعی نمی‌نهند.

من فکر می‌کنم مهمترین مطالبات مردم را باید این دانست که آنها در دوم خرداد خواستند نشان بدهند که حرف اول را می‌زنند و با کسانی که برای شخصیت و کرامت ایشان ارزشی قایل نیستند همراهی نمی‌کنند.

مقوله دوم که مرتبط با همین موضوع است، این است که مردم از بعضی‌ها به خاطر برخوردهای سلیقه‌ای و خود را حق مطلق پنداشتن و قانون را به نفع خود تفسیر کردن، خسته شده بودند. یعنی مردم احساس می‌کردند که آنچه می‌تواند روابط مردم و مدیران جامعه را مستحکم بکند و بر یک پایهٔ صحیح و متین استوار سازد قوانینی است که فصل الخطاب این روابط خواهد بود.

شاید یکی از محوری‌ترین مطالبات مردم در دوم خرداد این بود که همه روابط اجتماعی بر اساس قوانینی یکسان باشد که عامهٔ مردم از وضیع و شریف، مدیر و غیرمدیر، همگان را دربرگیرد و سلیقه‌های فردی مبنای تنظیم روابط اجتماعی نباشد؛ از این رو، بحث قانونگرایی و التزام به ضوابط اجتماعی برای مردم مهم بود، و به همین سبب، التزام ملاکها و ضوابط اجتماعی،دومین خواست مردم به شمار می‌رود.

اما این که تا چه اندازه مطالبات مردم در برنامه‌های آقای خاتمی منعکس شده، من فکر می‌کنم همان برنامه ۱۲ ماده‌ای آقای خاتمی را می‌توان بیان روشنی از دیدگاهها یا چشم‌اندازی که ایشان به آینده دارد، به حساب آورد.

به گمان من، نخبگان جامعه، به دو اصل توجه کرده‌اند. نخست آنچه در همین برنامه ۱۲ ماده‌ای آمده و دوم، کسی که مدعی اجرای آن است؛ بنابراین، مردم در این قضیه صرفاً به نظریاتی که روی کاغذ آمده توجه نکرده‌اند. از یک سو پیشینه سیاسی، اداری و اجرایی آقای خاتمی در تقویت باور مردم مؤثر واقع شد و از طرفی، نخبگان جامعه توانستند یک درک جدیدی ازآقای خاتمی و خواسته‌های ایشان به توده مردم منتقل سازند.

مردم، مطالبات، خواستها و تمنّیات خود را در این برنامه‌ها و عملکرد گذشته آقای خاتمی مشاهده کردند، یعنی آقای خاتمی در حوزه مسؤولیتهای گذشته‌اش تجربه موفقی از اجرا و عمل به بعضی از آن برنامه‌ها، به نمایش

گذاشته بود. مردم باور کردند که گوینده این سخن، عامل به آن نیز خواهد بود. اما این که در طول یک سال گذشته تا چه اندازه مطالبات شکل واقعی پیدا کرده و محقق شده، تصور می‌کنم توجه به یک نکته مهم این امر را روشن می‌کند و آن این که امروزه اصل «قانون‌گرایی» حتی برای قانون‌گریزترین عناصر جامعه یک اصل مقدس شده است. یعنی امروز، حتی آن کسانی که مجامع را به هم‌می‌زنند، وقتی پای صحبتشان می‌نشینید درمی‌یابید که آنان برای این حرکت خود یک جور توجیه قانونی دست و پا می‌کنند. برخی نیز که تا دیروز از این‌حرکات حمایت می‌کردند اکنون صریحاً اعمال خلاف قانون را محکوم می‌کنند.

به زعم من، آمادگی جامعه برای این مسئله که همه عناصر فعال جامعه، چه قانون‌گراها و چه قانون‌گریزها، مجبور هستند که از قانون دفاع کنند، مهمترین دستاورد دوم خرداد است. تصور من این است که این قضیه بخشی از مطالبات مردم را تأمین می‌کند، اما آقای خاتمی برای تحقق آرمانهای خود راهی طولانی و بس دشوار در پیش دارد. این که می‌گوییم جامعه متحول شده و حتی قانون گریزها هم از قانون‌گرایی دم می‌زنند، به این معنا نیست که واقعاً قانون در همه جا حاکم شده و امروز ما حاکمیت قانون را در همه عرصه‌ها شاهد هستیم. من فکر می‌کنم دادگاه شهردار تهران، یکی از بزرگترین دستاوردهای دوم خرداد است.

به دیگر سخن، برای جامعه ما آنچه بزرگترین دستاورد و ارمغان دوم خرداد قلمداد می‌شود، این است که مردم احساس کردند که در دادگاه هم می‌توانند حرف بزنند و از خود دفاع کنند. در گذشته چنین فضایی نبود؛ حتی بسیاری از نخبگان جامعه هم فکر نمی‌کردند چنین فضایی بوجود بیاید؛ برای نمونه، دادگاه شهردار تهران یکی از بزرگترین دستاوردهای دوم خرداد است. نکته مهم در دادگاه آقای کرباسچی این نیست که ایشان محکوم می‌شوند یا تبرئه. فکر می‌کنم این مهمترین امری است که می‌توانیم به مثابه تحقق بخشی از آن خواستهایی که

مردم داشته‌اند در برنامه‌های آقای خاتمی ببینیم. منتها، نه آنچه اتفاق افتاده کافی است و نه می‌تواند جوابگوی همه مسائل باشد.

نشاط مردم، به خصوص نسل دوم انقلاب، برای حضور در عرصه فعالیتهای سیاسی از دیگر نتایج برخاسته از فضای دوم خرداد است. تحرکات سیاسی افزایش یافته است، تشکلات سیاسی اعلام حضور می‌کنند، نشریات با گرایشهای مختلف، عرض اندام می‌کنند دیدگاههای متفاوت در جامعه مطرح می‌شود، هر چند، گاه با مشکلاتی هم روبه‌رو بشوند. سرانجام جامعه شاهد یک نوع تحول در زمینه‌های گوناگون است که همه اینها به بخشی از برنامه‌های رئیس‌جمهور مربوط می‌شود.

همانگونه که فرمودید یکی از دستاوردهای دوم خرداد و دولت آقای خاتمی التزام همگان، حتی مخالفان، به قانون بوده است، اما مسئله قانون‌گرایی تنها در این خلاصه نمی‌شود که تمامی افراد و نهادها اقدامات خودشان را با توسل به قانون توجیه کنند. آقای خاتمی طی سخنرانی در سالگرد دوم خرداد در دانشگاه تهران به این نکته اشاره کردند که باید آزادی مطابق قانون وجود داشته باشد؛ قانونی که برگرفته از آرای ملت و شرع باشد؛ از این‌رو، بخش دیگری از مطالبات مردم در حوزه قانون‌گرایی، وضع قوانین موضوعه براساس درخواست مردم است. یعنی در وضع قوانین، آرای ملت منظور شود. دولت آقای خاتمی در این زمینه چه دستاوردی داشته است؟

ببینید، برای هر فکری که عرضه می‌شود، سازوکارهای قانونی مناسب آن لازم است. وقتی که ما می‌گوییم مردم معتقدند در مناسبات اجتماعی باید آزادی مشروع آنها تأمین شود، قطعاً برای حفظ و صیانت این آزادی مشروع، سازوکارهای قانونی آن هم لازم است. برای نمونه، وقتی که به فعالیت سیاسی

دست می‌زنیم و حضور در عرصه فعالیت سیاسی را همچون یک اصل ارزشی مطرح می‌کنیم، طبعاً تخلف از قواعد عمل سیاسی هم، نوعی حرکت ضدارزشی به شمار می‌آید؛ به تعبیری دیگر، یک عنصر سیاسی وقتی پا به عرصه مسائل سیاسی می‌گذارد، گاهی مرتکب خلافهایی هم می‌شود. این خلافها در بستر همان مسئله باید ارزیابی بشود. به تعبیر روشن، در قانون اساسی از تشکیل دادگاه صالح برای رسیدگی به جرایم سیاسی، با حضور هیأت منصفه، سخن به میان آمده است. مردم ما قطعاً این قضیه برایشان مهم است که بین تخلفات عدیده‌ای که ممکن است به افراد متتسب بشود، باید تفاوت قائل بشویم. جرم سیاسی چیست؟ تعریف آن چیست؟ حدود و ثغور آن چیست؟ چه کسی باید جرم سیاسی را تشخیص بدهد؟ اینها از مسائلی است که به اعتقاد من بعد از دوم خرداد، باید مورد توجه قرار گیرد. متأسفانه درگذشته، قوه قضاییه ما به این قضیه توجه لازم را نداشته و برای تشکیل دادگاه‌های سیاسی، هیچ اقدامی نشده است. به اعتقاد من تشکیل دادگاه‌های رسیدگی به مسائل سیاسی فرع بر تدوین و تصویب قانونی است که جرم سیاسی را تعریف می‌کند. تازمانی که ما مشخص نکنیم جرم سیاسی چیست، ماهیتش کدام است، حد و مرزش چیست، تشکیل دادگاه رسیدگی به جرایم سیاسی هم معنا پیدا نمی‌کند. مردم می‌گویند می‌خواهیم فعالیت سیاسی بکنیم بسیار خوب! چه کسی صلاحیت تشخیص فعالیتهای سیاسی و فعالیتهای غیر سیاسی را دارد، به تعبیری، کدام حرکت سیاسی است و کدام یک غیر سیاسی. متعاقب آن، کدام حرکت را جرم سیاسی بپندارد و کدام را غیر سیاسی به شمار می‌آورد؟

باید مرز این دو مشخص شود؛ بنابراین مردم خواستار وضع‌قوانینی هستند که این مسائل را پاسخ گوید. دقیقاً این مسائل در فقه ما، در قوانین ما باید تبیین بشود. هم حوزه‌های علمیه ما و هم دانشکدههای حقوق باید روی این قضیه کار

بکنند، مراجع تصمیم‌گیری ما هم باید درپی این قضیه باشند. من فکرمی‌کنم راحت‌ترین راهی که در گذشته قوه قضاییه ما دنبال کرده این است که بسیاری از جرایم را سیاسی تلقی نکند تا نیازی به دادگاه صالح و رسیدگی به جرم سیاسی نباشد؛ در حالی که دوم خرداد مهمترین پیامش این است که فضای آزاد برای فعالیتهای سیاسی وجود دارد. با این احتساب، جرم سیاسی باید تعریف شود، مجازات متناسب با جرم سیاسی هم باید مشخص شود و محاکم صالح نیز برای رسیدگی به جرایم سیاسی باید شکل بگیرند.

یکی از شعارها و برنامه‌های آقای خاتمی نوسازی سیاسی و توسعه سیاسی است. طبعاً برای تحقق توسعه سیاسی نمی‌توانیم از دولت انتظار داشته باشیم که به کار توسعه سیاسی دست بزند. چون توسعه سیاسی امری ملی است و ظرفیتهای قانونی موجود، چه در قانون اساسی و چه در قوانین موضوعه ما وجود دارد و حداقل در گام اول کافی است که این ظرفیتهای موجود فعلیت پیدا بکند. وظیفه دولت، فی‌الواقع تا یک مرحله‌ای می‌تواند رفع موانع و فراهم آوردن فضایی مناسب برای شکل‌گیری نهادهای مدنی و بستری مناسب برای فعالیتهای سیاسی ومشارکت عمومی باشد. برای مثال الآن قانون شوراها داریم، اجرای این قانون شوراها می‌تواند گام مؤثری برای توسعه سیاسی و نوسازی سیاسی باشد. از طرفی موانعی مانند نظارت استصوابی داریم که مشارکت مردم را در تعیین سرنوشت خود و فرآیند تصمیم‌گیری و تصمیم سازی مختل می‌سازد، در کنار این، حرکتهایی وجود دارد که ظرفیتهای قانونی موجود را کاهش می‌دهد یا آن را منتفی می‌کند. (مانند طرحی که در مجلس مطرح شد که به موجب آن سن رأی دهندگان از ۱۶ سال به ۱۸ سال افزایش یابد

یا طرحی که به شورای نگهبان در مواردی اختیار داده شده که عزل فرمانداران و استانداران را درخواست کند.) و این حرکتها ادامه پیدا خواهد کرد. با این اوصاف، انتظار مردم در طول این یک سال از دولت آقای خاتمی این بوده که گامهای مؤثری در این خصوص بردارد. آیا فکرنمی‌کنید که عدم تحرک دولت در این زمینه‌ها در یک سال اخیر، در خور انتقاد باشد؟

قبل از دوم خرداد، یک جریان فکری حاکم بوده، پس از دوم خرداد نیز همان جریان فکری در جامعه ما حضور داشته است، اما خط‌مشی جدید برخاسته از رأی مردم و تنها صاحب بخشی از مدیریت اجرایی است. هرچند این مدیریت تاحدودی در پی واقعه دوم خرداد متحول شده است. با این همه، جریان حاکم سابق و یا جریان مقابل فعلی، همچنان پایگاههای خود را در مراکز مختلف حفظ کرده است. این که در اصلاح پاره‌ای از موارد قانون انتخابات در مجلس شورای اسلامی، جناح اکثریت مجلس، دیدگاههای خود را اعمال می‌کنند، امری طبیعی است و ما انتظاری جز این نداریم. گفتنی است همزمان با طرح قانونی اصلاح موادی از قانون انتخابات در مجلس، لایحه قانون انتخابات در دستور کار دولت قرار گرفته است. این لایحه با مشارکت معاونت حقوقی رئیس‌جمهور، وزارت کشور و بعضی از دستگاهها، فراهم آمده و به‌زودی از سوی دولت برای سیر مراحل قانونی به مجلس ارائه می‌شود. در این لایحه، دیدگاههای دولت در زمینه مشارکت مردم، ارزش و احترام به آرای مردم، همچنین عنایت دولت به مشارکت سیاسی مردم به چشم می‌خورد. یعنی اصولی از قانون اساسی که از نگاه دوستان ما در جریان مقابل نادیده گرفته شده، در لایحه جدید کاملاً منظور شده است. برای نمونه در قانون پیشنهادی دولت– مطابق قانون اساسی– اصل، برائت همه انسانهاست. بنابراین هیأت اجرایی و هیأت نظارت، صلاحیت

داوطلبان نمایندگی مجلس را بررسی نمی‌کنند، بلکه دلایل عدم صلاحیت داوطلبان را ارزیابی می‌نمایند. دولت فرض را بر این گذاشته که تمام اقشار جامعه برای تصمیم‌گیری درباره سرنوشت صلاحیت دارند؛ مگر کسانی که قانون آنها را منع کرده باشد. این تفاوت بسیار بیّنی است که در حقیقت، شکاف بین دو دیدگاه را کاملاً مشخص می‌کند. دولت در زمینه نظارت و اجرا به این مسئله نپرداخته که تعریف ما از نظارت چیست، استصوابی است یا استطلاعی؟ یا نظایر آن، بلکه دولت مرز میان «اجرا» و «نظارت» را در این قانون مشخص کرده و جاهایی که این مرزها درهم آمیخته می‌شود کاملاً از سوی دولت تمیز داده شده است. سهم دولت، کلیه مسائل اجرایی است که باید در زمینه انتخابات نیز اینگونه باشد و وظیفه دستگاه نظارت‌کننده عمدتاً نظارت برعملکرد دولت و چگونگی اجرای قانون انتخابات است؛ بنابراین، دولت بحث نظارت استصوابی و نظارت غیراستصوابی را در این قانون مطرح نساخته بلکه مرز اجرا و نظارت را مشخص نموده است. این لایحه، به‌گونه‌ای دیدگاه دولت تلقی می‌شود. ممکن است مجلس شورای اسلامی این نگاه را بپسندد و بپذیرد و ممکن است که با آن برخورد دیگری داشته باشد. تلقی خود من این است که آنچه مطمح نظر دولت بوده و در طرح اصلاح موادی از قانون انتخابات منظور شده، قطعاً مورد تأئید اکثریت مجلس هم قرار می‌گیرد. فکر می‌کنم که توجه به این نکته که اصل بر برائت است و برای اثبات مجرمیت باید دلایل و مستنداتی تهیه کرد، یکی از موضوعات پذیرفته شده ماست، که در حقیقت مبتنی بر شرع و قانون اساسی است و فکر دینی و مذهبی ما نیز پشتوانه آن است؛ بنابراین زمینه مناسبی است که ان‌شاءالله زودتر این قانون دراختیار مجلس و رسانه‌ها و اهل فکر قرار بگیرد.

اما حرکت به سوی مشارکت مردم و به تعبیر کلی‌تر «توسعه سیاسی» که اجرای قانون شوراها بخشی از آن است، نیز در دستور کار دولت قرار دارد و امید

است تا پایان امسال قانون شوراها را بتواند اجرا بکند. البته برگزاری دو انتخابات بزرگ در سال جاری کار سنگینی برای دولت به‌شمار می‌آید. انتخابات خبرگان رهبری و انتخابات شوراهای کشوری، دو حرکت سیاسی قوی است که هر یک از آن به نحو شایسته‌ای در مشارکت مردم مؤثر است و دولت خود را ملزم می‌داندبه این که ان‌شاءالله تا پایان امسال هر دو انتخابات به‌گونه‌ای مطلوب انجام شود و من‌فکر می‌کنم که دولت در این زمینه قصوری نداشته بلکه باید ساز و کارهای اجرایی برای انجام این دو مقوله مهم فراهم گردد که البته در حال فراهم شدن است.

سؤال مهمی که اینجا مطرح می‌شود این است که اگر دولت نتواند مباحثی را که مطرح می‌کند، نهادینه سازد، در درازمدت با مشکل مواجه خواهد شد. بسیاری از مباحثی که تاحالا مطرح شده به‌صورت شعار و بیشتر هم شخصی بوده، کمتر مشاهده شده که دولت گامهای اساسی برای نهادینه کردن این امور برداشته باشد. نکته دیگر این است که دولت کمتر خودش را درمعرض نقد افکار عمومی قرار می‌دهد. در صورتی‌که یکی از انتظارات عمده‌ای که از دولت آقای خاتمی می‌رفت این بود که خودش را در معرض نقد قرار بدهد. یعنی شفاف باشد و در عین شفافیت، پاسخگو هم باشد. مثلاً بسیاری از این مواردی که شما مطرح کردید مانند دادگاه جرم سیاسی یا بحث قانون انتخابات یا قانون احزاب، هیچ‌گاه در معرض نقد و داوری عموم قرار نگرفته و معلوم نشده افکار عمومی یاکارشناسان فن در مورد اینها چه نظری دارند. ظاهراً باز همچون گذشته، این امور در محافل خاص و در گروههای محدود، طرح و تصمیم‌گیری می‌شود. به‌نظر شما بهتر نیست که دولت خود را در

معرض نقد قرار بدهد و از دیدگاه کارشناسان و صاحبان فن بهره‌مند بشود؟

مهم، نقد دیدگاهها نیست. من فکر می‌کنم هیچ دولتی، برای نقد دیدگاهها مشکل زیادی ندارد، بلکه آنچه مهم است و دولت باید خود را در معرض آن قرار بدهد و به آن مباهات بکند، نقد عملکرد است. و آنچه شما بدان اشاره کردید عمدتاً بیان این بود که دولت اگر دیدگاهی دارد آن را در معرض افکار عمومی قرار بدهد تا اهل فن، خبرگان و نخبگان جامعه بتوانند اظهارنظر بکنند و آن چیزی که تحت عنوان «قانون» باید مبنای حرکت جامعه قرار بگیرد، پشتوانه افکار عمومی هم داشته باشد. این امری پسندیده است. من هم معتقدم که باید این‌چنین شود؛ بنابراین لایحه‌ای که تهیه شده، طبعاً بانظر کارشناسان این فن صورت گرفته، اما اگرشما به سیر حرکت قانونگذاری توجه کنید، از هنگام آغاز تا لحظه‌ای که قانون برای اجرا ابلاغ می‌شود، مسیر بسیار طولانی طی می‌شود. تهیه طرح در دولت، گام نخست این حرکت است. پس از ارائه طرح به مجلس، این لایحه دراختیار افکار عمومی قرار می‌گیرد تا مردم دیدگاههایشان را در زمینه لایحه انتخابات مطرح کنند. یکی از دلایلی که موجب تعجیل در تهیه آن شد وجود تهیه طرح قانونی اصلاح مواردی از قانون انتخابات بود که در مجلس برای شور دوم مطرح گردید. اگر این فرصت از دست می‌رفت، ای بسا دیدگاههای دولت در قانون انتخابات مورد توجه قرار نمی‌گرفت. از این رو دولت از کارشناسانی استفاده کرد که به آنها دسترسی بیشتر و سهل‌تری داشت تا زمان را از دست ندهد. به هر حال، این اصل که دولت برای طرح دیدگاههایش از افکار عمومی استفاده بکند، یک امر مطلوب و معقولی است، اما صرف‌نظر از مسؤولیت اجرایی و دولتی، همچون یک شهروند معتقدم که نقد دیدگاهها برای هیچ دولتی چندان دشوار نیست، آنچه مهم است، عملکردهاست که دولتها سعی

می‌کنند همیشه از عملکرد خود دفاع بکنند و اهل فکر نیز برآنند با دقت و با وسواس آن را به نقد بکشند؛ بر این‌اساس، آن دولتی واقعاً دولت پاسخگوست که خود را آماده سازد تا عملکرد او در بوته نقدقرار بگیرد، نه دیدگاهش.

برای آن که پاسخ دقیق‌تری بگیریم، دو وزارتخانه فرهنگ و ارشاد اسلامی و وزارت کشورمان را مثال می‌زنیم. بیشتر دیدگاههایی که از سوی مدیران این دو وزارتخانه در قبال حوزه مسؤولیت آنها مطرح می‌شود شخصی است. بعید هم نیست با تغییر اشخاص، سیاستهای آن وزارتخانه هم تغییر بکند. در حالی که اگر دیدگاههای مدیران این دو وزارت از طریق سازوکارهای لازم نهادینه می‌شد چنین نگرانی وجود نداشت. به‌عنوان مثال ما می‌بینیم که در قانون احزاب که یکی از مهمترین مسائل جامعه ماست، هیچگونه تغییری بوجود نیامده و جناح مقابل با کمک همین قانون احزاب، بسیاری از حرکتها را متوقف کرد. همچنین قانون مطبوعات، همان قانون مطبوعات گذشته است و هیچ تغییری پیدا نکرده است. اگر می‌بینیم تعداد نشریات زیاد شده، به‌دلیل مدیریتی است که فعلاً حاکم است، اگر فردا یک مدیریت جدیدی حاکم بشود، ممکن است با استناد به همین قانون سیاستهای گذشته را اعمال کند. در همین دو حوزه وزارت ارشاد و وزارت کشور، دولت برای نهادینه کردن امور چه گامهایی برداشته است؟

به نظر من انتظاری که از وزارتخانه‌ها در مقام دستگاههای اجرایی هست این است که مجریان خوبی برای قوانین کشور باشند. عملکرد خوب یا بد وزارت کشور و وزارت ارشاد اسلامی در ارائه قوانین و مقررات به مجلس، محک زده نمی‌شود. این که هم وزارت ارشاد و هم وزارت کشور توانسته است از قوانین

موجود استفاده بکند و به تعبیر شما، مدیریت فعلی وزارت ارشاد و وزارت کشور توانسته‌اند به بخشی از خواستهای مردم در لوای همین قوانین موجود جامه عمل بپوشانند، نشانگر این است که آنچه در گذشته ضعف وزارت ارشاد و وزارت کشور تلقی می‌شده مشکل قانونی نبوده، بلکه مشکل دیدگاه حاکم‌بر مدیریت این دو وزارتخانه بوده است. از نظر من تغییرات بسیاری در قانون مطبوعات لازم نیست. قانون مطبوعات یک قانون جاافتاده‌ای است و به گمان من می‌توان از همین قانون برای دستیابی به اهدافی استفاده کرد که رئیس‌جمهور وعده داده است. نمی‌خواهم بگویم بدون نقص است؛ همین که مدیران فعلی وزارت ارشاد توانسته‌اند فضایی را پدید آورند که مطبوعات جدید ظاهر شوند، مسائل جدیدی مطرح گردند، تنوع سلیقه‌ها در عرصه مطبوعات به‌چشم بخورد، مؤید این سخن است که قانون مطبوعات، مشکل زیادی ندارد یا آنکه در مدت کوتاه عمر وزارت کشور، تعداد بسیاری زیادی از تشکلهای سیاسی، صنفی و مردمی شکل گرفته و از طریق کمیسیون ماده ۱۰ احزاب با تکیه بر همین قانون احزاب، حضور قانونمندی در عرصه مسائل اجتماعی پیداکرده‌اند. قانون ممکن است نقصهایی داشته باشد، اما همه مشکلات مربوط به قانون نیست، بنابراین اگر ما بخواهیم عملکرد وزارت ارشاد و وزارت کشور را ارزیابی کنیم، نحوه بهره‌گیری از قانون برای رسیدن به اهداف در این یکساله نشانگر موفقیت این دو وزارتخانه است؛ البته نه به‌گونه کامل، بلکه تاحدود بسیاری موفق بوده‌اند. گفتنی است اگر گامهایی هم به‌منظور اصلاح ساختاری یا اصلاح مقررات برداشته شود، به مطلوب نزدیکتر خواهد بود، اما نباید مسائل را صرفاً در حوزه حل مشکلات قانونی دید.

از تصویب قانون و میزان ضرورت آن صحبت به‌میان آمد؛ براین اساس نکته دیگری مطرح می‌شود، این‌که مردم با توجه به

برنامه‌های آقای خاتمی که یکی از آنها توسعه سیاسی بود و همچنین بادرنظر گرفتن شخصیت ایشان که می‌تواند عامل به این شعارها و برنامه‌ها باشد، به ایشان رأی دادند. اخیراً صحبت‌هایی می‌شود مبنی بر این که مردم صرفاً به شخص رئیس‌جمهور رأی داده‌اند نه به برنامه‌های ایشان، از این رو برنامه توسعه سیاسی‌ایشان نیز باید در چارچوب قانون بیاید و در مجلس تصویب شود. شما در مقام یک صاحبنظر حقوقی در این باره چه توضیحی دارید؟

از لحظه اعلام داوطلبی جناب آقای خاتمی، در اسفندماه سال ۷۵ تا انتخاب شدن ایشان به سمت ریاست‌جمهوری قریب سه ماه بیشتر طول نکشید. اگر مردم ما صرفاً به شخص رئیس‌جمهور رأی داده بودند، بدون توجه به دیدگاهها و سلایق و منش و روشهای رئیس‌جمهور، باید تک‌تک آنان که رأی داده‌اند از نزدیک، شخصاً رئیس‌جمهور را دیده و رأی داده باشند. اتفاقی که افتاد این بود که در این فرصت کوتاه چهره‌های بسیار شناخته شده مردم، از گردونه خارج شدند و آقای خاتمی که آن‌روزها در عرصه رسانه‌های عمومی چندان مطرح نبود و غالب توده مردم ایشان را ندیده‌بودند، انتخاب شدند. این واقعیت نشانگر آن است که ورای همه مسائل و ورای شخص ایشان، یک‌سلسله علقه‌های فکری بین ایشان و مردم به‌وجود آمد. این امر از دو طریق امکان‌پذیر بود. نخست این که شاید سطح تبلیغات ایشان به گونه‌ای بود که علقه‌های فکری که بین مردم و ایشان از دیگران بیشتر بوده، در حالی که امکانات تبلیغاتی ایشان یک دهم امکانات رقبای انتخاباتی نیز نبوده است. دوم آن که ایشان باید حرفهای جدیدی مطرح کرده باشند که این حرفها با واسطه یا بی‌واسطه به مردم رسیده و مردم از زاویه این سخنها و شعارها ایشان را کشف کرده باشند. یقیناً مقوله دوم سبب انتخاب آقای خاتمی شده است. درست است که توده مردم در عرض سه ماه

شخص آقای خاتمی را نمی‌توانستند کشف کنند، اما دیدگاههای آقای خاتمی در قالب برنامه‌هایش توسط نخبگان یعنی دانشجویان و طلاب و روحانیونی- که در سراسر کشور به‌خصوص در تعطیلات عید پراکنده شدند- به اطلاع مردم رسید؛ بنابراین، من معتقد نیستم که مردم به شخص ایشان رأی داده‌اند. دقیقاً مردم در قالب دیدگاههایش به ایشان نظر افکندند و به آن‌دیدگاهها رأی دادند.

اما مقوله توسعه سیاسی در قانون اساسی ما یک بحث پذیرفته‌شده‌ای است. اگر ما درگذشته به هر دلیلی نتوانسته‌ایم به کمال، قانون اساسی‌مان را اجرا بکنیم و توسعه سیاسی را در لوای قانون اساسی پی بگیریم، دلیل آن، مشکلات مختلفی بود که در این زمینه وجود داشته، وگرنه حرف جدیدی نیست، سخن جدیدی نیست. آنچه پس از دوم خرداد در این زمینه پی گرفته شد، احیای اصول قانون اساسی یا جلوگیری از تعطیلی قانون اساسی بوده است.

توانایی‌ها و محدودیتهای آقای خاتمی و کابینه ایشان در اجرای برنامه‌های دولت کدام‌اند؟

مهمترین پشتوانه آقای خاتمی برای اجرای دیدگاههای خود، حمایت مردم است. آنچه به آقای خاتمی دلگرمی می‌دهد و او را به اجرای منویات خود، دلگرم می‌سازد، حمایتی است که اهل فکر و توده مردم از آقای خاتمی می‌کنند و جالب اینجاست که روشنفکران و توده مردم، با هم روی یک فرد به تفاهم رسیده‌اند. یعنی فردی پیدا شده که هم توده مردم او را می‌پسندند و قبول دارند و هم اهل فکر و روشنفکران او را از خودشان می‌دانند و این مهمترین پشتوانه‌ای است که برای آقای خاتمی در اجرای اهدافش وجود دارد. متقابلاً آقای خاتمی طبعاً با محدودیتهای ساختاری و غیرساختاری؛ از مسائل موجود بین قوا گرفته تا مسائلی که درون خود دستگاههای اجرایی وجود دارد- روبه‌روست. همه اینها مسائلی است که آقای خاتمی باید به‌گونه‌ای آن راحل بکند.

اخیراً به توصیه دولت، حرکتی در معاونت حقوقی شروع شد که جایگاه دولت در نظام تصمیم‌گیری مشخص بشود. کارشناسان حقوقی مطالعاتی انجام داده‌اند به یاری خدا با مشخص شدن اختیارات و حدود وظایف رئیس‌جمهور، یعنی شخص دوم کشور و رئیس قوه مجریه، بسیاری از تنگناهای موجود برطرف خواهد شد. یعنی ما به این نتیجه رسیده‌ایم که رئیس‌جمهور را از زاویه صرفاً رئیس قوه مجریه دیدن ماهیتاً به لحاظ حقوقی، درست نیست. رئیس‌جمهور- شخص دوم کشور و مجری قانون اساسی- اختیاراتی دارد که فراتر از قوه مجریه است و سایر قوا نیز باید در انجام این وظیفه با او هماهنگ و در ارتباط باشند. منظور من از این هماهنگی نقض استقلال قوای دیگر و پذیرش سلطه قوه مجریه بر سایر قوا نیست. رئیس‌جمهور حق دارد که از طریق بازرسی و نظارت، یعنی براساس حدود وظایف و اختیارات قانونی، اشرافی نسبت به سایر قوا داشته باشد. اگر این مرزها مشخص بشود و اختیارات رئیس‌جمهور در مقام شخص دوم کشور و رئیس مدیریت اجرایی کشور معلوم گردد، من فکر می‌کنم که بخشی از این محدودیتهای موجود هم برطرف می‌شود.

آخرین سؤال، این که می‌خواستیم نظرتان را درباره آینده حرکتی که از دوم خرداد آغاز شده بدانیم. به نظر شما چشم‌انداز آینده این حرکت و تحول چه خواهد بود و بیم‌ها و امیدهایی که در این مسیر وجود دارد چیست؟

به اعتقاد من دوم خرداد، یک فرصت طلایی برای انقلاب ماست. اگر اهل انقلاب و طرفداران نظام این فرصت طلایی را درک نکنند، آینده خطرناکی پیش روی ماست. درک واقعی این فرصت طلایی به این است که عوامل پیدایش دوم خرداد به دقت شناسایی بشود. آنچه خطرناک تلقی می‌شود این است که ما نتوانیم این واقعیت را درک کنیم، نتوانیم از این فرصت استفاده بکنیم و این

دستاورد را پاس بداریم. مخالفان که فکر می‌کنند دوم خردادحرکتی سطحی است و به تعبیر بعضی از آنها آبله مرغانی است که انقلاب گرفته و برطرف می‌شود، واقعیتها را درک نمی‌کنند و در نهایت اگر این فرصت از دست برود، به کل نظام لطمه وارد می‌شود. به اعتقاد من، آنچه در دوم خرداد اتفاق افتاد. حرکت برگشت‌ناپذیری است که اگر طرفداران نظام با این حرکت خود را وفق بدهند، هم خودشان پابرجا می‌مانند و هم نظام. اگر آنان خدای ناخواسته، درک واقعی از دوم خرداد نداشته باشند، خطری بسیار جدی نظام و مجموعه انقلاب را تهدید می‌کند.

۱۳

❑ مقاله:

دکتر فرشاد مؤمنی*

به یک اعتبار حادثه دوم خرداد یک نقطه عطف در تاریخ ایران در طول قرون و اعصار به شمار می‌آید و شاید به تعبیری که مطرح کرده‌اید، یک نقطه گسست از جنبه الگوی رفتار سیاسی ملت و دولت باشد؛ به این معنی که در طول تاریخ کشورمان، معمولاً گفت و شنود میان ملت و دولت همواره با ابزارهای غیر مسالمت‌آمیز و خشونت همراه بوده است و گزینه‌های این گفت وشنود نیز در قالب الگوی «همه» یا «هیچ»، «زنگی زنگ» یا «رومی روم» موضوعیت پیدا می‌کرده است، اما در این حادثه شاید برای اولین بار در این گستره و عمق جامعه ایران بلوغی شگرف از خود نشان داد و تلاش کرد تا اختلافات و سوء تفاهم‌ها را از طریق شیوه‌ای مسالمت‌آمیز و غیرخشن بر طرف سازد. بدون هیچ مجامله‌ای باید گفت که سهم اصلی و عظیم این رویداد متعلق به ملت است؛در حالی که این

---

* عضو هیأت علمی دانشکده اقتصاد دانشگاه علامه طباطبایی.
لازم به توضیح است آقای مؤمنی به سؤالات در چارچوب یک مقاله پاسخ داده‌اند.

امر، همهٔ مسئله نیست و «دولت» و حاکمیت نیز با آنکه از همه ابزارهای قهرآمیز برخوردار بود و حتی در معرض تحریکهایی هم برای استفاده از این ابزارها قرار داشت اما این نهاد نیز به نوبه خود بلوغی در خور و کم سابقه از خود نشان داد و نسبت به خواست و رأی ملت تمکین کرد. به نظر می‌رسد این هم یک جنبه بسیار با اهمیت در تاریخ سیاسی کشورمان است که به اندازه قدر و منزلتش مورد مطالعه و پژوهش علمی قرار نگرفته و باید به آن نیز اهمیتی در خور داد، اما در این نقطه عطف یا گسست تاریخی دو نکته باریک وجود دارد:

نخست این که از هنگام پیروزی انقلاب اسلامی تا دوم خرداد سال ۱۳۷۶ کمتر سابقه داشت که سوء تفاهمی میان دولت و ملت به وجود آید؛ بنابراین حادثه مزبور را نمی‌توان یک نقطه گسست در تاریخ انقلاب اسلامی به حساب آورد. نحوهٔ برخورد با فتنه تروریسم و جنگ تحمیلی که با شکوهترین آمیزه همراهی دولت و ملت بود، شاهد مثالهایی برای این ادعاست.

از طرفی این حادثه شگرف در تاریخ ایران، به نوعی محصول و برآیند همه تلاشهای فکری و فرهنگی دوران جمهوری اسلامی است. در ادبیات توسعه گفته می‌شود که انقلابهای آزادی‌بخش معمولاً در فرایند مبارزه برای یادگیری و افزایش نفرات جبهه انقلاب، اقدام به گسترش و تعمیق آگاهیها می‌نمایند، اما هنگامی که حرکت آزادی‌بخش به پیروزی رسید همان آگاهیها و حساسیت‌ها مانع استمرار حرکت انقلابی می‌شود. دلیلی که برای این ادعا آورده می‌شود این است که کشور تازه از بند‌رسته قبل از آنکه بتواند به تولید خود سروسامان دهد و قادر به افزایش چشمگیر در عرصه اقتصاد شود با انبوه انتظارات روبه‌رو می‌گردد و به این ترتیب اگر به این انتظارات پاسخ دهد، مشکلات دیگری از جمله انباشت سرمایه و ظرفیت‌سازیها پیش‌روی خواهد داشت و اگر پاسخ ندهد با بحران مشروعیت و مشارکت روبه‌رو خواهد شد.انقلاب اسلامی از طریق دوم

خرداد توانسته است نوعی راه‌گشایی در ادبیات توسعه همه‌جانبه ایجاد کند؛ به این معنی که از بدو پیروزی انقلاب افزایش آگاهیها در ایران نه تنها به انبوه انتظارات منتهی نشد بلکه عکس آن اتفاق افتاد؛ برای مثال در سال ۱۳۵۶ در حالی که کشور جمعیتی کمتر از ۳۰ میلیون نفر داشت و بیش از ۶۰ درصد آن هم در روستاها ساکن بودند رژیم پهلوی با درآمد ارزی بالغ بر ۲۴ میلیارد دلار، آن سال را با یک تورم ۲۵ درصدی به پایان برد؛ اما ده سال بعد، یعنی در سال ۱۳۶۵ بلوغ فکری دولت و ملت و همدلی و مشارکت آنها موجب گردید، هر چند درآمد ارزی کشور تقریباً ۸ میلیارد دلار بود، کشور با تورمی در حدود ۲۵ درصد اداره شود؛ در حالی که جمعیت کشور به حدود ۵۰ میلیون نفر رسیده بود و نسبت ساکنان روستایی حدود ۵۰ درصد بود و از سویی، جنگ و انواع مشکلات و محدودیتهای ناشی از انقلاب و پذیرش بیش از ۲ میلیون نفر آواره و مهاجر خارجی و نظایرآن مزید برعلت بود.(گفتنی است قدرت خرید این دلارها نسبت به دلارهای سال ۱۳۵۶ حدود ۷۰ درصد کاهش یافته بود) با این همه، کوچکترین اثری از نارضایی و عصیان و اعتراض نیز مشاهده نگردید. بنابراین عنصر آگاهی در انقلاب اسلامی نه تنها کوچکترین مانعی بر سر راه انباشت سرمایه و ایجاد ظرفیتهای توسعه به وجود نیاورد بلکه خود به نوعی زمینه‌ساز آن شد و این امرفضل عظیمی است.هر چند طرفداران تعدیل اقتصادی بعدها به تب نابرابری و مصرف‌گرایی دامن زدند و در جهت از بین بردن دستاوردهای انقلاب اسلامی در این زمینه کوشیدند، اما آنان در پی برنامه اول توسعه اقتصادی- اجتماعی و فرهنگی کشور به صراحت از موقعیت ممتازی که انقلاب در زمینه الگوی مصرف کشور به وجود آورده بود قدردانی کردند؛اگرچه خود بنا به اقتضای سیاستهای اجرایی، تعدیل این موقعیت استثنایی را از بین بردند. واقعهٔ دوم خرداد علاوه بر نمایش واکنش آگاهانه ملت نسبت به تغییر

جهت‌گیری مدیریت اقتصادی کشور، نوعی اعتراض به تبعیض، نابرابری، اسراف، تبذیر و مصرف‌گرایی وابسته تلقی می‌شود، زیرا موارد یاد شده از جنبهٔ سیاسی- اجتماعی بسیار حائز اهمیت است و این واکنش برای آینده توسعه ملی نقش آفرین است. به این معنی- بر خلاف آنچه در طی اجرای برنامه‌های تعدیل ساختاری ترویج و تبلیغ شد که مسایل اجتماعی اعم از اقتصادی، سیاسی و فرهنگی باید به دست فن سالاران سپرده شود و مردم نباید هیچ گونه دخالت و نظارتی در آنها داشته باشند- رشد سیاسی و بلوغ فکری- فرهنگی ملت سبب شد نسبت به جهت‌گیری و آینده ایران بشدت حساس و نگران باشند.

اینجاست که از این منظر، دوم خرداد را باید نقطه عطفی به حساب آورد که در آن مردم آگاهانه نسبت به نحوهٔ نگرش مدیریت اقتصاد و توسعه کشور دربارهٔ انسان و آینده کشور اعتراض کردند که البته آثار سیاسی- اجتماعی- فرهنگی خاصی نیز به همراه داشت.

در برنامه تعدیل ساختاری که بر محور اندیشه «حاکمیت سرمایه» استوار است، انسانها تا حدابزارهای درجه دوم و بی‌اهمیت متنزل شده بودند. در چارچوب حاکمیت سرمایه، انسانها صاحب هیچ گونه «حق» و کرامتی به حساب نمی‌آیند و «ارزش» هر انسان و «حقوق»او برای برخورداری از امکانات سیاسی- اجتماعی- فرهنگی و اقتصادی بسته به «قدرت» مالی یا به تعبیر ساموئل‌سون««آرای دلاری» اوست. در چنین وضعیتی پول تبدیل به تنها ارزش و معیار ارزشها می‌شود و با «دلاری شدن» اقتصادهای توسعه نیافته همه چیز بر مبنا و معیار «دلار» سنجیده می‌شود. این با معیارهای انسانی- اسلامی ناسازگار است و مردم هم عملاً با حرکت دوم خردادآن را مردود اعلام کردند.

در اینجا بد نیست به نکته‌ای اشاره کنم که در اغلب کشورهای توسعه نیافته،

دهۀ ۱۹۸۰ که دهه اجرای تعدیل ساختاری در آمریکای لاتین، آفریقا و بخشهایی از آسیا بود در ادبیات توسعه به دهۀ فاجعه‌آفرین مشهور شد. به این ترتیب برخی از روشنفکران در کشورهای یاد شده معتقد بودند لازمۀ شعار «برنامه تعدیل آزادی اقتصادی» آزادیهای سیاسی است.آنان بدون آنکه از محتوا و مضمون و خاستگاه تاریخی این برنامه‌ها درکشورهای توسعه نیافته اطلاع و تحلیلی داشته باشند، بی‌محابا به دفاع از آن برخاستند. در حالی که متولیان بین‌المللی این برنامه در عمل، اجرای آن را به دست دیکتاتوری خودکامه واقتدارگرا و عمدتاً نظامی سپردند.بدین ترتیب، دوران تعدیل در زمره سیاهترین دوران از نظر منزلتهای انسانی و حقوق اجتماعی- سیاسی مردم در آن سرزمینها قرار گرفت. واکنش‌های اعتراض‌آمیز مردم و گروههای اجتماعی موجب شد که از سال ۱۹۸۷ بر اساس یک توافق بین‌المللی میان سازمانهایی که به نوعی در عرصه‌های مختلف مسؤولیتهایی داشتند(از جمله، از MF و بانک جهانی، ILO و یونیسف) نظریۀ «تعدیل با چهره انسانی» مطرح شود. در درون این مفهوم جدید، دنیایی از واقعیتهای تلخ و اعتراف متولیان تعدیل نهفته است. به هر حال،نه تنهادر چارچوب تعدیل انسانی، کرامتها و حقوق انسانی انسانها به اعتبار تواناییهای دلاری آنها سنجیده می‌شد و از مشارکت فعال سیاسی آنها به انحاءمختلف جلوگیری می‌شد بلکه عملاً استفاده از تکنولوژیهای سرمایه بر با بالاترین سطوح پیچیدگی، مهارت‌بری و علم‌بری در دستور کار قرار گرفت. با توجه به وضعیت موجود سرمایه‌های انسانی در کشورهای توسعه نیافته این رویکرد به حذف نیروی کار از صحنه مشارکت در امور اقتصادی نیز منجر شد. بنابراین در عمل ختی همان شعار«آزادی اقتصادی» نیز معنی خود را از دست می‌دهد و تنها دست چند ملیتی‌ها و قدرتهای بزرگ اقتصادی را در شئون اقتصادی- اجتماعی این کشورها بازتر می‌کند. رویکردهایی مانند آزادسازی

تجاری، که عملاً به آزادسازی واردات می‌انجامد و خیل بنگاههای ورشکسته را در کشورهای توسعه نیافته ایجاد می‌کند. (نمونه آن را به شکل رقت‌بار در صنایع نساجی کشورمان طی آن سالهاشاهد بودیم) تعدیل نیروی انسانی، که راه را برای اخراج‌های دسته جمعی هموار می‌سازد، همچنین حذف یارانه‌ها که خیل بیکاران و ورشکستگان را حتی برای تأمین نیازهای اساسی در برابر فشار پول و سرمایه بی‌دفاع می‌گذارد، در کنار شعار آزادسازی ورود و خروج سرمایه و تشویق سرمایه‌گذاری خارجی و بستن قراردادهای به اصطلاح استقلال تکنولوژی به صورت «کلید در دست» (Turn- Key) جنبه‌هایی از این واقعیت تلخ را به نمایش می‌گذارد.

به عبارت دیگر در فرایند تعدیل ساختاری، مردم از هرگونه مشارکت درباره سرنوشت خود، خواه در عرصه سیاست و خواه در عرصه اقتصاد، کنار گذاشته شده و به انحاء مختلف تحقیر می‌شوند. احساس حقارت در اثر تبلیغات سرمایه‌سالارانه در این دوره شدت می‌یابد. در این زمینه اشاره به یک تجربه تلخ و دردناک در کشورمان بد نیست:

بنا به تصریح کتاب پیوست برنامهٔ اول توسعهٔ کشور-که عملاً برنامه تعدیل به شکل غیر قانونی جایگزین آن شد- از کل جمعیت فعال کشور چیزی حدود ۴۰٪ هیچ نقشی در تولید ملی کشورمان نداشتند. مهمترین شعار مدیریت تعدیل ساختاری در طی آن سالها دغدغه نحوه پرکردن اوقات فراغت مردم بود. در حالی که به سبب ساخت سنی جمعیت، به‌تدریج بر تعداد بیکاران وجویندگان کار افزوده می‌شد، تعداد کانالهای تلویزیونی به جای ایجاد فرصتهای شغلی افزایش یافت و اگر هم گاه‌گاهی در پرتو عنایات تعدیلی! فکری برای اشتغال می‌شد، حد آن عبارت از ایستادن در صفهای شبانه‌روزی بانکهای عرضه‌کننده «ارز» و یا رفتن به کیش و قشم بود تا دلالی برای کالاهای خارجی تا

اعماق خانواده رسوخ کند و هر کس نجات خود را در بازاریابی برای خارجیها جست‌وجو نماید!

در چنین فضایی وقتی خاتمی صحبت از حقوق انسانها، کرامت آنها و توسعه همه جانبه را مطرح ساخت طبیعی بود که با نوعی اقبال عمومی روبه‌رو شود. رهایی از آن حقارتها و تحقیرها و تبعیض و نابرابری در واقع تبدیل به یک خواست ملی شده بود و از آنجایی که در بیان خاتمی نوعی اخلاص و صدق و تعهد نسبت به شعارهای یاد شده نیز مشاهده می‌شد با نوعی انفجار احساسات انسانی نسبت به او و شعارهایش-که در واقع همان آرمانهای مشترک مردم در قانون اساسی بود- روبه‌رو شدیم. مردم می‌خواستند در عرصه‌های سیاسی و اقتصادی مشارکت فعالی داشته باشند و از انقلاب اسلامی و دستاوردهای آن محافظت کنندو این چیزی بود که به تمامی، در دوران تعدیل از آنها دریغ می‌شد و همواره در تبلیغات سیاسی مدیران تعدیل اقتصادی مردم به صبر و انتظار دعوت می‌شدند و وعده داده می‌شد که پس از عبور از یک پدیده موهوم به نام «پیچ خطرناک» همه چیز مرتب و آماده شود و مردم از آن پس به جای فقر و محرومیت از دستاوردهای تعدیل استفاده بکنند! اما در عمل خلاف آن اتفاق می‌افتاد و پی درپی به پیچیدگی آن نیز افزوده می‌گشت. بهتر است فرصتی برای یک تحلیل و پژوهش عالمانه و بی‌طرف درباره آثار اجتماعی تعدیل ساختاری در ایران صورت پذیرد تا مشخص شودرویکردهای معطوف به فزایندگی اقتصادی مستقل از مشارکت فعال سیاسی، اجتماعی، اقتصادی چه هزینهٔ سنگینی از نظر ارزشی- اخلاقی و سوء رفتارهای اجتماعی به کشورمان تحمیل کرده است.خسارتی که برای اصلاح و جبران آن باید منابع عظیم انسانی و مادی را بسیج کرد. این در حالی است که خسارتهای وارد آمده بر فرایند توسعه کشورمان از جنبه اقتصادی نیز هنوز به صورت علمی محاسبه نشده است و تنها

به برخی عوارض ظاهری آن مانند بی‌سابقه‌ترین روندهای تورم، ابعاد بدهی خارجی، افت تولید و بحران بیکاری اشاره‌ای شده است.

به هر حال، در چنین وضعیتی خاتمی سخن از «حقوق» انسانها به میان آورد، بر بی‌ضابطگی‌های ناشی از حاکمیت سرمایه تاخت و بر «قانون» در حیثیت و شأن انسانی انسانها تأکید کرد. او در واقع نسل انقلابی را متوجه همه میثاقهای دوران انقلاب ساخت. اغلب تعابیری که به کار می‌برد به همان شکل در قانون اساسی هم آمده بود، اما مدتی بود که کمتر درباره آنها سخن به میان می‌آمد و از همه مهمتر آنکه وی در شعارهای خود نوعی سازو کار اجرایی و عملی برای محقق ساختن آرمانها در نظر گرفت. جامعه مدنی و استقرار نهادهای جامعه مدنی شعار کلیدی وی محسوب می‌شد. از دیدگاه جامعه‌شناسان مهمترین ویژگی یک نهاد اجتماعی، «استقرار» و «تداوم» آن است و انباشت هر گونه سرمایهٔ انسانی و فیزیکی، که نهایتاً به توسعه همه جانبه شکل می‌بخشد تنها در صورت وجود نهادهایی تحقق می‌یابد که بر حاکمیت قانون و ضابطه و غیر شخصی شدن اصول حاکم بر روابط اجتماعی مبتنی باشد.

وقتی شعار توسعه همه جانبه مطرح می‌شود، پیشاپیش بر اصل همبستگی و تناسب میان زیر سیستم‌های یک نظام اجتماعی صحه گذاشته و پذیرفته‌ایم که اجزاء و زیر سیستم‌های نظام اجتماعی مانند ظروف مرتبط عمل کرده یا به تعبیری هر یک آینه دیگری هستند و با یکدیگر تعامل کامل دارند. در حالی که به‌نظر می‌رسد ترکیب دولت و برنامه‌های آقای خاتمی انعکاسی از این واقعیت عالمانه نیست. از نزدیک به چهل سال پیش تاکنون در ادبیات توسعه نوعی توافق نظر وجود داشته مبنی بر اینکه مهمترین پیش نیاز توسعه همه جانبه، وجود یک دولت توسعه گرا و توانمند است و مهمترین ویژگی چنین دولتی، وجود استنباط واحد از مسایل و جهت‌گیری امور توسعه است.

در حالی که در ترکیب دولت به هیچ وجه رعایت هیچ یک از آن اصول و موازین به چشم نمی‌خورد و این مهمترین ضعف دولت و برجسته‌ترین عامل بازدارنده برای تحقق شعارهای رئیس آن به شمار می‌آید. تا آنجا که به اقتصاد مربوط می‌شود، نه اصل شایسته‌سالاری در برخی انتصابهای کلیدی رعایت شده و نه استنباط واحدی درباره مسایل و جهت‌گیری اقتصادی میان ایشان وجود دارد. آنچه از مهمترین کارکردیک جامعه مدنی مورد نظر است- اصل شفافیت دیدگاهها و جهت‌گیریها- دست کم در بخشهایی از ترکیب مدیریت اقتصادی دولت به هیچ وجه رعایت نشده و به کسانی اتکا می‌شود که در طی مدت مسؤولیت خود چندین بار به گونه بنیادی تغییر ایدئولوژی اقتصادی داده‌اند. من فکر نمی‌کنم کسانی که مدتهاست دیدگاهها و چارچوب نظری خود را «شناور» ساخته‌اند بتوانند کمترین خدمتی به تحقق اهداف خاتمی بکنند.حتی اگر بهترین حالت نیز در نظر گرفته شود- یعنی نیتی پاک و خالص برای کمک به خاتمی و آرمانهایش وجود داشته باشد و آنها دست از دیدگاه شناور برداشته و کمر به خدمت صادقانه بسته باشند- به واسطه تواناییهایی که در عمل از خود نشان داده‌اند و در ذات رویکرد ابزارگرایانه نهفته است اساساً نمی‌توانند معضلاتی که اغلب ساخته و پرداخته خود ایشان است برطرف نمایند.

شواهد تاریخی بی‌شمار در ایران و غیرایران نشان می‌دهد که مخالفان داخلی و خارجی برنامه‌های اصلاح‌گرایانه و مشخص مصلحان، تنها به سبب چنین نقاط ضعفی که در نظام اصلاحات وجود دارد که کارشکنی‌های بسیاری می‌کنند و اگر این نقاط ضعف برطرف شوند- که امیدوارم هر چه سریعتر چنین شود- مخالفتهای بی‌منطق، منفعت‌طلبانه و خودخواهانه مخالفان نه تنها فرایند اصلاحات را دچار وقفه نمی‌سازد بلکه بر بالندگی و پیشرفت آن خواهد افزود و

جبهه اصلاح‌گری را در زمینه یارگیری و جدیت بیشتر و اصرار بر اصول خود راسخ‌تر خواهد ساخت. از همین جاست که نقطه مفارقت ما با طرفداران نظریه توطئه مشخص می‌شود. نقطه ضعف نظریه توطئه این نیست که به واقعیتی خارجی به نام توطئه توجه می‌کند بلکه آن است که به توطئه اصالت بخشیده و آن را مطلق می‌کند و نیروهای اجتماعی را برای رویارویی آگاهانه با آن به کلی مسلوب الاختیار می‌بیند. به گمان من، نیروهای مخالف اصلاحات بنیادی در جمهوری اسلامی ایران، فقط آهنگ حرکتی را که خاتمی آغاز کرده است کند یا تند می‌کنند، اما اصل، آن چیزی است که او ودستیارانش انجام می‌دهند. اگر حرکت او درست باشد-که به گمان اینجانب درعرصه اقتصاد تردیدهایی وجود دارد و امیدوارم با سمت‌گیریهای جدید ایشان در عمل رفع تردید شود- شر مخالفان، مانع جدی و بازدارنده‌ای نخواهد بود. آنگونه که فیلسوفان اسلامی گفته‌اند، شرور، عدمی‌اندو هر جا که موضوعیت پیدا می‌کنند به واسطه فقدان خیر و نیکویی است و نفس ایجاد حرکت درست و به جریان انداختن آن، شرور را خلع سلاح می‌کند. تاریکی، اصالت بالذات ندارد؛ بلکه باید آن را صرفاً در حد فقدان «نور» دانست. کافی است نور اصلاحات عالمانه و واقع‌بینانه به هر حوزه‌ای برسد تا مشاهده کنیم که تاریکی وجود ندارد و با آمدن نور به طور خودکار محو می‌شود و چنین‌بادا!

۱۴

□ مصاحبه با:

دکتر حسین مهرپور*

در مورد حادثه دوم خرداد تحلیلهای مختلفی وجود دارد. ارزیابی شما از این حادثه و ویژگیهای آن چیست؟ آیامی‌توان دوم خرداد را نقطه عطفی در تاریخ انقلاب اسلامی دانست؟

انتخابات هفتمین دوره ریاست‌جمهوری در دوم خرداد ۱۳۷۶ حادثه مهمی در تاریخ انقلاب اسلامی به شمار می‌رود. شرکت گسترده مردم و افراد دارای حق رأی و کسب اکثریت مطلق آرای یکی از کاندیداها در یک رقابت واقعی، به رغم وجود شرایط نابرابر از جمله نکات مهم این انتخابات است. توجه به حاکمیت قانون به گسترش روح قانونگرایی در جامعه، تثبیت اصل مشارکت مردم در امور حکومت و تعیین سرنوشت خویش از مشخصه‌ها و دستاوردهای این حادثه مهم به شمار می‌آید. اقبال عمومی جامعه به این امور که به صورت شفاف و بارزی در برنامه آقای خاتمی منعکس شده بود حکایت از یک تحول اجتماعی

---

* رئیس هیأت پیگیری و نظارت بر اجرای قانون اساسی.

و فرهنگی در جامعه دارد. درک این تحول که همسو و هماهنگ با قانون اساسی نظام است در فهم حقیقت و جوهره حادثه دوم خرداد بسیار راهگشاست.

جامعه مدنی و حاکمیت قانون از محورهای مهم برنامه انتخاباتی آقای خاتمی در هفتمین دوره انتخابات ریاست‌جمهوری بود. یکی از مهمترین اقدامات ایشان تشکیل هیأت پی‌گیری و نظارت قانون اساسی بود. به نظر شما پس از گذشت ۲۰ سال از پیروزی انقلاب اسلامی چه‌عواملی باعث شد که آقای خاتمی دست به چنین اقدامی بزند؟ زمینه‌ها و علل شکل‌گیری این هیأت چه بود؟

درست است که تشکیل هیأتی به این نام و دادن مأموریت مشخص به آن بعد از گذشت ۱۵ تا ۲۰ سال از انقلاب اسلامی صورت می‌گیرد، اما اینگونه نیست که کاری که الآن این هیأت در کنار رئیس‌جمهور انجام می‌دهد مسبوق به سابقه نباشد. این هیأت هم ریشه قانونی دارد و هم اینکه به نحوی مسبوق به سابقه است. البته قبلاًچیزی به این نام وجود نداشته است. اما سوابق امر نشان می‌دهد از نخستین روزهای تشکیل دولت جمهوری اسلامی، مسئله نظارت و مسؤولیت رئیس‌جمهور در اجرای قانون مطرح بوده است.

بنا به تصریح شورای نگهبان در سال ۱۳۵۹ رئیس‌جمهور می‌تواند در صورت نقض مشاهده قانون اساسی تذکر و اخطار دهد. موضوع از این قرار بود که در آغاز جنگ، شورای عالی قضایی با صدور دستورالعملی برای قضات دادگاه‌های انقلاب در زمینه احتکار و گرانفروشی و مسائل دیگر برخی موارد را جرم و تخلف از قانون اعلام کرد و مجازاتهایی برای آن قائل شد و دادگاه‌های انقلاب را موظف به برخورد با متخلفان بر اساس‌این دستورالعمل دانست و بدین‌وسیله به متخلفان هشدار داد. رئیس‌جمهور وقت اعلام کرد که این کارها خلاف قانون اساسی است. برای اینکه اینها نوعی وضع قانون است و وضع قانون در اختیار قوه مقننه است و قوه قضاییه و شورای عالی قضایی نمی‌تواند

قانون وضع کند، عملی را جرم حساب کند و مجازاتی تعیین کند. شورای عالی قضایی چنین می‌پنداشت که رئیس‌جمهور نمی‌تواند به آن اعتراض کند چون قوه قضاییه قوه‌ای مستقل و طبق اصل ۱۵۶ قانون اساسی مسؤول حسن اجرای قانون است. بنابر این رئیس‌جمهور نمی‌تواند به او اخطار دهد تا این که از شورای نگهبان- در مقام مفسر قانون اساسی- سؤال شد و شورای نگهبان بسیار کوتاه پاسخ داد که این امر منافاتی با وظایف قوه قضاییه در اصل ۱۵۶ ندارد. طبق اصل ۱۱۳ قانون اساسی رئیس‌جمهور مسؤول اجرای قانون اساسی است و در این باره می‌تواند قضیه را دنبال کند و اخطار و تذکر بدهد. در سال ۱۳۶۰ هنگامی که مقام معظم رهبری، رئیس‌جمهور بودند در پی اجرای همین مسؤولیت و در اجرای اصل ۱۱۳ قصد داشتند در دفتر ریاست‌جمهوری، واحد بازرسی ایجاد کنند. چنان که می‌دانید در قانون اساسی قبل از اصلاحیه سال ۱۳۶۸، رئیس‌جمهور اختیارات اجرایی نداشت. یعنی عمده اختیارات اجرایی در دست نخست وزیر ودولت بود، بنابراین‌تأسیس تشکیلات اداری و دفتری یا هر گونه اقدامات اجرایی، همواره با ایراد و ابهام مواجه بود، اما به موجب یکی از طرحهای قانونی‌ای که در مجلس تهیه شده بود، رئیس‌جمهور می‌تواند توضیح بخواهد و اطلاع کسب کند، ولی تبصره‌ای در این طرح وجود داشت که هر گونه مکاتبه دراین باره باید از طریق نخست‌وزیر باشد، یعنی رئیس‌جمهور خود نمی‌تواند به طور مستقیم مکاتبه کند. به هر حال در آن زمان پیشنهاد شده بود که طبق اختیاراتی که در اصل ۱۱۳ به رئیس‌جمهور واگذار شده یک واحد بازرسی ویژه به همین منظور تشکیل دهند. به خاطر همان تردید و ابهام‌از شورای نگهبان سؤال شد. شورای نگهبان به تشکیل واحد بازرسی ویژه نظر موافق نداد، اما در پاسخ خود تأکید کرد که طبق اصل ۱۱۳ رئیس‌جمهور مسؤولیت دارد که هر جا تخلف و نقض قانون اساسی را مشاهده کرد می‌تواند به گونه‌ای مقتضی عمل کند. رئیس‌جمهور وقت به این پاسخ شورای نگهبان قانع

نشد و نامه مفصلی به شورای نگهبان نوشت که به دلایل مختلف، ایجاد یک دفتر بازرسی ویژه، حداقل امکانات لازم برای اجرای این مسؤولیت است. منتهی شورای نگهبان آن موقع پاسخ نداد و این مکاتبه به علت همان مشکلاتی که عرض کردم مسکوت ماند و بالطبع واحدی تحت این عنوان تشکیل نشد، اما رئیس‌جمهور، هیأتهایی تشکیل می‌دادند و مشاورانی داشتند. این هیأتها به مواردی که ارجاع می‌شد رسیدگی می‌کردند و در صورت لزوم، اخطار و تذکر می‌دادند. بر اساس اطلاعات موجود در دفتر ریاست‌جمهوری، این کارها به صورت پراکنده انجام می‌شد تا اینکه در سال ۱۳۶۵، قانون حدود وظایف و اختیارات رئیس‌جمهور از تصویب مجلس شورای اسلامی گذشت و به تأیید شورای نگهبان رسید. یک فصل این قانون مربوط به مسؤولیت رئیس‌جمهور در اجرای قانون اساسی است. در مواد ۱۳ تا ۱۶ این قانون به تفصیل نحوه اقدام و عمل رئیس‌جمهور در اجرای مسؤولیتش ذکر شده است. این قانون تصویب شد، اما می‌توان گفت که مفاد آن عملاً اجرا نشد، یعنی چندان نمود نداشت. حتی اکنون که‌بر اساس این قانون هیأت تشکیل شد برای بسیاری روشن نیست که ما چنین قانونی داریم. حتی شنیدم در بعضی جاها از قول شورای نگهبان عنوان کردند که اگر رئیس‌جمهور بخواهد اقداماتی صورت دهد، باید قانونی باشد. یعنی اصلاًبعضی‌ها از وجود چنین قانونی بی‌خبر هستند. البته بعد از اصلاحیه قانون اساسی اختیارات رئیس‌جمهور و قدرت عمل او بیشتر شد. در زمان ریاست‌جمهوری آقای هاشمی رفسنجانی، دفتر ویژه بازرسی تشکیل شد، ولی بیشتر به مسائل مالی و اقتصادی رسیدگی می‌کرد. اما اجرای این قانون و استفاده از آن در اجرای قانون اساسی و حوزه‌های سیاسی و قضایی و همانند آن، ظاهراًمتوقف ماند.

بعداز انتخابات هفتمین دوره ریاست‌جمهوری، آقای خاتمی به اجرای قانون و توجه به‌قانون اساسی اهتمام ورزید. اگر خاطرتان باشد در مراسم سوگند

رئیس‌جمهوری در مجلس، ایشان طی سخنانی به مسؤولیتها و تعهدات ریاست‌جمهوری، و عمل به آن تأکید کردند.

وی در همان ماههای اول درصدد برآمد که جمعی را تحت عنوان «هیأت بازرسی» تشکیل دهد. هیأتی که در چارچوب قانون و حدود وظایف و اختیارات رئیس‌جمهوری عمل کند وایشان را در اجرای مسؤولیتهای قانونی خود- از طریق نظارت بر اجرای قانون اساسی- یاری دهد.

در حکم رئیس‌جمهور به اعضای هیأت نظارت، وظایفی مشخص شده است. این وظایف کدام‌اند؟

وظایفی که رئیس‌جمهور، برای هیأت پیگیری و نظارت بر اجرای قانون اساسی قائل شده‌اند، برمبنای اصل ۱۱۳ قانون اساسی است. مطابق قانون اساسی رئیس‌جمهور موظف به نظارت بر اجرای قانون است و به همین سبب باید از اجرای قانون اساسی جلوگیری کند و تمهیداتی برای اجرای آن‌دسته از اصول قانون اساسی که تاکنون معطل مانده است، فراهم آورد و موانع اجرای قانون اساسی را برطرف سازد، حال، آیا رئیس‌جمهور همه سازوکارها و ابزار لازم را برای اجرای چنین مسؤولیت خطیری دراختیار دارد یا نه، مسئله‌ای دیگر است. متأسفانه در اصل ۱۱۳ قانون اساسی، فقط این وظیفه تعیین شده و راهکارهای اجرای آن، مشخص نشده است. اما چنان‌که گذشت، با تفسیر و اظهارنظرهای شورای نگهبان در برخی موارد، همچنین قانون مصوب مجلس در سال ۱۳۶۵ مبنی بر حدود اختیارات و وظایف‌رئیس‌جمهوری، تا حدودی این راهکارها و روشها، مشخص شده است. بر این اساس، با گذشت دو دهه از تصویب قانون اساسی، درمی‌یابیم که بعضی از اصول قانون اساسی در عمل رعایت نشده است. مثلاً در قانون اساسی «شکنجه» ممنوع است و به اقرار ناشی از شکنجه نباید ترتیب اثر داد. البته در این موارد، قوانین عادی هم داریم و کسانی نیز تخلف می‌کنند. حتی درصورت نبودن قانون عادی نیز مسئله کاملاً روشن

است؛ یعنی شکنجه برای گرفتن‌اقرار ممنوع است. براین اساس، دیگر کسی نمی‌تواند بگوید که باید بنشینیم که قانونش‌تصویب شود که مثلاً چگونه در این زمینه باید عمل بشود. در مورد دستگیری متهم، تفهیم اتهام، نگه‌نداشتن متهم بیش از ۲۴ ساعت که در بعضی از اصول قانون اساسی بدان اشاره شده، مسئله کاملاً روشن است، اما گاهی شکایتها و گزارشهایی مبنی بر نقض حقوق وجود دارد؛ همچنین براساس بازرسی‌های «بازرسی کل کشور» برخی حقوق و آزادیهای اساسی ملت نقض شده است. این موارد البته ممکن است در هر حکومت مبتنی بر رأی مردم و دموکراسی نیز اتفاق بیفتد؛ مسئله مهم پی‌گیری و مقابله بااین موارد و عاملان آن‌است. رئیس‌جمهور براساس اصل ۱۱۳ و قانون مربوط به وظایف ریاست‌جمهوری، باید به این موارد حساسیت نشان دهد. اگر در جایی قانون نقض می‌شود جلوگیری کند و موانع اجرای قانون را برطرف سازد. مثلاً «اصل برائت» از اصول مسلم بین‌المللی و اسلامی است و قانون اساسی هم بر آن تصریح دارد. حال اگر این اصل در مواردی رعایت نمی‌شود رئیس‌جمهور باید موانع آن را برطرف نماید. گفتنی است یک سلسله از اصول‌قانون اساسی که می‌بایست اجرا شود، زمینه اجرایش فراهم نشده است. گاه نیز در قانون اساسی، اصل مسئله مطرح شده اما تفصیل آن به تصویب قانون موکول گشته است. برای مثال، براساس اصل ۱۶۸ قانون اساسی، رسیدگی به جرایم سیاسی و مطبوعاتی باید در دادگاه‌های دادگستری با حضور هیأت منصفه انجام شود. در مورد مطبوعات اینگونه عمل می‌شود، اما در مورد جرایم سیاسی تا به حال این اصل اجرا نشده است. علتش این است که در قانون اساسی عنوان شده که جرم سیاسی را باید قانون تعریف کند. در مورد هیأت منصفه نیز آمده است که قانون باید حدود و اختیارات آن را تعیین کند، اما تاکنون قانونی برای تعریف جرم سیاسی تصویب نشده است. بنابراین، این قسمت از اصل ۱۶۸ معطل مانده است. رئیس‌جمهور بنابر مسؤولیتی که دارد مکلف به رفع

موانع قانونی و اجرای آن‌است. براساس قانون اساسی آموزش و پرورش باید رایگان باشد، اما مشکلاتی در این زمینه وجود دارد و در حال حاضر اجرا نمی‌شود؛ بنابراین، رئیس‌جمهور باید ازطریق دولت و ابزارهای قانونی خود موانع را بررسی و مرتفع سازد. آقای خاتمی طی حکمی در سال ۱۳۷۶ و براساس وظایف و مسؤولیتهای خود و باتوجه به اصل ۱۱۳ قانون اساسی، تشکیل هیأت پی‌گیری و نظارت بر اجرای قانون اساسی را اعلام کردند. سپس در ۷ بند وظایف عمده مربوط به این هیأت را مطرح ساختند که یکی از این وظایف، تداوم نحوهٔ پیگیری اجرای قانون اساسی با اولویت دادن به اصول متضمن حقوق فردی واجتماعی مردم است. طبق این بند هیأت موظف شده است که درگزارش خود به رئیس‌جمهوری راهکارهای قانونی رفع موانع موجود در مقابل اجرای این اصول را مشخص کنند. درحال حاضر بیشترین وقت هیأت صرف همین امور می‌شود البته موارد دیگری هم هست؛ مثلاً پیشنهاد برای تکمیل قوانین که از وظایف و تکالیف قوه قضاییه است، اما در این حکم هیأت مذکور موظف شده دراین زمینه هم بررسی کند و برای اصلاح قانون و اجرای بهتر قانون اساسی پیشنهادهایی بدهد. مسئله دیگر آموزش قانون و قانون اساسی برای عموم است، یعنی ترتیباتی مشخص شود که مردم بیشتر با قانون اساسی و حقوق خود که در قانون اساسی آمده آشنا شوند. این امر متضمن دو گونه‌تأثیر است: نخست آنکه سبب می‌شود مردم خود، قانون را مراعات کنند و روحیه قانون‌گرایی و قانونمندی در آنان پدید آید و بسیاری از مشکلات برطرف شود و دیگر این‌که در مقابل کسانی که احیاناً قانون‌شکنی می‌کنند مقاومت و اعتراض کنند. نفس آگاه بودن به حقوق و مقررات قانونی موجب محدودیت کسانی خواهد شد که می‌خواهند از جهل مردم استفاده کرده حقوقشان را تضییع کنند. یکی دیگر از مأموریتهای هیأت نظارت و بازرسی در مواردی است که احیاناً قانون اساسی نقض شده یا اجرا نمی‌شود؛ همچنین نظر به این‌که طبق

قانون مصوب سال ۱۳۶۵ رئیس‌جمهور می‌تواند سالانه گزارشی از موارد عدم اجرای قانون اساسی یا نقض قانون اساسی را به‌مجلس بدهد و یا احیاناً اگر لازم شد به اطلاع عموم برساند هیأت این موارد را نیز بررسی می‌کند و گزارش لازمی که باید به رئیس‌جمهور بدهد، تهیه می‌نماید.

اجرای دقیق، کامل و مؤثر این وظایف منوط به آن است که جایگاه هیأت نظارت و پی‌گیری اجرای قانون اساسی روشن و ازسوی دیگران پذیرفته شود. زمانی که تشکیل این هیأت اعلام شد برخی از اشخاص و نهادها در مورد آن تردیدهایی روا داشتند. مخالفان بر این عقیده بودند طرح تأسیس چنین هیأتی باید به تصویب مجلس برسد و به‌صورت قانون درآید. برخی نیز بحث دادگاه قانون اساسی را مطرح کردند. به‌نظر شما جایگاه حقوقی و قانونی این هیأت چیست؟ آیا اساساً تعارضی با دادگاه قانون اساسی دارد، یا خیر؟

به نظر بنده برای تشکیل این هیأت نیازی به تصویب مجلس نیست، زیرا این هیأت یک سازمان اداری خاصی نیست که نیاز به تصویب مجلس داشته باشد. طبق قانون حدود و وظایف و اختیارات رئیس‌جمهور، مصوب سال ۱۳۶۵، ایشان در محدودهٔ کارهای اداری خود می‌توانند تشکیلاتی را برای ایفای این وظایف به‌وجود آورند. در حال حاضر تشکیلات مختلفی با اهداف گوناگون در دفترریاست‌جمهوری وجود دارد که مصوب مجلس نیستند و تاکنون هم کسی نگفته است که این تشکیلات نیاز به تصویب مجلس دارد. هیأت پی‌گیری و نظارت بر اجرای قانون اساسی، اداره خاصی در ریاست‌جمهوری نیست. رئیس‌جمهور به منظور ایفای هرچه بهترمسؤولیتها- وظایفی که قانون اساسی برعهده‌اش گذاشته- هیأتی تشکیل داده است که مسائل را بررسی و به‌همراه‌راه‌حلهای مناسب به وی پیشنهاد کند و این امر در چارچوب قانون

حدود وظایف و مسؤولیتهای رئیس‌جمهوری انجام می‌شود. اگر مسؤولی در اجرای وظایفش بخواهد از جمعی یا هیأتی کمک بگیرد به نظر من چنین نیست که حتماً نیاز به تصویب مجلس داشته باشد. البته اگر منظور ایجاد تشکیلات مفصلی در این زمینه‌بود اخذ مصوبه از مجلس مانعی نداشت. آنچه در حال حاضر انجام شده نیازی به‌تصویب مجلس نداشته است.

درباره دادگاه قانون اساسی نیز باید دید منظور از این دادگاه چیست و در کشورهایی که وجود دارد چه وظایفی برعهده دارد؟ تا جایی که بنده بررسی کردم و موارد مختلف را دیدم اصولاً دادگاه قانون اساسی کارش این است که از تصویب یا اجرای قوانین عادی مغایر با قانون‌اساسی جلوگیری به عمل آورد، قانون اساسی را تفسیر کند، یا اگر میان دستگاههای مختلف درباره حوزه صلاحیت و قلمرو اختیاراتشان طبق قانون اساسی اختلاف‌نظر وجود داشت نظر دهد. البته این مورد هم به‌نوعی برمی‌گردد به تفسیرقانون اساسی که با توجه به تفسیری که دادگاه از قانون اساسی به دست می‌دهد صلاحیت هر دستگاه را مشخص می‌کند. در بعضی جاها یکی دو وظیفه دیگر را بر عهده چنین دادگاهی گذاشته‌اند. در بعضی از کشورها نظارت بر انتخابات مجلس و ریاست‌جمهوری برعهده این دادگاه‌هاست. مثلاً اگر کسی شکایت داشت از اینکه انتخابات صحیح برگزار نشده این دادگاه رسیدگی می‌کند و نظر می‌دهد و نظرش حجت است. حال، ممکن است علاوه بر این، اموری جزیی نیز وجود داشته باشد. منتهی وظایف اصلی دادگاه‌های قانون اساسی در کشورهای مختلف همان مواردی است که عرض کردم. در برخی کشورها، رئیس‌جمهور اعضای آن را تعیین می‌کند، اما بعضی کشورها روشهای دیگری پیش گرفته‌اند. یعنی اصولاً دادگاه خاص قانون اساسی ندارند و همان دادگاه‌های عمومی در قوه قضاییه این کار را انجام می‌دهند. در بعضی از کشورها هم نهادی مستقل و جدا از قوه قضاییه که دادگاه هم نیست، این وظیفه را برعهده دارد. در مجموع این سه روش- آن‌گونه که

من بررسی کردم- در کشورها اجرا می‌شود. در قانون اساسی ژاپن پیش‌بینی شده که دیوان‌عالی کشور آخرین و بالاترین مرجع قضایی است و مسؤولیت تشخیص انطباق قوانین، فرمانها، مقررات و تصویب نامه‌ها با قانون اساسی برعهده آن است، اما در مالزی دادگاه‌های خاص قانون اساسی وجود دارد. در قانون اساسی بسیاری از کشورها نظیر آلمان، ترکیه، مصر، سوریه، ایتالیا و کویت دادگاهی به نام «دادگاه قانون اساسی» پیش‌بینی‌شده است که وظایف یاد شده را برعهده دارد. در برخی دیگر از کشورها نظیر فرانسه هیأتی غیرقضایی متشکل از ۹ نفر - ۳ عضو با تعیین مجلس سنا، ۳ عضو با تعیین مجلس ملی، ۳ عضو - با معرفی رئیس‌جمهوری این امور را پی می‌گیرد.

آیا در قانون اساسی ما هم چنین چیزی پیش‌بینی شده است؟

قانون اساسی جمهوری اسلامی‌ایران درواقع مطابق روش سوم است. وظایفی که در کشورهای دیگر به‌عهده دادگاه قانون اساسی گذاشته شده ازقبیل انطباق قوانین عادی با قانون اساسی، جلوگیری از تصویب و اجرای قوانین عادی که مغایر با قانون اساسی است. تفسیر قانون اساسی و مسئله نظارت بر انتخابات و تائید صحت انتخابات، در قانون اساسی ما به تمامی برعهده نهاد مستقل جداگانه‌ای به‌نام «شورای نگهبان» گذاشته شده است. بنابر آنچه گفته شد وظیفه دادگاه قانون اساسی این نیست که اگر کسی، قانون اساسی را نقض کرد، او را محاکمه و مجازات کند. به‌موجب طرحی که با عنوان «دادگاه عالی صیانت از قانون اساسی» به مجلس داده شده اگر کسی قانون اساسی رانقض کرد یا براساس تفسیر خودش به آن عمل کرد در این دادگاه رسیدگی می‌شود. خلاصه آن که اصل دادگاه قانون اساسی در کشورهای دیگر به منظور مجازات متخلف نیست و به ندرت به دادگاه قانون اساسی اختیاررسیدگی و تعیین مجازات داده‌شده است آن‌هم نه صرفاً رسیدگی به تخلفات قانون‌اساسی‌بلکه رسیدگی به بعضی ازجرایم مهم. برای مثال در ایتالیا دادگاه قانون اساسی، علاوه‌بر وظایفی که قبلاً ذکر شد

به‌اتهام خیانت رئیس‌جمهور هم رسیدگی می‌کند، اما مطابق قانون اساسی ما چنین اقدامی اشکال دارد. به نظر من با قانون عادی، مجلس نمی‌تواند قانونی تصویب کند و چنین دادگاهی را به‌وجود بیاورد. تشکیل این دادگاه با وظایفی نظیر انطباق قوانین عادی با قانون اساسی، تفسیر قانون اساسی و بررسی‌انتخابات، خلاف‌نص قانون اساسی است زیرا طبق قانون اساسی این امور به‌عهده شورای نگهبان است و اگر دادگاه مورد نظر بخواهد به تخلفات قانون اساسی رسیدگی و مرتکبان متخلف را مجازات کند این نیز طبق قانون اساسی ما درست نیست، یعنی مجلس نمی‌تواند این کار را انجام دهد، مگر اینکه در موقع اصلاح قانون اساسی این اصل‌را به آن اضافه کند. من قانون اساسی ۱۰ تا ۱۵ کشور مختلف را مطالعه کرده‌ام، در همه این قوانین، دادگاه قانون اساسی ذکر شده است. حال یا طرز کار و تشکیلاتش را بیان کرده یا حدود وظایفش را مشخص کرده، اما جزئیات و تفاصیل را به قانون عادی موکول کرده است. مثلاً در قانون اساسی کویت‌اصل دادگاه قانون اساسی آمده‌و نحوه کارش به قانون عادی ارجاع‌شده است. در قانون اساسی ما به هیچ وجه عنوان «دادگاه قانون اساسی» نه به‌طور جزیی و نه به‌طور کلی ذکر نشده است. اشکال دیگر این است که اگر این دادگاه به تخلفات و جرایم نقض قانون اساسی رسیدگی کند، نام «دادگاه اختصاصی» به خود می‌گیرد؛ درحالی که قانون اساسی ما با تشکیل دادگاه اختصاصی مخالف است. تأکید و اصرار این است که رسیدگی به هر نوع جرم از هر مقامی که سرزده باشد در دادگاه‌های عمومی دادگستری صورت پذیرد. فقط در یک مورد با تشکیل دادگاه‌های خاص نظامی برای رسیدگی به جرایم نظامی و انتظامی نیروهای مسلح موافقت شده است. آنجا هم تأکید شده است که جرایم عمومی افراد مذکور حتی جرایمی که در ارتباط با ضابط بودن قوه قضاییه مرتکب می‌شوند مانند سایر مردم در دادگستری و دادگاه عمومی رسیدگی شود. بنابراین، دادگاه نظامی صرفاً برای رسیدگی به جرایمی است که مربوط به

وظایف نظامی و انتظامی‌گری است. حتی رسیدگی به اتهامات رئیس‌جمهور و وزرا با اطلاع مجلس در چارچوب دادگاه‌های دادگستری انجام می‌شود. در مورد رسیدگی به بعضی جرایم نیز ترتیب خاصی درنظر گرفته شده است. مثلاً به جرایم سیاسی و جرایم مطبوعاتی در دادگاه‌های دادگستری، با حضور هیأت منصفه و به‌صورت علنی رسیدگی می‌شود، بنابراین تشکیل قانون اساسی تحت عنوان رسیدگی به تخلفات افراد و احیاناً مجازات، در واقع همان «دادگاه اختصاصی» است. از این رو هرگونه اهمال و عدم اجرای قانون اساسی یا تخلف از حدود وظایف از سوی وزراء به‌صورت سؤال یا استیضاح در مجلس مطرح می‌شود و اگرتخلف مورد نظر جرم باشد، در دادگاه‌های عمومی دادگستری رسیدگی خواهد شد.

علاوه براین تشکیل چنین دادگاهی ممکن است با اصل «۱۱۳» در تعارض باشد. اگر بخواهیم در اجرای قانون اساسی مرجع دیگری غیراز رئیس‌جمهور را مسؤول بدانیم با اصل ۱۱۳ قانون اساسی مغایر خواهد بود. به‌نظر می‌رسد دادگاه قانون اساسی، نوعی تحدید اختیارات رئیس‌جمهور باشد.

چنانکه می‌دانیم در حال حاضر در برخی نهادها تخلفات متعددی از قانون اساسی به‌چشم می‌خورد. وجود دادگاه ویژه، و رد صلاحیت افراد در انتخابات، ازجمله این موارد هستند. هیأت نظارت و پی‌گیری قانون اساسی از آذرماه سال گذشته با حکم رئیس‌جمهوری کار خود را آغاز کرده است؛ لطفاً بفرمایید در این مدت برای جلوگیری از این تخلفات، چه اقداماتی انجام پذیرفته است؟

از ابتدای امر، این هیأت برای پی‌گیری موارد نقض قانون اساسی و نیز اجرای اصولی که معطل مانده، باید به‌گونه‌ای عمل می‌کرد که استقلال قوای دیگر را نقض نکند؛ بنابراین، نوعی تقسیم کار صورت گرفت و پنج کمیسیون تشکیل شد که عبارت‌اند از: خط‌مشی، آموزش، نظارت و بازرسی، حقوقی و ارتباطات.

حاصل کار این کمیسیونها در هیأت پنج نفری بررسی و درباره آنها تصمیم‌گیری شد. مقداری از وقت این مجموعه به تدوین آیین‌نامهٔ کمیسیونها و روش کار سپری شد؛ سپس کار بررسی شکایات مختلف آغاز گردید. طبعاً این هیأت نمی‌توانست به برخی شکایات خاص رسیدگی کند، زیرا برای این امور مراجع خاصی در قانون پیش‌بینی شده است. البته رسیدگی به بررسی‌ها و تصمیمات این مراجع، در بخشی از کار هیأت قرار گرفت. بدین‌ترتیب که طبق قانون مصوب مجلس در سال ۱۳۶۵ از آن مراجع در مواردی که شبهه نقض قانون اساسی وجود دارد، توضیح خواسته شود و در صورت نیاز، بازرسی به عمل آید و اگر تخلفی از قانون صورت گرفته باشد نتیجه آن به انضمام راه‌حل، به آقای رئیس‌جمهور گزارش شود. بنابراین بخش مهمی از فعالیت هیأت را گزارشها تشکیل می‌دهد. البته در مورد بازرسی، به‌ویژه در بخشهای مربوط به قوای دیگر، ممکن است شبهه دخالت پیش بیاید، همچنان که برخی چنین تصور کرده‌اند. البته نظر ما این است که این امر دخالت نیست، زیرا کار هیأت صرفاً بررسی امور و تشخیص مغایرت یاعدم مغایرت آنها با قانون اساسی و ارائه گزارش به رئیس‌جمهور است؛ نه در حیطه امر و نهی و اظهارنظر. سرانجام، مطابق قانون اساسی رئیس‌جمهور مسؤول اجرای قانون اساسی است. هنگامی که به رئیس‌جمهور اطلاعات یا مدارک و دلایلی ارائه می‌شود (برای مثال، اگر کسی بدون رعایت موازین قانونی بازداشت و برای او حکمی صادر شده باشد) رئیس‌جمهور حق دارد دستور بازرسی و بررسی بدهد، توضیح بخواهد و کسب اطلاع کند. تبیین این مسئله برای سایر قوا و دستگاهها کار ساده‌ای نیست. به‌هرحال، هیأت در زمینه‌هایی که بیان شد کار خود را ادامه می‌دهد. گفتنی است در این مدت، کم و بیش بعضی از زندانها بازرسی شده‌اند. در مورد قوه مجریه عملاً اشکال کمتری وجود دارد، زیرا قوه مجریه دراختیار شخص رئیس‌جمهور است و بنابراین نارساییهای قوه مجریه را آسانتر می‌توان رسیدگی کرد. با این

وجود، برای پرهیز از دوباره‌کاری با بازرسی کل کشور هماهنگی صورت گرفته است. تاکنون هیأت نظارت و پیگیری قانون اساسی، به پرونده‌های بسیاری رسیدگی کرده و نتیجه برخی پرونده‌ها به صورت گزارش، به رئیس‌جمهور تقدیم شده است. از این میان، رئیس‌جمهور براساس ماده ۱۴ قانون حدود و وظایف و اختیارات رئیس‌جمهوری یک پرونده را به مراجع صالح ارجاع داده که علاوه بر موارد دیگر در دادسرای انتظامی قضات در حال رسیدگی است.

به لطف خداوند می‌توان گفت مجموعه عملکرد هیأت تأثیر نسبتاً مطلوبی داشته که تا حدود بسیاری آشکار است؛ مثلاً در گذشته برخی نهادها و قوا به تخلفات، چندان توجهی نمی‌کردند؛ اما اکنون دقت بیشتری برای اجرای موازین قانون، مشاهده می‌شود.

مقوله دیگر، «آموزش» است. درحال حاضر برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی در آموزش عمومی و آشنا ساختن مردم با مسائل حقوقی، به‌ویژه اصول قانون اساسی مؤثر است. لوایحی هم برای اجرای اصول فراموش شده قانون اساسی از سوی دستگاههای اجرایی یا حتی خود هیأت در دست تهیه و بررسی است. برای مثال مطالعاتی درباره «تعریف جرم سیاسی» صورت گرفته و نتایج خوبی نیز به‌دست آمده است. قوه قضاییه هم ظاهراً درصدد تهیه طرحی در این زمینه است؛ امیدواریم این تلاش به تدوین لایحه‌ای در تعریف جرم سیاسی بینجامد و زمینه‌های اجرای اصل ۱۶۸ قانون اساسی فراهم شود.

درباره دادگاه‌های اختصاصی نیز باید عرض کنم که آنچه ما از قانون اساسی درمی‌یابیم این است که تشکیل دادگاه اختصاصی مغایر قانون است. بعداز انقلاب و به هنگام تدوین قانون اساسی، نوعی بدبینی نسبت به دادگاه‌های خاص وجود داشت، زیرا در دوره طاغوت دادگاه‌های اختصاصی چندان تابع اصول و مقررات دادرسی نبودند. از دادگاه‌های نظامی هم که به جرایم سیاسی-امنیتی رسیدگی می‌کردند؛ تجربه تلخی برجای مانده است. بعداز انقلاب ماده

واحده‌ای تصویب شد و اختیارات دادگاه‌های اختصاصی و کمیسیونهایی که مسائل قضایی را رسیدگی می‌کردند به دادگستری واگذار شد و دادگاه‌های اختصاصی - دادگاه‌های اعاده صلاحیت مراجع قضایی - منحل شدند. در هنگام تنظیم قانون اساسی نیز این مسئله مورد نظر خبرگان بود. در اصل ۱۷۲ به صراحت بیان شده است که دادگاه‌های نظامی و انتظامی فقط به جرایم خاص مربوط به خود رسیدگی می‌کنند و حتی جرایم عمومی و جرایم نیروهای مسلح در مورد ضابط بودن نیز در دادگستری رسیدگی می‌شود. البته ممکن است ضرورتها و مصلحت‌هایی برای تأسیس چنین دادگاه‌هایی وجود داشته باشد ولی باید بیشتر بررسی شود؛ مثلاً به یاد دارم اولین سمینار در مورد دادگاه ویژه روحانیت در اوایل انقلاب در سال ۱۳۵۸ در قم برگزار گردید. من در آن سمینار شرکت داشتم و قرار شد وقتی خدمت امام رسیدیم صحبت کوتاهی داشته باشم. آقای قدوسی، دادستان وقت انقلاب، از ما خواستند بر دو مسئله تأکید کنیم. اول آن که امام دستور فرمایند، مأموران کمیته، بدون دستور مراجع قضایی به خانه‌های مردم نروند و افراد را دستگیر نکنند و دیگر مسئله دادگاه‌ها بود. ایشان، بر مسئله نخست، تأکید نمودند، اما در مورد نکته دوم فرمودند بر محاکمه‌شدن افراد در دادگاه خاص هیچ اصرار و تأکیدی ندارم. گویا در سال ۱۳۶۶ بنابه مصالحی به دستور ایشان دادسرا و دادگاه ویژه روحانیت تشکیل شد و بعد نیز ادامه یافت. بعد از ایشان در سال ۱۳۶۸ هم آیین‌نامه‌ای به تصویب مقام معظم رهبری رسید. آیین‌نامه مذکور در حکم قانون برای دادگاه‌های ویژه بود و به نظر امام در آن زمان مصلحت ایجاب می‌کرد که دادگاه ویژه روحانیت، به‌کار خود ادامه دهد. همان‌گونه که عرض کردم براساس قانون اساسی، دادگاه‌های اختصاصی نمی‌تواند وجود داشته باشد، مگر در صورت ضرورت که آن هم با توجه به بند ۸ اصل ۱۱۰ قانون اساسی، با صلاحدید رهبر صورت می‌گیرد و البته گفته‌های من براساس ظواهر قانون اساسی است. گذشته از دادگاه

ویژه روحانیت، در مورد قوه مجریه نیز مشکلاتی وجود دارد. مجمع تشخیص مصلحت نظام برخی اختیارات قضایی را به قوه مجریه واگذار کرده که رئیس‌جمهور باید برای آنها تدبیری بیندیشد؛ مواردی مانند تعزیرات حکومتی، دقیقاً مربوط به تشکیلات قضایی و دادگستری است. اینکه واگذار شدن آن به قوه مجریه جنبه قانونی دارد یا خیر، مورد اختلاف است؛ بسیاری معتقدند که مجمع تشخیص مصلحت در این مقوله‌ها نمی‌تواند وارد شود اما مجمع تشخیص مصلحت هم با استناد به بند ۸ اصل ۱۱۰ قانون اساسی برای کار خود توجیه دارد. درمقابل عده‌ای معتقدند این امور، مباحث دشواری نیست تا به طرح آن در مجمع تشخیص مصلحت نیاز باشد. بنابراین فکر می‌کنم باید در این موارد تجدیدنظر شود، زیرا با همان فضا و وضعیتی که بر دادگاه‌های عمومی حاکم است تضمین بیشتری برای احقاق حق و اجرای عدالت وجود دارد.

سؤال دیگر در مورد رد صلاحیتهاست؛ در دوره‌های انتخاباتی گذشته، کاندیداهایی را می‌بینیم که در یک دوره تأیید صلاحیت شده و در دوره بعد ردصلاحیت شده‌اند. با توجه به اینکه انتخابات مجلس خبرگان و مجلس آینده را در پیش داریم رسیدگی به این موارد و جلوگیری از تکرار آن یکی از مطالبات مهم نیروهای سیاسی است. در این زمینه، چه اقداماتی صورت گرفته است؟

در اینجا دو مسئله مطرح است: یکی «قانون» که بر اساس آن برای داوطلبان شرایط و ضوابطی معین شده است و ممکن است مورد انتقاد نیز قرار گیرد و دیگری «اجرای قانون» که ممکن است‌درست اجرا نشود. در قانون اساسی فقط شرایط داوطلبان ریاست‌جمهوری ذکر شده است و این شرایط هم تغییرپذیر است. در تصویب قانون انتخابات ریاست‌جمهوری از جمله شرایط داوطلبان ریاست‌جمهوری داشتن حداقل ۳۰ سال سن بود؛ اما شورای نگهبان با آن مخالفت کرد. دلیل شورای نگهبان این بود که قانون اساسی در مقام حصر و مقام

بیان شرایط خاصی برای کاندیدای ریاست‌جمهوری بیان کرده و ما باید به همین مقداراکتفا کنیم. اما شرایط کاندیداهای مجلس خبرگان و داوطلبان نمایندگی مجلس شورای اسلامی در قانون اساسی ذکر نشده، بلکه به قانون عادی ارجاع شده است. دراولین قانون انتخابات که شورای انقلاب در آستانه برگزاری اولین دوره انتخابات مجلس شورا تصویب کرده بود شرایط ساده‌ای برای داوطلبان درنظر گرفته شده بود، سپس تغییراتی درآن صورت گرفت و شرایط و موانع بسیاری نظیر اعتقاد و التزام عملی به اسلام، اعتقاد به ولایت مطلقه فقیه برای قانون انتخابات درنظر گرفته شد.

شرایط کاندیداهای مجلس خبرگان را هم قانون مصوب خود خبرگان تعیین کرده است. در مقام اجرا، شورای نگهبان مرجع ناظر بر انتخابات و تشخیص صلاحیتهاست. حالا اگر درعمل اشکالی ایجاد می‌شود یقیناً مربوط به خود قانون است. ممکن است کسانی انتقاد کنند که چرا دایرهٔ صلاحیت افراد را این‌قدر محدود کردید یا اینکه چرا در تعیین شرایط از مفاهیم دوپهلو و مبهم استفاده کردید که به آسانی بتوان سلیقه‌ای عمل کرد، مانند بند التزام به اسلام. بنابراین، باید در مقام اصلاح قانون برآییم و برای این کار باید از روشهای قانونی تهیه طرح و لایحه استفاده کنیم و موضوع را در مجلس پی‌گیری کنیم.

از طرفی ممکن است اشکال از نحوه اجرای قانون باشد و عده‌ای شاکی باشند که همین قانون موجود در مورد آنها درست اعمال نشده و یا در تأیید صلاحیتها اعمال سلیقه شده‌است. طبعاً دلایل رد صلاحیت داوطلبان نمایندگی باید مستند باشد. باید مرجع بررسی صلاحیتها به‌طور مستدل و مستند صلاحیت فردی را که دارنده شرایط نیست، مردود اعلام کند. حالا اگر صلاحیت فردی درچند دوره به‌طور متوالی گاه تأیید و گاه رد شده و هیچ اتفاق خاصی نیز در این فاصله رخ نداده است، به یقین ایراد و انتقاد، وارد است. در این موارد شکایاتی به هیأت رسیده‌است. ابتدا ما تلاش کرده‌ایم که مستندات رأی مراجع

نظارت را در این موارد به‌دست آوریم. در بعضی موارد هنوز این مستندات به دستمان نرسیده است.

ضمن بیان محدودیتهای رئیس‌جمهور در اجرای قانون اساسی، چشم‌انداز آینده را چگونه می‌بینید؟

عرض شود که بنده‌توان پیش‌بینی و پیش‌گویی ندارم، اما به‌تصور من روند مطلوبی در زمینه توجه به قانون و قانونمندی امور در جامعه به‌چشم می‌خورد. حساسیت مردم نسبت به حفظ حقوق قانونی و اجرای قانون اساسی افزایش یافته است. ما باید این روند را به‌نحو مطلوبی پیش ببریم و جامعه انتظار دارد رئیس‌جمهور که بعداز رهبری بالاترین مقام کشور است تحقق این امور را برعهده گیرد. به‌ویژه آنکه آقای خاتمی همواره قبل و بعداز انتخابات بر این امر تأکید کرده‌اند. حمایت مردمی هم در این زمینه به اندازه کافی وجود دارد. به‌نظر من در همه دستگاههای اداری، اجرایی و قضایی هم تحولی در روحیه افراد ایجاد شده است. البته منظور من این نیست که همه تاکنون خلاف قانون عمل می‌کرده‌اند، بلکه مقصود، اولویت دادن به برخی اصول است؛ به‌ویژه در مورد اصول شناخته شده مربوط به حقوق وآزادیهای مردم در قانون اساسی. پیدایش این روحیه و توجه به آن را باید غنیمت شمرد. از این‌رو من به آینده امیدوارم. قطعاً مشکلات اقتصادی یکی از مسائل مهم آینده دولت خواهدبود. باتوجه به طرحهایی که در دست انجام است تصور می‌کنم دولت بتواند در این زمینه موفقیت‌هایی کسب کند. مسائل اقتصادی و مشکلات اقتصادی یکی از موانع مهمی است که مشکلات عدیده‌ای را پیش می‌آورد، با این همه، دولت کارنامه موفقی از خود نشان خواهد داد.

۱۵

□ مصاحبه با:

بهزاد نبوی*

در عرض یک سال گذشته، چه در داخل و چه در خارج از کشور، تحلیلها و تفسیرهای بسیار متفاوتی را دربارهٔ حادثه دوم خرداد شاهد بوده‌ایم. این تحلیلها ـ به‌رغم اختلاف در مبانی و جهت‌گیریها ـ در سه دسته قابل جمع‌بندی است.

بر اساس دیدگاه نخستین، دوم خرداد، یک نقطه گسست در تاریخ انقلاب اسلامی به شمار می‌آید. صاحبان دیدگاه حاضر بر این باورند که کشور با دوم خرداد وارد دوران جدیدی شده است و به همین سبب دارای نوعی گفتمان ویژه و متفاوت با گفتمان حاکم در دو دههٔ اخیرند. دیدگاه دوم مبتنی بر این فرضیه است که دوم خرداد، یک نقطه عطف در تاریخ انقلاب اسلامی است و به گونه‌ای با

---

* وزیر اسبق صنایع سنگین و مشاور سیاسی ریاست‌جمهوری.

آرمانهای اولیه انقلاب پیوند دارد. از نظر این دیدگاه، دوم خرداد معطوف به ارزشهای اصیل انقلاب بوده و هدفش تحقق آن بخش از آرمانهای انقلاب است که در طول سالهای گذشته به علل گوناگون محقق نشده و یا تحققی کامل نداشته است. سرانجام، دیدگاه دیگری نیز مطرح است که بر اساس آن، دوم خرداد همچون سایر حوادث انقلاب اسلامی یک حادثهٔ گذرا تلقی می‌شود و از این رو هیچ تغییری در شرایط و ویژگیهای جامعه ایجاد نشده است. با این اوصاف، ارزیابی شما از دوم خرداد و ویژگیها و مشخصه‌های بارز این پدیده چیست و اساساً چه عواملی منجر به پدیده دوم خرداد شد؟

به نظر من دوم خرداد واقعاً یک حماسه ملی است. هیچ کس در حماسه بودن این حادثه تردید ندارد و همه کمابیش آن را به رسمیت شناخته‌اند. البته عده‌ای از طرفداران رقیب آقای خاتمی بلافاصله پس از دوم خرداد کوشیدند تا با آمار و ارقام و مقایسه ۲۰ میلیون رأی با مجموعه آرای نمایندگان مجلس، از اهمیت دوم خرداد بکاهند، اما این اظهارات را نباید جدی گرفت، زیرا کاملا جنبه واکنشی و تبلیغاتی داشت و خود قائلان نیز بدان باور نداشته و ندارند. البته چنانکه عرض خواهم کرد برخی این حماسه را در ادامه انقلاب نمی‌دانند، اما به نظر من دوم خرداد حماسه‌ای در تداوم و تکامل انقلاب به شمار می‌آید؛ برای مثال اشغال لانه جاسوسی را امام(ره) انقلاب دوم و انقلابی بزرگتر از انقلاب اول خواندند. معنی کلام امام(ره) این نبود که انقلاب دوم، انقلاب اول را نفی کرده است یا انقلاب دوم انقلابی است بدون ارتباط با انقلاب اول، بلکه مراد امام این بود که آن عمل، مرحله دومی از انقلاب اسلامی است. من معتقدم حماسه دوم

خرداد چنین وضعیتی داشت. یک حرکت توفنده مردمی بود در جهت انقلاب و در چارچوب خود نظام.

در پاسخ به کسانی که دوم خرداد را حرکتی مبتنی بر نفی انقلاب و نظام تحلیل می‌کنند باید گفت: بهترین کار برای نفی نظام این بود که مردم در انتخابات شرکت نمی‌کردند. اگر ۳ میلیون، ۵ میلیون، ۱۰ میلیون در انتخابات شرکت می‌کردند، مشروعیت انقلاب و نظام زیر سؤال می‌رفت. قبل از دوم خرداد، زمینه‌های خارجی برای چنین حرکتی فراهم بود، حتی گروههای مخالف داخل و خارج انتخابات را تحریم کرده بودند؛ بنابراین اگر مردم قصد داشتند با نظام مخالفت ورزند یا آن را نفی کنند بهترین کار این بود که در انتخابات شرکت ننمایند. مثلا اگر حدود ۱۰ میلیون نفر شرکت می‌کردند مشخص می‌شد که این نظام مشروعیت ندارد. در حالی که دوم خرداد یک حرکت توفنده مردمی به منظور تحکیم و تکمیل انقلاب اسلامی بود؛ یعنی مردم در دوم خرداد نیروی جایگزین را از درون خود نظام برگزیدند. در واقع می‌توان اذعان نمود که دوم خرداد یک حرکت رفرمیستی (اصلاح‌گرایانه) درجریان انقلاب بود یا به تعبیری، یک مرحله نوینی از انقلاب به شمار می‌آید. مهمترین مشخصه دوم خرداد به مثابه یک نقطه عطف، این بود که مردم ما، هم به خودشان و هم به همه دنیا ثابت کردند که می‌توانند اراده‌شان را اعلان و اعمال کنند.

سمت و سوی تمام حرکتها به شکلی بود که همه مردم در داخل و همه جهانیان دریافتند تلاش بر این است که فرد دیگری غیر از آقای خاتمی رئیس‌جمهور بشود. حتی یکی از رهبران جناحهای سیاسی، یک روز پیش از انتخابات صریحا اعلام کرد که من معتقدم نظر مقام معظم رهبری یک کاندیدای دیگر غیر از آقای خاتمی است. در چنین فضایی، مردم - علی‌رغم نظر ارگانهای

رسمی، اعم از صداوسیما یا کسانی که به طور سنتی رأی مردم را تعیین می‌کردند - رأی دادند و توانستند رأی خودشان را از صندوقها بیرون بیاورند و به فرجام برسانند؛ بر این اساس، مهمترین ویژگی دوم خرداد این است که‌مردم باور کردند هر گاه بخواهند می‌توانند اراده خود را اعمال کنند.

مردم اراده خود را در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ نیز اعلام کردند و توانستند رژیم شاه را سرنگون کنند. شاید بعد از آن تاریخ، حرکتی مشابه آن که نشانگر اعمال این اراده باشد کمتر اتفاق افتاده است.

وضعیت پیش از دوم خرداد را بیاد آورید. سخنگوهای رسمی، در رأس آن صداوسیما، به نفع یکی از نامزدها تبلیغ می‌کرد. بعضی از دستگاههای رسمی، به طور علنی به نفع وی تبلیغ می‌کردند؛ در حالی که بعد از رفراندوم «جمهوری اسلامی»، بالاترین درصد مشارکت مردم را در دوم خرداد شاهد بودیم. البته دوم خرداد ویژگیهای دیگری نیز داشت؛ انتخاب خاتمی، با آن شعارها و آن دیدگاهها یکی دیگر از ویژگیهای دوم خرداد است. همه ما فکر می‌کردیم با مردم باید ازگوشت، نان، ارزانی و نظایر آن سخن گفت تا نظرشان را جلب کرد. خود ما بسیار نگران بودیم که به آقای خاتمی رأی ندهند، زیرا ایشان دایم از توسعه سیاسی، جامعه مدنی، آزادی، قانون و همانند آن سخن می‌گفت. ما نیز نظیر حرفهای اخیر آقای‌شیخ محمد یزدی در خطبه‌های نماز جمعه اعتقاد داشتیم که مسئله اصلی‌اقتصاد است. اما مردم نشان دادند ورای این حرفها، دارای رشد و بلوغی بسیار هستند. یعنی علت‌العلل را درمی‌یابند و به کسی رأی می‌دهند که روی علتها انگشت می‌گذارد. آنان می‌دانستند کسی که از قانون، آزادی، توسعه سیاسی و جامعه مدنی صحبت به میان می‌آورد، در واقع علتها و ریشه‌های آسیب را بیان می‌کند. لازم نیست همه استاد علوم سیاسی باشند که به روشنی

بدانند توسعه سیاسی و جامعه مدنی یعنی چه، بلکه کافی است درک اجمالی از این مقولات داشته باشند. مفهومش همانند یک لطیفه‌ای است که می‌گویند: از یکی پرسیدند «قدس سره» یعنی چه؟ گفت والله نمی‌دانم، ولی فکر می‌کنم یعنی: خیلی دمش گرم! حالا ممکن است بنده هم واقعاً ندانم توسعه سیاسی و جامعه مدنی یعنی چه؟ اما درمی‌یابم که این خیلی دمش گرم، یعنی بسیار نیکوست، چون علایمش را می‌بینم و درمی‌یابم که از قانون، آزادی و امنیت و حقوق افراد صحبت می‌شود؛ پس یقیناً جامعه مدنی چیزی است که همه اینها را در بردارد و امری عجیب و غریب و خارج از خواست و آرمانهای دیرین جامعه نباید باشد. این بسیار مهم است که مردم ما دریافتند که مقولات یادشده بهتر از آب و نان است. ما فکر می‌کردیم لازم است آقای خاتمی شعارهای اقتصادی بدهد، ولی دیدیم اینگونه نیست. حتی در روستاها با وجودی که ایشان از جامعه مدنی، توسعه سیاسی، آزادی، قانون و امنیت صحبت می‌کرد، بیش از رقبایش رأی آورد.

یکی دیگر از ویژگیهای دوم خرداد ارتقای معیارهای انتخاب مردم بود. ۹۰درصد مردم همیشه به طور سنتی در رأی دادن مقلد بودند، اما این اولین بار بود که به گونه مقلدانه رأی ندادند. خیلی‌ها را به میدان آوردند و از آنها فتاوای متعدد و مختلف گرفتند، تکلیف شرعی کردند که به کی باید رأی بدهند. علناً بخشنامه و حکم صادر کردند که به کی باید رأی بدهند، اما مردم همه این بخشنامه‌ها و احکام را نادیده گرفتند و به نامزد دلخواه خودشان رأی دادند. بنابراین، حرکت مردم در دوم خرداد نوعی تحول تلقی می‌شود که این خود نشانگر رشد و بلوغ مردم است.

بعد از دوم خرداد هم این رشد و بلوغ را مشاهده می‌کنیم. آنان هر حادثه‌ای را

فوری تحلیل می‌کنند. ممکن است عکس‌العمل نشان ندهند، ولی خوب تحلیل می‌کنند و به خوبی نکات را درمی‌یابند. نظرسنجی‌ها نشان می‌دهد که مردم، خیلی سیاسی شده‌اند و تا یک اتفاقی رخ می‌دهد همه چیز را درمی‌یابند.

درباره علل و عوامل پیدایش دوم خرداد باید عرض کنم، به اعتقاد من پیدایش دوم خرداد عمدتا ناشی از میل مردم به یک تحول بود. مردم خواهان تحولی جدی در درون نظام بودند.

البته بعضی‌ها می‌گویند که یکی از عوامل دوم خرداد مثلا صدا و سیما بود؛ برای مثال مهندس بازرگان، به هر دلیل، می‌گفت که انقلاب ما دو رهبر داشت. یکی شاه که چنان دست به بدیها زد که مردم را به ستوه آورد و دیگر امام که از این شرایط استفاده کرد. خوب در تمام دنیا همین‌طور است. در هر تحولی یک جنبه‌های منفی هست که مردم را به تحول وامی‌دارد. کسانی هستند که در وضعیت حساس حرفهای خوبی می‌زنند، جنبه‌های مثبتی دارند، مردم به آنها اقبال می‌کنند و سرانجام تحول شکل می‌گیرد. در هر انقلابی می‌توان همین سخن را بیان نمود: انقلاب کوبا دو رهبر داشت، یکی باتیستا - دیکتاتور کوبا - و دیگری هم کاسترو. یا آن که انقلاب ویتنام دو رهبر داشت، یکی آمریکا و دیگری هوشی‌مینه. همین‌طور، انقلاب الجزایر و دیگر انقلابها؛ در حالی‌که چنین نگرشی، دقیق، علمی و علت کاوانه نیست. لذا صحیح نیست که بگوییم مردم مثلا به سبب عملکرد صدا و سیما یا برخی نهادها، ارگانها و شخصیتهایی که مواضع غلط می‌گرفتند، به آقای خاتمی رأی دادند. این اصلاً حرف درستی نیست، زیرا اولاً اگر حرکت مردم نوعی عکس‌العمل بود پس چرا روی آقای خاتمی تأکید کردند، چرا به آقایان دیگری که کاندیدا بودند رأی ندادند؟ منکر این نمی‌شوم که عوامل حاشیه‌ای نیز وجود داشت، ولی اصل مسئله این بود که

مردم خواهان یک تحول اساسی در درون انقلاب و نظام بودند و آقای خاتمی را همسو با این تحول دیدند. دیدگاههای آقای خاتمی را با مطالبات خود همسو دیدند و به همین دلیل به وی روی آوردند. آری! صدا و سیما چون خیلی جانبدارانه عمل کرد مردم را عصبانی کرد، ولی اگر مردم با آن دیدگاهی که صدا و سیما تبلیغ می‌کرد همسو بودند، هیچ دلیلی نداشت که عصبانی بشوند. یا مثلا می‌گویند شورای نگهبان از بی‌طرفی عدول کرد، مردم عصبانی شدند. پس اگر آن عدول متناسب با خواست مردم بود آنان عصبانی نمی‌شدند، قبول می‌کردند، اما چون به شخص دیگری علاقه‌مند بودند عصبانی شدند. اصلاً چرا مردم اهمیت می‌دادند به این که نام آقای خاتمی باید در فهرست شورای نگهبان، اول نوشته شود؟

چرا تبلیغات صدا و سیما مبنی بر این که «عمامه سفید و سیاه فرقی ندارد، مردم به عمامه نگاه نکنید، سفید و سیاه فرق نمی‌کند» برای مردم مهم بود؟ چون به آقای خاتمی علاقه داشتند و به او جواب مثبت دادند، اما اگر مردم علاقه و گرایشی به آقای خاتمی نداشتند، تبلیغات صدا و سیما و عملکرد شورای نگهبان اثری مثبت در انتخاب آقای خاتمی نداشت.

دوم خرداد یک «نه» بزرگ بود، به دوگروه: «نه» به کسانی که خودشان را عین انقلاب، عین نظام تصور می‌کردند و سعی می‌کردند فرهنگ اطاعت و مقلدپروری را بین مردم رواج بدهند. و «نه» به اپوزیسیون، به آنان که چه در داخل کشور چه در خارج کشور، مردم را به تحریم انقلاب، تحریم انتخابات، یا حداکثر دادن رأی سفید تشویق می‌کردند و مانند گروه اول خودشان را قیم مردم می‌دانستند. شما این واقعیت را چگونه تحلیل می‌کنید؟

به هر حال یک تغییر و تحولی در مردم نسبت به گذشته رخ داده است. واقعاً من خودم در جریان انتخابات نگران بودم که تبلیغات مسمومی که علیه آقای خاتمی می‌شد و ابزارهای خاصی که همیشه با آن عامه مردم را تحت تأثیر قرار می‌دهند، حداقل در روستا و شهرهای کوچک مؤثر واقع شود.

ولی با کمال ناباوری دیدیم که نسبت آرای آقای خاتمی در شهرهای کوچک، مانند شهرهای بزرگ است. این واقعیت ذهن مرا بسیار به خود مشغول می‌داشت.هیچ چیز به جز میل فراگیر به یک تحول نمی‌تواند این پدیده را تبیین کند.

تحول مهمی که در نتیجه آن، مردم دیگر، نه مقلد اپوزیسیون می‌شوند و نه مقلد به اصطلاح آنهایی که خود را قیم مردم می‌دانند. دلیل این امر را شاید بتوان اینگونه تبیین کرد که در حال حاضر یک میلیون و چهارصد هزار دانشجو در سراسر این کشور داریم. زمانی که من درس می‌خواندم، یعنی در سال ۴۰، کمتر از صدهزار دانشجو در سراسر کشور داشتیم، حتی اوائل انقلاب شاید ۳۰۰، ۴۰۰ هزار دانشجو در سراسر کشور نداشتیم(البته آمار دقیق را نمی‌دانم.) ولی امروز در اقصی نقاط کشور، دانشگاه دایر شده است.

حضور گسترده قشر روشنفکر دانشجو حتی در نقاط شبه روستایی، نقش تعیین‌کننده‌ای در افزایش سطح آگاهی و بلوغ فکری مردم دارد. شاید اگر در دوره قبل هم چنین رقابتی وجود داشت آثار چنین تحولی را می‌دیدیم، اما چون برخلاف این دوره رقابت جدی نبود نتوانستیم این تحول را دریابیم.

انتخابات مجلس پنجم این واقعیت را به نحوی شفاف منعکس نساخت، زیرا انتخابات مجلس ویژگیهای خاصی دارد. از جمله، عوامل منطقه‌ای، قومی در آن نقش مهمی ایفا می‌کند.

اما انتخابات ریاست‌جمهوری انتخابات سیاسی است.اینجاست که می‌توان بلوغ مردم را بیشتر و بهتر دریافت.

نقش نیروهای سیاسی را در خلق حادثه دوم خرداد چگونه ارزیابی می‌کنید و در مقایسه با نقش خود آقای خاتمی چه سهمی برای این نیروها قائل‌اید؟

در پاسخ سؤال قبلی هم گفتم، مردم سطح آگاهی‌شان بالا رفته است و آنان به یک تحول اساسی در درون نظام تمایل پیدا کرده‌اند.

یک سید بزرگواری آمده کاندیدا شده و با روشی که امروز مردم می‌پسندند، یعنی باروش آشتی‌جویانه و به گونه‌ای صمیمانه و صادقانه، بسیاری از خواستهای آنان را بیان می‌کند. خوب باید سهمی برای مردم و برای این سید بزرگوار قائل شد. ایشان بالطبع باید ستاد بزنند، کار تبلیغی بکنند، حرفهایش را به گوش مردم برسانند، مردم را نسبت به مواضع و دیدگاههای خود آگاه کنند و کسانی نیز باشند که هم او را بشناسانند و هم ترفندهای مخالفانش را برای مردم روشن کنند. اینها همان گروههای سیاسی و تشکلهای سیاسی و حامیان سازمان یافته آقای خاتمی بودند، که حائز اهمیت‌اند، زیرا همگان با یکدیگر همکاری کردند و دوم خرداد را پدید آوردند.

از یک سو، مردم خواهان تحول بوده‌اند و از سوی دیگر، خاتمی حرفهایی زده، دیدگاههایی داشته که مردم آرمانهای خود را در آن جست‌وجو کردند.

تشکلها و جریانات سیاسی نیز واسطه‌ای بودند بین مردم و آن چهره‌ای که مردم آرمانهای خود را در او دیده‌اند. حال سهم هر یک را شاید به درستی نتوان تعیین کرد، اما به طور کلی و به ترتیبی که عرض کردم خواست مردم بالاترین سهم را داراست. آقای خاتمی نقش دوم را دارد و تشکلها و جریانات سیاسی در

سومین مرتبه جای دارند.

به نظر شما آقای خاتمی تا چه حد توانسته است به خواستهای اجتماعی، سیاسی دوم خرداد پاسخ گوید؟

شاید نتوان به درستی درباره برنامه‌های اجرایی آقای خاتمی قضاوت کرد. هنوز اهداف دولت آقای خاتمی در حد سیاستهای بسیار کلی است.

اندکی بعد از دوم خرداد، مصاحبه‌ای کردم و آن هنگام جنگ احد را مثال زدم. گفتم: مردم و گروههای سیاسی نباید چنین تلقی کنند که دوم خرداد پایان راه است. در واقع، دوم خرداد آغاز یک حرکت است.

نباید تصور کرد که تمام خواسته‌های رأی‌دهندگان به آقای خاتمی و تمام خواسته‌های تشکلهای حامی آقای خاتمی بلافاصله بعد از دوم خرداد تحقق می‌پذیرد. دوم خرداد، تنها بستری فراهم کرد تا تحقق این خواسته‌ها ممکن شود.

بسیاری از شعارها و اهدافی که آقای خاتمی مطرح می‌کند، تحقق‌اش به مراتب دشوارتر از حل مسئله نان و گوشت مردم است. حل مسئله آزادی، نهادینه‌کردن مسئله آزادی در کشور صدها برابر از تأمین نان و گوشت دشوارتر است. دیکتاتورهای مصلح دنیا، نان و گوشت را تأمین کرده‌اند،اما چند کشور جهان سوم را می‌توان سراغ گرفت که در آنها آزادی نهادینه شده باشد؟ من همان هنگام گفتم که تمام نظام باید خواهان حاکمیت آزادی باشد.الآن شما می‌بینید، آن حرف چقدر واقعیت داشته است؟

آن موقع روزنامه‌های جناح راست به ما حمله کردند که فلانی معتقد است که همه قوا باید از رئیس‌جمهور حمایت و پیروی کنند؛ در حالی که مقصود من این بود که برای تحقق اهداف و شعارهای آقای خاتمی هماهنگی همه قوا لازم است. اگر این هماهنگی به‌وجود نیاید کار آقای خاتمی بسیار دشوار خواهد بود.

امروز بعد از یک سال آن سخن به حقیقت پیوست. آقای خاتمی درپی نهادینه کردن آزادیهای سیاسی مطبوعات و آزادی احزاب است. خوب‌! وقتی رئیس یک قوه می‌آید در نماز جمعه اعلام می‌کند «آزادی به این معنی نیست که هر کسی هر غلطی دلش خواست بکند»، معلوم است آقای خاتمی با چه دشواریهایی روبه‌روست؛ بنا بر این، پاسخ به خواستهای مردم از جانب آقای خاتمی بسیار دشوار است و گروههای سیاسی همه باید صبر و بردباری پیشه کنند. خلاصه این‌که فکر نکنید پس از دوم خرداد تحول مهمی ایجاد شده است. این شروع راهی است که طی آن سالها زمان می‌برد.

از سوی دیگر آقای خاتمی دیگر کاندیدای رئیس‌جمهوری نیست. امروز تکرار آن حرفها بد به نظر نمی‌رسد، ولی کافی نیست. تکرار آن حرفها نشان می‌دهد آقای خاتمی بعد از پیروزی در انتخابات هم بر سر حرفهایش ایستاده و عوض نشده است. نمی‌گوید آزادی خوب بود تا وقتی من رئیس‌جمهور بشوم. کاملاً روشن است که آقای خاتمی به همان اهداف و همان شعارها اعتقاد دارد و بر سر پیمان خود ایستاده است، اما از خاتمی رئیس‌جمهور، انتظار می‌رود که راه رسیدن به اهدافش را به مردم بگوید و سازمان مناسبی برای تحقق آن ایجاد کند؛ سپس شیوه‌های مناسب را مشخص کند. البته کارهایی نیز صورت گرفته، ولی اینها باید بسیار صریح و روشن باشد. به‌نظر من لازم نیست آقای خاتمی در همه زمینه‌ها تدابیری بیندیشد، بلکه تنها برخی اهداف مهم را با اقتدار دنبال کند و به مردم بگوید که توانم در همین حد است و قصد دارم در دوره چهارساله این چند هدف را تحقق ببخشم.

گفتنی است دکتر مصدق در وضعیت بسیار دشواری نخست‌وزیر شد. دربار، نیروهای مسلح و اکثریت مجلس دست طرفداران انگلیس و فئودالها بود. شب

اولی که نخست‌وزیر شد، روزنامه اطلاعات -که آن موقع از جانب طـرفداران انگلیس (برادران مسعودی، عباس مسعودی و رامین مسعودی) اداره مـی‌شد- اعلام کرد: فردی که ۵۰ سال دعوی استقلال داشت نخست‌وزیر شد، دیگر کشور گلستان می‌شود و بسیاری خدمات رفاهی انجام می‌پذیرد. روز بعد که مصدق برنامه‌اش را به مجلس داد، سه تا هدف در برنامه‌اش تعیین کـرده بـود: اجـرای قانون، ملی شدن نفت، لغو حکومت نظامی و اصلاح قانون انتخابات.

مصدق اگر می‌خواست در تمام زمینه‌ها به مردم وعده بدهد، هیچ کاری از اوساخته نبود؛ بر این اساس تمام توان خود را حول این سه هدف سامان داد. نخست، قانون ملی شدن نفت را اجرا کند و طی یکی دو ماه از شـرکت نـفت انگلیس، خلع ید کرد و بدین ترتیب اولین هدفش را تحقق بخشید؛ سپس قانون انتخابات را اصلاح کرد، اما نتوانست حکـومت نـظامی را بـه‌دلیل تـوطئه‌های راست و چپ لغو کند. قانون انتخابات را اصلاح کرد، قانون خـوبی هـم بـرای انتخابات نوشت اما متأسفانه نتوانست از اختیارات قانونی‌اش در اصلاح قانون انتخابات استفاده کند؛ زیرا فئودالها و طرفداران انگلیس در مجلس مانع آن کار شدند. آقای خاتمی هم باید یک‌چنین کاری را صورت دهد. آقای خاتمی باید دو سه‌هدفش را محور قرار بدهد و در این سه چهار سال تمام توان خود را بر روی همانها متمرکز کند، نه این که بقیه کشور را رها کند. بقیه کشور یک روند عادی دارد. هیچ وعده و عیدی لازم نیست بدهد. همین که نگذاریم وضع اقتصاد خرابتر بشود، کـافی است و بـرای تـحقق آن لازم است چـند هـدف خـاص را مشخص کند و سازمان خود را به منظور تحقق آن معین کند و شیوه اجرای آن را معلوم سازد، این مهمترین کاری است که به نظر من آقای خاتمی می‌تواند و باید انجام بدهد.

به‌نظر من توسعه سیاسی مهمترین هدف آقای خاتمی بوده است. در طول این مدت روزنامه‌ها، مجلات و مطبوعات آزاد شکل گرفته‌اند و دارند فعالیت می‌کنند. البته به قول رهبر پیشین چین وقتی شما در و پنجره‌ها را باز کنید، پشه و مگس هم به داخل می‌آید. در واقع، این فضای آزاد پاره‌ای عوارض هم ایجاد می‌کند. عده‌ای بیش از حد قانونی از آزادیها استفاده می‌کنند. عده‌ای افراط‌گری می‌کنند. به نظر من جناح مخالف دولت به این فضا دامن می‌زند. درج توهین به امام و به مقدسات وارزشهای انقلاب در نشریات وابسته به این جناح مرا مشکوک کرده که شاید اینها اصلاً خودشان دارند این‌کارها را می‌کنند که بگویند آزادی و آزادی مطبوعات بد است و به این ترتیب، مدرسین، علما، مراجع، سپاه، بسیج، همه را علیه آزادی مطبوعات، علیه آزادیهای سیاسی و آزادیهای اجتماعی تحریک کنند. صرف‌نظر از این موارد، آزادیهای موجود طی یک سال گذشته اثر خود را برجای گذارده است. مردم چشم و گوششان خیلی بیشتر باز شده و آگاهیهایشان افزایش یافته است.

آقای خاتمی سعی کرده مردم را با حقوق خودشان آشنا کند و به مردم بگوید که شما صاحب حق هستید، شما باید از من انتقاد کنید. به هر حال، همه اینها بسیار مهم است.

جناح راست که به اصطلاح رأی مردم را زینت می‌داند در واقع، تنها مردم را صاحب تکلیف قلمداد می‌کند و همه حقوق را برای خود و تمام تکالیف را برای مردم به حساب می‌آورد؛ در حالی که آقای خاتمی آمده به مردم می‌گوید شما حق دارید. شما باید از من هم انتقاد کنید. بنا بر این ترس آن جناح به این سبب است که مردم چشم و گوششان باز می‌شود، آگاه می‌شوند که حق و تکلیف دوسویه است. دوجانبه است، یک جانبه نیست. در حکومت، حاکم و محکوم،

نسبت به هم حق و تکلیف دارند. خوب، اینها خیلی مهم است. نباید تصور کنیم هیچ تغییری اتفاق نیفتاده است. وقتی رئیس قوه قضاییه می‌آید در نماز جمعه با آن حالت عصبی، دستور بگیر و ببند می‌دهد و جامعه نسبت به آن عکس‌العمل نشان می‌دهد نشانه وجود فضای آزاد است و نشان می‌دهد که رئیس قوه قضاییه هم ممکن است عصبانی بشود، فریاد بکشد، دستور بدهد، اما اگر قانونی نباشد دستورش اجرا نمی‌شود نه این که می‌تواند اجرا نشود، نباید اجرا شود و اینها دستاوردهای مهم دولت آقای خاتمی است.

در کنار برنامه توسعه سیاسی آقای خاتمی، بحث «اقتصاد» نیز مطرح می‌شود ارزیابی‌تان از عملکرد اقتصادی دولت در یک سال اخیر چگونه بوده است؟

در جریان انتخابات ریاست‌جمهوری دوره هفتم، در سخنرانیهای انتخاباتی، در مصاحبه‌ها، در مقالات، گفته‌ایم که مردم نباید از آقای خاتمی در زمینه مسائل اقتصادی، معجزه‌ای را انتظار داشته باشند. مهم این است که ایشان نگذارند وضعیت اقتصادی بدتر از گذشته شود.

الآن هم واقعاً توقع زیادی نداریم، چون آقای خاتمی همانند امیرکبیر ثانی نیامده، شعار اصلی‌اش سازندگی نبوده، ولی این انتظار می‌رفت و می‌رود که وضع نسبت به گذشته بدتر نشود. در حال حاضر، شاهد رکود نسبی اقتصاد و تورم هستیم که البته دلایلی بیرونی هم دارد. کسر بودجه هزار میلیارد تومانی آقای خاتمی در سال ۷۶، و کسر بودجه پانصد میلیارد تومانی بودجه سال ۷۷ که مصوب مجلس است، کاهش قیمت نفت از بشکه‌ای حدود ۱۸، ۲۰ دلار، به زیر ۱۰ دلار، عوامل مهمی است که بحرانهای عظیمی را ایجاد می‌کند. ولی با این همه به‌نظر من آقای خاتمی در زمینه اقتصاد نیز براساس اهداف تعیین

شده‌ای که پذیرفته باید شیوه مشخصی را دنبال نمایند.

سیاستهای کلی اقتصادی که اخیراً آقای خاتمی ارائه داده‌اند خوب است. حالا ممکن است بعضاً جای بحث و گفت‌وگو هم داشته باشد، ولی در مجموع شامل راهکارهای کلی بود. برای تحقق این سیاست کلی باید برنامه اجرایی تهیه شود. سازمان و فرماندهی اجرای این سیاستها معلوم گردد و با شیوه‌های مناسب پیش برود تا آثار بحرانهای بیرونی به حداقل برسد. به‌نظر من با این کار، اثر عوامل بیرونی از بین می‌رود و همان توقعی که ما از آقای خاتمی داریم تحقق پیدا می‌کند و هم این‌که اقتصاد، نامطلوب‌تر از گذشته نمی‌شود.

پس از ارزیابی عملکرد یک ساله دولت، نظر خود را درباره عملکرد نیروهای اجتماعی حامی آقای خاتمی طی این مدت بیان کنید. این گروهها تا چه اندازه به وظایف خود عمل کرده‌اند؟

به نظر من این گروهها اصلاً به وظایف و تکالیف خود عمل نکرده‌اند. نه این که نمی‌خواسته‌اند، بلکه نمی‌توانسته‌اند. به‌دلیل این که واقعاً ساختار سیاسی و احزاب در کشور ما، یک ساختار بسیار ضعیف و ابتدایی است. اصلاً حزب به معنی واقعی کلمه نداریم؛ بنابراین، از آنها نمی‌توان کارکردهای حزبی هم انتظار داشت.

گروههای سیاسی ما در حالت ابتدایی و ضعیف و توسعه‌نیافته‌ای هستند. در حال‌حاضر مخالفان دولت فعال‌ترند. چون بعضاً از مسؤولیتها فارغ شده‌اند. در ضمن انگیزه دارند برای این که مثلاً قدرت اجرایی را به‌دست بگیرند، گرچه آنها هم کارکرد حزبی ندارند.

تشکل‌های حامی خاتمی و دولت هم متأسفانه ضعف ساختاری دارند، برخی اعضای آنها در کارهای اجرایی کشور مشغول شده‌اند و متأسفانه به

مسائل اساسی توجه نمی‌کنند.

این عامل سبب شده که تشکل‌های حامی آقای خاتمی نتوانند کارکرد حزبی مناسبی داشته باشند؛ برای مثال، حتی در مورد خودمان باید بگویم که سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، به‌جای این که بعد از دوم خرداد قوی‌تر و گسترده‌تر عمل کند، ضعیفتر و محدودتر عمل کرده است. فکر می‌کنم کم و بیش تشکل‌های دیگر هم اینگونه باشند، چندان فعال‌تر از ما نبوده‌اند؛ براین اساس، جواب سؤال شما منفی است.

حال ارزیابی شما از نیروهای مخالف دولت آقای خاتمی چیست؟ عملکرد این نیروها را در یک سال اخیر چگونه تحلیل می‌کنید؟

در پاسخ به سؤال قبلی شما گفتم نیروهای مخالف آقای خاتمی، بهتر از نیروهای طرفدار آقای خاتمی عمل کرده‌اند. به‌دلیل این که شکست در انتخابات دوم خرداد برایشان اهمیت تاریخی داشت.

حداقل از سال ۷۲ یعنی از دوره دوم انتخابات ریاست‌جمهوری آقای هاشمی، جریان مخالف به دنبال اعمال حاکمیت انحصاری بود؛ یعنی بعد از آقای هاشمی قطعاً خودش را وارث می‌دید و فکر می‌کرد که قوه مقننه را دارد، قوه قضاییه را دارد، قوه مجریه را هم اگر داشته باشد، دیگر کار تکمیل می‌شود. یعنی کشور را به‌طور کامل در اختیار خودش قرار بدهد. دوم خرداد تمام این‌برنامه‌ها را به هم ریخت. آنها حتی در مجلس پنجم هم فکر می‌کردند یک قدم به خواستشان نزدیک شده‌اند. هرچند به‌دنبال ۲۷۰ نماینده در مجلس پنجم بودند، اما سرانجام ۱۲۰ کرسی به‌دست آوردند.

به‌دلیل این‌که هیأت رئیسه مجلس از خودشان بود، بالطبع فکر می‌کردند که

ریاست‌جمهوری را هم خواهند داشت. طبیعی است وقتی به این هدف نرسیدند، بسیار انگیزه پیدا کردند و به‌گونه‌ای منظم و تشکیلاتی وارد عمل شدند. اما متأسفانه تفکرشان تفکری نیست که بتواند راهگشا باشد. عملکردهایشان متأسفانه به ضرر خودشان تبدیل شد. با همه امکانی که در اختیار دارند، به‌گونه‌ای حرکت می‌کنند که بهره‌ای نمی‌گیرند، چون از نظر فکری مشخصاتی دارند که نمی‌توانند مقتضیات زمان را درک کنند؛ برای مثال هنوز درنیافته‌اند که اگر خاتمی شکست بخورد، جانشینش نامزد دلخواه آنها نیست. در چنین صورتی دیگر کسی سراغ ایشان و حتی نظام نخواهد آمد، بلکه جانشین خاتمی ازبیرون نظام تعیین خواهد شد.

آنها تصور می‌کنند در صورت زمین زدن خاتمی، مردم رقیبش را با دست بلند می‌کنند و می‌گویند: اشتباه کردیم، پوزش می‌خواهیم، علت این تحلیل غلط، نگرش ساده‌اندیشانه آنان به دوم خرداد است که آن را صرفاً یک اتفاق و حادثه می‌دانند. فکر می‌کنند اگر کروکی حادثه را غلط بکشند و به اصطلاح خودروهای تصادف شده را در محل حادثه جابه‌جا کنند، دیگر مسئله تمام می‌شود. دوباره آب رفته به جوی بازمی‌گردد. مشکل اینها کژفهمی و سطحی‌نگری است.

از این رو نمی‌توانند دریابند که مردم متوجه هر حرکت آنان می‌شوند و خاستگاه سیاسی آن را پیدا می‌کنند؛ آنها به مردم بی‌توجه هستند. به اعتقاد من، جناح مخالف اکنون در جست‌وجوی واقعه‌ای نظیر دوم خرداد نیست که با اکثریت رأی مردم به پیروزی برسد، بلکه در پی این است به نحوی سروته غائله را هم بیاورد که دیگر رأی و انتخاباتی در کار نباشد و حکومتی بنا کنند که پایه‌هایش بر «جمهور ناب» باشد - نه مردم -؛ سپس با خیال راحت حکومت

نمایند و به زعم خود حکومت عدل اسلامی را جایگزین جمهوری اسلامی کنند.

اینها دنبال این آرزوها و رؤیاها هستند. اگر از نظر بین‌المللی هم مشکلی باشد کسانی هستند که بروند و فضای خارجی را درست کنند. فضای خارجی به دو روش درست می‌شود. یکی روش خاتمی که با افکار عمومی دنیا صحبت می‌کند. تمام دولتها را به عقب‌نشینی وا می‌دارد و آنها را به پذیرش نظام جمهوری اسلامی قانع می‌کند. یک روش نیز پنهانی پشت میزهای مذاکره نشستن است که همچون حاج میرزا آقاخان نوری، بده‌بستان کنند؛ یعنی روابط خارجی را با مذاکرات لندن و نظایر آن تقویت نمایند.

به نظر من چنین تصویری در ذهن مخالفان آقای خاتمی است، به همین دلیل چندان به رأی و نظر مردم اهمیت نمی‌دهند؛ بنابراین هرگاه در داخل، پایگاه مردمی ندارند باید در خارج پایگاهی برای خود دست و پا کنند. از قضا برای تعقیب این سیاست پیک‌های مناسبی دارند.

آقای خاتمی با دو گروه مخالف روبه‌روست. مخالفان داخلی و اپوزیسیون خارج از کشور که البته از دو موضع متفاوت با آقای خاتمی مخالفت می‌کنند. به ویژه اپوزیسیون برانداز که ایشان را عامل نابودی خود می‌داند. به همین سبب برای عدم موفقیت وی دست به هر کاری می‌زند. نمونه آن عملیات تروریستی و بمب‌گذاریهای اخیر است. تحلیل شما از این واقعیت چیست؟

۲۲ بهمن امسال به لاهه رفته بودم تا در دیوان‌داوری لاهه روی یکی از پرونده‌های دعاوی ایران و آمریکا شهادت بدهم. اعلام کرده بودند که سلطنت‌طلب‌ها می‌خواهند در برابر سفارت ایران در لاهه تظاهرات بکنند. مدتها

بود تظاهرات سلطنت‌طلب‌ها را ندیده بودم. با دوستان به سفارت رفتیم. از تمام اروپا ۴۹ نفر جمع کرده بودند؛ این در حالی بود که یکی دو شب بعد که سفارت از ایرانیها و غیر ایرانیها برای مراسم ۲۲ بهمن دعوت کرد، سه هزار نفر شرکت کردند. شاید ۱۷۰۰ الی ۱۸۰۰ تن از مدعوین ایرانی بودند. در عین حال، در تأیید سخن شما، آنجا که من بودم این ۴۹ نفر آمدند علیه رهبران نظام، به ویژه آقای خاتمی شعار دادند. مضمون شعارهایشان این بود: «آخوند همان آخوند است. خاتمی هم آخوند است» این شعارها از عمق کینه آنها نسبت به خاتمی خبر می‌داد. در بازی فوتبال ایران و آمریکا هم طبق خبرهای دریافت شده تقریبا تمام شعارهای منافقین مرگ بر خاتمی بود. و خوب حتما شنیده‌اید که گفته‌اند: «فتنه خاتمی». چون واقعاً اگر شعارهای خاتمی تحقق پیدا کند، این جریانها نابود و انقلاب و نظام بیمه می‌شود. این همان چیزی است که جناح راست متوجه آن نیست.

ضدانقلاب دریافته است که اگر خاتمی در اجرای برنامه‌اش موفق شود امکان حیات ندارد. دیگر کسی سراغ مبارزه مسلحانه نخواهد آمد. به همین دلیل به نظر من یک اتحاد نانوشته بین دو طرف به وجود آمده است. به نظر من بمب‌گذاری منافقین در سه نقطه تهران آن هم در یک روز و نیز ترور مرحوم لاجوردی که از چهره‌های شاخص جناح راست بود بسیار مشکوک است. من معتقدم منافقین می‌خواسته‌اند با این عملیات رقابت سیاسی جناحهای داخلی را به تفرقه و دشمنی تبدیل کنند. توجه کنید! منافقین هرگز مسؤولیت فاجعه انفجار حزب جمهوری اسلامی و انفجار نخست‌وزیری را که طی آن بسیاری از چهره‌های شاخص نظام و انقلاب به شهادت رسیدند به عهده نگرفتند، اما اکنون که جامعه بین‌الملل بیش از گذشته اعمال تروریستی را محکوم می‌کند

مسؤولیت بمب‌گذاری در دفتر دادستانی و کشته شدن مردم بی‌گناه را به عهده می‌گیرند و حاضرند هزینه سیاسی آن را بپردازند و خطر اخراج از کشورهای اروپایی را نیز بپذیرند.

به نظر من منافقین در پی هدفی هستند که در صورت تحقق بسیار بیش از این هزینه ارزش دارد و آن کشاندن نظام به خشونت و کمک به شکست خاتمی و حاکمیت خشونت‌گرایان و طرفداران انسداد سیاسی است.

همان گونه که «فراستی» در انتخابات دوم خرداد به منظور تبلیغات جناحهای داخلی و در واقع تخریب خاتمی از ایشان حمایت کرد، اکنون نیز منافقین با هدف اثبات شعار جناحهای مخالف خاتمی عمل می‌کنند. مخالفان توسعه سیاسی در داخل کشور نیز فریب منافقین را می‌خورند و مدعی می‌شوند که از سال ۶۱ به بعد در داخل کشور عملیات تروریستی وجود نداشت تا خاتمی روی کار آمد و شعار جامعه مدنی و توسعه سیاسی مطرح گردید، عملیات تروریستی نیز شروع شد، تشنج و هرج و مرج دوباره گسترش یافت و همین فضا باعث شهادت لاجوردی شد. همه اینها به زعم آنان به جایی می‌رسد که مردم بگویند ما امنیت می‌خواهیم. اشتباه کردیم، خاتمی را نمی‌خواهیم؛ یعنی نوعی بهره‌برداری سیاسی. منافقین اینک در خارج به دنبال از بین بردن فتنه خاتمی هستند. بنابراین، باید انتظار داشت که باز در داخل کشور عملیات ترور را آغاز کنند آن هم نه فقط علیه خاتمی، حتی علیه مخالفان خاتمی. به این امید که هرج و مرج و تشنج ایجاد کنند و زمینه را به دست مخالفان درون نظام بدهند تا راحت‌تر بتوانند خاتمی را کنار بگذارند.

۱۶

☐ مصاحبه با:

دکتر احمد نقیب‌زاده*

دوم خرداد در معرض تحلیلها و ارزیابی‌های متفاوتی واقع شده است. این تحلیلها را علیرغم اختلاف، در سه گروه و دیدگاه می‌توان دسته‌بندی کرد؛ بنابر دیدگاه نخست، دوم خرداد یک نقطهٔ گسست در تاریخ انقلاب اسلامی با گفتمانی جدید به شمار می‌آید که اساساً با گفتمان دو دههٔ انقلاب کاملاً تفاوت دارد. دیدگاه دوم معتقد است دوم خرداد یک نقطه عطف در تاریخ انقلاب است و بازگشتی به سوی آرمانهای اولیه و اصیل انقلاب محسوب می‌شود. آرمانها و شعارهایی که بعضاً به علت جنگ و مسائل دیگر آن‌گونه که باید تحقق نیافت. طرفداران این دیدگاه معتقدند دوم خرداد باعث شد که دوباره رجوع مجددی به اصل انقلاب داشته باشیم.

---

* استاد دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.

گرچه نوع عمل سیاسی ما تفاوت کرده است یعنی ما بعد از انقلاب اسلامی دارای عمل سیاسی انقلابی‌گری بودیم، ولی با دوم خرداد بیشتر به مهندسی اجتماعی روی آوردیم. ولی اهداف و آرمانهایی که دوم خرداد دنبال می‌کند اهداف و آرمانهای انقلاب است. مطابق دیدگاه سوم، حادثه دوم خرداد متبین هیچ تحولی در روندگذشته نیست. بلکه صرفاً انتخاباتی است با میزان مشارکتی بیشتر. بنابراین نباید از آن توقع دستاورد خاصی را داشت.

ارزیابی شما از پدیدهٔ دوم خرداد چیست؟

من بیشتر با نظر دوم موافق هستم، برای اینکه هر نوع گسیختگی خواه ناخواه در درون خود مبتنی بر نوعی تداوم گذشته است. حتی در خود انقلاب که به اعتقاد بعضی گسست کامل است و به طور ساختاری بنیانها عوض می‌شود نوعی تداوم، به خصوص در زمینه‌های فرهنگی مشاهده می‌گردد. به همین سبب، گاه روحیه یک ملت طی دو یا سه هزار سال علی‌رغم تحولاتی که صورت گرفته- یک رشته پیوند گذشته را همچنان حفظ می‌کند. من دوم خرداد را در اساس همان انقلاب اسلامی می‌بینم و معتقدم انقلاب اسلامی چهارمرحله را پشت سرگذاشته است.

در هر مرحله هم به طور طبیعی عوامل بازدارنده‌ای پدید آمده که انقلاب را درهمان مرحله نگه داشته است. ولی حیات یک انقلاب و نظام به همین تحولات بستگی دارد. ایجاد هرگونه سد و مانع، در راه این تحولات ممکن است پیامدهای وخیمی همچون دگرگونی یا یک فاجعه را در پی داشته باشد. نخستین مرحلهٔ انقلاب، مانند همه انقلابهای دنیا، مرحله تخریب ساختارهای گذشته بود. مرحله دوم که رهبران خاصی داشت، مرحله تثبیت بود که به نظر من رهبران

انقلاب در این مقطع تا حدی صحیح عمل کردند. البته اشتباهات در هر انقلابی بسیار است و در انقلاب ایران هم اشتباهات زیادی رخ داد. شاید بتوان گفت این اشتباهات اجتناب ناپذیر بود. نمایندگان این مرحله همین گروهی هستند که بعد از دوم خرداد دوباره روی کار آمدند. این گروه در آن دوره در کار تثبیت انقلاب بودند. مرحله مذکور تا حدی با دوران جنگ تقارن زمانی داشت. مرحلهٔ سوم، مرحله سازندگی بود که بعد از جنگ شروع شد. البته در همهٔ این مراحل به‌گونه‌ای ناقص عمل شد. هیچ یک از این مراحل کامل نبود، به هر حال این مراحل یکی‌پس از دیگری به پایان رسیدند.

مرحله چهارم، مرحلهٔ تعمیق مفاهیم و ارزشها و دوره «نهادینگی» است. این مرحله در کنار واقعه دوم خرداد در مقابل پاره‌ای از عناصر و عوامل اجتماعی و فرهنگی و حتی ایدئولوژیک قرار گرفته است، برای مثال نیروهایی هستند که می‌خواهند انقلاب را تا ابد درمرحلهٔ تخریب نگاه دارند.طبیعی است مفهوم انقلاب دست یافتن به مرحله بهتر است. بنابراین، نیروهایی که از مرحله تخریب خوششان می‌آید، باید خودشان را با جریان انقلاب همسو کنند. بعضیها از دوران سازندگی خوششان می‌آید، برای اینکه در این مرحله بالاخره وضعیت اقتصادی به گونه‌ای هست که می‌توانند یک شبه ثروتمند شوند. یا حداقل‌در زمینه‌های اقتصادی احساس آزادی عمل بیشتری می‌کنند. ولی این مرحله هم باید سپری شود. نمی‌توان جامعه را در آن متوقف کرد. بنابراین واقعهٔ دوم خرداد از نظر کسانی که می‌خواستندانقلاب را در مراحل پیشین نگاه دارند یک گسست بود. و از نظر کسانی که خواهان حرکت انقلاب و نهادینگی آن بودند یک تداوم به حساب آمد.

به دیگر سخن، دوم خرداد نوعی واکنش در مقابل کسانی بود که می‌خواستند

انقلاب را به خود اختصاص بدهند. اینها تفسیرهای شخصی از انقلاب داشتند. در نتیجه، واقعه مذکور نوعی تداوم بود، زیرا مشارکت همگانی را به دنبال داشت اتفاقاً این امر به منظور تحکیم مبانی انقلاب صورت گرفت. تعجب من از کسانی است که خودشان را طرفدار انقلاب می‌دانند ولی این موهبت را درک نمی‌کنند، برای این که اگر چنین تحولی روی نمی‌داد، انباشت مطالبات همچون تراکم انرژی در فضای بسته به انفجار می‌انجامید.

بنابراین مردم تا حد زیادی به آرمانهای اولیه، مثل عدالت اجتماعی، آزادی و تمام حقوقی که در قانون اساسی به آنها تصریح شده وفادار ماندند وخواهان اجرای آنها شدند.

حادثه دوم خرداد یک پدیده اجتماعی بود. چنین پدیده‌ای نمی‌تواند ناگهانی باشد. پدیده‌های اجتماعی حاصل کنش‌ها و واکنش‌های طولانی در لایه‌های پنهان اجتماعی هستند که در مرحله‌ای بروز و ظهور می‌یابند. در این میان نیروهای اجتماعی بیشترین نقش را ایفا می‌کنند. شما نقش نیروهای اجتماعی را در دوم خرداد چگونه ارزیابی می‌کنید؟

شاید بتوان مکتب ملت ایران را مکتب صبر و انتظار نام نهاد. مردم در دوران جنگ کمبودها و نارساییهای بسیاری را تحمل کردند. در دورهٔ سازندگی مشکلات جدیدی رخ نمود. شکاف بین فقیر و غنی افزایش یافت. عده‌ای به گونه‌ای توجیه ناپذیر ثروتمند شدند و عده‌ای توان خرید خودشان را از دست دادند،اما مردم با صبر انقلابی این شکافهای اجتماعی را تحمل کردند.

مکتب صبر وانتظار همیشه به دنبال یک منجی است. یعنی به دنبال موقعیت مناسبی است تا احساسات خودش را بروز بدهد. در سه مرحلهٔ گذشته

به دلیل اینکه تشکلهای اجتماعی نهادینه نشدند و جریانهای سیاسی واجتماعی درون جامعه و غالب نهادها وارگانهای خاص، سازمان پیدا نکرد، جامعه مدنی ایران به صورت نیمه بیدار و نیمه خفته به حیات خود ادامه داد. همین جامعهٔ نیمه بیدار و نیمه خفته بود که در دوم خرداد ظهور پیداکرد. عده‌ای از سازمانها به طور کلی با انتخابات مخالف بودند و انتخابات را تحریم کردند. عدهٔ دیگری در حال خوف و رجاء بودند؛ نمی‌دانستند که آیاگشایشی درآینده صورت می‌گیرد یا خیر. ولی در مجموع وقتی برای یک برههٔ کوتاه، فضای مناسبی فراهم آمد، همهٔ این پنهان و آشکارها که به امید پایان جنگ و دوران بی‌ثباتی به طور موقت مسکوت مانده بود، یکباره، زمینه ظهور یافت؛ بنابراین دوم خرداد سمبل همه این خواسته‌ها و آرمانهایی شد که تا آن زمان مجال بروز پیدا نکرده بود.

به نظر شما آیا در اصل، دوم خرداد، معلول تغییر آرایش نیروهای اجتماعی جامعه بود؟

درباره آرایش نیروهای اجتماعی سخن گفتن بسیار دشوار است. در جامعه‌ای که فرآیند اجتماعی آن چندان قانونمند نیست یا دست‌کم مجرای قانونمند بودن نمی‌یابد، به سختی می‌توان از تحول روابط اجتماعی یا تغییر جایگاه نیروهای اجتماعی صحبت کرد، ولی به هر حال در جامعه ما تغییراتی به وجود آمده بود. از یک طرف قشر مرفهی پدید آمده است که بعد از رسیدن به رفاه، خواسته‌های دیگری دارد، البته این ویژگی مثبت طبقات مرفه است که وقتی به مرحله‌ای از رفاه اقتصادی می‌رسند، خواسته‌های فرهنگی و سیاسی خود را مطرح می‌کنند؛ همچنین گروههایی هم که از نظر اقتصادی در وضعیت نامطلوبی قرار گرفته بودند خواهان تغییر بودند. البته خواست تغییر در همهٔ نیروهای اجتماعی یکسان نیست، ولی بسیار اتفاق افتاده که خواسته‌هایی متعارض و مخالف در

یک نقطه دست به دست هم داده و یک دگرگونی بـه وجـود آورده‌انـد، مـانند حوادث ماه مه ۱۹۶۸ در کشورهای اروپایی. در آنجا دانشجویانی بودند که بر ضدجامعه شعار می‌دادند، کارگرانی بودند که تقاضای افزایش دستمزد داشتند و خواهان سهم بیشتری در فرایند مصرف بودند و نیروهای روشن فکری بودند که مطالبات فرهنگی داشتند. همه اینها در یک نقطه به هم رسیدند. در دوم خرداد نیز همین وضعیت را ملاحظه می‌کنیم. البته این واقعیت تا اندازه‌ای کار دولت را مشکل می‌کند، زیرا باید به‌این خواسته‌های مـتعارض هـمزمان پـاسخ بـدهد. پاسخگویی به این خواسـته‌های مـتعارض در یک زمـان نـیازمند تـصمیمات متعارض است؛ در حالی که حکومت همیشه یک تصمیم واحد می‌گیرد. از این رو حکومت بعد از دوم خرداد با خواسته‌های متعارض روبه‌روست.

آقای دکتر شما تا چه حدی نقش جنبشهای جدید اجتماعی مانند جنبش زنان و جوانان را در پدیدآمدن دوم خرداد مؤثر می‌دانید. چون یکی از خصوصیات این جـنبشها پیش‌بینی نـاپذیر بـودنشان است؛ همانند نمایشهای خیابانی که نمایشنامه در حال اجرا تدوین می‌شود، یعنی سازماندهی معمول و متعارف ندارد. دوم خرداد نیز پـدیده‌ای غیر منتظره بود. آیابرای جنبشهای اجتماعی در خلق این حادثه نقش خاصی قایل هستید؟

نیروی جوان، جنبش اجتماعی تقریباً مهمی است که مـرزهای مشـخصی ندارد. این نیرو تا حد بسیاری بر اساس پیش‌بینی عمل نمی‌کند. همین نیروی جوان بود که در جنگ مشارکت داشت، همین نیروی جوان بود که در فـرایـند سازندگی اقتصادی مشارکت کرد؛ سپس همین نیرو با نوعی بن‌بست روبه‌رو شد. یعنی مجرای انقلابی و احساسی برای خودش پیدا نکرد. کانونها و فضاهای لازم

را برای خودنمایی و اثبات خود نیافت. زنان هم به رغم آن که در جامعه وارد شدند و نقش اساسی پیدا کردند، در پشت جبهه‌ها حضور پیدا کردند، در پای صندوقهای رأی حاضرشدند و به همین ترتیب در صحنه ماندند. خواسته‌های آنها هیچ گاه برآورده نشده بود. سهم مساوی‌ای که می‌خواستند به دست نیاوردند. البته در اروپا هم تقریباً همین حادثه پیش آمد تنها در جنگ جهانی اول بود که زنها وارد صحنه شدند. مردها به جبهه می‌رفتند و در جبهه کشته می‌شدند بعد کارگران را به جبهه فرستادند و سرانجام زنها را به جای کارگران در کارخانه‌ها به کارگرفتند. بنابراین زنها نقش اقتصادی مستقلی پیدا کردند و بعد در عرصه اجتماعی فعال شدند. البته گروه افراطی هم همیشه از بین گروههای اجتماعی سرخورده و سرکوب شده، به وجود می‌آید. در جنبش زنان در اروپا، با جریان «فمینیسم» هم روبه‌رو هستیم که همان گروه افراطی هستند. آنان با فشارهای قبلی به گونهٔ قصاص برخورد می‌کنند، اما این گروه همیشه در حاشیه بوده و هیچ خطری هم از جانب آن متوجه جوامع اروپایی نبوده است. جریان اصلی در جنبش زنان اروپا همان مشارکت معقول و معمول زنان در امور اجتماعی است.

این دو پدیده در دوم خرداد خیلی خودنمایی کرد. دو گروه زنان و جوانان احساس کردند روزنه‌ای پیدا شده و می‌توانند خودشان را نشان بدهند، اما بدترین و خطرناکترین حالت این است که نیروهای پرانرژی که با شدت وارد صحنه شده‌اند، سرخورده شده و دوباره به درون خودشان برگردنند. همیشه در تحولات سیاسی وقتی یک جریان پرانرژی توفیق نسبی پیدا نمی‌کند و نمی‌تواند خواسته‌های خودش را تا حدی جامهٔ عمل بپوشاند راههای بسیار خطرناکی در پیش می‌گیرد؛ مانند گروه «بادرماینهوف» در آلمان. بنابراین باید متوجه این نکات بود. من همه این مقولات را در چارچوب مرحلهٔ چهارم

انقلاب طبقه‌بندی می‌کنم. یعنی مرحله‌ای که زنان باید نهادهای خاص خودشان را پیدا بکنند. جوانها باید مجاری فعالیتهای سالم خود را بیابند وبه این نکته باید توجه کرد که مهمترین مسائل جوانان هم در واقع همان تمایلات جوانی آنهاست. باید راه‌حلهای معقولی برای اینها در جامعه پیدا کرد. وگرنه فساد ناشی از این سرخوردگی، کل جامعه را به طور پنهان فرا خواهد گرفت، یا به شکل گروههای افراطی خطرناک بروز خواهد کرد.

گفتمان غالب نظام بین‌المللی، در دهه‌های ۸۰ و ۹۰ گفتمان جامعهٔ مدنی و دموکراسی بوده است. تقریباً بسیاری از نظامها، به ویژه نظامهای شرقی تحت تأثیر این گفتمان دچار تحول شدند. آیا این جریان بین‌المللی در پیدایش دوم خرداد نقشی داشته است یا خیر؟

به طور طبیعی جریانهای بین‌المللی همیشه در داخل جوامع اثر مهمی بر جای می‌گذارند؛ برای مثال اگر ما در دوران جنگ سرد نظام دو قطبی قرار داشتیم و با همان تقسیم‌بندی چپ و راست و بلوک سرمایه‌داری و سوسیالیست روبه‌رو بودیم، شاید بسیاری از حرکتها هم به نحو دیگری جریان پیدا می‌کرد. اما این ارزشها و تقسیم بندیها فروریختند و باورها دچار تغییر شدند. وقتی که باورها فرو می‌پاشند، مدتها طول می‌کشد تا یک مبنای ثابتی برای تفکر اجتماعی به وجود بیاید. این فروریزی ارزشها و تقسیم‌بندیها به طور طبیعی اثر خود را در درون جامعهٔ ما هم برجای می‌گذارد؛ مثلاً جنبشهای بسیار متصلب و سرسخت دنیا مجبور شدند در دیدگاههای خود تجدید نظر کنند. و گروههایی که این کار را نکردند با بن‌بست روبه‌رو شدند و مجبور به ترک صحنه شدند. جریانهایی که در تفکر انسان قرن بیستم وجود داشت تقریباً به نحوی زیر سؤال

رفت واین سبب شد که دستگاه حکومتی نیز به نوعی با سردرگمی روبه‌رو شود و سرانجام گفتمان جدیدی را جانشین گفتمانهای گذشته بکند. تأکید بسیار بر روی ایدئولوژی حکومتی به سرعت، جایگاه خود را از دست داد. امروز تقریباً همهٔ حکومتها با این بحران روبه‌رو هستند. اصرار بر روی این قضیه پیامدهای خطرناکی برای ماخواهد داشت. شعارهای جامعه مدنی و تکثرگرایی و نظایر آن تا حدی پاسخی به خواست عمومی بود. به نظر من شعارهایی که بعد از دوم خرداد در جامعه رایج شد تا حد زیادی پاسخی به وضعیت بین‌المللی هم بود. البته جامعه همیشه طالب مفاهیمی چون آزادی، تکثرگرایی و مشارکت بوده است، ولی این بار در یک فضای بسیار وسیعتری این مسئله مطرح شد. و فضای بین‌المللی نیز آن را شدت بخشید؛ به طوری که بی‌اعتنایی به آن- با توجه به توسعهٔ ارتباطی درپایان قرن بیستم- امکان پذیر نبود. جامعه مدنی و قانون‌گرایی دو شعار اصلی آقای خاتمی و مهمترین مطالبات جامعهٔ دوم خرداد است. اما صرفاً جابه‌جایی قدرت نمی‌تواند به تحقق این دو خواسته بینجامد.

برای عبور از سطح شعار و نهادینه کردن مفاهیم قانون‌گرایی و جامعه مدنی نیازمند بسترهای مادی مناسب هستیم. در انقلاب مشروطه نیز قانون‌گرایی شعار اصلی بود. جامعه مدنی نیز به نحوی پس از کودتای ۱۲۹۹ مطرح شد، اما به دلیل فقدان بسترهای مادی مناسب، این دو شعار تحقق عینی پیدا نکرد و ما پس از گذشت یکصدسال از نهضت مشروطیت باز به همان شعار بازگشته‌ایم. به نظر شما باتوجه به ساختار سیاسی، اقتصادی، فرهنگی ما، تا چه میزان امکان تحقق این شعارها وجود دارد؟

نخست باید پذیرفت که جمهوری اسلامی پاسخی به بسیاری از مسائل حل

نشده ماست. فکر نکنید هر چه پس از انقلاب گفتیم، جدید بود. بلکه غالب آنها خواسته‌هایی بود که در انـقلاب مشروطیت تـحقق پـیدا نکـرد. بسـیاری نـیز خواسته‌هایی بود که در نهضت ملی شدن نفت بدون جواب ماند، واین نظام اگر می‌خواهد موفق شود باید به آنها پاسخ بدهد. در واقع باید به تمام شکستهایی که ملت در گذشته متحمل شده پاسخ مناسبی بدهد. علت طرح این مسائل و ایجاد دوم خرداد شاید این باشد که مردم ما متوجه شدند، همان وقایع تکـرار می‌شود. یعنی همان سوء استفاده‌هایی که از انقلاب مشروطه شد و انحرافی که بعد از نهضت ملی شدن نفت به‌وجود آمد ممکن بود تکرار شود. از آن جا که دولت جدا از ملت نیست و طبقه حاکمه نیز خواسته عمومی مردم را به نحوی احساس می‌کند؛ بنابراین، آن خواستها به صورت شعار در می‌آید، اما کار دولت شعار دادن نیست، شعار را ملت می‌دهد و دولت باید به آن شعارها جامه عمل بپوشاند.

اتفاقاً یکی از مشکلات ومعضلات اساسی که فراروی حکومت‌گران وجود دارد و روشنفکران هم چندان به آن توجه نمی‌کنند، هـمین‌مبانی است. یـعنی ممکن است صد سال شعار آزادی داد و هرگز هم به آزادی دست پیدا نکرد. از طرفی هم نمی‌توان شعار آزادی نداد، اما مبانی و زیربناهای آن را پدید آورد و به آزادی رسید. بنابراین دولت دیگر نباید شعار بدهد، بـلکه بـاید شـعار را بـرای جامعه بگذارد. او باید تصمیم بگیرد وتصمیم گرفتنش هم بر مـبنای شـناخت صحیح و بسیار واقع‌بینانه باشد. از جمله یکی ازکارهایی که باید صورت بگیرد، در زمینه آموزش و پرورش است. در رشد جامعه مدنی دو عامل مؤثر است، نخست‌انسانی که گرسنه است هرگز به جامعه مدنی دست پیدا نمی‌کند، دوم آن که اگر سطح فرهنگ جامعه‌ای پایین باشد، حتی اگر افرادش سیر باشند، به فکر

ایجاد جامعه مدنی نخواهند بود، بنابراین باید به این اندیشید که چگونه باید موانع اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی فراروی جامعه مدنی را از بین برد. براساس تجربیات تاریخی، برای تحقق هر هدف و آرمانی و توفیق هر اصلاح اجتماعی ابتدا باید زمینه‌های فرهنگی و فضای مناسب با آن هدف و آرمان را فراهم آورد. به نظر من دولت آقای خاتمی در این یک سال تا حد زیادی موفق بوده؛ یعنی انگیزه ایجاد کرده است.

بحث‌های جدیدی مطرح شده گروههای جدیدی وارد صحنه شدند. در روابط خارجی تشنج‌زدایی بی‌سابقه‌ای به چشم می‌خورد. البته باید ارزیابی و خط‌مشی داشته باشیم. باید بدانیم که با چه کشورهایی فقط در حد تشنج‌زدایی رابطه داشته باشیم و با چه کشورهایی می‌توانیم به اتحاد و دوستی عمیق‌تری برسیم. این امور باید روشن شود. به هر حال وجهه نامطلوبی که از کشور ما در سطح بین‌المللی به‌وجود آمده بود، در این مدت مرتفع شده و با همسایگان هم روابط بهتری برقرار شده است. به گمان من، در این مدت کوتاه از این حد نمی‌شد فراتر رفت. علتش این است که این حکومت وارث ساختارهایی است که خودش آن را به‌وجود نیاورده و قادر به تغییر آنها هم نیست. مثلاً یکی از این ساختارها، ساختار اداری کشور است که بسیار ناتوان، پرخرج و ملال‌انگیز است و مردم را روزبه‌روز ناراضی‌تر می‌کند. باید به یاد داشت که نظام قدرتمندی مانند شوروی سابق را تا حد زیادی همین ساختار اداری ناکار آمد متلاشی کرد. بنابراین، اصلاحاتی که شروع شده است در حد ایجاد یک فضای روانی عمل می‌کند؛ دانشگاهها احساس امنیت بیشتری می‌کنند، نویسندگان دست به قلم می‌برند، مطبوعات در فضای بهتری به سر می‌برند؛ البته توفیقی تا این حد، بسیار مهم هست، ولی مرحله بعدی این است که نهادهای قوی برای تداوم

زادی و مشارکت به‌وجودبیاید. اما وجود نیروهای متعارضی که درمقابل حکومت وجود دارد، همچنین ضعف مدیریتی که اساساً ضعف ملی در سطح کشور است و به آسانی هم برطرف نمی‌شود، اصلاحات اخیر را عقیم خواهد نمود.

به نظر شما آقای خاتمی تا چه حدی، خواستهای نیروهای اجتماعی را در برنامه خود منعکس ساخته است؟ و در طول این یک سال تا چه حد توانسته است به این مطالبات پاسخ مثبت داده و به وعده‌ها و برنامه‌های خود عمل کند؟

تمام برنامه و شعارهای آقای خاتمی بازتاب خواسته‌های مردم است. مشارکتی که صورت گرفت و به دنبال آن، ایشان به قدرت بی‌سابقه‌ای از نظر پایگاه اجتماعی دست یافت، همه بیانگر بازتاب خواسته‌های نیروهای اجتماعی در برنامه آقای خاتمی بود. اما چندین مشکل اساسی در سر راه این حکومت وجود دارد که برطرف کردنش کار ساده‌ای نیست. در درجه اول نیروهای معارض قانونی وجود دارند که نهادهای زیادی را زیر سیطره خود دارند و با نظرگاههای آقای خاتمی هم مخالف‌اند. بنده بسیار متعجبم از عملکرد این گروهها که خود را طرفدار نظام می‌دانند ولی نمی‌دانند که در دوم خرداد چه موهبتی به نظام اعطا شده‌است.اگر این حادثه رخ نمی‌داد من آینده انقلاب را خیلی تیره می‌دیدم. مشکل دوم، دستگاه اداری ناکارامد است. دولت خاتمی وارث یک دستگاه اداری بسیار بسیار ضعیف است. به‌خصوص در وزارتخارجه هیچ تغییری صورت نگرفته است. در سایر وزارتخانه‌ها نیز نیروهای ناکارآمد و غیرمتخصص حضور دارند و ادامه این‌اصلاحات و تغییر و تحولات در گرو تغییرات ساختاری و بنیادی است. من در هیچ یک از مدیران دولت آقای

خاتمی، این توان را نمی‌بینم که بتوانند ساختارها را از بیخ و بن عوض بکنند و وضعیت جدیدی به‌وجود بیاورند؛ به گونه‌ای که بتوان گامهای اساسی بعدی را برداشت. آنهایی که با چهره کارآمدتری ظاهر شده‌اند در مقایسه با دیگران کارآمدترند. در مجموع تغییرات بسیار اندکی در کادر اداری و اجرایی کشور به‌وجود آمده است. تصمیماتی که دولت می‌گیرد باز هم باید از همان مجاری بگذرد و با همان پیامدهای گذشته روبه‌رو گردد. تصمیم ممکن است خیلی خوب باشد، ولی اجرا ۵۰ در صد قضیه را تشکیل می‌دهد که ممکن است بسیار نامطلوب و ناموفق باشد. به نظر من نخستین کار، استفاده از نیروهای جدیدی است که بتوانند تغییرات اساسی را پدید بیاورند؛ وگرنه با جابه‌جایی چند مهره اقدام اساسی‌صورت نخواهد گرفت.

یکی از معیارهای ارزیابی دولت پاسخگو بودن و شفاف بودن عملکرد دولت است، به نظر شما دولت‌تا چه حدی شفاف عمل کرده وپاسخگو بوده است؟

ببینید برخورد شفاف با مسائل وپاسخگو بودن مرهون خوب عمل کردن ورودیها و خروجی‌هاست. یعنی اینکه خواسته‌های جامعه از مجاری مطمئن انعکاس پیدا بکند و به دولت‌برسد تا دولت تصمیمات مناسب بگیرد. مجاری لازم برای این انتقال وجود ندارد. ما از وجوداحزاب و تشکل‌های سیاسی ونهادهای مردمی که خواسته‌های مردم را به طور صحیح منتقل بکنند، نه گروههای فشار که به دولت فشار می‌آورند تا امتیازی بگیرند، بی‌بهره‌ایم.

مسئله بعدی تصمیم‌گیری است، تصمیم‌گیری امر پیش پا افتاده‌ای نیست. احتیاج به خبرگانی دارد که بتوانند آن خواسته‌ها را به «خروجی» تبدیل کنند وتصمیمات‌بجا و درست بگیرند. مرحله سوم، اجرای این تصمیمات است. ما

در هر سه مرحله با مشکل روبه‌رو هستیم نه مجاری مطمئن وجود دارد و نه دولت توان تصمیم‌گیری دارد، چون آن‌طور که شنیده‌ام عده زیادی از مهره‌هایش تحمیلی هستند و مهره‌هایی هم که خود آقای خاتمی انتخاب کرده، فاقد کارآیی لازم‌اند. تصمیماتی هم که می‌گیرد به‌رغم اینکه کم و بیش با تصمیمات گذشته متفاوت است درست اجرا نمی‌شود.

این تصمیمات وارد مرحله اجرا می‌شود اما این مجرا آن چنان پرپیچ و خم، فرسوده و پرمفسده است که به هیچ وجه نمی‌توان مطمئن بود این تصمیم به‌طور صحیح به مرحله اجرا در بیاید.

اگر دولت بتواند، شایسته سالاری را تحقق ببخشد، آن گاه می‌توان گفت که دست‌کم دوسوم از مشکلات خود را حل کرده است، چون ایجاد تحول‌درجامعه مدنی و ایجاد احزاب و نهادهای مدنی در توان دولت نیست. خود جامعه باید به این نتیجه برسد و فضای مناسبی فراهم آورد. به‌نظر من دولت باید به سرعت به دو مسئله اول بپردازد. یعنی در سطح مدیریت از نخبگانی کمک بگیرد که بتوانند تصمیم بگیرند و کارگزارانی که بتوانند آن را اجرا بکنند. البته فضای مناسبی هم باید برای شکل‌گیری گروهها و احزاب به‌وجود بیاید. به نظر من آنچه از دولت در این زمینه انتظار می‌رود، انجام شده است. این گروههای معارض هستند که سد راه شده‌اند.

این بحث از جهتی به‌نیروهای اجتماعی نیز مربوط می‌شود. آقای خاتمی برآیند بخش مهمی از این نیروهاست. عملکرد نیروهای اجتماعی حامی آقای خاتمی را در این یک سال اخیر چگونه ارزیابی می‌کنید؟

عملکرد نیروهای طرفدار آقای خاتمی در دومسیر جریان پیدا می‌کند. یکی

این که آنان در اصل گروه سیاسی هستند و هر گروهی به‌طور طبیعی منافع و خواسته‌هایی دارد. بنابراین بعضی‌ها در این زمینه فعال بودند و به‌زعم خود به نتایجی رسیدند. این نیروها کار ویژه‌ای نیز دارند و آن مشارکت در حفظ نظام است. یعنی در روشنتر کردن وضعیت نظام یا عملکرد حکومت نقشی دارند، اما در این زمینه عملکردی مشاهده نمی‌کنیم و نمی‌توانیم منتظر باشیم که آنها کاری انجام بدهند. این نکته را هم باید اضافه کرد که دولت قویترین نهاد جامعه هست. اگر دچار ضعف شود نمی‌تواند از نهادهای دیگر انتظار داشته باشد و اگر چنین باشد انتظاری بس خطرناک است، زیرا در این صورت مرکز تصمیم‌گیری را به خارج از خود منتقل کرده است و آینده بسیار وحشتناکی پیش روی جامعه قرار خواهد داد. اگر نهادهای اصلی کشور توان عمل به وظایف خود را نداشته باشند، طبعاً کار به دست نیروهای اجتماعی می‌افتد و در بهترین شکل مانند جامعه ایتالیا می‌شود. در جامعه ایتالیا بخش خصوصی تمام فعالیتهای اقتصادی را در دست دارد. احزاب سیاسی و گروههای صاحب نفوذ هم تمام فعالیتهای سیاسی را برعهده دارند و دولت ناظر منفعلی است که هیچ کاری از او برنمی‌آید. به همین دلیل بر دولت مقتدر تأکید می‌کنم. نیروهای اجتماعی هم در دراز مدت باید به این حقیقت آگاه شوند که وجود یک دولت قدرتمند و قانونمند به نفع آنهاست. این دولت قانونمند هیچگاه سرکوبگر نخواهد بود. برای این که از خود مطمئن است. بر زور تکیه نمی‌کند بلکه براقتدار مشروعی استوار خواهد بود که آن اقتدار را از جامعه گرفته است. دو هزار و پانصد سال معضل اساسی ملت ایران هم همین بوده است؛ دولت ضعیفی وجود داشته که مجبور شده تاج و تخت را به امثال اشرف افغان بدهد. یا آن که دولت قدرتمندی مانند نادرشاه افشار پدید آمده که شلاقش را نخست بر سر ملت و بعد بر سر همسایگان می‌زده

است. باید بین این دو، راه‌حلی پیدا کرد. یعنی دولت قوی و پدرگونه‌ای که اقتدارش را به نفع جامعه و زورش را در مقابل دشمنان خارجی به کار گیرد. مانند همان دولتی که کورش در ایران پایه‌گذاری کرد و دو هزار و پانصد سال مردم حسرت بازگشت به آن دارند و این «نوستالژی» جزء فرهنگ سیاسی آنها شده است؛ در حالی که یک رهبر در نظامهای حکومتی قدیم فرد بوده و در دوران جدید، دستگاه حکومتی مبتنی‌بر قدرت و قانون است. چنین دولت قانونمند و قانون‌گرا باید درمقابل بیگانگان از ملت حمایت بکند و تمام توانش را در راه بهبود وضع آنها به کار بگیرد. این همیشه آرزوی دیرینه ملت ایران بوده، هر حکومتی هم اگر بخواهد به خواست مردم پاسخ بدهد باید به این نکته توجه داشته باشد.

دولت آقای خاتمی با دو جریان معارض مواجه است. از یک طرف جریانهای مخالف داخلی هستند که تمام تلاش خود را به کار می‌بندند تا آقای خاتمی در رسیدن به اهداف و برنامه‌هایش ناکام بماند. از طرف دیگر، گروههای مخالف و برانداز خارجی هستند که از موضعی متفاوت در همین جهت برنامه‌ریزی می‌کنند.

این دو جریان به‌رغم اختلاف بسیاری که با یکدیگر دارند هر یک زمینه مناسبی برای مخالفت با دولت خاتمی فراهم می‌کنند. تحلیل شما در این باره چیست؟

به نظر من نیروهای سیاسی کشور ما بسیار جوان هستند. این نیروها درایت و اخلاق سیاسی ندارند. بیش از حد گروه‌گرا شده‌اند و جامعه را با مشکل عظیمی روبه‌رو کرده‌اند. این امر سبب شده است که فرایند حکومت و سلطه در ایران به شیوه ناپلئونی باشد. یعنی تا آنجا که می‌تواند از دولت سوءاستفاده کند

و اگر نتوانست در راهش کارشکنی بکند. اشتباه بزرگی که جناح راست مرتکب می‌شود، این است که خود را ابدی و ازلی تصور می‌کند. جامعه مثل رودخانه‌ای است که از مراحل مختلف می‌گذرد، اگر جلوی آن را سد کنید به صورت سیل خروشانی همه جا را خراب خواهد کرد یا به راه انحراف خواهد رفت. و اینها واقعاً نیازمند تقوای سیاسی هستند و باید چنین بپندارند که مهم نیست آقای ناطق نوری حکومت بکند یا آقای خاتمی بلکه باید به مصالح ملت و کشور اندیشید.

دوم خرداد یک موهبت الهیٰ بود و اگر رخ نمی‌داد یک انفجار عظیم درانتظار این دستگاه و نظام بود. مخالفان دولت باید دوم خرداد را خیر تلقی کنند، آنان فرصت دارند خوب عمل کنند تا در انتخابات بعد روی کار بیایند، در غیر این صورت همین می‌شود که فرمودید یعنی خواه ناخواه با ضدانقلاب هم قسم و همسو می‌شوند. جالب این است که دوم خرداد ضدانقلاب را هم دچار تفرقه کرد. بسیاری از شعارهایی که اینها علم کرده بودند و می‌خواستند در پناه آن به قدرت برسند، از آنها گرفته شد و به‌ناچار شعارهای بهتر و جامعتری مطرح گردید. دوم خرداد بسیاری از جریانهای ضدانقلاب خارج کشور رادچار اختلافات درون گروهی کرد.

آنان که دوم خرداد را باور نکردند، مانند مجاهدین خلق، دچار ریزش نیرو شدند. در حال حاضر تنها یکی دو گروه از قبیل مجاهدین خلق مانده‌اند که دوم خرداد را نپذیرفته‌اند و هنوز درپی راه‌حلهای آن‌چنانی هستند و کارشکنی‌هایی که در داخل صورت می‌گیرد مطابق خواست آنهاست. به نظر من مخالفان داخلی اگر آگاهانه کارشکنی می‌کنند واقعاً گروههای خائنی تلقی می‌شوند که در ردیف همان سازمان منافقین هستند.

به آخرین سؤال می‌رسیم، به نظر شما چشم‌انداز آینده چگونه است؟ بیم‌ها و امیدهایی که پیش‌روی ما قرار دارند، کدام‌اند؟

من چون به مسائل فرهنگی بسیار اهمیت می‌دهم، از این منظر پاسخ می‌دهم. موجی که ایجاد شده تأثیرگذار خواهد بود. یعنی حکومتهای بعدی که روی کار می‌آیند مجبور هستند، به این خواستها پاسخ بدهند و بالاخره تغییراتی ایجاد می‌کنند. اما متأسفانه ساختار متصلب، اصلاحات عمیق را اجازه نخواهد داد؛ مگر این که واقعاً کسی مانند امام خمینی پیدا بشود و تغییرات و دگرگونیهای اساسی ایجاد کند. بنابراین از سه مرحله‌ای که قبلاً برشمردم در حال حاضر به مرحله اول نیاز داریم که همان ایجاد یک فضای باز سیاسی و ایجاد انگیزه‌هاست، و تا تغییرات بنیادی و ساختاری صورت نگیرد، هیچ امیدواری ندارم.

این نکته را هم اضافه بکنم که اگر محافظه کاری جناح راست به طور صحیح صورت بگیرد، خود می‌تواند تعادل بخش باشد. وقتی نوسازی صورت می‌گیرد گاه جانب افراط در پیش گرفته می‌شود و جریان سریع پیش می‌رود. بنابراین مخالفان، عوامل بازدارنده‌ای هستند که سبب اعتدال جامعه می‌شوند. ما در طول تاریخ همین نقش را از جانب روحانیت شیعه می‌بینیم. وقتی اصلاحات افراطی در قرن نوزدهم شروع شد، روحانیان جلوی آن را گرفتند و تاحدی هم مفید واقع شد. اما اگر محافظه‌کاری به صورت مخالفتهای کارشکنانه ومخرب صورت بگیرد، آن وقت مشمول همان داوری خواهند شد که عرض کردم.

۱۷

□ مصاحبه با:

دکتر محسن نوربخش*

در خصوص واقعه دوم خرداد تاکنون سه دیدگاه مطرح شده است.

یک دیدگاه، دوم خرداد را یک نقطه گسست در تاریخ انقلاب اسلامی ارزیابی می‌کند و آن را یک جنبش جدید اجتماعی با گفتمان رایج در دو دهه اخیر می‌داند.

دیدگاه دیگر واقعه دوم خرداد را یک نقطه عطف در تاریخ انقلاب ارزیابی نموده و آن را بازگشت به شعارها و آرمانهای اصلی انقلاب اسلامی می‌داند که به دلایل مختلف محقق نشده و یا تحققی کامل نداشته است.

دیدگاه سوم دوم خرداد را نه یک تحول و نقطه عطف بلکه حادثه‌ای گذرا می‌داند که تأثیری برروندهای موجود و گفتمان حاکم

---

* رئیس‌کل بانک مرکزی.

نداشته است. تحلیل شما از دوم خرداد چیست؟ و علل و عوامل پیدایی دوم خرداد را چه می‌دانید؟

با دیدگاه اول طبق آنچه در سؤال مطرح شده کاملاً مخالفم، زیرا از آن «نقطه گسسته در تاریخ» و «جنبش جدید اجتماعی» تلقی شده است. با دیدگاه سوم نیز که دوم خرداد را نه یک تحول، بلکه حادثه‌ای گذرا دانسته مخالفم. به‌نظر بنده، دوم خرداد روزی است که مردم قدرت و اراده خود را در قالب یکی از محوری‌ترین انگاره‌های نظام که اصل «آزادی» است در شکل یک انتخاب عمومی نشان دادند و مردم این قدرت خود را باور کردند.

تا قبل از دوم خرداد، نحوه انتخاب به‌گونه‌ای بود که مردم نیاز زیادی به حضور همه جانبه خود در جریان انتخابات نمی‌دیدند، زیرا کاندیدای پیشنهادی کاملاً شاخص بود و برنامه‌ها و سیاستهای پیشنهادی فرد شاخص مقبولیت عامه داشت، اما در انتخابات اخیر در بین نامزدهای پیشنهادی از این جهت که یک نفر شاخص‌تر از دیگری باشد وجود نداشت و از طرف دیگر برنامه و سیاستهای پیشنهادی کاملاً از یکدیگر متمایز بود. مردم نیز احساس کردند که باید حضور خود را نشان دهند و بدین‌ترتیب، اراده ملی شکل گرفت.

یکی از شعارهای مهم و محوری برنامه آقای خاتمی در دوران انتخابات ریاست‌جمهوری، جامعه مدنی بود. آیا در دولت دینی می‌توان انتظار تحقق جامعه مدنی داشت؟

جامعه مدنی، به معنای جامعه‌ای است که براساس قانون و مطابق خواست مردم اداره گردد و روابط افراد و اعضای جامعه با یکدیگر و براساس اصول و ضوابط قانونی باشد. برای چنین جامعه‌ای مقدماتی لازم است. از جمله حضور قانونمند مردم در اداره کشور و حق اظهارنظر و پیشنهاد. ابزار چنین کاری نهادهای سیاسی شکل گرفته در جامعه، به ویژه وجود احزاب و گروههای

سیاسی است. هر حزب با برنامه و اظهار نظر مشخص، خود را در معرض انتخاب مردم قرارداده و مردم آزادانه با توجه به برنامه‌ها و پیشنهادهای ارائه شده حزب خود را انتخاب نموده یا از کاندیدا و نظرات حزبی که با آن آشنایی بیشتری دارند استقبال خواهند کرد.

بدین ترتیب، فرصتی فراهم خواهد شد که افراد و گروهها با سلیقه‌های متفاوت در چارچوب قانون با تحمل یکدیگر به اداره امور جامعه خود بپردازند. در این جامعه نفی سلیقه‌ها و ایده‌ها با خشونت و درگیری، انگ زدن و تهمت زدن نخواهد بود، بلکه به‌عکس، هر گروه با ارائه برنامه‌های خود و با رقابت مثبت افراد به اثبات خود خواهد پرداخت.

قانون‌گرایی یکی از محورهای عمده برنامه آقای خاتمی است. از طرفی می‌دانیم قانون و قانون‌گرایی یکی از محورها و اهداف انقلاب مشروطیت بوده است. به نظر شما چه عواملی باعث عدم تحقق قانون و قانون‌گرایی در جامعه شده که پس از یکصد سال مجدداً به این گفتمان بازگشت می‌کنیم؟

قانون و قانون‌گرایی، مبتنی بر نوعی قرارداد دو طرفه است که یک طرف آن مردم هستند که در قرائت خود از طریق انتخاب نمایندگان و تصویب قانون به نوعی اجرای قانون را برعهده دارند و طرف دوم آن، زمامداران و مسؤولان هستند که وظیفه دارند جامعه را براساس قانون مصوب اداره نمایند.

براساس تجربه تاریخی ما، هرگاه نظارت مردم سست گردد و چنانچه در انتخاب نمایندگان دقت لازم به عمل نیاید، این امر موجب خواهد شد مسؤولان- چنانچه برخلاف قانون عمل نمایند- با مانعی روبه رو نشوند. تکرار این عمل و وضعیت موجب خواهد شد که قانون اهمیت خود را از دست بدهد و زمامداران مطابق پسند خود عمل کنند. این انحراف، به تدریج جامعه را به

مراحل خطرناک خواهد کشانید.

آیا برنامه‌ها و سیاستهای دولت خاتمی توانسته است مطالبات و توقعات نیروهای اجتماعی را در خود بازتاب دهد و پاسخی مناسب به آنها باشد؟

به نظر من با توجه به اینکه حدود یک سال از تشکیل دولت جدید نگذشته است، توقع از دولت و برآوردن خواستهای مردم هنوز زود است و دامن زدن به این انتظار را صحیح نمی‌دانم، زیرا ممکن است انتظارات کاذبی ایجاد کنیم و از طرفی، چون دولت از عهده آن برنمی‌آید در نتیجه دولت را ناموفق جلوه بدهیم. به نظر بنده دولت در ایجاد فضایی که بحث‌های فرهنگی، اجتماعی و مذهبی به راحتی صورت بگیرد بسیار موفق بوده است. این فضا موجب شده که اقشار مختلف جامعه، به‌خصوص جوانان و دانشگاهیان مشارکت بیشتری در مباحث اجتماعی داشته باشند.

در زمینه اقتصادی، دولت جناب آقای خاتمی در تبیین مسائل مهم اقتصادی و ارائه راهکارهایی که در چارچوب برنامه اول و دوم بتواند به مسائل اساسی بپردازد، اقدامات مفیدی انجام داده است.

محدودیتها و مقدورات دولت خاتمی کدام‌اند؟

اولین محدودیتی که دولت با آن روبه روست، پیاده شدن کامل جامعه مدنی است. به عبارتی پذیرفتن این مطلب از طرف همه نیروها و گروهها و سازمانهایی که در چارچوب قانون کار می‌کنند قدری دشوار است. متأسفانه در این مرحله گروههایی هستند که چون با اقبال عمومی روبه‌رو نیستند، همچنین می‌دانند هرگاه مردم، آزادانه، رفتار، سلیقه و روشهای کاری گروههای مختلف را انتخاب نمایند، آنان در شمار منتخبان نخواهند بود، سعی می‌کنند به اصطلاح «قواعد بازی را به هم بزنند». حمله به اجتماعات و گروهها و ایجاد درگیری و

تشنج، همه بدین دلیل است که بگویند این راه سرانجامی ندارد ودر نتیجه‌مردم را نسبت به راهی که در پیش گرفته‌اند ناامید نمایند و بدین طریق نظرات خود را پیاده نمایند. این موضوع یکی از مشکلات اساسی است که دولت با آن روبه‌روست.

البته در زمینه اقتصادی نیز وضعیت درآمد دولت و کاهش قیمت نفت یکی از مسائل اساسی اقتصادی است که برای مقابله با آن، نیاز به برنامه‌ریزی دقیق است. درگیریهایی که بر اثر بی‌قانونی به وجود می‌آید خود بر مسائل اقتصادی اثر گذارده موجب تشدید آن خواهد شد.

با توجه به تجربیات تاریخی، عدم نهادینه شدن اهداف و شعارهای دوم خرداد یکی از نگرانیهای نیروهای طرفدار دولت خاتمی است. شما برای نهادینه شدن این اهداف و شعارها چه راهکارهایی پیشنهاد می‌کنید؟

آگاه نمودن مردم از راهی که در پیش گرفته شده، همچنین ارائه اطلاعات صحیح، بهترین روشی است که مردم نسبت به راهی که در پیش گرفته‌اند جدی‌تر و با پشتکار بیشتری ادامه دهند. حفظ حضور مردم در صحنه‌های اجتماعی و سیاسی بهترین راهکار برای نهادینه نمودن خواستهای مردم است که در برنامه‌های رئیس‌جمهور نیز عنوان شده است.

با توجه به روند موجود یک سال اخیر، چشم‌انداز آینده را چگونه می‌بینید؟

آینده بسیار روشن است. مردم با آگاهی بیشتر نسبت به مسائل اجتماعی پیرامون خود و حساسیت نسبت به آن و براساس تأکید امام راحل، همواره در صحنه حضور خواهند داشت. حفظ حضور مردم خود ضامن موفقیت دولت و نظام جمهوری اسلامی است. در این راه مخاطراتی هم وجود دارد. کسانی که با

این حضور به اشکال مختلف مخالف هستند به انواع روشها برای دلسرد کردن و شکستن این حضور کوشش می‌نمایند. وظیفه همه آن است که این شگردها راکه به منظور کم رنگ کردن حضور مردم در صحنه اجتماعی- سیاسی صورت می‌گیرد برای مردم بازگو کنند و تیرنگ آنها را خنثی نمایند.

۱۸

□ مصاحبه با:

فریدون وردی‌نژاد*

دربارهٔ پدیده دوم خرداد تاکنون سه دیدگاه مطرح شده است. قرائت اول، دوم خرداد را یک نقطه گسست در تاریخ انقلاب اسلامی ارزیابی نموده و آن را یک جنبش جدید متفاوت با گفتمان رایج در دو دهه اخیر می‌داند و قرائت دوم خرداد را یک نقطه عطف در تاریخ انقلاب اسلامی ارزیابی نموده و آن را بازگشت به شعارها و آرمانهای اصلی انقلاب اسلامی می‌داند که به دلایل مختلف به محاق فراموشی سپرده شده بود. قرائت سوم، دوم خرداد را نه یک تحول و نقطه عطف، بلکه حادثه‌ای گذرا می‌داند که تأثیر بر روندهای موجود و گفتمان حاکم نداشته است. تحلیل جنابعالی از پدیده دوم خرداد چیست؟ ویژگیها و مشخصه‌های بارز تحول دوم خرداد کدام‌اند؟ و چه عواملی موجب پیدایش دوم خرداد شد؟

پدیده‌های مهم اجتماعی حاصل انگیزشهای متفاوت و برخاسته از کنش‌ها

---

* مدیرعامل سازمان خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران.

و واکنش‌های سیال در بستر رویدادهای گوناگون در جامعه است که در «جوششی» نو جلوه‌ای دیگر از خود نمایان می‌سازد.

دوم خرداد نیز همچون هر پدیده مهم دیگر، فرآیندی اجتناب‌ناپذیر از فعل و انفعالات صحنه‌های مختلف است که با تکیه بر تجربیات گذشته فراسوی آینده را تبیین نمود.

ویژگی بارز پدیده دوم خرداد که می‌توان دیدگاه چهارم از این پدیده به شمار آورد، جوهرهٔ نوگرایی در بستر تحولات پویاست که بر محور «افق آینده گفتمان تمدنها» شکل گرفت. ویژگی این قرائت آن است که ماهیت پویای آن در شرایط گوناگون می‌تواند در تعامل میان بسترهای متفاوت و رخدادهای غیرمترقبه، به هر یک از دیدگاههای مطرح شده بازگردد.

در دیدگاه چهارم، گفتمان فرهنگی در بستر حرکتهای اصلاح‌طلبانه همراه با حفظ ارزشهای دینی می‌تواند عامل اساسی در حفظ جوهره پویای آن برای جلوگیری از بازگشت به قرائتهای سه‌گانه باشد.

محور این گفتمان فرهنگی مبتنی بر روابط بین انسانها در جامعه جهانی است که این امر با برخورداری از ویژگی یافتن «زبان قوم» در جامعه جهانی به منظور برقراری تفهیم و تفاهم برای حصول آینده‌ای روشن و قانونمند صورت می‌گیرد.

براساس این دیدگاه، پدیده دوم خرداد گفتمانی متفاوت از گفتمانهای رایج تاریخ دو دهه گذشته است، اما نقطه گسست در تاریخ انقلاب به شمار نمی‌آید و به تعبیری بر ارزشها و آرمانهای اصلی انقلاب تکیه دارد، در حالی که جریان سنت‌گرایی بدون نظر به «افق آینده»، آن را عامل میرایی ارزشها برمی‌شمارد.

بر اساس دیدگاه چهارم، مهمترین ویژگی پدیده دوم خرداد، «وضوح و روشنی» خاستگاه‌ها و خواسته‌های طیف اکثریت است که پدیدآورندگان حماسه دوم خرداد بودند. این طیف در عین توافق و تفاهم بر سر برنامه‌ها و سیاستهای اعلام شده از سوی آقای خاتمی، دارای افتراق و وجوه تمایز نیز

بودند. وجوه تمایزی که در قشرهای «مشارکت جو» به وحدتی بیست میلیونی تبدیل شد.

یکی از شعارهای مهم برنامه آقای خاتمی «جامعه مدنی» بود. ضمن بیان تلقی خود از جامعه مدنی امکان تحقق این شعار و همچنین موضوعیت آن را در وضعیت سیاسی موجود چگونه ارزیابی می‌کنید؟

واژه جامعه مدنی در اذهان بر مفاهیم گوناگونی اطلاق شده است. برخی آن را ایجاد نظم و قانون در روند وضع طبیعی انسان دانسته و برخی قانون را در اداره امور جامعه در تعارض با وضع طبیعی تعبیر کرده‌اند. گاه همچون شیوه‌ای برای تنظیم روابط اقتصادی بین انسانها در چارچوب قانون عرضه و تقاضا تعریف شده که به سایر شئونات حیات انسان نیز تسری یافته و در تعبیری نیز جامعه مدنی به مثابه امر عمومی و دولت‌شهر قلمداد شده که به حاکمیت سیاسی و تشکیل دولت می‌انجامد. آنچه مسلم است فصل مشترک تمامی مفاهیم و تعابیر یاد شده «به‌کارگیری قدرت» برای تبیین خواسته‌های فردی و اجتماعی در شکل‌گیری و شکل‌دهی به روابط انسانی در جوامع بشری است.

با تکیه بر این فصل مشترک، جامعه مدنی، بکارگیری قدرت از سوی حکومت شوندگان و حکومت‌کنندگان برای تحقق مشروعیتی مبتنی بر حق و مقبولیتی مبتنی بر اراده افکار عمومی در تبیین خواسته‌ها و روابط انسانی تلقی می‌شود. در این تعریف جامعه مدنی «حرکتی دین‌مدار» برای برپایی «تمدن اسلامی» در نظر به سوی افق آینده تمدن جهانی است.

این تعبیر از جامعه مدنی – که همخوانی تنگاتنگ با مجموعه دیدگاهها و برنامه‌های اعلام شده از سوی آقای خاتمی دارد – پیوند و سازگاری شکلی و محتوای میان «دین و آزادی و همسویی مردم» را در مشارکت‌جویی و نه مشارکت‌پذیری، هموار خواهد کرد.

قانون‌گرایی یکی از محورهای عمده برنامه آقای خاتمی است، از طرفی می‌دانیم قانون و قانون‌گرایی یکی از محورها و اهداف انقلاب مشروطیت بوده است. به نظر شما چه عواملی باعث عدم تحقق قانون و قانون‌گرایی در جامعه شده که پس از یکصد سال مجدداً به صورت گفتمان مسلط مطرح می‌شود؟

مهمترین عاملی که در تبیین علل قانون‌گرایی و تحقق یا عدم تحقق آن مورد توجه و بررسی قرار می‌گیرد خاستگاه قانون و قانون‌گذاری، سپس قانون‌گرایی است. در طول تاریخ هرگاه قانون برای فرار از بی‌قانونی در جامعه وضع شده، قانون‌گذاری مطابق نیاز و مصلحت جامعه نبوده است. بنابراین قانونگذاری نیز دستخوش سلیقه‌ها و منافع فردی و گروهی قرار گرفته و هرگاه قانون از بستر آگاهی و تفکر برخاسته، قانون‌گذاری نیز بر محور نیاز و خواسته بشر و برحسب شرایط و مقتضیات تهیه و تدوین گردیده است. در چنین شرایطی قانون گرایی به مثابه یک ضرورت و ارزش در روابط بین انسانها نمود یافته و محور تعاملات عمومی و گروهی در عرصه‌های مختلف سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی قرار می‌گیرد.

آنچه سبب شده قانون گرایی «گفتمان مسلط» جامعه امروز شود خاستگاه قانون و قانونگذاری در جامعه امروز ایران است، در حالی که وضع قانون در انقلاب مشروطیت تنها برای فرار از بی‌قانونی حاکم و سلطه استبداد بوده است. هم‌اکنون پس از دو دهه وضعیت ویژه جنگ و سازندگی، استقرار و ثبات، بستر مناسب برای قانون گرایی در پرتو قانون اساسی که میثاق ملی و ثمره ماندگار انقلاب اسلامی است، فراهم شده است.

آیا برنامه و سیاستهای دولت خاتمی توانسته است مطالبات و توقعات نیروهای اجتماعی را منعکس سازد و بدان پاسخ گوید؟

رأی بیست میلیونی مردم به آقای خاتمی بازتابی از مطالبات و توقعات نیروهای اجتماعی بود. اما پاسخ دولت خاتمی به این مطالبات باید به صورت

گوناگون ارزیابی شود و بهتر است بگویم که مدت یک سال فرصت کوتاهی برای تحقق آن مطالبات و توقعات است اما آنچه مسلم است حرکت دولت و مسیرهای انتخابی، سمت و سوی برآوردن آن توقعات را باز می‌تاباند.

میزان موفقیت دولت خاتمی در اجرای برنامه‌ها و سیاستهای خود چگونه است و تا چه حدودی به مطالبات نیروهای اجتماعی پاسخ داده است؟

میزان موفقیت دولت خاتمی در بخشهای متفاوت، با چالشها و فراز و نشیبهای غیرهمگون همراه بوده است. در بخش فرهنگ و سیاست، فضای باز و آزاد مطلوب رخ نمود، اما همگام با آن نهادهای قانونمند و مشارکت جو، پا به عرصه حیات ننهاد. در چنین وضعیتی مطبوعات به منزله رکن چهارم مردم‌سالاری جایگزین تشکل‌های سیاسی و احزاب شده و در غیبت احزاب در کوتاه‌مدت، مطبوعات قادر هستند نقش سازماندهی به نیروهای اجتماعی را ایفا نمایند، اما هیچ‌گاه یک روزنامه برای مدت زمان طولانی نخواهد توانست کارکردهای حزب را داشته باشد. چرا که تحزب، گامی اساسی به سوی «مشارکت‌جویی» و ارتباط افقی در سطوح گوناگون اجتماعی است و فراوانی مطبوعات و تنوع آن، بدون حضور احزاب، حرکتی به سوی «مشارکت‌گرایی» است و طبیعی است که حرکتهای عمودی و از «بالا به پایین» تنها مدت کوتاهی دوام داشته و این حرکت، به‌ویژه از جانب مطبوعات، در مدت طولانی به عامل نفی خود مطبوعات در عرصه حیات سیاسی و اجتماعی تبدیل خواهد شد. مشکلاتی که امروز جامعه مطبوعاتی با آن دست به گریبان است، نمایی از این احتمال «نزدیک به واقع» است.

محدودیتها و مقدورات دولت خاتمی کدام‌اند؟

محدودیتها و مقدورات دولت خاتمی دارای ویژگیهای منحصربه فرد و بی‌سابقه در تاریخ معاصر ایران است، زیرا وضعیت حاضر و درآمیختگی «فرصتها» و «تهدیدها» و عدم مرزبندی مشخص و روشن بین آثار و نتایج و

بازتاب آنها در جامعه، موقعیت را برای «نظام مدیریت سیاسی» کشور به گونه‌ای فراهم کرده است که هر تهدیدی می‌تواند به یک فرصت تبدیل شود و از دل هر فرصتی نیز می‌تواند تهدید جدیدی زایش نماید. بدیهی است در چنین هنگامه‌ای، مدیریت ویژه برای تبدیل هر «تهدید» به یک «فرصت» و اقدام برای جلوگیری از فرسودگی فرصتها و زایش تهدیدها، چینش‌های دقیق، آگاهانه و شجاعانه را متناسب با شرایط جدید که برخاسته از تعاملات مستمر تهدیدها و فرصتهاست، طلب می‌کند.

آقای خاتمی در اجرای برنامه‌های خود با مخالفتهای جدی در بخش نیروهای درون نظام و نیروهای اپوزیسیون (مخالف براندان) مواجه است، علل و عوامل این مخالفتها کدام‌اند؟ آیا می‌توان در میان این مخالفتها وجوه اشتراکی یافت؟

از جمله مشکلات آقای خاتمی در اجرای برنامه‌ها، نه وجود «جناح رقیب» بلکه ویژگیهای فکری این جناح است. که برخی آن را اندیشه جزمی و مطلق‌انگاری در مفاهیم و مصادیق «دین‌داری و دین‌مداری» می‌خوانند. گفتنی است عدم تمایز بین «دین‌داری» و «دین‌مداری» در روابط بین انسانها سابقه تاریخی دارد. در دین‌داری «انسان دین‌دار» به جای «حقانیت دین» می‌نشیند، اما در «دین مداری» حقانیت از آن خود دین است، نه انسان دین مدار.

در «دین‌داری» مشروعیت دین و قوانین آن سنگ بنای تعیین «بایدها و نبایدها» و مرزبندیها و خط کشی‌های بین حق و باطل است. اما در دین مداری علاوه بر مشروعیت، ایجاد مقبولیت نیز در تعریف بایدها و نبایدها، شرط اساسی برای پذیرش دین است. تاریخ نیز نشان داده است که در عصر قرون وسطی از درون تفکر دین‌داری، حکومت کلیسایی در اروپا ظهور می‌کند و از دل دین‌مداری حکومت رسول‌الله(ص) در «مدینه‌النبی» و حکومت عدل علی(ع) تجلی می‌یابد.

تفکر دین‌داری بجای دین‌مداری که از سوی برخی جناحها اعمال می‌شود از

جمله مصادیق همان تهدیدهایی است که می‌تواند اغتنام فرصت برای دولت خاتمی باشد. چراکه فطرت از آن انسان دین‌مدار است و نه دین‌دار و این فطرت با آموزش، تبلیغ صحیح و امر به معروف و نهی از منکر برخاسته از شرایط فقهی موجب ایجاد مقبولیت برای پذیرش دین می‌گردد.

به عبارت دیگر فاصله دین مداری تا دین‌داری در جامعه تنها از «بستر آزادی» همراه با مسؤولیت می‌گذرد.

گروه دیگری که ممکن است به مخالفان آقای خاتمی تبدیل شوند کسانی هستند که در قرائت خود از دوم خرداد، آن را «نقطه گسست از انقلاب اسلامی» تصور می‌کنند و براساس دیدگاه خود، با استفاده از فرصتهای به وجود آمده در اثر سیاستها و برنامه‌های دولت خاتمی، تمام تلاش خود را به منظور تثبیت این فرضیه و تهدید جدی از پدیده دوم خرداد به کار می‌گیرند. مشکل اساسی دولت خاتمی، در تعامل و چالش میان تفکر جناح رقیب با دیدگاه این گروه از دوم خرداد است که وجود این چالش نقطه ثقل حرکتهای «دوستان ناآگاه» و دشمنان هوشمند انقلاب اسلامی علیه حماسه دوم خرداد قلمداد می‌شود.

مانع سوم که در حقیقت می‌توان از آن با عنوان «طیف سوم» یاد کرد، اکثریت جامعه هستند که از آموزش و تجربه یافتگی لازم- همسو با دیدگاه چهارم و متناسب با شناخت «افق آینده» در گفت‌وگوی بین تمدنها- برخوردار نیستند. این جمع ممکن است تحت تأثیر بازیهای سیاسی گرایشهای مخالف دولت خاتمی قرار گیرند و در نهایت به مثابه نقطه گسست بین اکثریت جامعه و حاملان پدیده دوم خرداد واقع شوند و در وضعیتی سخت‌تر، حتی مقابل آن بایستند.

با توجه به تجربیات تاریخی، عدم نهادینه شدن اهداف و شعارهای دوم خرداد یکی از نگرانیهای نیروهای طرفدار دولت خاتمی است، شما برای نهادینه شدن این اهداف و شعارها چه راهکارهایی پیشنهاد می‌کنید.

مهمترین راهکارها برای نهادینه شدن اهداف دوم خرداد عبارت‌اند از:

۱- «بازاندیشی» درباره اهداف و شعارها، و تبیین خاستگاه‌ها، ضرورتها و نیازها در مسیر تحولات نو به نو و جاری در جامعه.

۲- ایجاد زمینه و بسترهای متنوع برای مشارکت‌جویی، به جای مشارکت‌پذیری که در مشارکت‌جویی عنصر اندیشه و آگاهی و تفکر عمیق عامل مشارکت است، اما در مشارکت‌پذیری تقلید صرف و پذیرش مقطعی اساس مشارکت می‌باشد.

۳- بازشناسی تهدیدها و فرصتها در حرکت مستمر و پویای جامعه در میان نیروهای خودی، مخالفان با آراء و سلیقه‌های متفاوت و در نهایت دشمنان دیرین انقلاب.

۴- طرح انتقادی و مسؤولانه مسائل و مشکلات و به این ترتیب استمرار پیوست مردم به دولت که بازوان اجرایی پرتوان برای تحقق برنامه‌ها و داوران نهایی رویدادهای سیاسی، اجتماعی و عملکرد دولت خاتمی خواهند بود.

چشم‌انداز آینده، چگونه است و از این منظر، بیم‌ها و امیدها کدام‌اند؟

جامعه انسانی همواره با فراز و نشیب‌ها همداستان است و حرکتها و جنبشها در جوامع، در هنگام بالندگی، پذیرای جمود و خشکی نیز هست. جامعه در حالی که ترقی و پیشرفت دارد، میرایی و نابودی نیز در کمین آن است. کشف قوانین و رابطه علت و معلولی در ارتباط با پدیده‌های متفاوت «اصل بقا و رمز بالندگی» است. مهمتر آن که باید دانست که هر «هست» الزاماً به یک «باید» منتج نخواهد شد، بلکه هر «هست» می‌تواند بایدهای گوناگونی را در پی داشته باشد. نکته اساسی در چشم‌انداز آینده و شناخت بیم‌ها و امیدها، شناخت بایدها و انتخاب بهترین «باید» برای برقراری پل ارتباطی بین وضعیت موجود و چشم‌انداز وضعیت مطلوب است.

۱۹

☐ مصاحبه با:

دکتر محمد هاشمی*

دربارهٔ واقعه دوم خرداد تاکنون سه دیدگاه مطرح شده است:

یک دیدگاه دوم خرداد را یک نقطه گسست در تاریخ انقلاب اسلامی ارزیابی می‌کندو آن را یک جنبش جدید اجتماعی با گفتمانی متفاوت با گفتمان رایج در دو دهه اخیر می‌داند.

دیدگاه دیگر، واقعه دوم خرداد را یک نقطه عطف در تاریخ انقلاب ارزیابی نموده و آن را بازگشت به شعارها و آرمانهای اصلی انقلاب اسلامی می‌داند که به دلایل مختلف محقق نشده و یا تحققی کامل نداشته است.

دیدگاه سوم، دوم خرداد را نه یک تحول و نقطه عطف بلکه حادثه‌ای گذرا می‌داند که تأثیری بر روندهای موجود و گفتمان حاکم نداشته است. تحلیل شما از دوم خرداد چیست؟ و علل و عوامل

---

* استاد دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی.

پیدایی دوم خرداد را چه می‌دانید؟

برای یافتن علت موجبهٔ پدیده مهم دوم خرداد، ابتدا باید به پیام انقلاب اسلامی، سپس به استقرار جمهوری اسلامی توجه نمود. شعار فروزان و پرطنین انقلاب، «**استقلال - آزادی - جمهوری اسلامی**» بود که در اصل نهم قانون اساسی به مثابه یکی از استوانه‌های وجودی نظام منظور گردید. به موجب این اصل «در جمهوری اسلامی ایران آزادی و استقلال و وحدت و تمامیت ارضی کشور از یکدیگر تفکیک ناپذیرند و حفظ آنها وظیفهٔ دولت و آحاد ملت است» تا آنجا که هیچ مقامی حق ندارد به هیچ بهانه‌ای آزادیهای مشروع را، هر چند با وضع قوانین و مقررات، سلب کند. با این ترتیب، آزادیِ خدادادی در ید قدرتمند مردم اولاً، مبنای بلامنازع حاکمیت مردم بر سرنوشت اجتماعی خویش می‌شود(اصل ۵۶)، ثانیاً اداره امور کشور به اتکای آرای عمومی است (اصل ۶) و ثالثاً، حقوق ملت به منزله مجموعهٔ اصول بنیادی (فصل سوم) برای همگان محترم است و دولت باید آن را تضمین کند.

انقلاب اسلامی، همانند دیگر انقلابها، در بیست سال گذشته فراز و نشیبهای فراوانی را پشت سر گذاشته و با توجه به پاره‌ای اتفاقات، همچون رقابتهای متنوع، مفرط و مخرّب سیاسی در آغاز انقلاب و جنگ هشت سالهٔ عراق علیه ایران، برخی از اصول را پررنگ‌تر نموده و دیگر اصول را تحت‌الشعاع خود قرار داده که نتیجهٔ آن رونق اقتدارگرایی در زمامداری و کسادی آزادیهای مردمی بوده است.

در این روند، اصرار فراوان اکثر صاحبان قدرت بر محوریت اسلام بدون در نظر گرفتن حقوق و آزادیهای مردم، دلواپسی موهوم نسبت به تهاجم تفکر لیبرالیسم غیرمذهبی، بدون توجه به اعتقادات عمیق اکثریت مردم به اسلام، و فرصت‌طلبی پاره‌ای اقتدارگرایان با تمسک به اصل ولایت مطلقهٔ فقیه در راه

اهداف خود، عرصه را بر آزادی و محوریت مردم تنگ نموده و از یک‌سو فضایی از تهدید و تهمت و از سویی، ترس و محافظه‌کاری را به وجود آورده بود.

به موازات این سیر تاریخی، کانونهای خودجوشی از معارف و آگـاهیهای اسلامی، انقلابی و سیاسی با تأنی شکل گرفت و با نقد مسیرهای انحرافی پدید آمده و با ایمان به شعور سیاسی مردم، نجات اصول فراموش شدهٔ انقلاب را در برنامه‌های سیاسی و فرهنگی خود قرارداد. سهم دانشگاهها، حوزه‌های عـلمی دینی، مدارس و دیگر مراکز علمی را در این تـلاش مـقدس نـمی‌توان نـادیده گرفت. دست‌پروردگان این کانونهای معرفت جوانانی بودند کـه از دل انـقلاب متولد شدند و با برخورداری از تعالیم عـالی اسـلام و انـقلاب اجـرای درست اصول انقلاب را طلب کردند که آزادی مردم در رأس آنها قرارداشت. در میان انبوه سنت‌گرایان مسلمان نیز که نوعاً اطاعت محض از دولت را وظـیفه خـود مـی دانستند، با مشاهدهٔ پاره‌ای اعمال حکومتی انتقادپذیر از دگرگونیهای آرام- بـه شرط حفظ اصول ارزشمند اسلام- دریغ نکردند و بدین ترتیب، طی ده سال پس از پایان جنگ تحمیلی و دوره سازندگی، تحولی شگرف آرام‌آرام شکل گرفت و در یکی از سالهای گذشته به نقطه اوج خود رسید.

انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶ را باید یک مصاف سیاسی بدانیم که یک جبههٔ آن را سنت‌گرایی گذشته بر محوریت اقتدار حکومت اسلامی و جبههٔ دیگـر را محوریت آزادی مردم مسلمان و معتقد بـه نـظام جـمهوری اسـلامی تشکـیل می‌داد. در این مصاف، آرای بیست میلیونی مردم که اکثریت آن را جوانان پرشور آزادیخواه تشکیل می‌دادند بر آرای جبههٔ سیاسی مقابل پیشی گرفت که می‌توان آن را یک نقطه عطف بزرگ در تاریخ انقلاب‌اسلامی ارزیابی نمود؛ نقطه عطفی که سرفرازی شکوهمند داخلی وبین‌المللی را برای ملت ایران به همراه آورد.

یکی از شعارهای مهم و محوری برنامه آقای خاتمی در دوران انتخابات ریاست‌جمهوری، «جامعه مدنی» بود. نسبت جامعه مدنی با دولت دینی چیست آیا از دولت دینی می‌توان تحقق جامعه مدنی را انتظار داشت؟

جامعه مدنی اصطلاحی است که نوعاً در مقابل جامعهٔ طبیعی به کار گرفته می‌شود. در این جامعه افراد، با قابلیتهای اجتماعی خود، نهادهای اجتماعی گوناگونی را پدیدار می‌سازند و از برکت همبستگی و اتحاد، به زندگی خویش ارتقا می‌بخشند. فلاسفه قدیم و جدید و متکلمین دینی نسبت به جامعه مدنی نگرشهای متفاوتی ابراز داشته‌اند. در این میان، فلاسفهٔ جدید جامعه مدنی را بر محور آزادیهای فردی و قانونمندی اجتماعی بنا می‌نهند. در این تفکر که پایه‌گذار دموکراسی نوین است، پایه اصلی زندگی انسان را آزادی تشکیل می‌دهد. این آزادی از یک سو، به صورت مشارکت جمعی آشکار می‌شود و درواقع، پایه‌گذار تشکیل حکومت منتخب است و از سوی دیگر، افراد از طریق آن استقلال خود را در مقابل حکومت حفظ می‌کنند، به صورت فردی و جمعی زندگی غیرحکومتی خویش را پی می‌ریزند، در حکومت استحاله نمی‌شوند و اندیشه و بیان و استعداد خود را آن گونه که لازم باشد به کار می‌اندازند. چنین تصویری که از جامعه مدنی به دست می‌آید متضمن این ویژگیهاست:

اولاً، دولت با اقتدار مشروع خود، با وضع قانون و با استفاده از امکانات لازم، نظم، امنیت و عدالت را برقرار می‌کند و مردم را وادار به رعایت آن می‌نماید.

ثانیاً، مردم ضمن آن که نسبت به اقتدارات مشروع دولت تمکین می‌کنند در مقام نظارت بر حکومت، رفتار حکومت را ارزیابی می‌نمایند و در صورت مشاهدهٔ انحراف، با استفاده از حربه‌های منطقی بیان، قلم، تشکل و تحزب به

مقابله با آن دولت می‌پردازند.

به هر حال، جامعهٔمدنی امروزی را که قرین دموکراسی است می‌توان در اصول ذیل خلاصه نمود:

اول) آزادی که در سه مقولهٔ آزادیهای خصوصی، عمومی و سیاسی متمایز از یکدیگر است:

۱- آزادیهای خصوصی، که از آزادی روابط فردی حکایت می‌کند، بدون آن که پای جامعه در میان باشد؛ نظیر خانواده، مالکیت و دیگر موارد مشابه.

۲- آزادیهای عمومی، که بین همگان متداول است و افراد یا به تنهایی از آن برخوردارند؛ نظیر آزادی بیان و یا با اشتراک مساعی از آن بهره‌مندند؛ همچون آزادی تشکل.

۳- آزادیهای سیاسی، که با فرض تمایز بین مردم و حکومت، در معنای «آزادی- مشارکت» برای تعیین سرنوشت سیاسی و «آزادی- استقلال» به معنای این که مردم مظاهر مختلف زندگی را مستقل از دولت پایه‌ریزی می‌کنند.

دوم) مشارکت همگانی، که در آن مردم در متن امور سیاسی قرار می‌گیرند و با انتخاب زمامداران و پی‌ریزی نظام سیاسی، سرنوشت خویش را رقم می‌زنند.

سوم) کثرت‌گرایی همراه با قبول تعدد اندیشه و عقیده و ایجاد نهادهای سیاسی و صنفی بر این اساس.

چهارم) گرفتن تصمیمات سیاسی برمبنای رأی اکثریت با حفظ حقوق اقلیت.

پنجم) تناوب قدرت در یک فضای باز سیاسی و فراهم آوردن امکان مشارکت برای تمام گرایشهای سیاسی در امر زمامداری و نهایتاً انتخاب حزب و گروه برتر برمبنای رأی اکثریت از طریق انتخابات سالم.

ششم) حاکمیت قانون برای استقرار نظم و امنیت در جامعه، که علاوه‌بر

التزام مردم به اجرای قانون، زمامداران از حاکمیت قـانون- بـرای جـلوگیری از هرگونه خودکامگی- تبعیت نمایند.

در فضای جدید سیاسی کشور، ریاست محترم جمهور تحقق جامعه مدنی را به مردم وعده داده است. مردم ایران با بسیاری از زمینه‌های اساسی جـامعهٔ مدنی آشنایی دارند و توسعه سیاسی در این معنا نیاز به زمان بیشتری دارد. اما از آن‌جا که جامعه ما مصمم به مقابله با اشتباهات گذشته است، مـجموعاً بـرای تحقق شعارهای رئیس‌جمهور محترم بـاید خـوشبین بـود؛ زیـرا خـاکـریزهای فرسوده مقاومت با این فضای مطلوب یکی پس از دیگری در حال فروریختن است.

قانون‌گرایی یکی از محورهای عمده برنامه آقای خاتمی است. از طرفی می‌دانیم قانون و قانون‌گرایی یکی از محورها و اهداف انقلاب مشروطیت بوده است. به نظر شما چه عواملی باعث عدم تحقق قانون و قانون‌گرایی در جامعه شده کـه پس از یکـصد سـال مـجدداً بـه صورت گفتمان مسلط مطرح می‌شود؟

قانون دستور زندگی اجتماعی است که در زمینه حق و باطل و تشـخیص نیک و بد با ضـمانت اجـرای مـقرر اعـلام مـی‌شود و هـدف آن جـلوگیری از مداخلات خودسرانهٔ افراد و طبقات و مقامات حکومتی و حفظ نظام اجتماعی و خیر و صلاح مردم است. قانون حد و مرزها را مشخص می‌سازد و ضوابط را مقرر می‌دارد تا همگان یکسان آن را رعایت نمایند.

در حاکمیت قانون هیچ فردی فوق قانون نیست. این حاکمیت، همهٔ افراد و حتی زمامداران‌را زیر پوشش خود قرار می‌دهد. در هر جامعه کـه زمـامداران و متنفذین در دستگاه حکومتی مقامی فوق قانون برای خود قائل باشند با دست خود سیطره و ابهت قانون را در هم می‌شکنند و اعتبار آن را در انظار مردم از بین

می‌برند.

یکی از خصایص بارز نظام استبدادی، عدم تقید زمامدار به قانون است که او را مافوق تمام ضوابط و معیارها قرار می‌دهد و دستورهای فردی، حاکم بر مقدرات جامعه می‌شود. ظهور حکومتهای مردمی، حاکمیت قانون مصوب مردم را جایگزین هوسها و امیال فردی سلاطین استبدادی نموده است. بر این اساس، قانون مبین حاکمیت و اراده ملی است و با اوصاف عمومی فرمانروایان و فرمانبرداران را به طور یکسان، تحت تبعیت ضابطه ثابت و معین درمی‌آورد. بدین ترتیب، حقوق و آزادیهای مردم تضمین می‌شود و راه بر خودکامگی‌های زمامداران بسته می‌ماند.

انتظام امور دولتهای قانونی، در درجهٔ اول از طریق قوانینی است که به منزلهٔ قرارداد ملی و اجتماعی، اعمال سیاسی را تبیین، حدود اختیارات زمامداران را تعیین و وظایف حکومتی را به تفکیک بیان می‌کند؛ بر این اساس، تمام اعمال حکومتی، در چارچوب قانون اساسی قرار می‌گیرد و زمامداران، مسؤول اعمال خویش می‌شوند.

درست است که قانونگرایی و اصل حاکمیت قانون در مفهوم جدید خود قریب یک قرن است که در کشور ما رسمیت یافته است اما باید توجه داشت که التزام عمومی بر اجرای قانون، علاوه بر تناسب ملی و مقبولیت همگانی باید به صورت فرهنگ ملی درآید؛ در حالی که یکی از ویژگیهای کشور ما همانا «گریز از قانون» است.

مردم ایران به خاطر بیزاری از مفاسد رنج‌آور حکام پیشین برای مقابلهٔ منفی با هیأت حاکم از اجرای قوانین حکومتی سرباز می‌زدند؛ اما تمرد و گریز مستمر از قانون همچون طبع قانون، ملکهٔ اذهان گردیده است؛ به گونه‌ای که اشخاص در بعضی از موارد، صلاحیت شخصی خود را در تخلف از قانون می‌بینند و توفیق

در این امر را به حساب شهامتهای خود منظور می‌دارند. گریز از قانون تا آن حد در جامعهٔ ما جا افتاده است که زمامداران و مسؤولان ردهٔ بالا نیز از تعرض آن مصون نیستند. اصرار بر این جریان غلط فرهنگی تا آن اندازه است که اعمال خلاف قانون بعضاً تحت عنوان «اقدام انقلابی» توجیه می‌شود!

در بسیاری از کشورهای تازه استقلال یافته و حتی انقلابی، زمامداران با دستاویز قراردادن اعتماد عمومی پا را فراتر از قانون می‌نهند و به تدریج به موقعیتی مافوق و بلامنازع دست می‌یابند و بدین وسیله، زمینه را برای استبداد، خود محوری و انحصارطلبی فراهم می‌سازند. به همین دلیل امروزه شاهد وجود نظامهای سیاسی‌ای هستیم که با نام «جمهوری» شکل گرفته‌اند؛ اما به لحاظ عدم احترام زمامداران به قوانین حاکم، شیوه‌های استبدادی و محو آزادیها، جایگزین آن شده است.

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، با پیش‌بینی ضوابط معین، حاکمیت قانون را مبنا قرار داده است؛ اما به دلایل فرهنگی و تسامح انقلابی نسبت به قانون، کشور ما همواره در بحران حاکمیت قانون قرار دارد.

از آن‌جا که قانون‌گرایی یکی از محورهای عمده برنامهٔ آقای خاتمی است، برای توفیق در این امر، «حرکتهای فرهنگی»، «قانونی» و «اجرایی» باید صورت گیرد.

الف) حرکت فرهنگی: فرهنگ مبنای اساسی هویت هر جامعه است و حیات و حرکت جامعه بر حرکت فرهنگی‌اش وابسته است. همان‌گونه که اشاره شد،برای مقابله با حکام گذشته، گریز از قانون به صورت یک فرهنگ حاکم درآمده است. ادامه چنین فرهنگی مخالف اصول حکومت اسلامی است. جامعه باید از آلودگی‌ها پاک گردد. پیشوایان فکری جامعه باید به بعثت فرهنگی پردازند و تمام کوشش خود رابرای پایداری تفکر و اندیشه، قداست قانون و

التزام به اجرای آن به کار بندند. باید این طرز تفکر در جامعه پدید آید که حاکمیت قانون، خیر همگان را دربردارد و گریز از قانون، گناهی بزرگ و بر خلاف مصالح جمعی ملت است؛ این حرکت در آموزشهای نظری و عملی با هر وسیله ممکن ضرورت دارد. آموزش عملی باید با پیشقدمی مقامات و مسؤولان رده اول نظام صورت گیرد و مایه عبرت دیگران گردد. در این صورت است که مردم نیز سنت نیکوی قانونگرایی را با اشتیاق خواهند پذیرفت. تا هنگامی که زمامداران و مسؤولان کشور، خود پیشقدم در اجرای قوانین نباشند و تا این حرکت به گونه‌ای جدی آغاز نگردد نمی‌توان به اصل حاکمیت قانون و قانونگرایی امیدوار بود و سرانجام مانند بسیاری از ارزشهای دیگر، فقط در محدوده «شعار زیبا» باقی خواهد ماند.

ب) **حرکت قانونی:** تناسب، مقبولیت، جامعیت و کلیت از ارکان وجودی یک قانون شایسته به شمار می‌آید. فقدان یا نقصان این ارکان، قوانین را دست و پاگیر و مشکل‌آفرین می‌سازد که این خود فراهم‌کنندهٔ عوامل‌گریز از قانون است. مجلس شورای اسلامی که اساس قانونگذاری است، با همکاری دستگاههای اجرایی، برای تدوین قانونی شایسته باید به اصل یاد شده توجه داشته باشد تا بهانهٔ فرار از قانون را از بین ببرد. بسیاری از قوانین گذشته که امروزه اجرای آن مشکل است، باید با در نظر گرفتن اصول چهارگانه مذکور، تجدید نظر شود.

ج) **حرکت اجرایی:** اجرای صحیح قوانین که قانون اساسی در رأس آنها قرار دارد، در گرو حرکت متناسب دستگاههای اجرایی و قضایی کشور است. کوچکترین تساهل و تسامح در اجرای همه قوانین، به ویژه قانون اساسی، موجب تنزل و انحطاط آن می‌گردد. در این خصوص، رئیس‌جمهور در مقام مسؤول اجرای قانون اساسی و ریاست قوه مجریه بیشترین تکلیف را بر عهده دارد و باید با استفاده از شیوه‌های نظارتی شایسته، اجرای قوانین را به طور جدی

پیگیری نماید. بدیهی است که‌قوهٔ قضاییه از طریق بازرسی کل کشور و دادگاه‌ها می‌تواند اهرم اطمینان بخشی برای تقویت روحیه قانون‌گرایی باشد.

آیا برنامه‌ها و سیاستهای دولت آقای خاتمی توانسته است مطالبات و توقعات نیروهای اجتماعی را در خود منعکس سازد و بدان به گونه مناسب پاسخ گوید؟

برنامه‌های دولت آقای خاتمی عمدتاً بر توسعه سیاسی بنا نهاده شده، در حالی که مطالبات و توقعات نیروهای اجتماعی متنوع و گسترده است. پاسخ منطقی به این توقعات، مستلزم یک برنامه جامع سیاسی است که دولت جدید در این خصوص هنوز احاطه لازم پیدا نکرده است.

محدودیتها و مقدورات دولت آقای خاتمی کدام‌اند؟

آقای خاتمی منتخب اکثریت قاطع مردم است و برای حفظ و ادامه این ارتباط، موضوع توسعه سیاسی را در رأس برنامه‌های خود قرار داده است؛ اما باتوجه به بحران در امکانات اقتصادی، ضعف دیوانسالاری و عدم تفاهم بین مجموعهٔ نیروهای حاکم، با محدودیتهای جدی روبه‌روست که عبارت‌اند از:

الف) بحران امکانات اقتصاد ملی: توسعه اقتصادی و توسعه سیاسی قرین یکدیگرند و رشد اقتصادی با آزادگی افراد جامعه ارتباط مستقیم دارد. با مطالعه جغرافیای سیاسی و اقتصادی در می‌یابیم که نظام اقتصادی و نظام سیاسی در اکثر کشورها، با یکدیگر ارتباطی متقابل و مستقیم دارند. در نظام جمهوری اسلامی ایران نیز نظام سیاسی (جمهوری اسلامی) همراه با نظام اقتصادی (اقتصاد اسلامی)، مطمح نظر قرارگرفته است؛ همچنان که در صدر اصل چهل و سوم قانون اساسی «تأمین استقلال اقتصادی جامعه و ریشه‌کن کردن فقر و محرومیت و برآوردن نیازهای انسان در جریان رشد با حفظ آزادگی او به منزلهٔ اهداف اقتصادی نظام، مورد توجه است.»

قانون اساسی طی اصل مذکور، برای تأمین اهداف یاد شده، اصول محوری اقتصاد ملی را برشمرده و در اصل چهل و چهارم با معرفی بخشهای سه گانه اقتصادی (دولتی، تعاونی و خصوصی) که بی‌شباهت به بخشهای اقتصادی کشورهای سوسیالیستی نیست، نظام سیاسی را دلالت نموده است. علاوه بر آن، قوانین برنامه اول (مصوب ۱۳۶۸/۱۱/۱۱) و دوم (مصوب ۱۳۷۳/۹/۲۰) توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و جزئیات آن تلویحاً یا تصریحاً توسعه سیاسی و اقتصادی را به هم پیوند داده است. اما اتکای کشور به درآمدهای ارزی نفت و کاهش محسوس آن در سالهای اخیر، عدم کفایت تولید داخلی، احساس عدم امنیت برای سرمایه‌گذاری به دلیل شعارها و تبلیغات ناشیانهٔ نگران‌کننده و نارسایی نظام مالیاتی به گونه‌ای است که اقتصادملی را با بحرانی جدی مواجه ساخته است؛ بحرانی که زمینه‌های سیاسی و فرهنگی دارد. تجربه دولتهای گذشته و کارآیی نه چندان امیدوارکننده برنامه‌های توسعه را مجموعاً می‌توان از مشکلات دولت آقای خاتمی و دیگر دولتها دانست.

ب) ضعف دیوانسالاری: حکومت بر مردم و مدیریت بر جامعه دارای دو بعد سیاسی و اداری است:

– مدیریت سیاسی در زمینهٔ مسائل کلی نظام و مربوط به مصالح جمعی ملت است و اعمال آن در سطح زمامداری و از طریق قوای عالیه (رهبری و قوای سه گانه) صورت می‌گیرد.

– مدیریت اداری مربوط به استقرار نظم، احقاق حقوق مردم و تأمین نیازمندیهای همگانی است که در سطح مسؤولان اداری از طریق ارتباط روزمره با مردم اعمال می‌شود.

اصل کلی در مدیریت سیاسی، براساس مودت و نزدیکی با مردم و در مدیریت اداری، بر پایهٔ سادگی و دوری از تکلف پایه‌ریزی می‌شود. در این

خصوص، به موجب اصل سوم قانون اساسی: دولت موظف است همه امکانات خود را در «محو استبداد، خودکامگی و انحطارطلبی» (بند ۶) و «ایجاد نظام اداری صحیح و حذف تشکیلات غیر ضرور (بند ۱۰) به کار گیرد.

بر این اساس، اگر توسعه سیاسی را یکی از برنامه‌های شایسته دولت آقای خاتمی در «محو استبداد» تلقی کنیم، دیوانسالاری فرسوده کشور در وضع کنونی مانع جدی برای ایجاد نظام صحیح اداری محسوب می‌شود. از آنجا که دستگاههای اداری به منزله ستون فقرات زمامداری محسوب می‌شوند، پیامهای جامعه مدنی و توسعه سیاسی خود به خود در پیچ و خم‌های اداری با آسیبهای جدی مواجه است و آن را در حد شعار متوقف می‌سازد. میل به تمرکزگرایی اداری و انتقادی بودن تشکیلات و سازماندهی دستگاههای دولتی را باید یکی از محدودیتهای جدی تلقی نمود.

ج) رقابت انتقادی بین نیروهای حاکم: هر چند در اندیشه تفکیک قوا، جلوگیری از تمرکز قدرت و طرد یکه‌تازی مورد توجه است، اما این بدان معنا نیست که قوای سه گانه از یکدیگر بیگانه باشند. بلکه ارتباط منطقی قوا و سامان بخشیدن به امور عمومی و اداره امور جامعه، از ضروریات اجتناب‌ناپذیر هر جامعه سیاسی است.

در کشور ما که اینک کانونهای متباعد قدرت در قوای سه گانه شکل گرفته است، به جای تمسک به ابواب ارتباط منطقی، جناح‌بندیهای سیاسی نوعی رقابت را به وجود آورده که جای انتقاد دارد، زیرا علی‌رغم توصیه‌های علما و بزرگان، قوای سه‌گانه رودرروی یکدیگر قرار گرفته است. زمینه‌هایی از برخوردهای سیاسی که در قوای حاکم تدارک دیده می‌شود در برداشت کلی نوعی تخاصم و تصفیه حساب را به ذهن متبادر می‌سازد. این مشکل جدی را نمی‌توان از نظر دور داشت.

آقای خاتمی در اجرای برنامه‌های خود با مخالفتهای جدی در بخش نیروهای درون نظام و نیروهای اپوزیسیون مواجه است. علل و عوامل این مخالفتها کدام‌اند و آیا می‌توان میان این مخالفتها وجوه اشتراکی یافت؟

آقای خاتمی در رقابت فشرده سیاسی با رأی قاطع، گوی سبقت را پیروزمندانه برای ریاست‌جمهوری ربوده است؛ اما باید توجه داشت که در یک نظام دموکراتیک تعددگرایی فکری و حزبی مستلزم تحمل سیاسی است. در غیر این صورت جوی از خصومت‌پدیدار خواهد گشت که در آن رقبای سیاسی، به جای احترام به رأی اکثریت و التزام عملی به اجرای برنامه‌های حکومت برگزیده، راه تخریب را پیشه می‌سازند و تمام توان خود را به کار می‌گیرند تا این دولت مبعوث را از پای درآورند برای آنکه بار دیگر خود بر سریر قدرت بنشینند.

با این ترتیب، در جامعه ما موضوع تحمل سیاسی هنوز، آن گونه که باید، مفهوم نیست و نیروهای رقیب نوعاً از اخلاق سیاسی شایسته برخوردار نیستند و این مسئله نه تنها دولت آقای خاتمی را با مشکل جدی مواجه می‌سازد، بلکه آثار سوء آن متوجه کشور و جامعه نیز خواهد شد.

یکی از برنامه‌های جامعه مدنی رعایت حقوق مخالفان است؛ بدین معنا که انتخاب قطعی یک گروه سیاسی به معنای مرگ گروههای دیگر نیست. بنابراین دیگران نیز حق حیات دارند و باید از همه امکانات همچون حق تشکل، استفاده رسانه‌های گروهی، حق تبلیغ و حق انتقاد و مجموع لوازم آنها برخوردار باشند. تحمل اینگونه مخالفان از طرف دولت حاکم امری شایسته به نظر می‌رسد. اما اگر گروه مخالف با در اختیار داشتن ابزار قدرت همچون قوای قضاییه و مقننه و رادیو و تلویزیون اقدام به کارشکنی کنند، این چنین برخوردهایی اصولاً شایسته یک جامعه مدنی سالم نیست.

باتوجه به تجربیات تاریخی، عدم نهادینه شدن اهداف و شعارهای دوم خرداد یکی از نگرانیهای نیروهای طرفدار دولت خاتمی است. شما برای نهادینه شدن این اهداف و شعارها چه راهکارهایی را پیشنهاد می‌کنید؟

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران که مبین نهادهای فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی جامعه ایران براساس اصول و ضوابط اسلامی است، در ذیل اصل «دوم»، اهداف متعالی قسط و عدل و استقلال همه جانبه و همبستگی ملی را مطمح نظر قرار داده و دراصل «سوم» برای تأمین این اهداف سیاستهای عملی دولت را در ۱۶ بند پیش‌بینی نموده است که طراحی و اجرای این سیاستها تکلیف همه دولتها، از جمله دولت آقای خاتمی را مشخص نموده است. همه این سیاستها را می‌توان به سیاستهای اخلاقی، فرهنگی و آموزشی، تقسیم نمود. براین اساس، شعارهای دوم خرداد تافته جدا بافته از سیاستهای یاد شده نیستند و برای نهادینه شدن آنها چاره‌ای جز التزام عملی به این سیاستها باقی نمی‌ماند.

بنابراین، دولت آقای خاتمی با تکیه بر قانونگرایی و شخص رئیس‌جمهور در مقام مسؤولیت اجرای قانون اساسی، موظف است این سیاستها را به منزله راهکارهای اصلی نهادینه شدن اهداف و شعارهای موعود دوم خرداد اجرا نماید. البته، سیاستهای مقرر در اصل سوم از مبدأ سیاستگذاری (تدوین) تا مقصد سیاستگزاری (اجرا) با اشتراک مساعی تمام نهادهای عالی کشور تحقق خواهد یافت.

جایگاه حقوقی و قانونی هیأت نظارت بر اجرای قانون اساسی را توضیح دهید.

قانون اساسی به دو لحاظ حائز اهمیت است:

یکی آن که، اساس و شالوده نظام، در کلیه شؤون کشور در آن ترسیم و مقرر

می‌گردد و صلاحیتها به موجب آن سازماندهی می‌شود؛ دیگر آن که، تعیین کننده حقوق و تکالیفی است که یک طرف آن حاکم پراقتدار و طرف دیگر آن تقریباً افراد ضعیف قرار دارند.

این قانون آفریننده همه صلاحیتها و مافوق مقاماتی است که براساس آن به وجود آمده‌اند و از طرف دیگر، بیان‌کننده حقوق ملتی است که اطاعت آن برای زمامداران لازم است.

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، علاوه بر آن که حقوق ملت و نظم زمامداری را بیان می‌نماید، حاوی قواعد مربوط به نظام اسلامی، اجتماعی، همبستگی ملی، الگوی فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، و همچنین اصول امنیت قضایی و آزادیهای فردی و اجتماعی است. بنابراین، اطاعت از این قانون عمومی بر همگان لازم است. اجرای صحیح این قانون فراگیر و بنیادین را فقط از طریق نظارت منظم اصولی می‌توان تضمین نمود.

در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، پاسداری از این قانون، از نظر «تقنینی» و «اجرایی»، کاملاً مشخص شده است:

– پاسداری تقنینی بر عهده شورای نگهبان است که از طریق نظارت بر مصوبات مجلس شورای اسلامی در مطابقت آنها با شرع و قانون اساسی اقدام می‌نماید (اصل ۹۱).

– پاسداری اجرایی، تحت عنوان «مسؤولیت اجرای قانون اساسی» برعهده رئیس‌جمهور قرار گرفته است (اصل ۱۱۳).

زمینه اولیه سپردن مسؤولیت اجرایی قانون اساسی را به رئیس‌جمهور، می‌توان در اصل هفتاد و پنجم پیش‌نویس قانون اساسی مشاهده نمود که وی را بالاترین مقام رسمی کشور پیش‌بینی نموده بود. در یک نظاره تطبیقی، به نظر می‌رسد که اصل مذکور مقتبس از ماده پنجم قانون اساسی ۱۹۵۸ فرانسه باشد

که اعلام می‌دارد: «رئیس‌جمهور مراقب اجرای قانون اساسی است». اما پس از تصویب اصل یکصد و سیزدهم، رئیس‌جمهور «پس از مقام رهبری» عالیترین مقام رسمی کشور قرار می‌گیرد. با این ترتیب، با توجه به مقام عالی رهبری، نمی‌توان از وی مسؤولیت تمام عیار اجرای قانون اساسی را متوقع بود. باوجود این، برای این مسؤولیت کاملاً دلایل توجیهی وجود دارد. بنابراین رئیس‌جمهور:

۱- نماینده منتخب و مستقیم مردم و یکی از مظاهر برجسته حاکمیت ملی است (اصل ۱۱۴)؛

۲- عالیترین مقام رسمی کشور پس از مقام رهبری است (اصل ۱۱۳)؛

۳- مورد تأیید مقام رهبری است (اصل ۱۱۰ «۹»)؛

۴- رئیس قوه مجریه است (اصل ۱۳۳).

براین اساس، می‌توان وی را پس از رهبری، مناسبترین مقام برای ایفای وظیفه «مسؤولیت اجرای قانون اساسی» دانست. در اجرای اصل مذکور، فصل دوم (مواد ۱۳ تا ۱۶) قانون تعیین حدود اختیارات و مسؤولیتهای ریاست‌جمهوری اسلامی ایران (مصوب ۱۳۶۵/۸/۲۲)، مقرراتی را بیان داشته است:

۱- «به منظور پاسداری از قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و در اجرای اصل ۱۱۳ قانون اساسی، رئیس‌جمهور از طریق نظارت، کسب اطلاع، بازرسی، پیگیری، بررسی و اقدامات لازم، مسؤول اجرای قانون اساسی است.» (ماده ۱۳).

مقررات این ماده به رئیس‌جمهور امکان می‌دهد تا از ابزار و لوازم فراوانی استفاده کند و از طریق آنها اجرای قانون اساسی را تضمین نماید.

۲- در صورت نقض و تخلف و عدم اجرای قانون اساسی، رئیس‌جمهور

می‌تواند- به نحوی که خود مقتضی بداند- از طریق اخطار، تعقیب و ارجاع پرونده متخلفین به محاکم قضایی اقدام کند (ماده۱۴).

۳- در صورت مشاهده تخلف از قانون اساسی در دستگاههای قدرت عمومی، رئیس‌جمهور حق دارد به قوای سه‌گانه اخطار دهد (ماده ۱۵). اینگونه اخطارها، هر چند که اثر حقوقی چندانی به دنبال ندارد، اما دارای ارزش سیاسی و تبلیغاتی است. در این ارتباط، «رئیس‌جمهور می‌تواند سالی یک‌بار آمار موارد توقف، عدم اجراء و نقض و تخلف از قانون اساسی را تنظیم کند و به اطلاع مجلس شورای اسلامی برساند» (ماده ۱۶). طرح اینگونه آمارها در مجلس، زمینه را برای ارزیابی قضیه احترام به قانون اساسی فراهم می‌سازد. پس از آن، انعکاس مذاکرات مجلس و بازتاب مطبوعاتی و اجتماعی آن بدون شک آثار ارشادی و فرهنگی خوبی را در جهت تقویت اعتقاد عمومی به اصل حاکمیت قانون، خصوصاً قانون اساسی- که پشتیبان آزادی و حقوق مردم است- به جای خواهد گذاشت.

پس از تصویب و ابلاغ قانون یاد شده تشکیلات نهاد ریاست‌جمهوری براساس آن تدوین و واحدی به نام معاونت حقوقی و اجرای قانون اساسی با مسؤولیت و سرپرستی اینجانب در این نهاد تأسیس گردید و زمینه اجرای مقررات قانونی مربوط به مسؤولیت اجرای قانون اساسی با سازماندهی برپایه علمی در دو گروه «تحقیق و پژوهش» و «آموزش» و پایه اجرایی (نظارت) در سه اداره «اطلاعات و تحقیقات»، «رسیدگی» و «تعقیب و پیگیری» فراهم گردید. این واحد تا پایان دوره چهارم ریاست‌جمهوری (تابستان ۱۳۶۸) با تلاشهایی نسبتاً موفق فعالیت داشت.

در دوره‌های پنجم و ششم ریاست‌جمهوری (۱۳۶۸- ۱۳۷۶) موضوع مسؤولیت اجرای قانون اساسی به دلیل مشکلات پس از جنگ و برنامه‌های

فشرده بازسازی و سازندگی مسکوت ماند و واحد مربوط نیز از تشکیلات نهاد ریاست‌جمهوری حذف گردید.

با شروع دوره هفتم ریاست‌جمهوری، با توجه به اینکه قانونگرایی از جمله برنامه‌های سیاسی آقای خاتمی است، رئیس‌جمهور با تأسیس هیأت نظارت بر اجرای قانون اساسی و انتصاب اعضای آن برنامه مدون و مفصلی را برای اجرای قانون اساسی تدارک دیده است. این سازماندهی جدید، مورد استقبال برخی از زمامداران قرار گرفته، و اغلب از آن حمایت نموده‌اند، هر چند برخی با تفاسیر خاصی تلویحاً از این التزام اساسی شانه خالی کرده‌اند با این همه، مردم نسبت به احقاق حقوقشان امیدوار شده‌اند. تا آنجا که عده‌ای از ستمدیدگان و خسارت‌دیدگان تخلف از قانون اساسی، دادخواهی و شکایات خود را به هیأت نظارت مذکور تسلیم داشته‌اند.

در مورد مسؤولیت رئیس‌جمهور در اجرای قانون اساسی چند نکته جلب توجه می‌کند:

نکته اول مربوط به مقام رهبری است که عالیترین مقام رسمی کشور (اصل ۱۱۳)، ناظر بر قوای سه گانه (اصل ۵۷) و مافوق رئیس‌جمهور (بندهای ۹ و ۱۰ اصل ۱۱۰) است. با وجود آنکه قانون اساسی این مقام را همانند دیگران نیز شامل می‌شود (ذیل اصل ۱۰۷) و مسؤولیت رئیس‌جمهور در اجرای قانون اساسی، اطلاق و عموم دارد، مراتب سیاسی مذکور و عدم امکان نظارت رئیس‌جمهور بر اعمال قانونی رهبر، عملاً نظارت بر اجرای قانون اساسی را که خطاب به مقام رهبری است از رئیس‌جمهور سلب می‌کند و ظاهراً امر مراقبت نسبت به اجرای تمام عیار قانون اساسی را منتفی می‌سازد.

نکته دوم مربوط به برداشت نادرستی است که در کشور ما از تفکیک قوا می‌شود. لازم به ذکر است که تفکیک قوا برای جلوگیری از تمرکز قدرت در فرد یا

گروه واحد است تا از یکه‌تازی و استبداد فردی جلوگیری شود. در تفکیک مطلق قوا هر قوه به‌گونه مستقل و منحصر وظیفه قانونی خود را انجام می‌دهد و قوای دیگر حق دخالت در امور این قوه را ندارند. بدین معنی که «تقنین» حق انحصاری قوه مقننه، «اجراء» حق انحصاری قوه مجریه و «قضاوت» نیز حق انحصاری قوه قضاییه است و در این صورت، هیچ یک از قوا حق انجام وظیفه انحصاری قوه دیگر را ندارد؛ اما در تفکیک نسبی، امکان نفوذ و اقتدار قوا برروی یکدیگر وجود دارد. نمونه بارز آن حق نظارتی است که قوای مقننه و قضاییه کشور ما بر روی قوه مجریه دارند. پس حق نظارت قوا برروی یکدیگر در نظام تفکیک قوا منتفی نیست. اگر اصل پنجاه و هفتم قانون اساسی اعلام می‌دارد که «این قوا مستقل از یکدیگرند»، منظور استقلال و انحصار در انجام وظیفه است، نه نفی نظارت بر یکدیگر. حال از آنجا که همه قوا و اعضای آن باید از قانون اساسی تبعیت کنند، نظارت بر این تبعیت، امر لازمی است که به هر حال فرد یا مقامی باید این وظیفه را برعهده بگیرد. باتوجه به مقام و موقعیت رسمی و اجتماعی برتری که رئیس‌جمهور، پس از مقام رهبری بر دیگران دارد، حق نظارت وی بر تمام نهادها و مقامات پذیرفتنی و منطقی است. وانگهی، اگر رئیس‌جمهور ریاست قوه مجریه را به ترتیب اصل یکصد و سیزدهم برعهده دارد، بر اساس همان اصل، سمت دیگری نیز تحت عنوان «مسؤولیت اجرای قانون اساسی» به وی محول شده است که ربطی‌به قوه مجریه ندارد و از این رو بهانه‌ای برای مخدوش کردن تفکیک قوا وجود ندارد. به هر حال، صرف‌نظر از این تحلیل حقوقی، وضعیت سیاسی حاکم، در خور انتقاد است از این که رئیس‌جمهور را در این رسالت اساسی با مشکل مواجه می‌سازد. به هر حال، برای رفع آن شکیبایی لازم است.

نکته سوم مربوط به مجمع تشخیص مصلحت نظام و موقعیت خاص آن

است. با وجود آنکه براساس قانون، در سال ۱۳۵۸ نظارت گسترده‌ای برای اجرای صحیح قانون اساسی پیش‌بینی شده، تأسیس مجمع تشخیص مصلحت نظام در تاریخ ۱۳۶۶/۱۱/۱۷ و رسمیت قانونی آن در بازنگری سال ۱۳۶۸ قانون اساسی، زمینه‌ساز انحرافات مکرر از اجرای قانون اساسی، تحت عناوین «مصلحت نظام» (اصل ۱۱۲) و «حل معضلات نظام» (بند ۸ اصل ۱۱۰) می‌باشد. اینک، اصول قانون اساسی، به موجب آن در ید قدرت مجمع تشخیص مصلحت نظام قرار دارد و بدین ترتیب، دیگر نمی‌توان آن را یک قانون برتر دانست، بلکه، زمامداران طراز اول (از جمله رئیس‌جمهور و شش عضو فقهای شورای نگهبان) که وظیفه پاسداری از قانون اساسی را رسماً برعهده دارند زیرنظر مقام رهبری قادرند این قانون پر صلابت را با ابزار مصلحت نظام و حل معضلات نظام از صلابت بیندازند. اگر این صلاحیت قانونی بالقوه و بالفعل مجمع تشخیص مصلحت نظام را درکنار فرهنگ رایج‌گریز از قانون در جامعه قرار دهیم، در تدریج زمان، اولویت یافتن زمامداران بر قانون اساسی محرز خواهد بود. این حالت دقیقاً مغایر میثاق آغازین بنیانگذاری جمهوری اسلامی است که اعلام می‌داشت:

«اکنون قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به عنوان بیانگر نهادها و مناسبات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، و اقتصادی جامعه، باید راهگشای تحکیم پایه‌های حکومت اسلامی و ارائه‌دهنده طرح نوین نظام حکومتی بر ویرانه‌های نظام طاغوتی قبلی گردد.»

HAMSHAHRI

Fears & Expectations

By:
Mohsen Armin
Hojjat Razzaghi

احیای قانون و تمسک به قانون، قرینه قطعی دیگری برای احیای ارزشهای اولیه انقلاب است.
فصولی که در باره حقوق مردم و ملت در قانون اساسی نوشته شده است، یکی از درخشانترین فصول قانون اساسی و باعث افتخار ماست.
دوم خرداد دقیقا" در پی اجرای همین فصول بود.
جالب اینجاست که اگر امروز پس از گذشت بیست سال از پیروزی انقلاب، فردی همان اصول قانون اساسی را به عنوان برنامه‌های انتخاباتی خود اعلام بکند، در جامعه تازگی دارد.
انقلابی گری در دهه سوم انقلاب اقتضا می کند که ما به قانون رو بیاوریم و در جامعه مدافع آن باشیم.
اما ضد انقلاب بودن این است که ما قائل باشیم که سلیقه‌ها به جای قوانین بر جامعه حاکم باشند.

شابک ۷-۱۳-۶۲۷۴-۹۶۴ ISBN 964-6274-13-7
بها: ۱۲۰۰ تومان